



# رازِ بھلے اور مزیدارے

دکتر سید سیدتی امین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# راز پنهانی و رمز پیدایی

نویسنده:

محمد بنی هاشمی

ناشر چاپی:

نیک معارف

## فهرست

۵	فهرست
۱۵	راز پنهانی و رمز پیدایی
۱۵	مشخصات کتاب
۱۵	پیش‌گفتار
۱۷	بخش اول: پیدایی و پنهانی امام عصر علیه السلام در عصر غیبت
۱۷	فصل ۱: سابقه غیبت خلیفه الهی در زمین
۱۷	اشاره
۱۷	غیبت حضرت ادریس علیه السلام
۱۸	غیبت خلیفه (یا خلفای) الهی پس از حضرت نوح علیه السلام
۱۹	غیبت حضرت یوسف علیه السلام
۲۰	غیبت خلفای الهی پیش از ظهور حضرت موسی علیه السلام
۲۱	غیبت حضرت موسی علیه السلام
۲۲	معنای غیبت امام عصر علیه السلام
۲۳	خالی نبودن زمین از حجّت الهی
۲۴	توجه دادن امام عصر علیه السلام به غیبت‌های انبیا علیهم السلام
۲۶	پیشگویی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در مورد غیبت امام دوازدهم علیه السلام
۲۸	پیشگویی امیرالمؤمنین علیه السلام درباره غیبت امام عصر علیه السلام
۲۸	اشاره
۲۹	پیشگویی حضرت مجتبی علیه السلام نسبت به غیبت حضرت ولی عصر علیه السلام
۲۹	پیشگویی پدر بزرگوار امام زمان علیه السلام در مورد غیبت فرزند خویش
۲۹	اشاره
۳۰	پیشگویی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم درباره دو غیبت آخرین جانشین خود
۳۱	پیشگویی سال شروع غیبت امام عصر علیه السلام از ۴۰ سال قبل

- فصل ۲: چگونگی ارتباط با امام عصر علیه السلام در زمان غیبت صغری و کبری ..... ۳۱
- اشاره ..... ۳۱
- تفاوت دو غیبت از جهت مدّت زمان آنها ..... ۳۲
- تفاوت دو غیبت از جهت نحوه ارتباط با امام غایب ..... ۳۳
- غیبت کامل و ناقص ..... ۳۵
- جایگاه ممتاز نواب خاصّ امام زمان علیه السلام حتّی در غیبت کبری ..... ۳۶
- بسته بودن باب نیابت خاصّه (تکالیف جدید) در غیبت کبری ..... ۳۷
- معلوم بودن جایگاه امام علیه السلام برای برخی از خواص در هر دو غیبت ..... ۳۹
- عدم امکان ارتباط اختیاری با امام علیه السلام در غیبت کبری ..... ۴۱
- ناشناخته بودن کارگزاران امام علیه السلام در زمان غیبت کبری ..... ۴۲
- محدودیت‌های کارگزاران در ارتباط با مردم و امام علیه السلام ..... ۴۵
- عنایت حضرت به مؤمنان بدون وجود راه ارتباطی ظاهری با ایشان ..... ۴۵
- فصل ۳: بهره‌وری از امام غایب علیه السلام ..... ۴۶
- تشبیه امام غایب علیه السلام به خورشید پس ابر ..... ۴۶
- ارزش و اهمّیت نور ولایت امام عصر علیه السلام ..... ۴۷
- امتحان حضرت آدم علیه السلام در خصوص ولایت امام عصر علیه السلام ..... ۴۷
- امتحان حضرت ابراهیم علیه السلام در مورد ولایت امام زمان علیه السلام ..... ۴۹
- تفاوت مؤمنان در بهره‌مندی از نور ولایت امام غایب علیه السلام ..... ۵۰
- سطح پایین و بالای بهره بردن از خورشید پشت ابر ..... ۵۲
- رابطه دیدار امام غایب با معرفت ایشان ..... ۵۳
- اولویّت انجام وظیفه بر اهتمام نسبت به دیدن امام غایب علیه السلام ..... ۵۴
- تذکرات نایب دوم امام زمان علیه السلام در مورد دیدار حضرت و شوق نسبت به آن ..... ۵۵
- غیبت امام عصر علیه السلام خواست قطعی خداوند ..... ۵۷
- ضرورت تسلیم نسبت به غیبت امام زمان علیه السلام ..... ۵۷

۵۹	اهمیت زیارت امام علیه السلام در زمان غیبت
۶۰	فصل ۴: اشتیاق و اهتمام برای دیدار امام غایب علیه السلام
۶۰	اشاره
۶۱	دو گرایش افراطی و تفریطی در مورد شوق دیدار امام غایب علیه السلام
۶۲	شوق دیدار امام عصر علیه السلام لازمه ولایت و محبت ایشان
۶۳	استحباب دعا برای دیدار امام عصر علیه السلام در زمان غیبت
۶۴	اشکالات وارد شده بر تقاضای دیدار امام زمان علیه السلام در زمان غیبت
۶۵	بررسی دلالت الفاظ دعاها بر دیدن امام زمان علیه السلام در زمان غیبت
۶۶	تقاضای رؤیت امام عصر علیه السلام در زمان غیبت و ظهور
۶۸	مطلوبیت تمنای رسیدن به خدمت امام زمان علیه السلام و دعا برای تحقق آن
۶۹	استحباب اصرار در دعا برای تقاضای دیدار امام زمان علیه السلام
۷۰	وظیفه مؤمن در صورت عدم استجاب دعا
۷۱	خطر شیفتگی شدید به امام زمان علیه السلام
۷۲	ذکر آداب و اعمالی برای تشرّف خدمت امام عصر علیه السلام
۷۳	مراقبت بر یکی از تعقیبات نماز برای توفیق دیدار امام عصر علیه السلام
۷۵	عمل به وظیفه؛ بهترین راه رسیدن به فیض دیدار امام زمان علیه السلام
۷۷	فصل ۵: بررسی حجّیت تشرّف به محضر امام زمان علیه السلام
۷۷	اشاره
۷۷	ادّعی رؤیت امام عصر علیه السلام
۷۸	تشرّف سید بن طاووس به محضر حضرت مهدی علیه السلام
۷۸	تشرّف مرحوم علامه بحر العلوم خدمت حضرت ولی عصر علیه السلام
۸۰	تشرّفات میرزا محمد تقی موسوی اصفهانی خدمت امام زمان علیه السلام
۸۱	تشویق به نقل قضایای متقن در تشرّف خدمت حضرت علیه السلام
۸۲	عدم جواز تکذیب مدّعی تشرّف

۸۲	منظور از مشاهد‌های که باید تکذیب شود
۸۴	نقد و بررسی اصالت اشتباه و دروغ در مورد ادعای رؤیت
۸۵	بررسی ادعای لزوم تکذیب مدعی رؤیت
۸۶	بررسی اخبار دال بر عدم امکان رؤیت امام زمان علیه السلام در زمان غیبت
۸۷	نظر علامه بحر العلوم درباره مدعی رؤیت
۸۷	تکذیب مدعی رؤیت در عمل
۸۸	عدم تمامیت دلیل بر تکذیب مدعی رؤیت
۸۹	تفاوت میان اثبات شرعی و احراز وجدانی
۹۰	حجتیت یا عدم حجتیت شرعی تشرّفات
۹۲	معیارهای اعتماد بر تشرّفات منقول
۹۳	نمونه‌ای از تشرّفات قطعی در زمان غیبت کبری
۹۴	قرینه‌ای بر عدم جواز اعتماد به نقل تشرّف
۹۴	لزوم احتیاط در اعتماد و عدم اعتماد بر حکایات تشرّف
۹۵	فصل ۶: بهره‌وری خواص از خورشید وجود امام عصر علیه السلام
۹۶	اشاره
۹۶	باز بودن راه به سوی امام غایب علیه السلام
۹۷	اختصاص این راه به خواص
۹۷	سیره و سلوک خواص امام زمان علیه السلام
۱۰۰	بطلان ادعای ارتباط با امام علیه السلام
۱۰۱	گناهان؛ سبب محجوب شدن از امام عصر علیه السلام
۱۰۳	رفع حجاب از نفس با تهذیب آن
۱۰۴	بخش دوم: راز پنهانی امام عصر علیه السلام
۱۰۴	اشاره
۱۰۴	فصل ۱: بررسی عقلی علت غیبت

- ۱۰۴ ..... طرح سؤال: چرا امام عصر علیه السلام غایب شده‌اند؟
- ۱۰۵ ..... ارائه برهان لطف برای اثبات ضرورت عقلی وجود امام علیه السلام
- ۱۰۶ ..... نقد و بررسی منطقی برهان لطف
- ۱۰۷ ..... عدم جواز اسناد غرض به افعال الهی
- ۱۰۷ ..... سنت «امتحان» در خلقت خداوند
- ۱۰۹ ..... عدم وجوب «لطف» در امتحان الهی
- ۱۰۹ ..... ملزم نبودن خداوند به رعایت اصلح در مورد بندگان
- ۱۱۲ ..... عدم وجوب اعمال جود و کرم از جانب خداوند
- ۱۱۳ ..... خلاصه نقد برهان لطف به نقل از موافقان
- ۱۱۴ ..... نکات دیگری در نقد برهان لطف
- ۱۱۶ ..... عدم ضرورت استمرار ظهور امام علیه السلام
- ۱۱۶ ..... سؤال از حکمت غیبت امام عصر علیه السلام
- ۱۱۶ ..... قابل کشف نبودن حکمت غیبت
- ۱۱۷ ..... نظریه‌ای درباره ملاک ظهور و غیبت امام علیه السلام
- ۱۱۸ ..... سرایت دادن نظریه به ظهور و غیبت امام علیه السلام برای هر فرد
- ۱۱۹ ..... تأیید نظریه مزبور با آیات و روایات
- ۱۲۰ ..... نظریه علت فلسفی غیبت امام علیه السلام
- ۱۲۰ ..... اعطای نعمت‌ها براساس لیاقت و شایستگی نیست
- ۱۲۱ ..... حضور آشکار ائمه علیهم السلام در جامعه بدون وجود لیاقت مردم
- ۱۲۳ ..... عدم وجوب ظهور امام علیه السلام بر فرد لایق در زمان غیبت
- ۱۲۴ ..... سلب نعمت لزوماً به علت بی‌لیاقتی نیست
- ۱۲۴ ..... نقد و بررسی نظریه علت فلسفی غیبت امام علیه السلام
- ۱۲۵ ..... دیدگاه صحیح درباره ارتباط غیبت امام علیه السلام با کفران نعمت ظهور ایشان
- ۱۲۶ ..... عدم ضابطه کلی برای کشف علت غیبت امام علیه السلام



- ۱۲۶ ..... قابل کشف نبودن حکمت غیبت برای ما
- ۱۲۷ ..... روشن نشدن حکمت غیبت پیش از ظهور
- ۱۲۷ ..... تشبیه غیبت امام عصر علیه السلام به کارهای حضرت خضر علیه السلام
- ۱۲۸ ..... بررسی نظر مرحوم شیخ مفید درباره علت غیبت
- ۱۳۰ ..... تصدیق حکیم بودن خداوند، بدون آگاهی از حکمت الهی
- ۱۳۰ ..... ممنوعیت سؤال درباره علت غیبت
- ۱۳۱ ..... بررسی ادعای کشف علت غیبت از توقیع امام علیه السلام
- ۱۳۲ ..... دیدگاه مرحوم سید مرتضی درباره علت غیبت
- ۱۳۴ ..... بررسی و نقد نظرات مرحوم سید مرتضی
- ۱۳۵ ..... عدم جواز اظهارنظر عقلی در مورد علت غیبت
- ۱۳۵ ..... بررسی آراء مرحوم شیخ طوسی و علامه خواجه نصیر الدین طوسی
- ۱۳۷ ..... وقوع غیبت به اراده الهی
- ۱۳۸ ..... فصل ۲: بررسی ادله نقلی علت غیبت
- ۱۳۸ ..... معنای «علت» غیبت امام علیه السلام در احادیث
- ۱۳۹ ..... اولین علت غیبت امام علیه السلام: ترس از کشته شدن
- ۱۴۱ ..... دومین علت غیبت امام علیه السلام: امتحان مردم
- ۱۴۲ ..... نقل و بررسی سخن شیخ طوسی در ردّ این علت
- ۱۴۳ ..... سخن دیگری در ردّ این علت و بیان مرحوم شیخ
- ۱۴۴ ..... سومین علت غیبت امام علیه السلام: بر عهده نداشتن بیعت
- ۱۴۵ ..... چهارمین علت غیبت امام علیه السلام: اجرای سنت‌های پیامبران
- ۱۴۷ ..... پنجمین علت غیبت امام علیه السلام: گناهان مردم
- ۱۴۸ ..... صحت استناد غیبت امام علیه السلام به علل نقلی مذکور
- ۱۴۹ ..... طرح علت ششم غیبت و بررسی آن
- ۱۵۰ ..... فصل ۳: نارسایی ادله نقلی ادعایی بر علت غیبت

- ۱۵۰ ..... اشاره
- ۱۵۰ ..... طرح دو علت استحسانی برای غیبت امام علیه السلام
- ۱۵۱ ..... بررسی توقیع امام علیه السلام از جهت بیان علت غیبت
- ۱۵۳ ..... بررسی نظریه «نبودن ۳۱۳ یار» به عنوان علت غیبت
- ۱۵۶ ..... یکی نبودن شرط ظهور با علت غیبت
- ۱۵۶ ..... عدم کفایت وجود ۳۱۳ نفر برای ظهور
- ۱۵۶ ..... قاعده‌ای در سخن گفتن به صورت شرطی
- ۱۵۸ ..... مصادره به مطلوب در استدلال برخی از بزرگان
- ۱۶۰ ..... بررسی شرط وجود ۳۱۳ یار برای ظهور
- ۱۶۱ ..... تقدّم ظهور امام علیه السلام بر اجتماع ۳۱۳ یار ایشان
- ۱۶۳ ..... بخش سوم: رمز پیدایی امام عصر علیه السلام
- ۱۶۳ ..... اشاره
- ۱۶۴ ..... فصل ۱: بررسی ادله نقلی ادعایی بر وجود شرایط لازم یا کافی برای رفع غیبت
- ۱۶۴ ..... نظریه وجود ۳۱۳ یار باخلاص به عنوان شرط لازم ظهور
- ۱۶۴ ..... وجود ۳۱۳ نفر، شرط کافی یا شرط لازم؟
- ۱۶۵ ..... عدم توقّف ظهور بر تولّد ۳۱۳ یار باخلاص
- ۱۶۶ ..... معرّفی برخی از ۳۱۳ یار امام زمان علیه السلام
- ۱۶۷ ..... تئوری «خواست مردم، شرط لازم و کافی برای ظهور»
- ۱۶۹ ..... تصویری از وضعیّت یاران امیر المؤمنین علیه السلام در زمان خلافت ایشان
- ۱۷۱ ..... عدم اعتماد امیر المؤمنین علیه السلام به مردم در قبول خلافت
- ۱۷۲ ..... علت عدم قیام امیرالمؤمنین علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
- ۱۷۳ ..... معنای «حضور الحاضر و قیام الحجّة بوجود الناصر»
- ۱۷۵ ..... عدم وجوب پذیرش بیعت با مردم بر امام علیه السلام
- ۱۷۵ ..... قابل تحلیل نبودن سیره ائمه علیهم السلام براساس ضوابط بشری

- ۱۷۶ ..... متکی بودن همه کارهای ائمه علیهم السلام براساس ضوابط الهی
- ۱۷۸ ..... کمترین فایده نقل این احادیث
- ۱۷۹ ..... ائمه علیهم السلام صرفاً مأمور به ظاهر نبوده‌اند
- ۱۸۰ ..... اعمال ائمه علیهم السلام تنها صورت وجود برایشان نداشته است
- ۱۸۲ ..... نظریه «عدم جواز قعود بر امام علیه السلام در صورت وجود یاران»
- ۱۸۲ ..... نقد و بررسی این نظریه
- ۱۸۴ ..... در اختیار نبودن ضابطه کلی برای سبب قیام ائمه علیهم السلام
- ۱۸۴ ..... تئوری: «رفع علت غیبت، سبب ظهور امام زمان علیه السلام»
- ۱۸۵ ..... نقد و بررسی این تئوری
- ۱۸۷ ..... دلیل اول بر ضرورت آمادگی عمومی مردم به عنوان شرط لازم ظهور
- ۱۸۷ ..... تحوّل دلهای مردم پس از ظهور به دست امام عصر علیه السلام
- ۱۹۰ ..... اسلام پس از ظهور: با رغبت یا کراهت
- ۱۹۱ ..... معنای آیه شریفه: «لا إكراه فی الدین»
- ۱۹۲ ..... دلیل دوم بر ضرورت آمادگی عمومی مردم به عنوان شرط لازم ظهور
- ۱۹۴ ..... منافات نداشتن جنگ و خونریزی پس از ظهور با معجزه بودن آن
- ۱۹۵ ..... پیروزی مسلمانان در جنگ بدر به اعجاز الهی
- ۱۹۶ ..... شباهت قیام امام زمان علیه السلام به غلبه پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در جنگ بدر
- ۱۹۷ ..... الهی بودن امر ظهور حضرت مهدی علیه السلام
- ۱۹۸ ..... لشکریان غیبی امام عصر علیه السلام در هنگام ظهور
- ۱۹۹ ..... تشبیه قیام امام زمان علیه السلام به خروج پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم
- ۲۰۰ ..... تأکید بر اعجاز آمیز بودن قیام حضرت مهدی علیه السلام
- ۲۰۱ ..... معجزه بودن تکمیل عقول به دست بابرکت امام عصر علیه السلام
- ۲۰۲ ..... دلیل سوم بر ضرورت آمادگی مردم به عنوان شرط لازم ظهور
- ۲۰۴ ..... اتمام حجت بر مدعیان حکومت جهانی قبل از ظهور امام زمان علیه السلام

- ۲۰۵ ..... عدم ضرورت آمادگی عمومی به عنوان شرط ظهور حضرت مهدی علیه السلام
- ۲۰۶ ..... بعید بودن ظهور مشروط به یأس بشر از قوانین بشری
- ۲۰۷ ..... مشروط نبودن ظهور به رواج فساد
- ۲۰۸ ..... فصل ۳: بررسی نظریاتی درباره پیش‌شرط ظهور
- ۲۰۹ ..... یک نظریه تاریخی-کلامی در بیان شرایط ظهور
- ۲۰۹ ..... اشاره
- ۲۱۰ ..... ظهور مصلحان الهی در غیر نقاط تعادل تاریخ
- ۲۱۲ ..... رو به سوی رشد نداشتن تاریخ بشریت
- ۲۱۲ ..... درخشان بودن آینده تاریخ فقط براساس اخبار غیبی
- ۲۱۳ ..... مشروط نبودن ظهور امام زمان علیه السلام به پر شدن جهان از ظلم و جور
- ۲۱۴ ..... استقرار حکومت حضرت مهدی علیه السلام مستلزم کشتار عمومی نیست
- ۲۱۴ ..... دموکراسی، معیار مشروعیت نظام حکومت امام زمان علیه السلام نیست
- ۲۱۵ ..... یک نظریه نقلی-کلامی در ارائه پیش‌شرط ظهور
- ۲۱۷ ..... تعیین نشدن پیش‌شرط ظهور در احادیث
- ۲۱۸ ..... صحیح نبودن تقسیم‌بندی تاریخ امامت به سه دوره
- ۲۱۹ ..... نه عدالت‌خواهی مردم، شرط لازم ظهور است و نه عمل آنها به عدالت
- ۲۲۱ ..... راز غیبت، آمادگی مردم جهان برای ظهور نیست
- ۲۲۱ ..... نظریه اختیاری بودن ظهور
- ۲۲۳ ..... کار خدا بودن ظهور امام زمان علیه السلام
- ۲۲۴ ..... خدایی بودن ظهور امام عصر علیه السلام
- ۲۲۶ ..... برنامه‌ریزی برای پیروزی نهضت امام زمان علیه السلام کار ما نیست
- ۲۲۷ ..... عدم یأس از ظهور در فرض فراهم نبودن شرایط و زمینه‌های بشری آن
- ۲۲۸ ..... ایجاد انگیزه برای تلاش و جهاد در صورت اعتقاد به الهی بودن امر ظهور
- ۲۲۹ ..... ضرورت انجام وظیفه همراه با دعا بر تعجیل فرج امام عصر علیه السلام

## راز پنهانی و رمز پیدایی

### مشخصات کتاب

سرشناسه: بنی هاشمی، محمد، ۱۳۳۹-

عنوان و نام پدیدآور: راز پنهانی و رمز پیدایی / محمد بنی هاشمی.

مشخصات نشر: تهران: نیک معارف، ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری: ۳۹۰ ص.

شابک: ۳۶۰۰۰ ریال ۹۶۴-۵۵۶۷-۸۰-۷:

یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: .Mohammed Bani Hashemy. Raze penhani va ramze-peydaei.

یادداشت: کتابنامه: ص. [ ۳۸۷ ] - ۳۹۰؛ همچنین به صورت زیرنویس

موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - - غیبت.

موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - - غیبت -- احادیث.

رده بندی کنگره: BP۲۲۴/۴/ب ۲۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۶۲

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۴-۱۸۰۶۲

### پیش گفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

این تلاش ناچیز را به نیابت از

همه اساتیدی که در محضرشان درس مهدویت آموخته ام.

به:

مایه فخر همه مادران مؤمن، پرورنده نور پروردگار و امانتدار امین او

مولاتنا حضرت نرجس خاتون سلام الله علیها

تقدیم می دارم.

مؤلف

در عصر امامت امام عصر علیه السلام، شاید هیچ امری به دشواری و حساسیت غیبت آن حضرت، ابزار آزمایش شیعیان و مؤمنان نبوده باشد. به علاوه، هرچند غیبت خلفای الهی، در امت های پیشین، سابقه ای دیرین دارد، اما طولانی شدن آن در امت اسلام (تا حدود ۱۲ قرن) زمینه پیدایش ابهامات و اشکالات فراوانی شده است.

غیبت امام علیه السلام از جهات مختلف در معرض آراء و نظریات متفاوت و بعضا متعارض قرار گرفته است. اولین مسأله مورد بحث عبارت است از: «چگونگی ارتباط با آن حضرت در زمان غیبت کبری و نیز طریق بهره‌وری از وجود مقدس ایشان در این دوران». در این مورد دیدگاه‌های ضدونقیضی نسبت به امکان تشرّف به محضر امام غایب علیه السلام وجود دارد که باید به‌طور مستدل مورد بحث و بررسی قرار گیرند و مشرب صحیح در این میان شناخته شود.

مسأله دیگر به علّت یا علل غیبت امام عصر علیه السلام مربوط می‌شود که از دو منظر عقل و نقل به آن توجه شده است. در این

خصوص مباحث مفصل و مبسوطی تحت عنوان «دلیل یا ادله عقلی غیبت» مطرح شده که صحت ادعای عقلانیت آنها باید با نقد و بررسی عمیق مورد سنجش قرار گیرد. همچنین دلایل نقلی متعددی

{صفحه ۱۵}

برای غیبت در احادیث، ذکر شده که معانی و مفاد آنها نیز نیاز به تأمل و دقت دارد. احادیث دیگری هم وجود دارند که به صراحت علت غیبت را بیان نکرده‌اند اما برخی نویسندگان و متفکران از آنها علل غیبت را استنباط نموده‌اند. کفایت و عدم کفایت این ادله هم به بحث و بررسی استدلالی محتاج است.

موضوع دیگری که در مبحث غیبت امام عصر علیه السلام بسیار مهم و عقیده‌ساز می‌باشد، عواملی هستند که عموماً تحت عنوان شرایط لازم یا کافی برای رفع غیبت (ظهور) آن حضرت مورد استناد واقع شده‌اند. این ادله، گاهی نقلی هستند و گاهی هم صورت و ظاهر عقلی دارند. در این مورد نظریاتی وجود دارد که مدعی وجود ارتباط منطقی بین علت غیبت و شرایط و اسباب ظهورند. همچنین نظریه‌پردازی‌های متفاوتی درباره پیش شرطهای مختلف برای امر ظهور صورت گرفته که اعتبار و صحت همه آنها نیاز به بحث و بررسی جدی دارد. در نوشتار حاضر همه موضوعات فوق مورد تأمل و دقت قرار گرفته و سعی شده تا در هر یک، اقوال نادرست از آراء صحیح بازشناسی شوند.

بخش اول کتاب اختصاص به معنا و مفهوم غیبت و چگونگی ارتباط با امام غایب دارد (که در ۶ فصل تنظیم شده است). در ضمن این فصول، درباره شوق دیدار امام زمان علیه السلام و امکان وقوع آن در عصر غیبت کبری مباحث مهمی مطرح شده و حجیت تشریفاتی که از طرق گوناگون مورد ادعا قرار گرفته بررسی می‌شود. درباره بهره‌وری شیعیان خاص آن حضرت از خورشید وجود ایشان نیز در همین بخش سخن گفته‌ایم.

در بخش دوم به بحث و بررسی درباره ادله عقلی و نقلی علت غیبت امام عصر علیه السلام پرداخته‌ایم. در این بخش ابتدا مهم‌ترین بیانات مطرح-در لباس استدلال عقلی غیبت-را مورد نقد و بررسی قرار داده‌ایم و در پایان به این نتیجه رسیده‌ایم که امر غیبت امام زمان علیه السلام امری نیست که علت آن با عقل بشر عادی قابل کشف باشد و احادیث اهل بیت علیهم السلام نیز به صراحت بر همین امر تأکید نموده‌اند. سپس اهم دلایل نقلی-که برای غیبت امام علیه السلام مطرح شده-را نقل

{صفحه ۱۶}

کرده‌ایم و معنای هر یک را-با توجه به این که هیچ‌یک بیان‌کننده فلسفه و علت غیبت نیستند-توضیح داده‌ایم. در ادامه این بخش، نارسایی ادله نقلی ادعایی بر علت غیبت را روشن ساخته‌ایم.

بخش سوم و پایانی کتاب درباره نظریاتی است که هر کدام به نوعی شرایط لازم یا کافی برای ظهور امام زمان علیه السلام قائل شده و آراء خود را مستند به ادله عقلی یا نقلی نموده‌اند. با بیان نقاط ضعف هر یک از این آراء روشن می‌شود که ظهور حضرت مهدی علیه السلام هیچ‌گونه پیش شرط بشری ندارد و علاوه بر این که راز پنهانی آن امام علیه السلام قابل کشف نیست، رمز پیدایی آن حضرت نیز تنها به دست خداوند متعال قابل گشودن می‌باشد و بین این رمز و آن راز هیچ‌گونه ارتباطی-که قابل کشف با عقل عادی بشری باشد-وجود ندارد.

مهم‌ترین ثمره این بخش، اعتقاد به الهی بودن امر ظهور است (که معنای دقیق و تأثیر عمیق آن در تلاش و جهاد با دشمنان دین به‌طور مستدل مطرح شده است).

وجود آراء و نظریات متفاوت و بعضاً متعارض در مجموع این مباحث، باعث گردیده که حجم عمده‌ای از مطالب کتاب، صرف طرح و نقد نظریات نویسندگان و اندیشمندان گوناگون شود. در این میان با همه احترام و اعتباری که راقم این سطور برای تک‌تک صاحب‌نظران در این مباحث قائل بوده و هست، در مقام بحث و بررسی علمی سعی نموده عظمت و جلالت شخصیت‌های بزرگ و

عالمان نامدار شیعه را سدّ راه تأمل خود نیند و این گونه باب تفقّه در موضوعات مورد بحث را بر خویش نبندد. لذا ضمن تعظیم و تجلیل از مقام علمی و معنوی همه بزرگان عالم تشیّع-که به نحوی آراء ایشان مورد نقد قرار گرفته-خوانندگان محترم را به این واقعیت مهم توجه می‌دهیم که روش پسندیده نقد و بررسی عالمانه و غیرمتعصبانه-که همواره در میان عالمان گران قدر شیعه وجود داشته و دارد-درسی است که خود این بزرگواران به پیروی از سفارش‌های امامان معصوم علیهم السّلام به ما آموخته‌اند. بنابراین ادای حقّ بزرگی که این وارثان علوم

{صفحه ۱۷}

اهل بیت علیهم السّلام بر عهده همگان دارند، اقتضا می‌کند که سیره و روش صحیح ایشان در این زمینه همچنان ادامه یابد و هیچ گاه تعصّبات و تقلیدهای کورکورانه جای علم و تحقیق را در میان دانش‌آموختگان مکتب اهل بیت علیهم السّلام نگیرد. به همین دلیل، نویسنده از خوانندگان متعمّق و صاحب نظر در موضوعات کتاب تقاضا دارد که اگر در نقدها و استدلال‌ها نقاط ضعفی مشاهده می‌کنند، از اظهار و ابراز آن به صورت علمی و محققانه دریغ نورزند. خداوند به همه دوستان امام زمان علیه السّلام توفیق تفقّه در دین و معرفت امامشان را عطا فرماید و این تلاش ناچیز را به شرف قبول و امضای مادر بزرگوار آن حضرت، جناب نرجس خاتون سلام الله علیها برساند.

الهی آمین

سوم جمادی الثانی ۱۴۲۶

تیرماه ۱۳۸۴

سید محمّد بنی هاشمی

{صفحه ۱۸}

## بخش اول: پیدایی و پنهانی امام عصر علیه السّلام در عصر غیبت

### فصل ۱: سابقه غیبت خلیفه الهی در زمین

#### اشاره

غیبت خلیفه الهی در زمین، پدیده نوظهور و بی سابقه‌ای نیست که تنها در امت اسلام رخ داده باشد. بلکه این امر پیشینه‌ای بس دیرینه در امت‌های گذشته داشته است. در این جا به چند نمونه از این دست اشاره می‌کنیم تا اصل وجود غیبت خلیفه خداوند و نحوه آن، بیشتر مورد توجه قرار بگیرد.

#### غیبت حضرت ادریس علیه السّلام

خبر غیبت حضرت ادریس علیه السّلام در حدیث مفصّلی-به نقل از حضرت باقر العلوم علیه السّلام-بیان شده است. (۱) مطابق این حدیث شریف حضرت ادریس علیه السّلام به امر خداوند بیست سال از قوم خود در پنهانی به سر برد. قبل از پنهان شدن، شیعیان خود را که بیست نفر بودند، جمع کرد و به ایشان دستور داد تا در جاهای مختلف پخش شوند. آنها نیز چنین کردند و خود آن حضرت هم در غاری بر فراز کوه بلندی پناه گرفت.

پس از گذشت این مدّت، مجبور شد برای کسب روزی از محلّ پنهانی‌اش خارج شود و به صورت ناشناس به قریه‌ای وارد گردد. تقدیرات الهی بالاخره او را از ناشناخته بودن خارج کرد و با ظهور ایشان، نعمت بارش باران که در طول این

۱- رجوع شود به: کتاب «کمال الدین و تمام النعمه»، باب ۱، «فی غیبه ادریس النبی علیه السلام».

{صفحه ۲۱}

مدت از قوم آن حضرت دریغ شده بود، دوباره به آنها عطا شد.

غیبت حضرت ادریس علیه السلام از آنجا آغاز شد که پادشاه جبار آن زمان، ایشان را تهدید به قتل نمود. همین، انگیزه غیبت آن حضرت به امر الهی بود و در اثر این غیبت طولانی، همه مردم-حتی شیعیان ایشان-به نهایت سختی و مشقت گرفتار شدند. هر دو موضوع-هم انگیزه غیبت و هم گرفتاری سخت شیعیان به خاطر طولانی شدن غیبت-در مورد غیبت امام عصر علیه السلام نیز تکرار شده است.

### غیبت خلیفه (یا خلفای) الهی پس از حضرت نوح علیه السلام

مصدق دیگر برای غیبت خلیفه الهی پس از وفات حضرت نوح علیه السلام اتفاق افتاد. مطابق حدیثی که از امام صادق علیه السلام نقل شده است، آن حضرت در هنگام وفات خود شیعیانش را جمع کرد و خطاب به آنها فرمود:

إِعْلَمُوا أَنَّهُ سَيَتَكُونُ مِنْ بَعْدِي غَيْبَةٌ تَظْهَرُ فِيهَا الطَّوَاغِيتُ وَأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُفَرِّجُ عَنْكُمْ بِالْقَائِمِ مِنْ وُلْدِي اسْمُهُ هُودٌ... يُشْبِهُنِي فِي خَلْقِي وَخَلْقِي... فَلَمْ يَزَالُوا يَتَرَقَّبُونَ هُودًا وَيَنْتَظِرُونَ ظُهُورَهُ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمِيدُ وَقَسَتْ قُلُوبُ أَكْثَرِهِمْ فَأَظْهَرَ اللَّهُ-تَعَالَى ذِكْرَهُ-نَبِيَّهُ هُودًا عِنْدَ الْيَأْسِ مِنْهُمْ وَتَنَاهَى الْبَلَاءَ بِهِمْ. (۱)

بدانید که پس از من غیبتی خواهد بود که در آن طاغوتها ظاهر خواهند شد و خدای عز و جل به وجود قیام کننده‌ای از فرزندان من-به نام هود-فرج شما را می‌رساند... او در شمایل و اخلاق شبیه من است... پس آنها پیوسته چشم به راه هود و منتظر ظهورش بودند تا آنکه مدت (این غیبت و انتظار) به درازا کشید و دل‌های بیشتر ایشان سخت [و سنگ] گردید، در این هنگام خدای متعال پیامبرش هود را ظاهر ساخت در حالی که آنها-از فرج-ناامید و در نهایت گرفتاری بودند.

چند نکته در این حدیث شریف، قابل توجه و تأمل است:

\*\*\*\*\*

۱- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۲، ح ۳.

{صفحه ۲۲}

یکی این که حضرت نوح علیه السلام فرمود: پس از من غیبتی خواهد بود، اما حضور خلیفه الهی در زمین را نفی نکرد.

می‌دانیم که مطابق سنت دیرین الهی همیشه بر پهنه زمین، خلیفه‌ای از جانب خداوند وجود دارد، اما این خلیفه ممکن است آشکار و شناخته شده نباشد بلکه ناشناخته و پنهان باشد. (۱) به همین جهت، حضرت نوح علیه السلام به غیبت حجّت یا حجّت‌های الهی پس از خود اشاره فرمود، بدون آن که هیچ نام و نشانی از آنها بیان فرماید.

نکته دوم این که حضرت نوح علیه السلام یکی از فرزندان خود را به نام و نشان معرفی کرد و از او به عنوان «قائم» یاد نمود و وعده داد که فرج شیعیان به ظهور ایشان خواهد بود.

سوم این که دوران انتظار فرج شیعیان حضرت نوح علیه السلام به درازا کشید تا آنجا که بیشتر آنها به قساوت قلب گرفتار شدند. چهارم این که خدای متعال، حضرت هود علیه السلام را در زمانی ظاهر فرمود که شیعیان از فرج ناامید و در نهایت سختی و گرفتاری بودند.

هر چهار ویژگی در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و غیبت فرزند ایشان-حضرت قائم علیه السلام-تکرار شده است که



هر کدام باید در محلّ خود به تفصیل بیان شود.

### غیبت حضرت یوسف علیه السلام

یکی دیگر از انبیای الهی که به امر خداوند از قوم خود-حتّی پدر و برادرانش- غیبت داشت، حضرت یوسف علیه السلام بود. ایشان سه روز در چاه، چند سالی در زندان و سالهایی هم در کسوت پادشاهی به سر برد که مجموع این ایّام بیست سال می شود. (۲) فاصله مکانی حضرت یوسف علیه السلام-در زمان سلطنتش بر مصر-با پدرش حضرت یعقوب علیه السلام، مسیری

\*\*\*\*\*

۱- احادیث مربوط به این بحث در کتاب «کمال الدین و تمام النعمه» باب ۲۲ به تفصیل ذکر شده است.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ابتدای باب ۵.

{صفحه ۲۳}

بود که طی کردن آن در آن روزگار تنها هجده روز طول می کشید. با این حال پدر و برادران ایشان از حضور آن حضرت در نزدیکی خود، بی خبر بودند. همچنین برادران یوسف علیه السلام حتّی در هنگام روبه‌رو شدن با آن حضرت، ایشان را نشناختند و تا خود را معرّفی نمود، ایشان را به جا نیاوردند. امام صادق علیه السلام در بیان شباهت حضرت صاحب الامر علیه السلام با جناب یوسف علیه السلام می فرماید:

انّ فی صاحبِ هذا الامرِ شَبَهًا مِنْ یوسفَ علیه السلام. . . انّ اِخْوَةَ یوسفَ علیه السلام كانوا اَسْباطًا اَوْلَادَ الانبیاءِ تاجِرُوا یوسفَ وَ بایَعُوهُ وَ خَاطَبُوهُ وَ هُم اِخْوَتُهُ وَ هُو اُخُوهُمْ فَلَمْ یَعْرِفُوهُ حَتّی قال: انا یوسفُ وَ هذا اُخِی فما تُنکِرُ هذه الامِیةُ المَلْعُونَةُ اَنْ یفَعَلَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِحُجَّتِهِ فی وَقْتِ مِنَ الْاَوْقاتِ کَمَا فَعَلَ یُوسُفَ. انّ یُوسُفَ علیه السلام کان الیه مُلْکُ مِصرَ وَ کانَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الْوَالِدِهِ مَسیرَةُ ثَمَانِیَةِ عَشَرَ یَوْمًا فَلو ارادَ اَنْ یَعْلَمَهُ لَقَدَرَ عَلَی ذلِکَ، لَقَدْ سارَ یَعقُوبُ علیه السلام وَ وُلْدُهُ عِنْدَ الْبِشارَةِ تِسْعَةَ اِیامٍ مِنْ بَدْوِهِمْ الِی مِصرَ فما تُنکِرُ هذه الامِیةُ اَنْ یفَعَلَ اللهُ جَلَّ وَ عَزَّ بِحُجَّتِهِ کَمَا فَعَلَ یُوسُفَ اَنْ یَمِشِی فی اَسواقِهِمْ وَ یَطأُ بَسَطِهِمْ حَتّی یأذَنَ اللهُ فی ذلِکَ له کما اذَنَ لِیُوسُفَ قالوا: اَ اِنَّکَ لَأَنْتَ یُوسُفُ؟ قال: انا یوسف. (۱)

حضرت صاحب الامر علیه السلام شباهتی با جناب یوسف علیه السلام دارند. . . همانا برادران یوسف نوادگان و فرزندان پیامبران بودند، با او تجارت و معامله کردند و سخن گفتند در حالی که برادرانش بودند و او هم برادر آنها بود، اما او را نشناختند تا آن که خودش گفت: «من یوسف هستم و این برادر من است.» پس چرا این امت دور از رحمت الهی انکار می کنند که خدای عزّ و جل زمانی با حجت خویش همان کند که با یوسف کرد؟ همانا جناب یوسف پادشاه مصر بود و فاصله میان او و پدرش مسیر هجده روز راه بود، پس اگر (خداوند) می خواست پدر او را از این امر آگاه کند، می توانست (که البته چنین نکرد). وقتی بشارت یوسف به حضرت یعقوب و فرزندان رسید، از محلّ خودشان

\*\*\*\*\*

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح ۴.

{صفحه ۲۴}

تا مصر را در نه روز (یعنی نصف مدّت معمول) طی کردند. پس به خاطر چه این امت انکار می کنند که خدای عزّ و جل با حجت خود همان کند که با یوسف علیه السلام کرد، به گونه ای که در بازارهای آنها راه رود و روی فرش هایشان پا بگذارد (بدون این که شناخته شود) تا این که خداوند در این امر (معرّفی خودش) به او اجازه دهد، همان گونه که به یوسف علیه السلام اجازه معرّفی داد؟ آنها گفتند: «آیا واقعا تو خودت یوسف هستی؟» گفت: «من یوسف هستم.» این حدیث شریف را مرحوم شیخ صدوق نیز در کتاب

خود با مختصر اختلافی در عبارت نقل کرده است. در نقل ایشان پس از جمله «يَطَأُ بُسُطَهُمْ» تصریح شده است که: «و هم لا يَعْرِفُونَهُ» (۲) یعنی در حالی که او را نمی‌شناختند.

طبق این حدیث شریف، دو نحوه غیبت برای حضرت یوسف علیه السّلام وجود داشته است: یکی دور بودن ایشان از پدر و سایر اعضای خانواده‌اش که هرچند فاصله مکانی بین آنها زیاد نبود، اما حضرت یعقوب علیه السّلام و سایر فرزندان از این نزدیکی مکانی-براساس علم عادی بشری-مطلع نبودند. بنابراین، غیبت به معنای پنهان بودن محل اقامت حضرت یوسف علیه السّلام از خانواده‌اش بود.

صورت دوم غیبت حضرت یوسف علیه السّلام به این شکل بود که ایشان با مردم-از جمله برادرانش-ملاقات داشت و با آنها صحبت کرد، آنها هم با او صحبت کردند، همچنین با یکدیگر خرید و فروش داشتند. اما تا آن حضرت، خویش را به آنها معرفی نکرد، هیچ کدام از برادران، ایشان را نشناختند. پس یکی از معانی غیبت این است که فرد غایب دیده می‌شود اما شناخته نمی‌شود. مقایسه و تشبیهی که در فرمایش امام صادق علیه السّلام بین حضرت یوسف علیه السّلام و امام عصر علیه السّلام شده است، نشان می‌دهد که هر دو صورت غیبت در مورد حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه) وجود دارد و این امر، جای هیچ گونه ایراد و انکاری ندارد. امت نفرین شده‌ای که امام صادق علیه السّلام اشاره فرموده‌اند، همان کسانی هستند که خود را مسلمان و پیرو قرآن و سنت نبوی می‌شمارند، اما با وجود چنین غیبتی

\*\*\*\*\*

۱- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۵، ح ۳.

{صفحه ۲۵}

در حضرت یوسف علیه السّلام، نظیر آن را در مورد حضرت مهدی علیه السّلام نمی‌پذیرند. اینها همان کسانی هستند که هرچند اصل وجود مصلحی از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم را در آخر الزمان قبول دارند اما تولّد او را از امام حسن عسکری علیه السّلام منکر شده‌اند، چون غیبت آن حضرت را در این زمان طولانی نمی‌پذیرند. متأسفانه اکثریت مسلمانان با این که به اصل مهدویت معتقدند، ولی جزء همین گروه منکران غیبت می‌باشند.

### غیبت خلفای الهی پیش از ظهور حضرت موسی علیه السلام

برخی دیگر از حجّت‌های الهی که به امر پروردگار از امت خویش غیبت اختیار کردند، خلفای قبل از حضرت موسی علیه السّلام بودند. مطابق حدیثی که حضرت زین العابدین علیه السّلام از جدّ بزرگوار خود-نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم-نقل فرموده‌اند: «حضرت یوسف علیه السّلام در هنگام وفات، شیعیان و اهل بیت خود را جمع کرد و آنها را از سختی‌هایی که پس از او خواهند دید، مطلع ساخت. به آنها خبر داد که مردانشان کشته می‌شوند، شکم‌های زنان باردانشان را پاره می‌کنند و کودانشان را سر خواهند برید و این گرفتاری‌ها ادامه خواهد داشت تا زمانی که خداوند، قیام کننده‌ای از فرزندان «لاوی بن یعقوب» را آشکار کند، سپس ویژگی‌های ظاهری آن قائم را برای ایشان بیان نمود، آنها هم به همین وصیت تمسک نمودند». آن‌گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم فرمودند:

وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ وَالشُّدَّةُ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ هُمْ مُنْتَظِرُونَ قِيَامَ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرْبَعَ مِائَةٍ سَنَةٍ حَتَّى إِذَا بُشِّرُوا بِوِلَادَتِهِ... (۱).

غیبت (حجّت‌های الهی) و سختی بر بنی اسرائیل واقع شد، در حالی که آنها چهار صد سال را در انتظار قیام قائم علیه السّلام سپری کردند، تا آن که به ولادت او بشارت داده شدند. . . .

ملاحظه می‌شود که در این فرمایش، تصریح به وقوع غیبت کرده‌اند. این غیبت مربوط به خلفای الهی قبل از حضرت موسی علیه

۱- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۶، ح ۱.

{صفحه ۲۶}

شده نبودند. از آنجا که هیچ‌گاه زمین از حجت یا حجت‌های الهی خالی نمی‌ماند، پس در طول این چهارصد سال، این حجت‌ها ناشناخته بودند و از همین جهت، تعبیر غیبت در مورد ایشان به کار رفته است.

### غیبت حضرت موسی علیه السلام

یکی دیگر از انبیای بزرگ الهی که از قوم خود غیبت اختیار کرد، حضرت موسی علیه السلام-از پیامبران اولوالعزم الهی- بود. طبق حدیث منقول از پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله و سلم پس از ولادت حضرت موسی علیه السلام بنی اسرائیل که از چهارصد سال پیش، انتظار ظهور قائم را می‌کشیدند، موفق به زیارت آن حضرت در سنّ جوانی شدند و در پیشگاه الهی سجده شکر به جا آوردند. در این ملاقات زودگذر، موسی علیه السلام فقط یک جمله به ایشان گفت و سپس از دیدگان ایشان غایب شد. متن فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در این خصوص چنین است:

... قال: أَرَجُو أَنْ يُعْجَلَ اللَّهُ فَرَجَكُمْ ثُمَّ غَابَ بَعْدَ ذَلِكَ وَخَرَجَ إِلَى مَدِينَةِ مَدْيَنَ فَأَقَامَ عِنْدَ شُعَيْبٍ مَا أَقَامَ فَكَانَتِ الْغَيْبَةُ الثَّانِيَةَ أَشَدَّ عَلَيْهِمْ مِنَ الْأُولَى وَكَانَتْ تَيْفًا وَخَمْسِينَ سَنَةً وَاشْتَدَّتِ الْبَلْوَى عَلَيْهِمْ... (۱)

(موسی علیه السلام) فرمود: امیدوارم خداوند فرج شما را جلو اندازد، سپس غایب شد و به شهر مدین رفت و مدت اقامتش را در آنجا ماند. غیبت دوم برای آنها از اولی سخت‌تر بود و پنجاه و چند سال طول کشید و (در این مدت) گرفتاری آنها شدت یافت. . .

بنابراین حضرت موسی علیه السلام از زمان تولد، دو غیبت داشت. بنی اسرائیل که از ولادت ایشان خبر داشتند، از دیدارش محروم بودند، تا آنکه به صورت ظاهراً اتفاقی، ایشان را در سنّ جوانی زیارت کردند، اما این ملاقات طولی نکشید و آن حضرت بلافاصله برای بار دوم از دیدگان آنها غایب شد. این غیبت دوم، هم طولانی‌تر از اولی بود و هم بر بنی اسرائیل سخت‌تر و شدیدتر گذشت. به این

\*\*\*\*\*

۱- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۶، ح ۱.

{صفحه ۲۷}

ترتیب می‌توان گفت که از جهت غیبت (به خصوص تحقق دو غیبت) بین حضرت موسی علیه السلام و امام عصر علیه السلام شباهت وجود دارد. امام صادق علیه السلام در بیان این وجه شباهت فرمودند: فِي الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ... خِفَاءٌ مَوْلِدِهِ وَغَيْبَتُهُ عَنْ قَوْمِهِ. در امام قائم علیه السلام سنتی از حضرت موسی بن عمران است: پنهانی ولادتش و پنهانی از قومش.

سپس راوی سؤال نمود که غیبت حضرت موسی علیه السلام چقدر طول کشید؟ حضرت فرمودند: «بیست و هشت سال». (۱)

این بیست و هشت سال، به اولین غیبت ایشان مربوط می‌شود که بنی اسرائیل در این فاصله سراغ ایشان را می‌گرفتند، اما خبری پیدا نمی‌کردند و لذا کاملاً از او بی‌اطلاع بودند. (۲) احادیث و اخبار مربوط به حضرت موسی علیه السلام نشان می‌دهد که در این مدت، عموم مردم اگر هم ایشان را می‌دیدند، نمی‌شناختند. بنابراین حضرت موسی علیه السلام علاوه بر داشتن اصل دو غیبت-یکی

کمتر و دیگری طولانی‌تر- از جهت نحوه غیبت نیز دو تجربه داشته است: یکی نبودن در میان مردم و خارج بودن از شهر و دیار آنها و دوم ناشناخته بودن در عین سکونت در همان شهر و احیاناً رفت و آمد بین مردم. هر دو صورت غیبت، در مورد امام عصر علیه السلام نیز امکان پذیر است.

### معنای غیبت امام عصر علیه السلام

مواردی که از غیبت‌های انبیای گذشته بیان شد، از چند جهت در مورد غیبت امام عصر علیه السلام قابل استفاده است. یکی از این جهات معنا و مفهوم غیبت ایشان است که می‌توان گفت به دو

\*\*\*\*\*

۱- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۶، ح ۳.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۶، ح ۲.

{صفحه ۲۸}

صورت می‌تواند باشد: یکی غیبت بدن و جسم شریف ایشان از میان مردم و دیار آنان، دوم غیبت عنوان و وصف آن حضرت به طوری که دیده شوند، اما همچنان ناشناس باقی بمانند. این دو صورت با یکدیگر قابل جمع هستند، یعنی غیبت امام زمان علیه السلام هم می‌تواند به صورت اول باشد و هم به صورت دوم. ممکن است گاهی به شکل اول رخ دهد و گاهی به شکل دوم یا بعضی با نوع اول آن روبه‌رو شوند و برخی دیگر با گونه دوم. در احادیث ائمه علیهم السلام به وقوع هر دو حالت تصریح شده است.

در حدیثی که از امام صادق علیه السلام نقل کردیم، تعبیر ایشان چنین بود: «أَنْ يَمِشَّ فِي أَسْوَاقِهِمْ وَيَطَّأُ بَسْطَهُمْ وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَهُ». از این عبارت فهمیده می‌شود که امام عصر علیه السلام با بدن شریف خود، میان مردم رفت و آمد می‌کنند، اما افراد، عموماً ایشان را نمی‌شناسند. با این ترتیب، غیبت حضرت، منافاتی با حضور جسمی ایشان ندارد، آنچه مهم است، ناشناخته بودن ایشان می‌باشد. در احادیث دیگری که موضوع غیبت امام عصر علیه السلام مطرح شده، به «عزالت» ایشان اشاره شده است. امام سجاد علیه السلام در بیان وجه شباهت آن حضرت به حضرت ابراهیم علیه السلام فرموده‌اند:

أَمَّا مِنْ إِبْرَاهِيمَ فَخِفَاءُ الْوِلَادَةِ وَ اعْتِرَالُ النَّاسِ. (۱)

اما سستی که از ابراهیم در امام عصر علیه السلام وجود دارد، پنهان بودن ولادت و کناره‌گیری از مردم می‌باشد.

همچنین امام صادق علیه السلام در مورد غیبت امام زمان علیه السلام چنین فرمودند:

لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ وَ لَا بُدَّ لَهُ فِي غَيْبَتِهِ مِنْ عُرْلَةٍ. (۲)

تعبیر «عزالت» و «اعتزال» به معنای کناره‌گیری ایشان از مردم است و اصولاً یکی از معانی غربت آن امام عزیز در زمان غیبت، همین دور بودن ایشان از

\*\*\*\*\*

۱- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۳۱، ح ۳.

۲- الغيبة، نعمانی، باب ۱۰، ح ۴۱.

{صفحه ۲۹}

دوستان و شیعیان خود می‌باشد. (۱)

نتیجه‌ای که از این دو گونه احادیث استفاده می‌شود، این است که هر دو حالت مزبور در غیبت امام عصر علیه السلام وجود دارد:

هم دوری و جدایی از مردم و هم ناشناخته بودن با وجود حضور در میان ایشان. همان‌طور که گفته شد، ممکن است هر یک از این دو گونه براساس زمان‌ها یا افراد مختلف رخ دهد.

اما تعبیر دیگری هم در توضیح معنای غیبت امام زمان علیه السلام از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ يَشْهَدُ فِي إِحْدَيْهِمَا الْمَوَاسِمُ يَرَى النَّاسَ وَلَا يَرَوْنَهُ. (۲)

حضرت قائم علیه السلام دو غیبت دارند (۳) که در یکی از آن دو، شاهد موافق حج هستند، ایشان مردم را می‌بینند ولی مردم ایشان را نمی‌بینند.

در این حدیث شریف، کلمه «يَشْهَدُ» آمده است. این کلمه به دو معنا به کار می‌رود: یکی به معنای «حضور یافتن» و دیگر «به چشم دیدن». (۴) «يَشْهَدُ» به هریک از این دو معنا که باشد، ظهور در حضور جسمانی حضرت در موافق حج دارد. البته این حضور-چنان که در خود حدیث فرموده‌اند-مربوط به یکی از دو غیبت امام عصر علیه السلام است، اما غرض ما از طرح و توضیح آن، این است که تعبیر «يَرَى النَّاسَ وَلَا يَرَوْنَهُ» را بیان کنیم و معنای آن را با توجه به توضیحات گذشته روشن نماییم.

در صورتی که امام علیه السلام در مراسم حج حضور داشته باشند، می‌توان گفت که ایشان مردم را با چشم می‌بینند، اما عموم مردم از دیدن آن حضرت محروم هستند. این ندیدن مردم به دو صورت محتمل است: یکی این که به اعجاز الهی و علی‌رغم حضور جسمانی آن حضرت، مردم از دیدن شخص ایشان، ناتوان باشند.

\*\*\*\*\*

۱- توضیح این معنای غربت را در کتاب «آفتاب در غربت» فصل ۴ از بخش سوم مطالعه فرمایید.

۲- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح ۱۲.

۳- مراد از این دو غیبت، دو مرحله از غیبت است که غیبت صغری و کبری نامیده می‌شوند نه دو معنایی از آن که فعلاً محلّ بحث می‌باشد.

۴- شَهَدَ الْمَجْلِسَ: حَضَرَهُ وَ شَهِدَ الْحَادِثَ: عَائِنَهُ (المعجم الوسيط ص ۴۹۷).

{صفحه ۳۰}

دوم این که بدن شریف ایشان را به چشم ببینند، اما هویتشان را تشخیص ندهند. در این صورت می‌توان گفت که مردم ایشان را-به عنوان امام زمان علیه السلام- نمی‌بینند. البته این احتمال، قدری از ظاهر تعبیر «لا یرونه» دور است، اما به هر حال، لفظ حدیث قابل حمل بر آن می‌باشد. بنابراین احتمال، معنای حدیث همان چیزی است که در احادیث دیگر تحت عنوان «و هم لا یعرفونه» مطرح شده است. به هر حال، هر چند که حضور امام علیه السلام را در موافق حج به یکی از دو غیبت ایشان (غیبت کبری) مربوط دانسته‌اند، اما تعبیر «یری الناس و لا یرونه» با توجه به توضیحی که در معنای آن گفتیم، در هر مکانی که حضرتش حضور پیدا کنند، صدق می‌کند و بنابراین اگر در غیبت صغری نیز در مراسم حج حضور می‌یافتند، همین معنا در مورد غیبت ایشان صدق می‌کرد.

### خالی نبودن زمین از حجت الهی

مطلب دیگری که در بحث از غیبت امام عصر علیه السلام باید به عنوان یک اصل اصیل مورد توجه قرار گیرد، این است که طبق سنت پروردگار، زمین هیچ‌گاه از حجت الهی خالی نمی‌ماند و اگر این حجت، آشکار و شناخته شده نباشد، در عین ناشناختگی قطعاً حضور دارد. این مطلب در احادیث متعددی ذکر شده است که در اینجا فقط به یکی از آنها استناد می‌کنیم.

امیر المومنین علیه السلام در خطبه‌ای که بر منبر مسجد کوفه ایراد کردند، چنین فرمودند:

اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا بُدَّ لَكَ مِنْ حُجَّجٍ فِي أَرْضِكَ حُجَّجٌ بَعْدَ حُجَّجٍ عَلَى خَلْقِكَ... .

ظاهر غیر مطاع او مُکَتِّمٌ يُتْرَقَّبُ... و إِنَّكَ لَا تُخَلِي أَرْضَكَ مِنْ حُجَّجٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ ظاهر لیس بِالْمُطَاعِ او خَائِفٍ مَعْمُورٍ (۱).  
بار خدایا، قطعاً برای تو حجت‌هایی در زمینت هست که یکی پس از دیگری حجت بر آفریده‌هایت هستند... اینها یا آشکار هستند  
اما مورد اطاعت (مردم)

\*\*\*\*\*

۱- اصول کافی، کتاب الحجَّه، باب فی الغیبه، ح ۱۳.

{صفحه ۳۱}

نمی‌باشند یا پنهان از دیدگان [اند] که (مردم) انتظار (ظهور) شان را می‌کشند... و تو زمینت را از حجت خود بر آفریدگانت خالی  
نمی‌گذاری، حجتی که یا آشکار است اما اطاعت نمی‌گردد و یا ترسان و پنهان می‌باشد.

ملاحظه می‌شود که امیر المؤمنین علیه السلام در قسمت کوتاهی از خطبه خود، دوبار به این سنت همیشگی خداوند اشاره  
فرموده‌اند. آنچه باعث تأسف می‌باشد این که در هر دو بار حجت آشکار الهی به مطاع نبودن توصیف شده است. گویی مردم-  
عموماً- این گونه هستند که وقتی حجت در میانشان ظاهر و آشکار باشد، فرمان او را نمی‌برند و همواره این بزرگترین نعمت خداوند  
را کفران می‌کنند. ما در ادامه مباحث، بیشتر به توضیح این واقعیت تلخ خواهیم پرداخت، امّا فعلاً- به این نکته توجه می‌دهیم که  
نافرمانی از امام عصر علیه السلام به‌طور اکثری پیش از ظهور ایشان رخ می‌دهد اما پس از آن دیگر زمین شاهد کفران این نعمت  
بزرگ پروردگار، توسط بیشتر مردم نخواهد بود.

آنچه از این سنت قطعی خداوند استفاده می‌شود، این است که پنهان بودن حجت پروردگار از اهل زمین، امری است که همواره  
وجود داشته و خواهد داشت و نباید تصوّر شود که این حادثه فقط در امت اسلام و آن هم در آینده فقط نسبت به امام دوازدهم  
علیه السلام صورت می‌گیرد.

### توجه دادن امام عصر علیه السلام به غیبت‌های انبیا علیهم السلام

شاید به همین جهت بوده است که خود حضرت ولی عصر ارواحنا فداه خواسته‌اند تا غیبت‌های انبیا علیهم السلام در کنار غیبت  
ایشان مورد توجه قرار بگیرد و از این طریق، ایمان به حجت غایب خداوند برای مؤمنان، نادر و سخت جلوه نکند. داستان انگیزه  
تألیف کتاب ارزشمند «کمال الدین و تمام النعمه» توسط دانشمند معظّم و محدّث گران‌قدر شیعه جناب محمّد بن علی بن حسین بن  
بابویه قمی (شیخ صدوق) در همین خصوص، بسیار شنیدنی و قابل توجه است. ایشان در مقدمه همین کتاب در بیان انگیزه تألیف  
آن، چنین آورده‌اند:

{صفحه ۳۲}

وقتی به خواسته‌ام که زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام بود، رسیدم به نیشابور برگشتم و در آنجا اقامت گزیدم.  
پس دیدم بیشتر شیعیانی که نزد من رفت و آمد داشتند در امر غیبت (امام زمان علیه السلام) به سرگردانی افتاده‌اند و درباره امام قائم  
علیه السلام شبهه دارند و از راه تسلیم (نسبت به امر الهی) منحرف شده و به رأی و قیاس روی آورده‌اند. پس با استمداد از احادیث  
وارد شده از پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام کوشیدم تا آنها را به راه حق هدایت کنم و به مسیر صحیح  
برگردانم.

تا این که بزرگی از اهل فضیلت و علم و شرف قم از بخارا بر ما وارد شد که من به جهت آن که وی دیندار و صاحب‌رأی و دارای  
روش صحیح بود، از مدّتها قبل آرزوی دیدارش را داشتم و مشتاق دیدنش بودم. ایشان جناب شیخ نجم الدین ابو سعید محمّد بن

حسن بن محمد بن احمد بن علی بن صلت قمی بود. . . .

پس چون خدای متعال مرا موفق به دیدار این شیخ. . . فرمود، خداوند را شکر نمودم. به خاطر این که دیدار او را برای من میسر ساخت و به برادری با او گرامی‌ام داشت و دوستی و صفایش را به من ارزانی فرمود. تا این که یک روز در حالی که برایم سخن می‌گفت از یکی از بزرگان فلاسفه و اهل منطق که او را در بخارا ملاقات کرده بود، کلامی درباره حضرت قائم علیه السّلام نقل کرد که او را در مورد کار آن حضرت به خاطر طولانی شدن غیبت و منقطع شدن اخبارش به حیرت و شک انداخته بود. پس من مباحثی را در اثبات وجود آن حضرت برایش مطرح کردم و احادیثی در مورد غیبت ایشان از پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم و ائمه اطهار علیهم السّلام برای او نقل نمودم. او نسبت به این احادیث آرامش پیدا کرد و شک و تردید و شبهه از قلبش زائل شد و اخبار صحیحی را که شنید با سمع و طاعت و قبول و تسلیم، پذیرفت و از من درخواست کرد که درباره این موضوع کتابی تألیف نمایم. من درخواست ایشان را پذیرفتم و به او قول دادم که هرگاه خداوند وسایل برگشتم به محل استقرار و وطنم را در ری فراهم کند، آن‌چه او خواسته را گردآوری خواهم کرد.

در همین اثنا یک شب که در فکر خانواده و فرزندان و برادران و امکانات به

{صفحه ۳۳}

جا مانده در ری بودم، خواب بر من غلبه نمود. پس در خواب دیدم که گویی در مکه مشغول طواف به دور بیت الله الحرام هستم و در شوط هفتم کنار حجر الاسود در حال استلام و بوسیدن آن می‌باشم و این عبارت را می‌گویم: «أمانتی أَدَيْتُهَا وَ مِيثَاقِي تَعَاهَدْتُه لَتَشْهَدَ لِي بِالْمُؤَافَاةِ» (۱) در همین حال مولایمان حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه را دیدم که بر در خانه کعبه ایستاده‌اند. من با دلی گرفتار و فکری پریشان نزدیک ایشان رفتم. آن حضرت با نگاهی تیزهوشانه به صورتم، از درون من آگاه شدند. به ایشان سلام کردم پس جواب سلامم را دادند. سپس به من فرمودند: «چرا کتابی در مورد غیبت نمی‌نویسی تا گرفتاریت رفع شود؟» به ایشان عرض کردم: ای پسر رسول خدا من در موضوع غیبت چیزهایی نوشته‌ام. فرمودند: «لیس علی ذلک السبیل، أَمْرُكَ أَنْ تُصَنَّفَ الْآنَ كِتَابًا فِي الْغَيْبِ وَ اذْكَرْ فِيهِ غَيْبَاتِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ» یعنی: نه به آن صورت، به تو امر می‌کنم که همین الآن کتابی درباره غیبت تألیف کنی و غیبت‌های انبیا علیهم السّلام را در آن ذکر نمایی. سپس حضرت گذشتند و رفتند. من از خواب بیدار شدم و تا اذان صبح به دعا و گریه و درد دل گفتن و شکوه نمودن مشغول بودم. صبح با استعانت از خدای متعال و توکل بر او و با طلب مغفرت به خاطر کوتاهی کردن، تألیف این کتاب را آغاز نمودم تا امر ولی خدا و حجّت او را گردن نهاده باشم. . . . (۲)

چند نکته در این داستان قابل توجه است:

اول این که مسأله غیبت امام زمان علیه السّلام ممکن است شیعیان آن حضرت را به شک و حیرت مبتلا سازد. در زمان مرحوم شیخ صدوق که هنوز سالهای اولیه غیبت کبری بوده است، بزرگی که به تصریح خود شیخ صدوق از خاندان علم و فضیلت و شرف بوده، در اثر تشکیک‌های اهل فلسفه و منطق، به سرگردانی و تردید افتاده است. با توجه به این که اقامت صدوق در نیشابور در اواخر عمر ایشان بوده است،

\*\*\*\*\*

۱- این جملات وقتی انسان در طواف مقابل حجر الاسود قرار می‌گیرد، خطاب به آن سنگ سیاه گفته می‌شود و معنایش چنین است: «امانت خود را ادا نمودم و پیمانم را تجدید کردم تا شاهد من بر وفا به عهد و پیمان (الهی) باشی.» بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۲۲۰ به نقل از امام رضا علیه السّلام.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، مقدمه مؤلف.

{صفحه ۳۴}

حداکثر ۴۰ الی ۵۰ سال از غیبت کبری بیشتر نگذشته بوده که از این مدّت به طولانی شدن غیبت تعبیر کرده‌اند. اگر پس از گذشت کمتر از نیم قرن از زمان پنهانی حضرت، شیخی از خاندان علم و فضیلت در مورد ایشان به شک و حیرت مبتلا شود، پس مؤمنانی که حدود ۱۲ قرن پس از شروع غیبت، زندگی می‌کنند، از این جهت در معرض خطرات بسیار بیشتری هستند و باید چنان درک عمیقی از امر غیبت امام زمانشان داشته باشند که انواع و اقسام شبهات درباره طولانی شدن زمان غیبت، ایمان آنها را تهدید نکند. این امر لزوم تفقّه در موضوع غیبت امام عصر علیه السّلام را برای شیعیان ایشان بیش از پیش روشن می‌نماید.

نکته دوم جمله‌ای است که به نقل مرحوم شیخ صدوق، امام عصر علیه السّلام به ایشان فرموده‌اند که عین عبارت آن چنین است: لَمْ لَا تُصْنَفُ كِتَابًا فِي الْغَيْبَةِ حَتَّى تُكْفَى مَا قَدْ هَمَّكَ؟

مطلب جالب توجه در این عبارت این است که به صورت ضمنی فرموده‌اند: اگر می‌خواهی رفع گرفتاریت بشود، راهش این است که کتابی در موضوع غیبت تألیف نمایی. شاید بتوان از این هشدار حضرت به یک قاعده کلی تئیه پیدا کرد و آن این که انجام دادن خدمتی به حضرات معصومین علیهم السّلام به ویژه حضرت بقیّه الله الاعظم علیه السّلام می‌تواند مشکل‌گشای انسان در انواع گرفتاری‌هایش باشد. این خدمت می‌تواند اشکال مختلف داشته باشد: خرج کردن مال در جهت نشر نام و یاد و علوم ایشان، صرف عمر در این مسیر، تلاش علمی در خصوص معرفی ایشان و هر کار دیگری که به نوعی احیاء امر ائمه علیهم السّلام محسوب شود. این توصیه‌ای است که برخی از ارادتمندان خاصّ حضرت به دوستان و نزدیکان خود داشته و دارند که تلاش در مسیر خدمتگزاری خالصانه به بارگاه مقدّس امام زمان علیه السّلام سبب رفع گرفتاری‌های شخصی انسان هم می‌شود.

نکته سوم در این ماجرا امر امام عصر علیه السّلام است به این که جناب شیخ صدوق در بحث از غیبت، به ذکر غیبت‌های انبیا علیهم السّلام پردازد. احتمالاً یکی از حکمت‌های این فرمایش، این است که شیعیان از طریق آشنایی با غیبت‌های انبیا علیهم السّلام بدانند که

{صفحه ۳۵}

امر پنهانی حضرت مهدی علیه السّلام یک سنّت دیرینه الهی می‌باشد، پس استبعادی در این موضوع نکنند. همچنین به خصوصیات آن غیبت‌ها توجه کنند تا با درک شباهت‌های موجود بین آنها و غیبت امام علیه السّلام، پذیرفتن این امتحان الهی برایشان ساده‌تر باشد.

مهم‌تر این که اگر به آنچه انگیزه رفع غیبت از انبیا الهی بوده، واقف شوند، به وظیفه‌ای که در این زمان نسبت به امام زمانشان دارند، آشناتر می‌گردند و متوجه می‌شوند که باید چگونه عمل کنند تا خداوند زودتر به غیبت امامشان خاتمه دهد، همان‌طور که به غیبت‌های انبیا علیهم السّلام پایان داد. ما در بخش‌های آینده کتاب، سعی می‌کنیم تا این مسأله را مورد توجه و دقت بیشتر قرار دهیم و از این طریق به تکالیف خود در زمان غیبت آشناتر گردیم. ان شاء الله.

### پیشگویی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در مورد غیبت امام دوازدهم علیه السّلام

مسأله غیبت امام دوازدهم شیعیان از اولین سالهای بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله و سلم مطرح بوده و به وسیله خود رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم بارها و بارها به تعبیر مختلف بیان شده است. به عنوان نمونه جابر بن عبد الله انصاری از اصحاب باوفای پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم نقل کرده است: وقتی آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۱) بر رسول گرامی نازل گردید، به ایشان عرض کردم: ای رسول خدا، ما خدا و رسولش را شناختیم، اما «اولو الامر» - که خداوند اطاعت از آنها را با اطاعت از شما قرین کرده - چه کسانی هستند؟ ایشان در پاسخ فرمودند:

هُم خُلَفَائِي يَا جَابِرُ وَأُمَّةُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِي أَوْلَهُمْ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ



المعروف في التوراه بالباقر-و ستردركه يا جابر فاذا لقيته فاقراهه مني السلام-ثم الصادق جعفر بن محمد ثم موسى بن جعفر ثم علي بن

موسى ثم

\*\*\*\*\*

۱- نساء/۵۹.

{صفحه ۳۶}

محمد بن علي ثم علي بن محمد ثم الحسن بن علي ثم سمي و كتي حجه الله في أرضه و بقیته في عباده ابن الحسن بن علي ذاك الذي يفتح الله تعالى ذكره-على يديه مشارق الارض و مغاربها، ذاك الذي يغيب عن شيعته و اوليائه غيبه لا يثبت فيها على القول بامامته الا من امتحن الله قلبه للايمان.(۱)

ای جابر آنها جانشینان من و پیشوایان مسلمانان بعد از من هستند، نخستین ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام است، سپس حسن علیه السلام و حسین علیه السلام سپس علی بن الحسین علیهما السلام سپس محمد بن علی علیهما السلام که در تورات به عنوان «باقر» (شکافنده علوم) معروف است-و تو ای جابر او را درک خواهی نمود، پس هرگاه او را ملاقات نمودی، از جانب من به او سلام برسان-سپس صادق جعفر بن محمد علیهما السلام سپس موسی بن جعفر علیهما السلام سپس علی بن موسی علیهما السلام سپس محمد بن علی علیهما السلام سپس علی بن محمد علیهما السلام سپس حسن بن علی علیهما السلام سپس هم نام و هم کنیه من حجت خداوند در زمینش و باقی نگه داشته شده خدا در میان بندگانش فرزند حسن بن علی علیهما السلام است. او همان کسی است که خدای متعال شرق و غرب زمین را به دستانش فتح می کند، او همان کسی است که از شیعیان و دوستانش غایب می گردد، غیبتی که در آن جز کسانی که خداوند دلهايشان را به ایمان آزموده است، بر امامت ایشان ثابت قدم نمی ماند.

می بینیم رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و اله و سلم همزمان با معرفی تک تک ائمه علیهم السلام (از جمله وجود مقدس امام دوازدهم علیه السلام) صریحا به غیبت ایشان از دیدگان دوستان و شیعیان خود اشاره فرموده اند و بر دشواری آزمون امامت امام غایب در این زمان نیز تأکید ورزیده اند. این موضع روشن پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم به خوبی نشان می دهد که امر غیبت حضرت بقیه الله ارواحنا فداه از همان ابتدای اسلام، روشن و قطعی بوده و چیزی نیست که بعدها حادث شده باشد، آن گاه شیعیان برایش توجیهی تراشیده باشند، آن چنان که بعضی از مخالفان تشیع چنین ابراز کرده اند.

\*\*\*\*\*

۱- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۲۳، ح ۳.

{صفحه ۳۷}

مرحوم شیخ صدوق در کتاب گران قدر «کمال الدین و تمام النعمه» از یک یک معصومان علیهم السلام احادیثی را که نص بر معرفی وجود مقدس امام عصر علیه السلام هستند، نقل کرده که در بسیاری از آن احادیث به غیبت ایشان نیز اشاره شده است. در برخی از این روایات، دو نوع غیبت امام علیه السلام نیز مطرح شده و در بعضی حتی سال شروع غیبت هم تعیین گردیده است. ما در این جا به ذکر چند نمونه از این احادیث گران قدر اکتفا می کنیم.

از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که در ضمن حدیثی چنین فرمودند:

جَعَلَ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ أُمَّةٌ يَقُولُونَ بِأَمْرِي وَ يَحْفَظُونَ وَصِيَّتِي التَّاسِعُ مِنْهُمْ قَائِمٌ أَهْلِ بَيْتِي وَ مَهْدِي أُمَّتِي أَشْبَهُ النَّاسِ بِي فِي شَمَائِلِهِ وَ أَقْوَالِهِ وَ أَعْمَالِهِ يَظْهَرُ بَعْدَ غَيْبِهِ طَوِيلَةٌ وَ حَيْرَةٌ مُضِلَّةٌ. (۱)

خداوند از نسل حسین علیه السلام پیشوایانی قرار داده است که امر مرا به پا می دارند و وصیت مرا حفظ می کنند. نهمین آنها قیام کننده از اهل بیت من و مهدی این امت است که در شمایل و سخنان و افعالش شبیه ترین مردم به من می باشد. او پس از غیبتی

طولانی و حیرتی گمراه کننده ظهور خواهد کرد.

در این حدیث شریف به طولانی شدن غیبت امام عصر علیه السلام - که با سرگردانی مردم در آن زمان همراه است - اشاره شد و اکنون شاهد صدق فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستیم.

### پیشگویی امیرالمؤمنین علیه السلام درباره غیبت امام عصر علیه السلام

#### اشاره

روایت دیگر در همین خصوص از وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام است که متن آن، هم در «کافی» شریف و هم در «کمال الدین و تمام النعمه» به نقل از اصبح بن نباته چنین آمده است: می گوید: خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم، ایشان را در حال تفکر دیدم در حالی که با انگشت بر زمین خط می کشیدند. موضوع تفکر ایشان را جویا شدم، فرمودند:

\*\*\*\*\*

۱- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۲۴، ح ۲.

{صفحه ۳۸}

فَكَرَّتْ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وُلْدِي هُوَ الْمَهْدِيُّ يَمَلُّهَا عَدْلًا كَمَا مَلَّتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا تَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَ غَيْبَةٌ يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ.

درباره مولودی فکر می کردم که از سلاله من و یازدهمین فرزند من است. او مهدی علیه السلام است که زمین را پر از عدل می کند همان طور که از ظلم و جور پر شده باشد. برای او حیرت و غیبتی است که در آن زمان کسانی گمراه و دیگرانی هدایت می شوند.

اصبح می گوید: پرسیدم یا امیرالمؤمنین: آیا چنین چیزی (غیبت و حیرت) واقع خواهد شد؟ حضرت فرمودند: نَعَمْ كَمَا أَنَّهُ مَخْلُوقٌ. (۱)

آری، همان گونه که او آفریده شده است (غیبت هم خواهد داشت).

ملاحظه می شود که در این حدیث شریف نیز ضمن معرفی دقیق مهدی آل محمّد علیهم السّلام به دوران غیبت ایشان که ضمناً دوران حیرت آن عزیز هم هست، اشاره شده است. ظاهراً این سرگردانی مربوط به خود امام زمان علیه السّلام می باشد و با حیرتی که در حدیث گذشته از قول پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل کردیم متفاوت است. (۲)

حدیث دیگر از جناب عبد العظیم حسنی از امام جواد علیه السّلام به نقل از پدران بزرگوارشان از امیرالمؤمنین علیه السّلام است که فرمودند:

لِلْقَائِمِ مَنَا غَيْبَةٌ أَمَدُهَا طَوِيلٌ كَأَنِّي بِالشَّيْعَةِ يُجُولُونَ جَوْلَانَ النِّعَمِ فِي غَيْبَتِهِ يَطْلُبُونَ المَرعى فَلَا يَجِدُونَهُ أَلَا فَمَنْ ثَبَّتَ مِنْهُمْ عَلَى دِينِهِ وَ لَمْ يَقْسُ قَلْبُهُ لِطُولِ أَمَدِ غَيْبَةِ إِمَامِهِ فَهُوَ مَعِيَ فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (۳)

\*\*\*\*\*

۱- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۲۶، ح ۱ و اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح ۷ با اختلافات جزئی در عبارت.

۲- توضیح این معنا از حیرت و تفاوتش با معنای قبلی در کتاب «سلوک منتظران» صفحات ۹۸ و ۱۷۱ تا ۱۷۴ آمده است.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۲۶، ح ۱۴.

{صفحه ۳۹}

قائم ما (اهل بیت علیهم السّلام) غیبتی دارد که مدّتش طولانی است. گویی شیعه را در دوران غیبت ایشان می بینم که همچون

چهارپایان به این طرف و آن طرف می‌روند (سرگردان هستند)، دنبال چراگاه می‌گردند اما آن را نمی‌یابند. بدانید که هر شیعه‌ای در آن دوران بر دین خود ثابت قدم بماند و قلبش به خاطر طولانی شدن زمان غیبت امامش سخت نشود، پس او در روز قیامت با من در درجه من خواهد بود.

در این حدیث هم به طولانی شدن غیبت امام دوازدهم علیه السلام اشاره شده است که در اثر آن، عموم شیعیان دچار سردرگمی و حیرت می‌شوند. تشبیه حضرت، نشانگر این حقیقت است که بسیاری از معتقدان به حضرت مهدی علیه السلام در دوران غیبت به وظایف خود، آگاهی کاملی ندارند، لذا به حیرت و سرگردانی مبتلا می‌گردند و در همین دوران آنان که در اثر طولانی شدن زمان غیبت، ذره‌ای در اعتقاداتشان سست نمی‌شوند، با امیر مؤمنان علیه السلام در بهشت هم‌درجه خواهند بود.

### پیشگویی حضرت مجتبی علیه السلام نسبت به غیبت حضرت ولی عصر علیه السلام

حدیث بعدی را در این زمینه از حضرت مجتبی علیه السلام نقل می‌کنیم که پس از بیان اوصافی درباره امام زمان علیه السلام و علت غیبت ایشان چنین فرمودند:

ذَلِكَ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِ أَخِي الْحُسَيْنِ ابْنِ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ يُطِيلُ اللَّهُ عُمُرَهُ فِي غَيْبَتِهِ ثُمَّ يُظَهِّرُهُ بِقُدْرَتِهِ فِي صُورَةِ شَابِّ دُونَ أَرْبَعِينَ سِنَةً ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. (۱)

ایشان نهمین فرزند برادرم حسین علیه السلام و پسر سرور کنیزان است. خداوند عمر او را در دوران غیبتش طولانی می‌کند، سپس به قدرت خویش او را به شکل جوانی زیر چهل سال آشکار می‌گرداند تا معلوم شود که خداوند بر هر کاری تواناست. در این حدیث شریف ضمن اشاره به اجداد پدری امام عصر علیه السلام به این نکته

\*\*\*\*\*

۱- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۲۹، ح ۲.

{صفحه ۴۰}

تاریخی هم اشاره شده که مادر آن حضرت در کسوت کنیزی در خانه پدرشان حضور پیدا کرده‌اند، اما البتّه «سَيِّدَةُ الْإِمَاءِ» بوده‌اند یعنی سرور و بزرگ‌بانوی کنیزان امام حسن عسکری علیه السلام. همچنین به طولانی شدن غیبت ایشان هم‌زمان با طولانی شدن عمر شریفشان اشاره نموده‌اند که در عین حال، به قدرت باهره الهی با ظاهر جوانی زیر چهل سال، ظاهر خواهند شد. همان‌طور که قبلاً بیان شد، بیشتر احادیثی که از پدران گرامی حضرت مهدی علیه السلام درباره ایشان نقل شده، به مسأله غیبت آن حضرت اشاره دارند. ما در این جا برای رعایت اختصار، مطلبی از امام سوم تا امام دهم نقل نمی‌کنیم و یک نمونه از فرمایش‌های پدر بزرگوار آن حضرت، یعنی امام عسکری علیه السلام ذکر می‌نماییم.

### پیشگویی پدر بزرگوار امام زمان علیه السلام در مورد غیبت فرزند خویش

#### اشاره

احمد بن اسحاق بن سعد اشعری می‌گوید: بر حضرت امام ابو محمد حسن بن علی علیهما السلام وارد شدم و می‌خواستم از ایشان درباره جانشین پس از خودشان سؤال کنم. حضرت (پیش از آن که من سخنی بگویم) ابتدا به سخن فرمودند و گفتند: يا احمد بن اسحاق ان الله تبارك و تعالی لم يَخْلُ الارضَ مُنْذُ خَلَقَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَا يُخَلِّهَا اِلَى ان تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةِ لَهِ عَلَى خَلْقِهِ بِه يَدْفَعُ الْبَلَاءَ عَنِ اَهْلِ الارضِ وَ به يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَ به يُخْرِجُ بَرَكَاتِ الارضِ.

ای احمد بن اسحاق همانا خداوند متعال از وقتی حضرت آدم علیه السّلام را آفرید و تا روز قیامت زمین را از حجت الهی بر خلق خود خالی نگذاشته و نخواهد گذاشت. (حجتی که) به واسطه او بلا را از اهل زمین باز می‌دارد و باران می‌فرستد و برکت‌های زمین را خارج می‌سازد.

احمد بن اسحاق می‌گوید: سپس امام عسکری علیه السّلام با شتاب، داخل منزل شدند و فرزند گرامی خود را- که کودک سه ساله بودند- بیرون آوردند و به من نشان دادند در حالی که بر شانه ایشان قرار داشتند و صورتشان همچون ماه شب چهارده می‌درخشید. پس از معرفی جانشین خود فرمودند:

{صفحه ۴۱}

يا احمد بن اسحاق مثله في هذه الامّة مثل الخضر عليه السلام و مثله مثل ذی القرنين . . .

ای احمد بن اسحاق مثل او در این امت مثل خضر و ذی القرنین است.

فردای آن روز مجدداً خدمت حضرت رسیدم و پرسیدم: آن سنتی که از حضرت خضر و ذو القرنین در ایشان جاری است، چه می‌باشد؟ فرمودند:

طُولُ الْغَيْبَةِ.

طولانی شدن غیبت.

پرسیدم: ای پسر رسول خدا، آیا به راستی غیبت ایشان طولانی می‌شود؟ فرمودند:

إِى وَ رَبِّى حَتَّى يَرْجِعَ عَن هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرُ الْقَائِلِينَ بِهِ وَ لَا يَبْقَى الْآمَنُ . . . آيِدُهُ بِرُوحٍ مِنْهُ. (۱)

قسم به پروردگرم چنین است، آن قدر طول می‌کشد که بیشتر معتقدان به او از اعتقادشان برمی‌گردند و تنها کسانی که خداوند آنها را با روحی (۲) از جانب خود تأیید فرموده، باقی می‌مانند.

ملاحظه می‌شود که پدر بزرگوار امام عصر علیه السّلام، هم به طولانی شدن زمان غیبت و هم به سختی دینداری در آن زمان از بدو کودک فرزندشان اشاره فرموده‌اند.

### پیشگویی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم درباره دو غیبت آخرین جانشین خود

در حدیث دیگری پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم ضمن معرفی آخرین جانشین خود، به این که ایشان دو غیبت دارند و یکی از آن دو طولانی‌تر است، اشاره فرموده‌اند: . . .

يَكُونُ لَهُ غَيْبَتَانِ إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى . . . الْحَذَرَ الْحَذَرَ إِذَا فُقِدَ

\*\*\*\*\*

۱- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۳۸، ح ۱.

۲- این روح ظاهراً فرشته‌ای است که خداوند به وسیله او مؤمنان را تأیید می‌فرماید و در قرآن به آن اشاره شده است: «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ آيَدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» (مجادله/۲۲). برای روشن شدن تفسیر آن رجوع کنید به: اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب ان للقلب اذنين.

{صفحه ۴۲}

الخامس من وُلِدِ السَّابِعِ مِنْ وُلْدِي. (۱)

. . . ایشان دو غیبت دارند که یکی از آن دو طولانی‌تر از دیگری است. . . هشیار و مراقب باشید در آن هنگامی که پنجمین فرزند از هفتمین فرزند من گم (غایب) شود.

پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم امام زمان علیه السلام را به عنوان پنجمین فرزند از هفتمین فرزند خود معرفی فرموده‌اند، همچنین دو نوع غیبت ایشان را- که یکی از دیگری طولانی‌تر است- ذکر فرموده‌اند. آن گاه نسبت به دوران غیبت فرزند خود هشدار داده‌اند. تعبیر جالب در این حدیث این است که غیبت امام علیه السلام را با کلمه «فقد» بیان فرموده‌اند. این تعبیر نشان می‌دهد که غیبت حضرت صرفاً به این است که انسانها ایشان را گم می‌کنند. گم کردن در جایی صدق می‌کند که انسان می‌داند چیزی هست، اما نمی‌داند کجاست. غیبت امام عصر علیه السلام هم بیش از این نیست که مردم، محلّ و مکان آن حضرت را نمی‌دانند، با این که یقین به حضور ایشان دارند.

### پیشگویی سال شروع غیبت امام عصر علیه السلام از ۴۰ سال قبل

در برخی احادیث دیگر که به غیبت امام دوازدهم علیه السلام اشاره شده، سال شروع غیبت ایشان نیز دقیقاً معین شده است. راوی می‌گوید: از حضرت امام ابو جعفر محمد بن علی الجواد علیهما السلام درباره آیه شریفه «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ»: «سوگند به ستارگان جاری پنهان شونده» پرسیدم. فرمودند:

إِمَامٌ يَخْنُسُ سَنَةً سِتِّينَ وَ مِائَتِينَ ثُمَّ يَظْهَرُ كَالشُّهَابِ يَتَوَقَّدُ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ. (۲)

مقصود امامی است که در سال دویست و شصت پنهان می‌شود سپس همچون ستاره در شب تاریک ظاهر می‌گردد.

\*\*\*\*\*

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۰، ح ۱۸۹.

۲- اصول کافی، کتاب الحجّة، باب فی الغیبه، ح ۲۲.

{صفحه ۴۳}

سال دویست و شصت، سال شروع غیبت امام عصر علیه السلام است که هم‌زمان با شهادت پدر بزرگوار ایشان آغاز گردید. (۱) در واقع آغاز امامت امام زمان علیه السلام با آغاز دوران غیبت آن بزرگوار یکی است. بنابراین مجموع دوره امامت آن حضرت تاکنون، همراه با غیبت ایشان بوده است. پیشگویی حضرت جواد الائمه علیه السلام در مورد شروع غیبت امام عصر علیه السلام حدّ اقل چهل سال قبل از آن مطرح شده است، چون سال شهادت امام نهم علیه السلام سال ۲۲۰ هجری قمری بوده است. (۲)

\*\*\*\*\*

۱- شهادت حضرت عسکری علیه السلام در روز جمعه هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ در سنّ بیست و هشت سالگی بوده است. (اصول کافی، کتاب الحجّة، باب مولد ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلام)

۲- اصول کافی، کتاب الحجّة، باب مولد ابی جعفر محمد بن علی الثانی علیه السلام.

{صفحه ۴۴}

### فصل ۲: چگونگی ارتباط با امام عصر علیه السلام در زمان غیبت صغری و کبری

#### اشاره

با توجه به آنچه در فصل گذشته درباره اصل غیبت امام عصر علیه السلام و دو نوع آن، همچنین طولانی بودن یکی از آنها و سختی آن دوران مطرح شد، اکنون می‌توانیم به بیان مهم‌ترین ویژگی‌های این دو نوع غیبت بپردازیم. این دو، هم از جهت مدّت زمان و هم شکل و صورت با یکدیگر تفاوت دارند.

چنان که دیدیم، شروع غیبت امام عصر علیه السّلام هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری قمری هم‌زمان با شهادت حضرت عسکری علیه السّلام بوده است. مرحله اول این غیبت تا روز وفات نایب چهارم حضرت، جناب شیخ ابو الحسن علی بن محمد سمری، ادامه داشته است. ایشان در روز نیمه شعبان سال ۳۲۹ (و به قولی ۳۲۸) هجری قمری درگذشت. (۱) به این ترتیب طول مدت مرحله اول غیبت ۶۸ یا ۶۹ سال قمری بوده است. با پایان گرفتن این مرحله، مرحله دوم غیبت آغاز شده و تاکنون ادامه پیدا کرده است. اما برای پایان این مرحله نه تنها هیچ زمانی توسط امامان علیهم السّلام بیان

\*\*\*\*\*

۱- مرحوم شیخ صدوق سال وفات نایب چهارم را سال ۳۲۸ نقل فرموده است (کمال الدین و تمام النعمه، باب ۴۵، ح ۳۲) و مرحوم شیخ طوسی سال ۳۲۹ نقل کرده است (الغیبه، شیخ طوسی ص ۳۹۴، ح ۳۶۴).

{صفحه ۴۵}

نشده است، بلکه طبق احادیث متعدّد منقول از پیشوایان معصوم، تا قبل از ظهور، هیچ زمانی برای آن معین نخواهد شد، چون اصولاً زمان ظهور (که پایان غیبت مرحله دوم است) امری بدایی به شمار می‌آید. بدایی بودن به معنای قابل تغییر بودن آن است. ما در اینجا فقط یک نمونه از این احادیث را نقل می‌کنیم و بحث کامل‌تر را به محل خود موکول می‌نماییم. (۱) این حدیث، ادامه آن روایتی است که از امیر المؤمنین علیه السّلام در فصل گذشته نقل نمودیم. در انتهای آن گفتگو اصبح بن نباته می‌پرسد: پس از آن (غیبت) چه می‌شود؟ حضرت می‌فرماید:

ثُمَّ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ فَإِنَّ لَهُ بَدَاءَاتٍ وَ ارَادَاتٍ وَ غَايَاتٍ وَ نِهَائَاتٍ. (۲)

سپس خداوند هر چه بخواهد انجام می‌دهد، چون برای او بداءها و اراده‌ها و اهداف و پایان‌هایی است.

هیچ توضیحی درباره آن چه پس از غیبت واقع می‌شود، نداده‌اند و صرفاً به بیان این که خداوند هرکاری بخواهد انجام می‌دهد، اکتفا فرموده‌اند. آن‌گاه در بیان علت این بیان خود، اشاره فرموده‌اند به این که خداوند دارای اراده‌های مختلف و بداءهای گوناگون است. همچنین اهداف و اغراض مختلفی در کارهای خود (از جمله مدت زمان غیبت) دارد و پایان امور هم متناسب با اراده‌های مختلف تفاوت می‌کند، چنان که مطابق بعضی احادیث، زمان‌هایی برای فرج ائمه علیهم السّلام و شیعیانشان معین شده بوده و در مورد آنها بداء صورت گرفته است. پس هیچ وقتی برای ظهور حضرت که پایان غیبت مرحله دوم ایشان است، معین نشده و نباید بشود. خود ائمه علیهم السّلام نیز وقتی تعیین نکرده و نمی‌کنند. امام صادق علیه السّلام در پاسخ به سؤال ابو بصیر درباره امام قائم علیه السّلام فرمودند:

كَذَبَ الْوَقَاتُونَ إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَأَنْتُوقَتْ. (۳)

تعیین کنندگان وقت (برای ظهور قائم علیه السّلام) دروغ می‌گویند. ما خانواده‌ای هستیم که (برای آن) وقتی تعیین نمی‌کنیم.

\*\*\*\*\*

۱- علاقمندان می‌توانند به کتاب «سلوک منتظران»، بخش سوم رجوع نمایند.

۲- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح ۷.

۳- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب کراهیه التوقیت، ح ۳.

{صفحه ۴۶}

دو مرحله غیبت امام عصر علیه السّلام از جهت مدت زمان مختلف هستند. مرحله اول کوتاه‌تر و مرحله دوم بلندتر می‌باشد. امام صادق علیه السّلام در کلام خویش به همین تفاوت اشاره فرموده‌اند:

لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ وَالْآخَرَى طَوِيلَةٌ. (۱)

قائم علیه السلام دو غیبت دارد یکی از آن دو کوتاه و دیگری دراز (مدّت) است.

شاید از همین جهت، غیبت اول را «صغری» و دومی را «کبری» می‌نامند (یعنی کوچکی و بزرگی غیبت به اعتبار مدّت زمان آن می‌باشد). البته تعابیر صغری و کبری در روایتی از معصوم علیه السلام نقل نشده است ولی مراد از آنها همین معناست.

### تفاوت دو غیبت از جهت نحوه ارتباط با امام غایب

تفاوت دیگری که میان این دو مرحله از غیبت امام عصر علیه السلام وجود دارد، در چگونگی و نوع آن می‌باشد. وجه مشترک معنای غیبت در این دو مرحله همان چیزی است که در فصل گذشته تحت عنوان «معنای غیبت امام عصر علیه السلام» توضیح دادیم. امّا تفاوتی که بین آنها وجود دارد نیز باید به دقت مورد توجه قرار گیرد. با توجه به احادیث موجود در این باره و واقعیات تاریخی که در دوران غیبت صغرای حضرت واقع گردیده، می‌توان در بیان تفاوت این دو غیبت چنین گفت: در دوره غیبت صغری، سفیرانی به عنوان نواب خاصّ امام علیه السلام واسطه بین ایشان و مردم بودند. این سفرا از جانب خود امام علیه السلام منصوب شده بودند و در قلمرو آن چه تحت عنوان «دین» و «وظیفه دینی» می‌گفتند یا عمل می‌کردند، مهر تأیید امام علیه السلام را به همراه داشتند. در غیبت کبری باب چنین نیابت و وساطتی بسته شد و مردم از این گونه ارتباط با امام زمان خود محروم شدند و چنان ادّعایی در این زمان از هیچ کس پذیرفته نمی‌باشد. آن چه تحت عنوان «نیابت عامّه» در دوران غیبت کبری وجود دارد، به معنای وساطت و بایّت نواب عامّ ایشان نسبت به آن حضرت نیست.

\*\*\*\*\*

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح ۱۹.

{صفحه ۴۷}

وجود «سفیر» و «باب» برای امام غایب، مهم‌ترین ویژگی و امتیاز غیبت صغری در مقایسه با غیبت کبری به شمار می‌آید. کسی که از جانب خود امام علیه السلام چنین شأنی دارد، حجّت بالغه حضرت برای مردم محسوب می‌شود. او هر چند که از خطا و اشتباه مصون نیست، امّا به خاطر شأن نیابت و سفارت خود، اگر نظری را در امور دینی ابراز نماید، آن قول حجّت شرعی برای مردم خواهد بود. توقیعاتی که در زمان غیبت صغری از ناحیه مقدّسه امام عصر علیه السلام صادر شده نیز نوعاً به دست همین نواب خاصّ بوده است و به‌طور کلی اگر سخنی یا نوشته‌ای را یکی از این سفرا به امام علیه السلام نسبت داده باشند، صحّت انتساب آن به امام، به هیچ وجه خدشه‌پذیر و انکارشدنی نیست.

بنابراین باید گفت که وقتی خود حضرت ولّی عصر عجل الله تعالی فرجه کسانى را واسطه و باب خود در میان مردم قرار داده‌اند، در حقیقت، مهر تأیید بر شخصیت دینی آنها زده و صحّت قول و عمل ایشان را در امور دینی امضاء فرموده‌اند. مثلاً اگر یکی از ایشان به خواندن دعایی در زمان غیبت توصیه کند، می‌توانیم این سفارش را از ناحیه خود امام عصر علیه السلام بدانیم. به عنوان نمونه جناب شیخ ابو عمر و عثمان بن سعید عمروی، به خواندن دعایی در زمان غیبت امر فرموده و عبارات آن را برای یکی از معاصران خود املا کرده‌اند. ما می‌توانیم متن این دعا را تأیید شده از طرف امام زمان علیه السلام بدانیم و باید چنین کنیم. این دعا همان دعایی است که عالم بزرگوار شیعه جناب سیّد بن طاووس نقل کرده و درباره آن فرموده‌اند: اگر نسبت به خواندن همه تعقیباتی که برای نماز عصر روز جمعه نقل کرده، اهمال صورت گیرد، در خواندن این دعا نباید کوتاهی شود. ایشان این امر را فضل اختصاصی خداوند بر خود، تلقّی کرده‌اند. (۱) پس با وجود این که نایب اول، این دعا را به عنوان نقل از امام عصر علیه السلام املا نکرده‌اند، امّا شأن سفارت و نیابت ایشان اقتضا می‌کند که در این گونه امور- که مستقیماً جزء دین است- مورد تأیید حضرت

باشند. به تعبیر دیگر می‌توان گفت که اگر یکی از نَوَاب خاص، چیزی را به امام علیه السَّلام

\*\*\*\*\*

۱- جمال الاسبوع بکمال العمل المشروع، فصل ۴۷، ص ۳۱۵، ابتدای دعا این است: اللَّهُمَّ عَرَفْنِي نَفْسَكَ... .

{صفحه ۴۸}

نسبت دهند یا حتّی به صراحت و به‌طور مستقیم نسبت ندهند، اما توصیه و سفارشی در امور دینی به فردی خاص یا برای عموم داشته باشند، در همه این صورت‌ها، قول ایشان حَجّت شرعی است و می‌توانیم عمل به توصیه ایشان را مرضیّ نظر امام علیه السَّلام بدانیم.

با این وصف، روشن می‌شود که وجود چنین نایبانی در دوره غیبت صغری بسیار راهگشا بوده و تا حدّی خلأ پنهانی امام علیه السَّلام در میان دوستانش را جبران می‌کرده است. اگر مردم، سؤال یا حاجتی از امام خود داشتند، به اینان مراجعه می‌کردند و این بزرگواران هم از جانب حضرت، پاسخ لازم را می‌آوردند. اگر یکی از این نَوَاب، پیغامی از جانب امام علیه السَّلام برای کسی می‌آوردند، این پیغام برای او دقیقاً حکم فرمایش مستقیم امام علیه السَّلام را داشته است. بنابراین با وجود غیبت شخص امام علیه السَّلام از مردم، راه چنین ارتباطهای غیرمستقیم با ایشان باز بوده است. این سفر ابوابی بودند که مردم می‌توانستند با مراجعه به آنها از امام زمان خود کسب تکلیف کنند و به این وسیله از سرگردانی و حیرت خارج شوند. پس غیبت صغری، هرچند برای مردم واقعا غیبت بوده است، اما این‌طور نبوده که وجود مقدّس امام علیه السَّلام به کلی از دسترسی ایشان خارج بوده باشند. همین ویژگی را می‌توان مهم‌ترین تفاوت دو نوع غیبت امام علیه السَّلام دانست. در احادیث امامان پیشین بعضا اشاراتی به این ویژگی یافت می‌شود. نمونه‌ای از آن، روایت عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السَّلام است:

كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا صَرْتُمْ فِي حَالٍ لَا تَرَوْنَ فِيهَا إِمَامًا هُدًى وَ لَا عِلْمًا يُرَى فَلَا يَنْجُو مِنْ تِلْكَ الْحَيْرَةِ إِلَّا مَنْ دَعَا بِدُعَاءِ الْغَرِيقِ. (۱)

چگونه خواهید بود در زمانی که نه پیشوای هدایت را ببینید و نه نشانه آشکاری را؟ در چنین زمانی فقط کسانی که دعای غریق را بخوانند، از آن حیرت و سرگردانی نجات پیدا می‌کنند. (۲)

\*\*\*\*\*

۱- الغيبة، نعمانی، باب ۱۰، فصل ۲، ح ۴.

۲- دعای غریق مطابق آنچه خود امام صادق علیه السَّلام فرموده‌اند چنین است: یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک (بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۹، ح ۷۳ به نقل از کمال الدین و تمام النعمة).

{صفحه ۴۹}

ملاحظه می‌شود که در حدیث شریف، نبودن دو نقطه امید را باعث حیرت و سرگردانی دانسته‌اند. یکی «امام هدی» که مقصود امام معصوم علیه السَّلام می‌باشد و دوم «علما یری» یعنی نشانه و پرچمی که دیده شود. این علم غیر از امام علیه السَّلام است، اما می‌تواند بابتی به سوی آن حضرت باشد. مرحوم شیخ محمّد بن ابراهیم نعمانی پس از نقل این حدیث شریف فرموده‌اند: «در این حدیث دلیل و شاهی است بر امر سفیرانی که بین امام علیه السَّلام و شیعه بوده‌اند. چون مقصود از «علم» همان سفیری است که در زمان غیبت میان امام علیه السَّلام و شیعیانش وجود داشته است. اما وقتی امتحان الهی در مورد غیبت امام علیه السَّلام به اوج خود رسید، این اعلام کنار رفتند و دیگر دیده نشدند تا وقتی صاحب الحق علیه السَّلام ظهور فرماید و این حیرتی که ائمه علیهم السَّلام فرموده‌اند، در اثر غیبت خود امام علیه السَّلام و نبودن این نشانه‌ها (اعلام) به وجود می‌آید.» (۱)

تعبیر «علم» به خوبی نشانگر نقش مهم و اساسی نَوَاب خاصّ حضرت علیه السَّلام در رفع حیرت از شیعیان در زمان غیبت صغری است. با توضیحات گذشته معنای علم بودن ایشان روشن شد.



خوب است توجه شود که شیخ نعمانی در سالهای اولیه شروع غیبت کبری می‌زیسته است و در همین کتاب «الغیبه» به مناسبت، اشاره به سن وجود مبارک امام عصر علیه السلام کرده و می‌گوید: «لَهُ الْآنَ نَيْفٌ وَ ثَمَانُونَ سَنَةً» (۲) یعنی اکنون ایشان هشتاد و چند سال سن دارند. با توجه به این که امام زمان علیه السلام در سن هفتاد و چند سالگی، غیبت طولانی خود را آغاز کرده‌اند، باید گفت که در زمان تألیف کتاب الغیبه نعمانی حدوداً ده سال از زمان این غیبت گذشته بوده است. پس می‌توان گفت که مرحوم نعمانی دوران غیبت صغری را نیز حتماً درک کرده و تفاوت میان این دو غیبت را حس کرده است. در جای دیگری از کتاب خود می‌فرماید:

\*\*\*\*\*

۱- الغیبه، نعمانی، باب ۱۰، انتهای فصل ۲.

۲- الغیبه، نعمانی، باب ۱۰، فصل ۱، ذیل ح ۲۰.

{صفحه ۵۰}

«این احادیث که بیانگر وجود دو غیبت برای قائم علیه السلام می‌باشد، بحمد الله نزد ما صحیح است و خداوند صداقت ائمه علیهم السلام را در این فرمایش‌های خود آشکار کرد. غیبت اول همان غیبتی بود که سفیرانی بین امام علیه السلام و مردم وجود داشتند که از جانب خود آن حضرت به این مقام نصب شده و در میان مردم آشکار و شناخته شده بودند. مشکلات علمی و احکام پیچیده توسط ایشان حل و فصل می‌شد و پاسخ سؤالهای دشوار به دست ایشان به صاحبان آنها می‌رسید. این دوران همان غیبت کوتاه‌تر بود که مدت زمان آن سپری شد.

در غیبت دوم، چنین سفیران و واسطه‌هایی در کار نیستند. . . که زمان آن اکنون فرا رسیده است-خداوند ما را در این روزگار بر قول حق ثابت‌قدم بدارد و از کسانی قرار دهد که از غربال فتنه رد نمی‌شوند. . . و ما در این غیبت دوم به سر می‌بریم.» (۱)

### غیبت کامل و ناقص

با این ترتیب می‌توان گفت که در غیبت کبری امکان ارتباط با امام علیه السلام به شکلی که در غیبت اولی وجود داشت، وجود ندارد و به یک معنا پنهانی امام در غیبت کبری بیشتر شده است؛ چون وسائط و ابوابی که وسیله ارتباط با ایشان بودند، دیگر نیستند. لذا اگر بخواهیم پنهانی امام علیه السلام را درجه‌بندی کنیم، باید بگوییم که میزان پنهانی امام در دوره غیبت طولانی، شدیدتر شده است. البته مقصود از تعبیر «پنهانی» در اینجا دور از دسترس بودن امام علیه السلام است و با آنچه در معنای آن در فصل گذشته بیان کردیم، متفاوت است. همان‌طور که قبلاً گفتیم آن معنای پیشین، حد مشترک موجود در دو دوره غیبت است، ولی علاوه بر آن، از جهت میزان دسترسی عادی به امام علیه السلام بین دو نوع غیبت ایشان تفاوت وجود دارد که به حضور یا عدم حضور سفیران و نواب خاص ایشان برمی‌گردد. به لحاظ همین تفاوت در درجه غیبت امام علیه السلام است که از غیبت طولانی (کبری) به غیبت «تامه» تعبیر نموده‌اند. در توقیعی که از ناحیه مبارک امام عصر علیه السلام شش روز پیش از

\*\*\*\*\*

۱- الغیبه، نعمانی، باب ۱۰، فصل ۴، ذیل ح ۹.

{صفحه ۵۱}

وفات نایب چهارم آن حضرت، خطاب به او صادر شده، چنین آمده است:

فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ التَّامَّةُ. (۱)

در این توقیع-که بیانگر شروع غیبت طولانی حضرت می‌باشد-از غیبت دوم به عنوان غیبت کامل نام برده شده است. شاید بتوان

گفت که کامل بودن این غیبت، در مقایسه با غیبت ناقص قبلی است. وجود ابواب و سفیرانی که امکان ارتباط با امام علیه السلام را در زمان غیبت صغری فراهم ساخته بودند، غیبت ایشان را نسبت به دوره بعدی «ناقص» نمود. بنابراین، شدت و عمق غیبت حضرت- به معنایی که بیان شد- در این دوره دوم بیش از قبلی است.

### جایگاه ممتاز نواب خاص امام زمان علیه السلام حتی در غیبت کبری

با توجه به مطالب گذشته روشن می شود که نواب خاص امام عصر علیه السلام صرفاً عنوان و کالت برای گرفتن اموال و وجوهات نداشته‌اند، بلکه این امر، یکی از پیش پاافتاده‌ترین شئون ایشان بوده است. امام زمان علیه السلام در زمان غیبت صغری و کلای دیگری در شهرهای مختلف داشته‌اند. مثلاً- در اهواز محمّد بن ابراهیم بن مهزیار، در قم احمد بن اسحاق، در همدان محمّد بن صالح، در ری بسّامی و اسدی، در آذربایجان قاسم بن علا، و در نیشابور محمّد بن شاذان. اینها و کلای حضرت بوده‌اند که در بغداد، توفیق زیارت ایشان را داشته‌اند. (۱)

مقام سفرا و نمایان خاص امام علیه السلام بالاتر از حدّ و کالت عادی و معمولی از جانب ایشان بوده است و بهترین تعبیر در بیان شأن ایشان، همان تعبیر «علم» است. علم یعنی نشانه و پرچم، اینها نشانه‌هایی بودند که با رجوع به ایشان، رفع حیرت و گمراهی می شد و هر کس می توانست با مراجعه به این ابواب امام علیه السلام راهی برای رفع سرگردانی و بلا تکلیفی خود پیدا کند.

\*\*\*\*\*

۱- الغیبة، شیخ طوسی، فصل ۶، ح ۳۶۵. در بعضی نسخه‌های کتاب «کمال الدین و تمام النعمة» به جای «التامة»، «الثانية» آمده است. (کمال الدین و تمام النعمة، باب ۴۵، ح ۴۴).

۲- کمال الدین و تمام النعمة، باب ۴۳، ح ۱۶.

{صفحه ۵۲}

نکته مهم‌تر در شناخت این سفیران و نواب گرانقدر امام زمان علیه السلام آن است که ایشان در دوران غیبت کبری هم به صورتی محدود، همان شأن و مقام والای خود را دارا هستند. نمونه بارز آن عریضه‌ای است که در زمان غیبت کبری خطاب به امام عصر علیه السلام نوشته می شود. پس از نوشتن عریضه، دستور این است که انسان بالای رودخانه یا برکه‌ای برود و بر یکی از این نواب خاص اعتماد کند و او را به اسم صدا بزند و بگوید:

ای فلانی پسر فلانی، سلام بر تو، شهادت می‌دهم که وفات تو در راه خداوند بوده و تو زنده‌ای و نزد خداوند روزی داده می‌شوی و من تو را در زمانی که نزد خدای عزّ و جل زنده هستی، مخاطب قرار می‌دهم و این نوشته و حاجت من به سوی مولایمان علیه السلام است، پس آن را به ایشان تسلیم کن که تو مورد اعتماد و امین هستی.

سپس باید نوشته را در رودخانه یا چاه یا برکه بیندازد. (۱)

از این جا می توان فهمید که وساطت این بزرگواران در زمان غیبت کبری نیز همچنان باقی است، تا آن جا که ما ایشان را نزد خداوند، زنده و قادر می دانیم و برای رساندن عریضه خود به امام علیه السلام واسطه قرار می دهیم. علامه بزرگوار مرحوم میرزا حسین طبرسی نوری پس از نقل خبر فوق چنین فرموده‌اند:

«از این خبر شریف چنین مستفاد می شود که آن چهار شخص معظّم، چنان که در غیبت صغری میان رعایا و آن جناب در عرض حوایج و رقا و گرفتن جواب و ابلاغ توقیعات واسطه بودند، در غیبت کبری نیز در رکاب همایون آن جناب هستند و به این منصب بزرگ مفتخر و سرافرازند.» (۲)

با این وجود، روشن است که وساطت این بزرگواران میان مردم و امام علیه السلام در این زمان، بسیار محدود و جزئی است،

به طوری که قابل مقایسه با آنچه برای شیعه در زمان غیبت صغری امکان پذیر بود، نمی باشد. اگر دسترسی به امام عصر علیه السلام از طریق این ابواب در زمان غیبت کبری نیز به شکلی که در غیبت

\*\*\*\*\*

۱- بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۳۵.

۲- نجم الثاقب، ص ۷۹۰، با اندکی تغییر ادبی.

{صفحه ۵۳}

صغری بود، امکان می داشت، شاید بسیاری از دوستداران امام علیه السلام با کسب تکلیف از ایشان و عرض عقاید و اعمال خود، خدمت امامشان از بسیاری از انحرافات و سرگردانی های این دوران، دور می ماندند و مجبور نمی شدند که برای شناخت بسیاری از حقایق دین و وظایف الهی خود به افرادی که گاهی صلاحیتشان به طور کامل قابل احراز نیست، مراجعه کنند. به این ترتیب، جویندگان حقیقت و وظیفه، با آراء ضدّ و نقیضی مواجه نمی شدند که به جای روشن کردن راه، سرگردان تر و آشفته ترشان کند. و چه بسا سرخوردگی از دین و دینداری و غلتیدن در دامان انحرافات برایشان پیش نمی آمد. اکثر این گرفتاری ها که به تعبیر رسای امام صادق علیه السلام در کلمه «حیرت» خلاصه می شود، از این جهت است که شیعیان، واسطه و بابی به سوی امام خود سراغ ندارند.

رنج بالاتر این است که بسیاری از افراد مؤمن اما بی اطلاع و نا آشنا با حقایق دین، بدون دلیل و صرفاً از روی احساس، برای کسانی مقامی نظیر آنچه نواب خاص داشته اند، قائل شده و آنها را مرتبط با امام خود می پندارند. سپس از ایشان کسب تکلیف می کنند و چنین می پندارند که امامشان از آنها چنین خواسته است. این در حالی است که هیچ یک از فقهای عظام و مراجع تقلید شیعه در طول تاریخ پرافتخار فقه و فقهات، مدّعی چنان مقامی نشده اند و همواره مدّعیان دروغین را مردود و محکوم دانسته اند. اما در عین حال همیشه بوده اند کسانی که به دروغ و از روی نیرنگ و فریب (و گاهی هم از روی جهل و نادانی ولی با حسن نیت!) مدّعی ارتباط با امام غایب شده و پیغام و نوشته از جانب ایشان به دست مردم داده اند.

### بسته بودن باب نیابت خاصّه (تکالیف جدید) در غیبت کبری

باید توجه داشت که در زمان غیبت کبری ادّعی نیابت خاصّه و بایّت برای امام علیه السلام از هیچ کس و در هیچ شرایطی پذیرفته نیست و چنان که خود ائمه علیهم السلام فرموده اند، باید صرفاً به آنچه از سابق و به طریق صحیح به دست آمده، عمل کرد و به دنبال یافتن حکم و وظیفه جدیدی نباید بود که در این روزگار از طرف امام زمان علیه السلام صادر گردد.

{صفحه ۵۴}

در حدیثی که از امام صادق علیه السلام در خصوص غیبت کبری نقل کردیم و در آن، نفی رؤیت امام علیه السلام و حضور علم شده بود، وقتی از ایشان سؤال می شود که در آن زمان (که زمان حیرت و سرگردانی است) چه باید کرد، می فرمایند:

اِذَا كَانَ ذَلِكَ - وَ لَنْ تُدْرِكَهُ - فَتَمَسَّكُوا بِمَا فِي أَيْدِيكُمْ حَتَّى يَنْضِحَ لَكُمْ الْأَمْرُ. (۱)

اگر آن زمان فرا رسید - که تو آن را درک نمی کنی - پس به آنچه در اختیارتان هست تمسک کنید تا امر برایتان روشن شود.

منظور از «ما فی ایدیکم» اصول و فروع دین است مطابق آنچه قبل از غیبت امام عصر علیه السلام به دست ما رسیده و مراد از کلمه «الأمر» ظاهراً امر امامت می باشد. دستور این است که به آنچه قبل از زمان غیبت به شما رسیده، تمسک کنید و همان را ملاک دین خود قرار دهید تا با ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام، امر آخرین امام برایتان واضح و روشن گردد. به تعبیر دیگر، تا قبل از ظهور، در قلمرو استفاده از وجود امام، آن وضوح و روشنی پیش از زمان غیبت، وجود ندارد، پس به همان احکام و دستورات قبلی

تمسک کنید تا همه چیز با ظهور حضرت برایتان روشن شود.

این سفارش در احادیث دیگری هم که از حضرات معصومین علیهم السّلام در خصوص زمان غیبت وارد شده، به چشم می‌خورد. وقتی «حارث بن مغیره» از حضرت صادق علیه السّلام می‌پرسد که ما شنیده‌ایم صاحب این امر (امر امامت) مدّت زمانی غایب می‌شود، در آن زمان باید چه کنیم؟ ایشان می‌فرمایند:

تَمَسَّكُوا بِالْأَمْرِ الْأَوَّلِ الَّذِي أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يُبَيِّنَ لَكُمْ. (۲)

به همان امر اولی که اعتقاد دارید، تمسک کنید تا (تکلیف) برایتان روشن شود.

سؤال این راویان بزرگوار از وظیفه دوران غیبت امام علیه السّلام بوده است و امام صادق علیه السّلام نیز همان را پاسخ داده‌اند و فرموده‌اند که چون صاحب امر امامت در آن زمان، ظاهر و آشکار نیستند، شما نباید برای شناخت تکلیف و وظیفه خود، منتظر

\*\*\*\*\*

۱- الغیبه، نعمانی، باب ۱۰، فصل ۲، ح ۴.

۲- الغیبه، نعمانی، باب ۱۰، فصل ۲، ح ۵.

{صفحه ۵۵}

استفاده حضوری از آن امام غایب شوید، بلکه به آن‌چه از قبل به شما رسیده است، عمل کنید و آن را از دست ندهید تا امر امامت امامتان با ظهور ایشان، واضح و آشکار گردد. پس تا قبل از ظهور، وظیفه دینی انسان، عمل به همان اعتقادات و احکام پیشین است و نباید به دنبال یافتن حکمی جدید از ناحیه امام عصر علیه السّلام بود. البته اگر کسی به صورت شخصی از ناحیه مقدّسه آن حضرت به وظیفه‌ای خاص در حقّ خودش واقف شد، آن وظیفه فقط برای شخص او لازم العمل می‌شود؛ اما تحقّق چنین فرضی در زمان غیبت برای انسان آسان نیست و هرکسی نمی‌تواند صحتّ آن را تشخیص دهد. ما در ادامه بحث درباره این فرض، بیشتر سخن خواهیم گفت.

در حدیث مشابهی از امام صادق علیه السّلام نقل شده که خطاب به شخص دیگری به نام «منصور صیقل» فرمودند: إِذَا أَصْبَحْتَ وَ أَمْسَيْتَ يَوْمًا لَا تَرَى فِيهِ إِمَامًا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ فَأَحِبِّ مَنْ كُنْتَ تُحِبُّ وَ أَبْغِضْ مَنْ كُنْتَ تُبْغِضُ وَ وَالٍ مَنْ كُنْتَ تُؤَالِي وَ انْتَظِرِ الْفَرَجَ صَبَاحًا وَ مَسَاءً. (۱)

اگر روزی فرا رسید که امامی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم را در صبح و شام ندیدی، (در آن وقت) هر کس را از قبل دوست داشتی، دوست بدار و هر کس را که دشمن داشتی، دشمن بدار و دنباله‌رو همان کسانی باش که تا پیش از این [در پی‌شان] می‌رفتی و صبح و شام منتظر فرج باش.

مقصود امام علیه السّلام کاملاً روشن است و آن این‌که: در زمان غیبت امام علیه السّلام اعتقاد و حکم جدیدی در دین پیدا نمی‌شود و نباید بشود، بلکه مواریث و دستورات اهل بیت عصمت-که تا پیش از غیبت مطرح شده-را باید حفظ کرد و منتظر ظهور امام علیه السّلام بود تا با ظهور ایشان، تکالیف جدید روشن شود. هیچ‌کس نباید به خودش اجازه دهد که در زمان غیبت امام علیه السّلام سخنان جدید بگوید و امور بی‌سابقه در دین وارد کند و به‌فرض، اگر کسی چنین اشتباهی کند، دیگران نباید از او تبعیت نمایند.

\*\*\*\*\*

۱- الغیبه، نعمانی، باب ۱۰، فصل ۲، ح ۳.

{صفحه ۵۶}

به این صورت باب ادّعی هر‌گونه سفارت و بابیت برای امام غایب علیه السّلام در زمان غیبت کبری کاملاً مسدود است و قبل از

ظهور امام عصر علیه السلام هیچ امر جدیدی- که ریشه و سابقه‌ای در سنت‌های امامان گذشته نداشته- در دین رخ نمی‌نماید. توصیه‌ای که امام صادق علیه السلام در دو حدیث اخیر، نسبت به انتظار فرج فرموده‌اند، بیانگر این حقیقت است که روشنی امر و واضح شدن آن تنها با ظهور و فرج حاصل می‌گردد و پیش از آن چیزی وجود ندارد که بتوان به جای امور گذشته مبنای دینداری قرارش داد. همین نکته با صراحت در فرمایش امام ششم علیه السلام خطاب به ابان بن تغلب آمده است. او نیز از تکلیف زمان غیبت امام علیه السلام پرسید و حضرت فرمودند:

كُونُوا عَلَيَّ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يُطَلِّعَ اللَّهُ لَكُمْ نَجْمَكُمْ. (۱)

بر همان دین و اعتقاد خود باقی باشید تا آن‌که خداوند ستاره شما را برایتان آشکار نماید.

مراد از «نجم» در حدیث شریف، وجود مقدس امام غایب علیه السلام است. این تعبیر در قرآن کریم برای امامان علیهم السلام به کار رفته است. امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه: «وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» (۲) فرمودند:

نَحْنُ النَّجْمُ. (۳)

یعنی همان‌طور که ستارگان آسمان راههای زمین را به بندگان خدا نشان می‌دهند، ائمه علیهم السلام نیز راههای هدایت را به مردم می‌نمایانند.

طلوع نجم، اشاره به ظهور امام غایب علیه السلام است و طبق فرموده حضرت صادق علیه السلام تا قبل از ظهور ایشان باید بر همان دین مأثور از سوی پیشوایان گذشته، ثابت‌قدم ماند و تغییر و تبدیل و نوآوری در آن جایز نیست. احادیثی که بر این موضوع، دلالت می‌کنند، خطاب به افراد مختلف بیان شده

\*\*\*\*\*

۱- الغیبه، نعمانی، باب ۱۰، فصل ۲، ح ۶.

۲- نحل/ ۱۷.

۳- بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۸۲، ح ۲۸ به نقل از مناقب.

{صفحه ۵۷}

است و همین که ائمه علیهم السلام التزام به چنین وظیفه‌ای را به همه آنها سفارش کرده‌اند، به خوبی نشانگر تکلیف عمومی مؤمنان در این زمان نیز می‌باشد. مرحوم نعمانی در کتاب الغیبه پس از ذکر تعدادی از این احادیث، به مطلب بسیار مهمی اشاره کرده‌اند. ایشان فرموده‌اند:

این احادیث مشتمل بر دستور ائمه علیهم السلام به شیعیان است که بر اعتقادات و دین سابق خویش ثابت‌قدم بمانند و منتظر تحقق وعده ظهور باشند. اینها در ندیدن حجت و امام زمان خود معذورند و جستجو (فحص) و پرده‌برداری از صاحب غیبت برایشان ممنوع است. . . اما جاهلان در طلب یافتن شخص حضرت و جایگاه ایشان هستند. . . و منکر غیبت ایشان می‌شوند... (۱)

مقصود ایشان این است که افراد نادان، به جای تسلیم شدن به غیبت امام زمان علیه السلام و عمل کردن به سفارش پیشوایان- مبنی بر تمسک به امر سابق و انتظار ظهور- به دنبال یافتن جایگاه حضرت راه می‌افتند و به دیگران هم چنین وانمود می‌کنند که ایشان را می‌توان یافت و این گونه به نوعی منکر غیبت امام علیه السلام می‌گردند. اگر این همه احادیث، به ضمیمه آیات قرآنی، دلالت بر غیبت امام زمان علیه السلام می‌کنند، پس باید به این حقیقت، تسلیم شد و با توجیهاات مختلف، آن را انکار نکرد. ما در ادامه مباحث به برخی از این نوع توجیهاات اشاره خواهیم نمود و اشکالات آن را نیز بیان خواهیم کرد.

**معلوم بودن جایگاه امام علیه السلام برای برخی از خواص در هر دو غیبت**

علاوه بر آنچه به عنوان تفاوت اصلی بین دو غیبت امام عصر علیه السّلام گذشت، خصوصیاتى برای هر یک از آن دو در احادیث آمده است که توجه به آنها نیز در فهم عمیق تر امر غیبت و ایمان به آن، مؤثر می باشد. در حدیثی که مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده است، دو غیبت امام علیه السّلام به صورت زیر معرفی شده اند:

لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَانِ: إِحْدَاهُمَا يَرْجِعُ مِنْهَا إِلَى أَهْلِهِ وَالْأُخْرَى

\*\*\*\*\*

۱- الغیبه، نعمانی، باب ۱۰، آخر فصل ۲.

{صفحه ۵۸}

يُقَالُ: هَلَكَكَ، فِي أَيِّ وَادٍ سَلَكَ؟ (۱)

صاحب این امر (امامت) دو غیبت دارد: در یکی از آن دو از غیبت به اهل خود برمی گردد (برای اهل خود آشکار می شود) و در دیگری (به آن جا می رسد که) گفته می شود: هلاک شد، در کدام وادی وارد شد؟

در این جا دو غیبت مطرح شده که فرموده اند: در یکی از آنها امام عصر علیه السّلام به سوی اهل خود باز می گردند. «رجوع از غیبت» - که در روایت شریف آمده - به معنای بیرون آمدن از پس پرده پنهانی است و این امر در مورد اهل ایشان تحقق می یابد.

منظور از «اهل» طبق بیان مرحوم علامه مجلسی، یا خانواده پدر بزرگوار آن حضرت است و یا نواب خاص و سفیران ایشان. (۲) البته این دو احتمال، قابل جمع با یکدیگر هستند. بنابراین در یکی از دو غیبت، امام علیه السّلام از اهل خود غایب نیستند. این ویژگی در دوران اولین غیبت حضرت (یعنی غیبت کوتاه تر) اتفاق افتاد و به همین جهت، غیبت ایشان در آن دوره، نسبت به دوره بعد، ناقص و کمتر بود. از ظاهر فرمایش حضرت در حدیث فوق برمی آید که در عصر نخستین غیبت، امام علیه السّلام برای اهل خود، پنهان نبوده اند. نیز با توجه به این که آن حضرت - در عصر غیبت صغری - و کیلانی غیر از نواب خاص دارا بودند، می توان احتمال داد که کلمه اهل در این جا شامل آن و کلام هم بشود. در این صورت می توان گفت که در دوران غیبت اول، کسانی که از مکان امام عصر علیه السّلام آگاهی داشته اند، بیش از نواب و سفیران خاص آن حضرت بوده اند. در حدیث دیگری اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السّلام درباره دو غیبت حضرت صاحب الامر چنین نقل کرده است:

لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ: إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ وَالْأُخْرَى طَوِيلَةٌ. الْغَيْبَةُ الْأُولَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ مُوَالِيَةً. (۳)

\*\*\*\*\*

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح ۲۰.

۲- مرآة العقول، ج ۴، ص ۵۴.

۳- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح ۱۹.

{صفحه ۵۹}

قائم علیه السّلام دو غیبت دارند: یکی از آن دو کوتاه و دیگری طولانی است. در غیبت اول کسی جز شیعیان خاص ایشان از مکان آن حضرت مطلع نیست. و در دیگری تنها کارگزاران ایشان از مکان حضرت آگاهی دارند.

در این جا تصریح فرموده اند که در غیبت صغری، شیعیان خاص حضرت جای ایشان را می دانند و هیچ دلیلی وجود ندارد که فقط سفیران امام علیه السّلام شیعه خاص آن حضرت باشند، بلکه این تعبیر می تواند فراتر از آنها را نیز دربر بگیرد. حال اگر این شیعیان خاص از مکان حضرت آگاه بوده اند، می توان گفت که امام علیه السّلام برای آنها غایب نبوده اند که همین تعبیر برای کارگزاران حضرت در زمان غیبت کبری نیز ذکر شده است. کلمه «موالی» جمع «مولی» و به معنای کسی است که متصدی انجام کاری

می شود. (۱)

طبق فرمایش امام صادق علیه السّلام می توان گفت امام علیه السّلام در زمان غیبت کبری کارگزارانی دارند که به اذن آن حضرت از محلّ ایشان مطلعند. شاید اینها همان سی نفری باشند که در روایات دیگر از ایشان یاد شده است. امام صادق علیه السّلام فرمودند:

لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبِهِ وَلَا بُدَّ لَهُ فِي غَيْبَتِهِ مِنْ عَزْلَةٍ وَنِعَمِ الْمَنْزِلِ طَيِّبَةٍ وَ مَا بِثَلَاثِينَ مَنْ وَحْشَهُ. (۲)

قطعا صاحب این امر غیبتی خواهد داشت و قطعا در غیبت خویش، عزلت خواهد کرد و مدینه چه خوب منزلی است و به خاطر سی نفر وحشتی نیست.

مرحوم علامه میرزا حسین نوری در معنای این حدیث چنین فرموده اند:

«یعنی آن حضرت با استیناس (انس گرفتن) سی نفر از اولیا و شیعیان خود در عزلت از خلق وحشتی ندارد. . . و ظاهر این است که این سی نفر - که امام علیه السّلام در ایام غیبت با ایشان انس می گیرد - باید در قرون و اعصار متبادل شوند (جای آنها با یکدیگر عوض شود) زیرا که مقرّر نشده برای ایشان از عمر، آن چه مقرّر شده

\*\*\*\*\*

۱- المولی: كُلُّ مَنْ وَلِيَ أَمْرًا أَوْ قَامَ بِهِ (المعجم الوسيط، ص ۱۰۵۸).

۲- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح ۱۶.

{صفحه ۶۰}

برای سید ایشان. پس در هر عصر باید یافت شود سی نفر از خواصی که به فیض حضور فایز شوند.» (۱)

کارگزاران حضرت چه سی نفر باشند و چه بیش از اینها، به هر حال، آگاهی تعداد معدودی از مکان امام علیه السّلام منافاتی با غیبت ایشان ندارد، چرا که اینان از این که امامشان را پنهان بیاوند، استثنا شده اند.

### عدم امکان ارتباط اختیاری با امام علیه السلام در غیبت کبری

با توجه به مطالب گذشته می توان گفت که در هر دو غیبت امام علیه السّلام، هستند کسانی که مکان و جایگاه ایشان را می دانند و از این جهت، تفاوتی بین آنها نیست، امّا اختلاف این جاست که در زمان غیبت صغری برخی از افرادی که جایگاه حضرت را می دانستند، به عنوان وکیل یا سفیر از جانب خود ایشان معرفی شده بودند و مردم آنها را می شناختند (بلکه باید گفت که غرض حضرت این بود که آنها شناخته شوند تا مردم با مراجعه به وکلا، وجوهات خود را به امام علیه السلام برسانند و با مراجعه به سفرا از خود، رفع حیرت و سرگردانی کنند. به همین جهت است که این نواب خاص را ابواب امام علیه السّلام دانسته اند). اما در غیبت کبری چنین اغراضی در کار نیست یعنی خود حضرت (به پیروی از مشیّت خدای متعال) نخواسته اند کسانی به عنوان وکیل یا سفیر مطرح باشند، بلکه طبق توقیع شریف خود - که خطاب به آخرین نایبشان در زمان غیبت صغری صادر کرده اند - به صراحت، هر گونه مدّعی «مشاهده» را دروغگو و فریبکار دانسته اند. عین عبارت حضرت در توقیع چنین است:

أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَالصَّيْحَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٍ. (۱)

آگاه باشید که هر کس قبل از خروج سفیانی و وقوع صیحه آسمانی ادّعی مشاهده نماید، دروغگو و تهمت زننده است.

\*\*\*\*\*

۱- نجم الثاقب، ص ۷۲۰، با اندکی اصلاح ادبی.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۴۵، ح ۴۴.

خروج سفیانی و وقوع صیحه آسمانی از نشانه‌های ظهور امام زمان علیه السلام است که تقریباً هم‌زمان با خود ظهور یا بسیار نزدیک به آن اتفاق می‌افتد. بنابراین فاصله زیادی بین آن علائم و خود ظهور وجود ندارد. مقصود این است که قبل از ظهور حضرت هیچ‌کس نباید ادعای ارتباط با آن وجود مقدس را داشته باشد.

منظور از ارتباط این است که خود را به نحوی وکیل حضرت یا سفیر ایشان معرفی کند یا حتی مدعی شود که به میل و اراده خود می‌تواند خدمت امام علیه السلام مشرف گردد یا از ایشان سؤال کند و جواب بیاورد و امثال این‌گونه ادعاها. چنین شخصی افترازننده می‌باشد چون وقتی خود حضرت، باب هیچ‌یک از این انواع ارتباط را باز نکرده‌اند، هرکس هم ادعای یکی از آنها را داشته باشد، به امام خود تهمت زده و به ایشان دروغ بسته است. آنچه مهم است این که نباید چنین بابی (به عنوان نیابت یا سفارت و امثال آن) در زمان غیبت کبری باز شود و این ادعا از هیچ‌کس پذیرفته نیست.

با این توضیح روشن می‌شود که مقصود از «مشاهده» در عبارت «فمن ادعی المشاهدة» صرف تشرف خدمت آن بزرگوار نمی‌باشد و این تویق شریف، نفی صحت تشرفات افراد صالح را خدمت امام زمان علیه السلام نمی‌کند، زیرا:

اولاً- کلمه «مُفْتَرٍ» به معنای افترازننده است و این معنا به صرف ادعای تشرف خدمت امام علیه السلام صادق نیست. افترا در جایی مطرح می‌شود که نسبت کاری را به دروغ به کسی بدهند. در این‌جا اگر کسی ادعای وکالت یا نیابت کند، به دروغ، مدعی وکیل نمودن یا نیابت دادن به امام علیه السلام شده است و لذا مفتری (افترازننده) خواهد بود.

ثانیاً هیچ‌کدام از اخیار و صالحین که در زمان غیبت کبری ادعای تشرف خدمت امام علیه السلام کرده‌اند، نگفته‌اند که با اراده و خواست خودشان باب مشاهده ایشان را گشوده‌اند. ظاهراً مراد از مدعی دروغین مشاهده کسی است که بگوید، من با خواست خودم می‌توانم خدمت حضرت مشرف شوم. این ادعا چیزی شبیه ادعای وکالت یا نیابت است و علاوه بر این، هر ادعایی که به نحوی ارتباط اختیاری شخص را با امام علیه السلام در زمان غیبت کبری اثبات کند، مردود می‌باشد.

بنابراین کسانی را که چنین ادعاهایی ندارند و از طرفی اشخاصی راستگو و امین هستند، (بلکه بسیاری از ایشان خود، اهل علم و فقاہت و تخصیص در مورد احادیث مهدویت می‌باشند) نمی‌توان مدعی مشاهده دانست. به‌رحال، علما و بزرگان در وجه جمع میان این تویق شریف با ادله قطعی تشرفات در زمان غیبت کبری، وجوه متعددی را بیان کرده‌اند که ما قصد مطرح کردن همه آنها را در این فصل از کتاب نداریم. (۱)

### ناشناخته بودن کارگزاران امام علیه السلام در زمان غیبت کبری

هدف ما در بحث فعلی این است که تفاوت اصلی بین زمان غیبت کبری و غیبت صغری از جهت نوع ارتباط با امام غایب روشن شود. همان‌طور که قبلاً گفته‌ایم، در دوران غیبت کبری ادعای ارتباط با امام علیه السلام به صورتی که به اختیار خود شخص باشد، پذیرفته نیست. لذا کارگزاران حضرت نیز در این زمان، افراد شناخته شده‌ای نیستند و برخلاف وکلا و سفرای ایشان که به منظور مراجعه مردم، خود را معرفی می‌کردند- به صورت ناشناس، وظایف خود را انجام می‌دهند. فقط گاهی ممکن است یکی از آنها برای برخی شناخته شود که در آن صورت نیز هیچ‌بابی برای این که افراد بتوانند با اختیار خود به او رجوع کنند، باز نمی‌گذارند. ذکر نمونه‌ای از این افراد در نقل مرحوم علامه شیخ علی اکبر نهاوندی به این صورت آمده است:

«مرحوم مغفور فخر الفقهاء الکرام قدوة العلماء العظام آقای حاج آقا جمال الدین طاب ثراه فرزند ارجمند مرحوم مغفور حضرت حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ محمد باقر، فرمودند: من برای نماز ظهر در مسجد شیخ لطف الله می‌آمدم، نزدیک مسجد



دیدم جنازه‌ای را می‌برند و چند نفر حمال و کشیکچی (۲)

\*\*\*\*\*

۱- علاقمندان می‌توانند به کتاب «جَنَّةُ الْمَأْوَى» مرحوم علامه میرزا حسین نوری در بحار الانوار ج ۵۳، ص ۳۱۸ تا ۳۲۵ و نیز باب هشتم کتاب «نجم الثاقب» از ایشان، همچنین کتاب «العبقری الحسان» مرحوم حاج شیخ علی اکبر نهاوندی، ج ۲، الیاقوت الاحمر، ص ۲۰۵ تا ۲۰۸ رجوع کنند.

۲- کشیکچی به کسی گفته می‌شد که کارش کشیک دادن و مراقبت از خانه‌ها و مغازه‌های مردم بوده و شغل ظاهراً پستی محسوب می‌شده است.

{صفحه ۶۳}

همراه او هستند. یک حاجی تاجر نیز که از تاجر مهم و از آشنایان من بود، در عقب آن جنازه بود و به شدت گریه می‌کرد و اشک می‌ریخت. من بسیار متعجب شدم از این که اگر این میت از بستگان بسیار نزدیک این تاجر است، پس چرا این گونه مختصر و ساده تشییع جنازه می‌کنند و اگر نسبتی با ایشان ندارد، پس چرا برای او این طور بی‌تابی و گریه می‌کند. در همین اثنا حاج آقای تاجر نزد من آمد و گفت: آقا به تشییع جنازه اولیا حق نمی‌آید؟!

من با شنیدن این کلام از رفتن به مسجد و اقامه جماعت، منصرف شدم و به دنبال جنازه رفتم تا به سرچشمه پاقلعه در اصفهان که سابقاً غسالخانه مهم شهر بود، رسیدیم. در آنجا از دوری راه که پیاده آمده بودم، احساس خستگی کردم و خود را ملامت نمودم که چرا به خاطر سخن این تاجر، ترک نماز اول وقت و جماعت را کردم و در همین فکر با حال افسرده نشسته بودم که ایشان نزد من آمد و گفت: شما از من نپرسیدید که این جنازه از کیست. گفتم: بگو. گفت: شما می‌دانید که من امسال به حج مشرف شدم، در مسیر سفر چون نزدیک کربلا رسیدیم، همه پولها و اسباب و وسایل سفر را دزد برد. در کربلا هم هیچ آشنایی - که از او پول قرض کنم - نداشتم. به همین جهت، بی‌اندازه، ناراحت و غمناک شدم، چون با آن وضعیت، امکان ادای حج را نداشتم. در همین غصه و فکر بودم که شب، روانه مسجد کوفه شدم. در بین راه که تنها بودم و از غم و غصه سر به زیر حرکت می‌کردم، سواری را دیدم با کمال هیبت و با اوصافی که وجود مبارک حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه توصیف شده‌اند. روبروی من ایستادند و فرمودند: چرا این طور افسرده‌حالی؟ عرض کردم: مسافر هستم و خستگی راه سفر دارم. فرمودند: اگر سببی غیر از این دارد، بگو. به خاطر اصرار ایشان شرح حال خود را به عرض رساندم. در این حال صدا زدند: هالو.

ناگهان شخصی با لباس نمدی که کشیکچی‌ها به تن می‌کردند، حاضر شد. ما در اصفهان نزدیک حجره خودمان در بازار یک کشیکچی داشتیم که اسمش هالو بود.

{صفحه ۶۴}

خوب به صورت آن شخص نگاه کردم، دیدم همان هالوی اصفهان است. به او فرمودند: اسباب دزد برده او را به او برسان و او را به مکه ببر و برگردان. آن گاه خودشان ناپدید شدند. آن شخص به من گفت: در ساعت معینی از شب و جای معینی بیا تا اسباب و وسایل تو را به تو برسانم. چون آنجا حاضر شدم، ایشان هم حاضر شد و ظرفی که پول و اسباب من در آن بود، به من داد و فرمود: درست ببین و قفل آن را باز کن، ببین کامل است. دیدم هیچ‌یک از آن اسباب و پولها کم نیست. فرمود: برو و وسایل خود را به کسی بسپار و فلان وقت در فلان جا حاضر باش تا تو را به مکه برسانم. من همان موقع حاضر شدم، ایشان هم حاضر شد، فرمود: دنبال من بیا. من به همراه ایشان روانه شدم، مقدار کمی که رفتیم، خود را در مکه دیدم. فرمود: بعد از انجام اعمال حج در فلان مکان حاضر شو، تا تو را برگردانم و به رفقای خود بگو که با شخصی از راه نزدیک تری آمدم تا متوجه نشوند. ایشان در مسیر رفت و برگشت به آرامی صحبت‌هایی با من می‌کرد، اما هر وقت می‌خواستم پرسم که آیا شما همان هالوی اصفهان ما نیستید، هیبت او

مانع سؤال من می‌شد.

پس از انجام اعمال، در همان مکان معین، حاضر شدیم و ایشان مرا به همان صورتی که آمده بودیم، به کربلا برگرداند. در آن جا فرمود: آیا به خاطر محبت من حقی بر تو ثابت شد؟ گفتم: بلی، فرمود: در عوض حاجتی دارم که هروقت خواستم، انجام بده. این را گفت و رفت.

در بازگشت به اصفهان برای دیدن مردم نشستم. همان روز اول، همان هالو وارد شد. خواستم به احترام او برخیزم، با اشاره به من فهماند که چیزی اظهار نکنم. سپس به قهوه‌خانه نزد سایر کشیکچی‌ها رفت و به خوردن چای مشغول شد. پس از آن، وقتی خواست برود، آمد نزد من و آهسته فرمود: آن حاجتی که گفتم، این است که در فلان روز دو ساعت مانده به ظهر، من از دنیا می‌روم و هشت تومان پول همراه با کفنم در صندوق منزل من در بازار است. شما بیا آن جا و مرا دفن کن و امروز همان روز است که او از دنیا رفت و کشیکچی‌ها جمع شده بودند.

{صفحه ۶۵}

در صندوق او هشت تومان پول به همراه کفنش بود که برداشتیم و حال برای دفن او آماده‌ایم. آن گاه گفت: آقا چنین کسی از اولیا الله نیست و فوت او گریه و تأسف ندارد؟! (۱)

در این ماجرای شنیدنی باید به چند نکته توجه کرد:

اول- با توجه به وجود احادیث معتبر- نظیر آنچه در اصول کافی از اسحاق بن عمار نقل کردیم- بودن کسانی نظیر هالوی اصفهانی، به عنوان کارگزار امام زمان علیه السلام در زمان غیبت کبری، هیچ محذوری ندارد و بنابراین مانعی برای پذیرفتن چنین قضایایی وجود ندارد.

دوم- لزومی ندارد که این افراد از طبقه مشخص و معروف و به لحاظ اجتماعی، سطح بالا برگزیده شوند، بلکه ممکن است یک کشیکچی- که به لحاظ عرفی، شغل پستی دارد- چنین افتخاری پیدا کند. بنابراین نمی‌توان هیچ بنده خدایی را به لحاظ بی‌سواد بودن در علوم اصطلاحی (قدیم یا جدید) یا داشتن شغلی که از جهت اجتماعی، منزلت بالایی ندارد، با دیده حقارت نگریست. در حدیثی از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى... أَخْفَى وَلِيَّهُ فِي عِبَادِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ عَبْدًا مِنْ عِبَادِهِ فَرُبَّمَا يَكُونُ وَلِيَّهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ. (۲)

خدای تبارک و تعالی ولی خود را در میان بندگانش پنهان ساخته است. پس هیچ بنده‌ای از بندگان او را خوار و کوچک شمار، چه بسا ولی او باشد و تو ندانی!

ملاک ولی خدا بودن، این نیست که شخص، تحصیلات دانشگاهی یا حوزوی داشته باشد یا در کسوت روحانی و امثال آن باشد. بنابراین نداشتن این ظواهر نباید باعث کوچک شمردن کسی شود. بلکه برعکس چه بسا، داشتن تحصیلات و شؤون اجتماعی، باعث عجب و کبر در انسان شود و او را از این که

\*\*\*\*\*

۱- العبقری الحسان، ج ۲، الياقوت الاحمر، ص ۱۰۴ و ۱۰۵ با مختصر اصلاحاتی در عبارات.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۲۶، ح ۴.

{صفحه ۶۶}

مورد عنایت خاص الهی باشد، دور کند. بنابراین باید توجه کرد که تحصیلات دینی، خوب و تا اندازه‌ای لازم است، اما به این شرط که همراه با تهذیب نفس و خودسازی باشد تا انسان را به جای آن که به بندگی خداوند نزدیک سازد، از آن دور نکند. سوم- کارگزاران حضرت به صورت گمنام و بی‌اسم و رسم، وظایف محوله را انجام می‌دهند، چون همان‌طور که به تفصیل بیان

شد، در زمان غیبت کبری، بنا بر این است که هیچ واسطه و بایی برای ارتباط اختیاری با امام غایب وجود نداشته باشد. هالوی اصفهانی هم به گونه‌ای زندگی می‌کرد که حتی اطرافیان نزدیکش به منزلت او پی نبردند و حاضر نشد که بالاتر از حد معمول و متعارف، مورد احترام قرار بگیرد، تا مبادا گمانی به مقامش برده شود.

### محدودیت‌های کارگزاران در ارتباط با مردم و امام علیه السلام

علاوه بر نکات فوق که به ناشناخته بودن کارگزاران حضرت علیه السلام مربوط می‌شود، اینان در ارتباطشان با مردم و با خود امام علیه السلام نیز از چند جهت محدودیت دارند:

۱- در این ماجرا تاجر اصفهانی راه به سوی هالو نداشت، بلکه او بود که زمان و مکان معینی را اعلام می‌کرد تا به ملاقات تاجر برود. بنابراین کسی نمی‌توانست با میل و اختیار خود، او را پیدا کند یا به دنبالش راه بیفتد تا به این وسیله مکان امام علیه السلام را کشف کند. این امر درباره تمام کارگزاران حضرت، صادق است.

۲- کارگزاران حضرت، مکان ایشان را در مواردی که کاری بر عهده آنها گذاشته می‌شود، می‌دانند و لذا وقتی امام علیه السلام هالو را صدا زدند، فوراً حاضر شد. البته چنین علم و قدرتی را به اراده خود امام علیه السلام و اذن خدای متعال دارند.

۳- آنها همان وظایف محوله از ناحیه امام علیه السلام را انجام می‌دهند و این‌طور نیست که به کسی معرفی شوند تا هر حاجتی را که می‌خواهد، برایش برآورده سازند. در ماجرای فوق نیز هالوی اصفهانی فقط اموری را که حضرت، امر {صفحه ۶۷}

فرموده بودند، انجام داد. البته مجاز بود که در عوض خدمت خود به تاجر، از او چیزی را بخواهد که خواست.

### عنایت حضرت به مؤمنان بدون وجود راه ارتباطی ظاهری با ایشان

آخرین و مهم‌ترین نکته این است که با وجود غیبت کامل و عمومی امام عصر علیه السلام در این زمان، ایشان به احوال همه مردم- به خصوص دوستان و شیعیان خود- آگاهی و توجه دقیق دارند و در مواردی که مصلحت بینند- حتی بدون درخواست شخص- از او دستگیری می‌کنند و مشکلاتش را حل می‌نمایند. در ماجرای مزبور، تاجر اصفهانی هنوز به مسجد کوفه نرسیده بود تا حاجت خود را عرضه کند که امام علیه السلام با عنایت خاص خویش، گرفتاری‌اش را برطرف فرمودند.

بنابراین غیبت امام علیه السلام مانع رسیدگی آن حضرت به اهل ایمان- نظیر آنچه ائمه‌ی پیشین می‌کرده‌اند- نیست، البته این امر کاملاً- به صورت یک‌طرفه انجام می‌شود، یعنی مردم می‌توانند- و باید- به امام خود متوسل شوند و ایشان را نسبت به احوال خود، آگاه و در انجام خواسته‌هایشان توانا بدانند، امّا در عین حال، هیچ راه ارتباطی به لحاظ ظاهری با امام خود ندارند و هیچ‌گاه نمی‌توانند مطمئن باشند که در زمان یا مکان خاصی می‌توانند خدمت ایشان مشرف گردند یا این که نمی‌توانند توقع داشته باشند که برای رفع مشکل خاصی، حتماً کسی از جانب امام علیه السلام به سویشان بیاید. همچنین کسی را نمی‌شناسند که بتواند به راستی و صداقت، مدعی شود که به روال عادی و اسباب ظاهری می‌تواند برای آنها راهی به سوی امام غایب علیه السلام بگشاید. بلکه وظیفه دارند که اگر کسی مدعی چنین منزلتی شد، او را کذاب و افترازننده بدانند.

با این ترتیب نمی‌توان کسی را به صرف ادعای تشرف خدمت امام علیه السلام دروغگو دانست، امّا اگر علاوه بر این، ادعای هرگونه ارتباط اختیاری ظاهری و عادی را با امام علیه السلام داشت، باید تکذیبش نمود. در مورد این‌گونه افراد، احتمال راستگویی در ادعای تشرف نیز بسیار ضعیف است.

{صفحه ۶۸}

## فصل ۳: بهره‌وری از امام غایب علیه السلام

### تشبیه امام غایب علیه السلام به خورشید پس ابر

مطلب بسیار مهم و اساسی در ارتباط با امام غایب علیه السلام در زمان غیبت کبری این است که نباید تصور کرد که چون بابی و واسطه‌ای به سوی ایشان وجود ندارد، پس دیگر نمی‌توان بهره‌چندانی از آن وجود مقدس برد. اصولاً شرط بهره‌وری از خورشید وجود امام علیه السلام دیدن آن بزرگوار نمی‌باشد-چنان‌که در زمان امامان گذشته هم بسیاری از شیعیان، در طول عمر خود، توفیق زیارت امام زمان خود را پیدا نمی‌کردند-و البته می‌توان با برقرار کردن ارتباط قلبی با حضرت، بخشی از آنچه را که به خاطر غیبت ایشان از دست رفته، جبران نمود.

در فرمایش‌های رسول گرامی اسلام، بهره بردن از وجود امام علیه السلام-در زمان غیبت-به بهره‌وری از خورشید-در هنگامی که ابرها آن را پوشانده-تشبیه شده است. در پایان حدیثی که بخشی از آن را در فصل اول از جابر بن عبد الله انصاری نقل کردیم، او از پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم می‌پرسد: ای رسول خدا، آیا شیعیان امام زمان علیه السلام در زمان غیبت از ایشان بهره‌مند می‌شوند؟ حضرت در پاسخ می‌فرماید:

إِي وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ إِنَّهُمْ يَسْتَضِيئُونَ بِنُورِهِ وَ يَنْتَفِعُونَ بِوَلَايَتِهِ فِي  
{صفحه ۶۹}

عَيْتِهِ كَانْتِفَاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَإِنْ تَجَلَّلَهَا سَحَابٌ. (۱)

آری، قسم به آن که مرا به نبوت مبعوث کرد، آنها از نور امام علیه السلام روشنی می‌گیرند و از ولایت او در غیبتش-همچون خورشید پشت ابر-بهره‌مند می‌گردند.

براساس این تشبیه می‌توان گفت که شرط بهره‌وری از امام علیه السلام در زمان غیبت، آگاه بودن از مکان ایشان نیست، همان‌گونه که نور خورشید-حتی اگر پشت ابر باشد و به همین جهت مکانش در آسمان مشخص نباشد-به اهل زمین می‌رسد و شرط استفاده از آن، دانستن جایگاهش نیست. غیبت امام علیه السلام به این معناست که خورشید وجود ایشان به‌طور عادی و عمومی دیده نمی‌شود، اما همان‌طور که نور خورشید برای چشم‌های بینا روشن‌گر است، نور امام علیه السلام نیز در تاریکی‌های گمراهی و حیرت زمان غیبت برای اهل ولایت ایشان، روشنی‌بخش و راهگشا می‌باشد.

مرحوم علامه مجلسی در بیان وجه تشبیه امام غایب به خورشید پشت ابر، هشت جهت را بیان فرموده‌اند، سپس اضافه کرده‌اند که به فضل الهی، هشت جهت دیگر را هم متوجه شده‌اند اما بیان آنها در عبارت نمی‌گنجد و در پایان، آرزو کرده‌اند که خداوند در مورد معرفت ائمه علیهم السلام هزار باب بر ایشان و سایر مؤمنان بگشاید که از هر بابی از آن، هزار باب دیگر گشوده شود. (۲)

ما با الهام گرفتن از آنچه این علامه بزرگوار فرموده‌اند، نکاتی را در تبیین این تشبیه مطرح می‌کنیم:

اولین نکته این است که دیدن خورشید به دیدن قرص آن است. اما نور خورشید حسابی جدا از قرص آن دارد و لازمه نورافشانی خورشید، دیده شدن قرص آن نمی‌باشد. در مورد امام علیه السلام نیز باید همین تفکیک را انجام داد. در زمان غیبت، بدن و جسم شریف ایشان از دیدگان عموم افراد پنهان است، اما نور وجود ایشان می‌تواند دلها را روشن نماید و آنها را از سرگردانی گمراهی برهاند.

\*\*\*\*\*

۱- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۲۳، ح ۳.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۴، ذیل ح ۸.

البته همان‌طور که دیدن قرص خورشید، چشم بینا می‌خواهد، استفاده از نور آن نیز احتیاج به بینایی دارد. در مورد وجود امام علیه السلام در زمان غیبت هم مطلب از همین قرار است، یعنی استفاده از نور ایشان نیز احتیاج به بینایی دل دارد. انسان کوردل، از نور حضرت بهره‌مند نمی‌شود. آنچه قلب و روح انسان را منور می‌کند، نور ولایت ایشان است که در فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به لزوم آن تصریح شده است. این که فرموده‌اند: «يَنْتَفِعُونَ بِوَلَايَتِهِ» به این معناست که استضائه (طلب روشنایی) به نور امام علیه السلام از طریق ولایت آن بزرگوار امکان‌پذیر است. در نسخه دیگری که مرحوم علامه مجلسی به آن استناد فرموده، عبارت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم چنین است:

إِي وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْبُيُوتِ إِنَّهُمْ لَيَنْتَفِعُونَ بِهِ وَيَسْتَضِيئُونَ بِنُورِ وَلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ... (۱)

آری، قسم به آن که مرا به نبوت برانگیخت، آنها قطعاً از او بهره می‌برند و از نور ولایتش در غیبتش روشنایی می‌گیرند. تعبیر «نور ولایت» بر این حقیقت دلالت می‌کند که ولایت امام غایب علیه السلام، نور است و این نور، قلب و روح انسان را روشن می‌کند. بنابراین کسانی می‌توانند از وجود ایشان در زمان غیبت بهره ببرند که دل‌های آنها به نور ولایت حضرتش روشن شده باشد. منکران ولایت و حتی جاهلان غیرمقصد در این امر، از نگرستن به این نور، محروم و از برکات آن بی‌بهره‌اند همچون نابینایانی که نمی‌توانند روشنایی خورشید را ببینند.

### ارزش و اهمیت نور ولایت امام عصر علیه السلام

پایه و اساس ضروری نور ولایت، معرفت امام علیه السلام می‌باشد که آن هم یک امر قلبی است و دیدار امام علیه السلام شرط تحقق آن نمی‌باشد. هر قدر این معرفت، عمیق‌تر و کامل‌تر باشد، آثار و لوازم آن بیشتر ظاهر می‌گردد. برخی از این آثار، قلبی است

\*\*\*\*\*

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۳، ح ۸.

و برخی هم جوارحی. از مهم‌ترین آثار قلبی می‌توان به محبت، انتظار و تسلیم نسبت به امر امام، اشاره کرد و از ضروری‌ترین لوازم قلبی و جوارحی می‌توان از تقوی، ورع و دعا در تعجیل فرج آن بزرگوار نام برد. هریک از این آثار و لوازم، باید در جای خود، مورد دقت و بحث کافی قرار گیرد تا نور ولایت امام علیه السلام بهتر شناخته گردد. نور ولایت امام علیه السلام چیزی نیست که به صرف ادعا و گمان خود شخص، محقق شود. این نور به معرفت امام علیه السلام - با همه لوازم و آثار قلبی و جوارحی اش - اطلاق می‌گردد و این همان چیزی است که وسیله امتحان خلاق - اعم از انبیا علیهم السلام و اوصیا علیهم السلام و ملائکه و... - در همه عوالم خلقت بوده و هست و هر کس از این امتحان الهی سربلندتر برون آمده، فضایل و درجات بالاتری پیدا کرده است. در این زمینه، ادله قرآنی و روایی فراوانی وجود دارد که پرداختن به شرح و توضیح آنها ما را از اصل مقصودمان در این کتاب دور می‌کند. اما صرفاً برای این که روشن شود امر ولایت امام دوازدهم علیه السلام در نظام الهی بسیار بسیار با اهمیت است، به ذکر دو نمونه از امتحانات الهی می‌پردازیم که برخی از بزرگترین انبیای الهی در عالم پیش از دنیا به آن آزموده شده‌اند و بحث کامل‌تر را در این موضوع به مجال دیگری واگذار می‌نمایم.

### امتحان حضرت آدم علیه السلام در خصوص ولایت امام عصر علیه السلام

اولین نمونه درباره حضرت آدم علیه السلام است و این که چرا ایشان جزء پیامبران اولوالعزم به شمار نمی‌آید. در قرآن کریم به

صراحت چنین آمده است:

وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَىٰ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا. (۱)

و هر آینه از قبل به آدم سفارش و تأکید کردیم اما او چنان که باید، اعتنا نکرد و اهمیّت لازم را نداد و ما در او عزمی نیافتیم. در آیه صحبت از یک سفارش مهمّ الهی است که از پیش به عنوان عهد و پیمانی از جانب خداوند مورد تأکید بوده است. اما با وجود این سفارش و تأکید،

\*\*\*\*\*

۱- طه/۱۱۵.

{صفحه ۷۲}

حضرت آدم علیه السّلام- آن گونه که از ایشان انتظار می‌رفته- در این امر اعتنا و جدّیت به خرج نداده‌اند و از این جهت، خداوند عزم و تصمیم قاطع لازم را در او ندیده است، بنابراین جزء انبیای اولو العزم محسوب نمی‌شود. در خود آیه شریفه، آن سفارش و عهد الهی مشخص نشده است، اما در روایات، منظور از آن را به روشنی بیان فرموده‌اند. امام باقر علیه السّلام چنین فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ... أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى النَّبِيِّينَ فَقَالَ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَأَنْ هَذَا مُحَمَّدٌ رَسُولِي وَأَنْ هَذَا عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالُوا: بَلَىٰ فَتَبَّتْ لَهُمُ التُّيُوءُ وَأَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَىٰ أُولَى الْعَزْمِ أَنَّنِي رُبُّكُمْ وَمُحَمَّدٌ رَسُولِي وَعَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَأَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِهِ وَأُلَاءُ أَمْرِي وَخُزَّانُ عِلْمِي وَأَنَّ الْمَهْدِيَّ أَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِي وَأُظْهِرُ بِهِ دَوْلَتِي وَأَنْتَقِمُ بِهِ مِنْ أَعْدَائِي وَأُعْبُدُ بِهِ طَوْعًا وَكَرْهًا قَالُوا: أَقَرَرْنَا يَا رَبَّ وَشَهِدْنَا وَ لَمْ يَجْحَدِ آدَمُ وَ لَمْ يُقِرَّ فَتَبَّتِ الْعَزِيمَةُ لَهُؤُلَاءِ الْخَمْسَةِ فِي الْمَهْدِيِّ وَ لَمْ يَكُنْ لِآدَمَ عَزْمٌ عَلَى الْإِقْرَارِ بِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَ لَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَىٰ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا. (۱)

همانا خدای تبارک و تعالی از پیامبران چنین پیمان گرفت: آیا من پروردگار شما و این شخص-محمد صلی الله علیه و اله و سلم- فرستاده من و این شخص-علی علیه السّلام- امیر المؤمنین نیست؟ گفتند: چرا، به این جهت نبوت برای آنها ثابت گردید و از پیامبران اولو العزم پیمان گرفت که من پروردگار شما هستم و محمد صلی الله علیه و اله و سلم فرستاده من و علی علیه السّلام امیر المؤمنین و اوصیای پس از او والیان امر من و خزانه‌داران علم من هستند، همچنین به وسیله مهدی علیه السّلام دین خود را یاری می‌کنم و دولت خود را آشکار می‌سازم و به وسیله او از دشمنانم انتقام می‌گیرم و به سبب او-خواسته یا ناخواسته-عبادت می‌شوم. ایشان گفتند: پروردگارا اقرار نمودیم و گواهی دادیم، اما آدم علیه السّلام نه انکار کرد و نه اقرار، در نتیجه مقام اولو العزمی-در مورد حضرت مهدی علیه السّلام-برای آن پنج تن ثابت

\*\*\*\*\*

۱- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب آخر منه، ح ۱.

{صفحه ۷۳}

گردید در حالی که (در آن زمان) آدم علیه السّلام عزم قاطعی در اقرار به (ولایت) مهدی علیه السّلام نداشت و این همان فرمایش خداوند عزّ و جل است که فرمود: و ما از قبل به آدم علیه السّلام سفارش کردیم، اما او اهمیّت نداد و عزمی در او نیافتیم.

ملاحظه می‌شود که ملا-ک مقام اولو العزمی نزد خدای متعال این بوده است که انبیا علیهم السّلام در برابر منزلت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم و ائمه علیهم السّلام به خصوص حضرت مهدی علیه السّلام و شؤون اختصاصی ایشان سر تسلیم فرو آورند. آنها که بر این امر مهم، اهتمام و جدّیت خاص ورزیدند، دارای عزیمت و اصطلاحاً اولو العزم شدند، ولی حضرت آدم علیه السّلام چون در این موضوع، عزمی که انتظار می‌رفت، از خود نشان نداد، از نیل به آن مقام و منصب الهی محروم شد. البتّه چون ایشان از انبیای معصوم خداوند بوده‌اند، این کوتاهی در حدّ یک ترک اولی بوده و گناه و معصیت محسوب نمی‌گردد، ولی آن چه اهمیّت دارد

این است که مقام والای اولو العزمی به واسطه اقرار به ولایت امام عصر علیه السّلام به انبیا اعطا شده و این، عظمت مقام حضرت بقیة الله ارواحنا فداه در میان همه برگزیدگان الهی را نشان می‌دهد.

آن‌چه خداوند به دست پربرکت این باقیمانده حجّت‌های خود جاری می‌کند، همان غایت و نهایت اهداف همه رسولان الهی است که هیچ کدام-حتّی پیامبر خاتم صلّی الله علیه و اله و سلم-موفق به عملی کردن آنها نشدند. آرزوی همه اولیا و اصفیای الهی این بوده که دولت حق در سراسر گیتی حاکم شود و دشمنان خداوند، خوار و زبون گردند و سرتاسر کره زمین به پهنه گردن گذاردن بر توحید و بندگی خدای متعال تبدیل شود. اینها سرفصل عهد و پیمانی است که خداوند از انبیای اولو العزم خود طبق حدیث فوق-گرفته و آنان را-به دلیل اهتمام و جدّیت در اقرار به این مطلب-به چنان مقام والایی رسانده است. اکنون می‌توانیم اهمّیت و عظمت قبول ولایت حضرت مهدی علیه السّلام را بفهمیم. لازمه قبول این ولایت، اقرار و تسلیم نسبت به مقامات خدادادی ایشان است که بسیاری از آنها اختصاص به وجود مقدّس حضرتش دارد.

البته روشن است که امر ثبوت و مقام عزیمت انبیای اولو العزم، به عالم قبل از {صفحه ۷۴}

دنیا-که عالم ذرّ نامیده می‌شود-مربوط است که در آن زمان، امام عصر علیه السّلام خلقت دنیوی نداشته‌اند، اما خداوند قبل از آن که ایشان و سایر اهل بیت عصمت و طهارت را به دنیا آورد، همه آنها را به حضرت آدم علیه السّلام و بقیه انبیا علیهم السّلام شناسانده است و همگی آنها بدون آن که بدن‌های دنیوی ائمه علیهم السّلام را ببینند، به آنان ایمان آورده‌اند و ولایتشان را پذیرفته‌اند.

بنابراین از جهتی می‌توان گفت که وضعیّت ما در زمان غیبت امام عصر علیه السّلام شبیه عالم ذرّ است. مردم زمان غیبت نیز امامشان را می‌شناسند، بدون آن که بدن دنیوی ایشان را به چشم دیده باشند، اما دل‌های آنها به نور معرفت آن حضرت، متور است و اگر در این زمان، اقرار و اعتراف جدّی و عمیق به ولایت آن بزرگوار داشته باشند و آن را قلباً بپذیرا شوند، عمل بسیار ارزشمندی را به انجام رسانده‌اند و باید قدر این عمل والای خود را بدانند.

### امتحان حضرت ابراهیم علیه السلام در مورد ولایت امام زمان علیه السلام

نمونه دوم به یکی از بزرگترین انبیای اولو العزم الهی یعنی حضرت ابراهیم علیه السّلام مربوط می‌شود. ایشان به صریح قرآن، پس از این که از امتحانات سخت الهی سربلند و موفق بیرون آمدند، از ناحیه خداوند به مقام منیع «امامت» مفتخر گردیدند، در حالی که پیش از آن به ترتیب به مقام نبوّت و رسالت و خلیل اللّهی نائل شده بودند. (۱)

قرآن کریم در مورد جعل امامت برای حضرت ابراهیم علیه السلام چنین فرموده است:

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا... (۲)

و آن گاه که پروردگار ابراهیم، او را با «کلماتی» آزمایش کرد، پس ایشان آنها را به اتمام رساند، فرمود: «من تو را برای مردم امام قرار می‌دهم.»

\*\*\*\*\*

۱- رجوع شود به: تفسیر کنزالدقائق، ج ۲، ص ۱۳۷.

۲- بقره/۱۲۴.

{صفحه ۷۵}

آن کلماتی که وسیله امتحان حضرت ابراهیم علیه السلام بوده، در خود آیه شریفه معین نشده است. احتمالات مختلفی در مورد آنها

وجود دارد که در برخی از احادیث، بعضی از مصادیق آن به روشنی بیان شده است. مفضل بن عمر نقل کرده که از امام صادق علیه السلام درباره این «کلمات» سؤال نموده است و ایشان در پاسخ فرموده‌اند:

هِيَ الْكَلِمَاتُ الَّتِي تَلَقَّاهَا آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ رَبِّهِ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهُوَ أَنَّهُ قَالَ: «يَا رَبِّ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالحَسَنَ وَالحُسَيْنَ الْأَتْبَتَ عَلَيَّ» فَتَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ.

آنها، همان «کلماتی» است که حضرت آدم علیه السلام از ناحیه پروردگارش دریافت کرد، پس خداوند توبه او را پذیرفت و آن عبارت بود از این که گفت: «ای پروردگار من از توبه حق محمد صلی الله علیه و اله و سلم و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام درخواست می‌کنم که توبه مرا بپذیری» پس خداوند توبه او را پذیرفت، همانا او همان بسیار توبه‌پذیر بخشاینده است.

به این ترتیب، روشن می‌شود که امتحان اصلی حضرت ابراهیم علیه السلام در خصوص اقرار به جایگاه اختصاصی و بلندمرتبه‌خمسه طیبیه-یعنی پنج تن آل عبا علیهم السلام- بوده است، جایگاه و مقامی که سبب پذیرش توبه آدم علیه السلام از ناحیه پروردگار گردید. حضرت ابراهیم علیه السلام از این امتحان الهی، سربلند بیرون آمد و با همه وجودش به منزلت والای ایشان-که واسطه پذیرفته شدن توبه حضرت آدم بودند- اقرار و اعتراف نمود. اقایا ادامه آیه شریفه و توضیح امام صادق علیه السلام در مورد آن، روشنگر مقصود ما از استشهاد به این آیه است. مفضل در ادامه می‌پرسد: مقصود از «فَأَتَمَّهُنَّ» چیست؟ حضرت فرمودند:

أَتَمَّهُنَّ إِلَى الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِثْنِي عَشَرَ إِمَامًا تِسْعَةً مِنْ وُلْدِ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (۱)

آن کلمات را تا (امام) قائم علیه السلام به اتمام رساند که در مجموع، دوازده امام-که نه نفر از فرزندان حسین علیه السلام‌اند- هستند.

معنای آیه شریفه این است که وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام آن کلمات را به اتمام

\*\*\*\*\*

۱- تفسیر کنز الدقائق، ج ۲، ص ۱۳۵ به نقل از کتاب النبوة شیخ صدوق.

{صفحه ۷۶}

رساند، از طرف خداوند به مقام منیع امامت، منتصب گردید. از این جا می‌توان نتیجه گرفت که مقام امامت حضرت ابراهیم علیه السلام منوط و مشروط به اقرار و اعتراف ایشان به مقام دوازده امام علیهم السلام-به خصوص حضرت بقیة الله ارواحنا فداه- بوده است و با توجه به این که بالاترین منصب‌های الهی، مقام امامت است، عظمت اقرار به ولایت دوازده امام علیهم السلام-به‌ویژه حضرت مهدی علیه السلام این نقطه امید و تحقق‌بخش آرزوی همه انبیا و اولیای الهی-بیش از پیش روشن می‌گردد.

این دو نمونه-امتحان حضرت آدم علیه السلام و حضرت ابراهیم علیه السلام-را به این جهت نقل کردیم تا قداست و اهمیت منحصربه‌فرد نور ولایت امام عصر علیه السلام تا حدی برای مان روشن شود و در نتیجه اولاً به صرف ادعا و گمان موهوم، خود را اهل ولایت ایشان نشماریم و بکوشیم با شناخت دقیق ارکان و لوازم قلبی و جوارحی آن، در مسیر منور شدن به نور ولایت آن حضرت، قدم برداریم. و ثانیاً هر اندازه که به لطف خداوند، این نور را در قلب خویش می‌یابیم و هر قدر متصف به اوصاف اهل ولایت هستیم، با به جای آوردن شکر آن، قدردان این نعمت بی‌ظنیر الهی باشیم.

به‌هر حال، طبق فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم تنها راه بهره‌وری از امام زمان علیه السلام در زمان غیبت ایشان، روشنی گرفتن از نور ولایت آن بزرگوار است و در این تاریکی دوران غیبت، تنها نوری که انسان را از گمراهی نجات می‌دهد، همین نور ولایت می‌باشد.

**تفاوت مؤمنان در بهره‌مندی از نور ولایت امام غایب علیه السلام**



براساس تشبیه امام غایب علیه السّلام به خورشید پشت ابر و بهره‌وری مؤمنان از نور ولایت ایشان، در زمان غیبت، میزان بهره‌مندی هر کس از وجود امام غایب علیه السّلام به میزان دارائیش از نور ولایت ایشان می‌باشد. بهره مؤمنان از این نور، متفاوت است و همین تفاوت، باعث اختلاف درجه بهره‌وری از امام غایب علیه السّلام می‌شود. محور و اساس ولایت امام علیه السّلام معرفت ایشان است و از آن‌جا که معرفت

{صفحه ۷۷}

امام علیه السّلام دارای اقسامی است (معرفت به اسم و صفت) و معرفت به اوصاف امام علیه السّلام نیز درجاتی دارد (غیابی، حضوری و شهودی) (۱)؛ حظّ و بهره مؤمنان از معرفت امام علیه السّلام در یک رتبه و درجه قرار نمی‌گیرد. علاوه بر این، معرفت آثار و لوازمی دارد و مهم‌ترین آنها عبارتند از: تسلیم و محبت به ایشان، ذکر آن حضرت، تعلّم و تعلیم علوم ایشان، انتظار فرج امام علیه السّلام، دعا برای وجود مقدّس حضرت، نصرت ایشان، احساس حضور در محضر امام علیه السّلام و رعایت ورع در دین. (۲)

بروز و ظهور هر یک از این آثار، به درجه معرفت شخص نسبت به هر یک از اوصاف امام علیه السّلام باز می‌گردد. هر قدر، درجه معرفت انسان، بالاتر رود، این آثار، بیشتر بروز پیدا می‌کند و هر چه معرفتش ضعیف‌تر باشد، ظهور این آثار کم‌رنگ‌تر می‌شود. بروز بیش و کم این آثار به لحاظ وسعت و نیز از جهت عمق آنهاست. مثلاً در مورد دعا برای امام زمان علیه السّلام کمیّت و کیفیت دعاهای مؤمن، متناسب با معرفتش نسبت به آن حضرت، متفاوت می‌شود. به علاوه عمق این اثر می‌تواند براساس میزان معرفت به هر یک از صفات آن حضرت، تفاوت کند؛ چرا که ممکن است انسان، نسبت به برخی از صفات آن بزرگوار، معرفت عمیق‌تر دارا باشد و به تناسب همین ژرفای بیشتر معرفت، اثر افزون‌تری از آن ببیند. به هر روی، تفاوت در معرفت امام عصر، در کم و کیف دعا برای ایشان و نیز سایر لوازم و آثار معرفت تأثیر می‌گذارد و به این ترتیب، ولایت هر کس نسبت به امام علیه السّلام، متأثر از مجموع همه این آثار و لوازم بر محوریت معرفت‌هایش نسبت به اوصاف مختلف امام علیه السّلام خواهد بود. در این صورت با کم و زیاد شدن هر یک از این معرفت‌ها یا آثار آن، ولایت شخص، کم و زیاد می‌گردد.

در مجموع باید گفت حظّ و بهره اهل ایمان از نور ولایت امام علیه السّلام به تعداد افراد ایشان متفاوت است و شاید هیچ دو نفری را نتوان یافت که دقیقاً یک درجه از

\*\*\*\*\*

۱- تفصیل و توضیح این اقسام و درجات را در فصل ۲ از بخش دوم کتاب «آفتاب در غربت» مطالعه فرمایید.

۲- توضیح این آثار و لوازم در بخش چهارم کتاب «معرفت امام عصر علیه السّلام» آمده است.

{صفحه ۷۸}

ولایت را داشته باشند. حتی می‌توان گفت که حظّ و بهره هر فرد نیز در طول حالات مختلفش یکسان نمی‌ماند. ممکن است در یک حالت روحی خاص، کم و کیف انتظار در او با حالات دیگری متفاوت باشد و وجدانا نیز همین‌طور است. به علاوه در جای خود اثبات می‌شود که درجات ایمان نیز دقیقاً به درجات ولایت انسان بستگی دارد. (۱) بنابراین حالات مختلف انسان در مورد ولایت ائمه علیهم السّلام در درجه ایمان او، تأثیر مستقیم و عمیق دارد.

با این توضیح مختصر درباره ولایت امام عصر علیه السّلام می‌توانیم تصدیق کنیم که در سود بردن از خورشید وجود پس ابر امام علیه السّلام-در زمان غیبت-میزان بهره‌وری هر یک از مؤمنان با دیگری متفاوت است و نیز هر فرد، متناسب با حالات مختلفش از وجود امام غایب، بهره‌ای متفاوت خواهد داشت. این جاست که ابواب گسترده‌ای از گونه‌های استفاده از امام غایب علیه السّلام پیش روی فرد اهل ایمان، باز می‌شود و هر کس می‌تواند با عمق بخشیدن به معرفت‌های خود نسبت به اوصاف امام علیه السّلام و

التزام بیشتر و بهتر به آثار و لوازم این معرفت‌ها، حظ و بهره خویش-از وجود ایشان در زمان غیبت-را بیشتر و بهتر کند.

### سطح پایین و بالای بهره بردن از خورشید پشت ابر

در این وادی، مؤمنان تفاوت‌های بسیاری با یکدیگر دارند. برخی آن‌قدر ضعیف و کم‌بهره از معرفت و لوازم آن هستند که با وجود اعتراف و تصدیق اولیه نسبت به وجود امام غایب علیه السلام و مقام امامت ایشان، به خاطر سستی در عقیده خود و اهمیت ندادن به این امر خطیر، تا مرز انکار فایده وجودی امام علیه السلام در زمان غیبت سقوط می‌کنند و بدون آن‌که خودشان متوجه باشند، سخنانی را به زبان می‌آورند که عملاً-مخالفان امامت به آن معتقد هستند و لذا آب به آسیاب دشمنان اهل بیت علیهم السلام می‌ریزند و به این وسیله، خود را در معرض از دست دادن نور ولایتی قرار می‌دهند که پیش از این دارا بودند.

\*\*\*\*\*

۱- اثبات این مطلب شریف در بخش دوم کتاب «معرفت امام عصر علیه السلام» آمده است.

{صفحه ۷۹}

هشدارهایی که در احادیث ائمه علیهم السلام نسبت به زمان طولانی غیبت امام عصر علیه السلام وجود دارد، نشانگر این حقیقت تلخ می‌باشد که چنین خطری در این زمان به‌طور جدی مطرح می‌باشد و اگر احتمال آن، جدی گرفته نشود به سراغ هر کس در هر رده‌ای می‌آید تا آن‌جا که اکثر معتقدان به امامت امام عصر علیه السلام را از عقیده خود برمی‌گرداند. (۱)

اما آنها که هشیارانه عمل می‌کنند و با ادای شکر نعمت ولایت امام عصر علیه السلام با قلب و زبان و عمل خویش، از خداوند، نور ولایت بیشتری را طلب می‌نمایند، می‌توانند بهره‌های زیادی از خورشید پشت ابر امام علیه السلام ببرند و تا آن‌جا ترقی کنند که به فرموده امام زین العابدین علیه السلام غیبت امام علیه السلام برای ایشان به منزله «مشاهده» گردد. متن عبارت ایشان خطاب به یکی از بهترین یاران‌شان چنین است:

يَا أَبَا خَالِدٍ إِنَّ أَهْلَ زَمَانٍ غَيَّبَتِهِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ وَ الْمُتَنَتِّظِينَ لِظُهُورِهِ أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَ الْأَفْهَامِ وَ الْمَعْرِفَةِ مَا صَارَتْ بِهِ الْغَيْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ. (۲)

ای ابو خالد، همانا اهل زمان غیبت او (حضرت مهدی علیه السلام) که اعتقاد به امامت ایشان دارند و منتظر ظهورش می‌باشند، از مردم همه زمانها بهترند. زیرا خدای تبارک و تعالی چنان عقل و فهم و معرفتی به آنها عنایت فرموده که غیبت برای آنها به منزله دیدن حضوری شده است.

اصل و پایه حصول این حالت را دو رکن دانسته‌اند: یکی اعتقاد به امامت آن حضرت در زمان غیبت و دیگری انتظار ظهور ایشان. مسأله اول همان معرفت نسبت به آن حضرت است که محور ولایت ایشان می‌باشد و دومی نیز یکی از مهم‌ترین آثار و لوازم این معرفت. هر دو رکن، دارای درجات و مراتب است و در درجات پایین آن، غیبت امام علیه السلام به منزله مشاهده ایشان نمی‌گردد. اما اگر به لطف

\*\*\*\*\*

۱- هشدارهای ائمه علیهم السلام را در این خصوص در فصل ۲ از بخش سوم کتاب «معرفت امام عصر علیه السلام» مطالعه فرمایید.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۳۱، ح ۲.

{صفحه ۸۰}

خدا و امام زمان علیه السلام و همت و جدیت خود شخص، درجه بالایی از عقل و فهم و معرفت برای او حاصل شود، به تحقق این حالت نزدیک می‌گردد.

نکته قابل دقت در این حدیث شریف آن است که فرموده‌اند غیبت برای این افراد «به منزله» مشاهده می‌گردد و فرموده‌اند که غیبت به مشاهده تبدیل می‌شود. همچنین علت حصول این حالت را «عقل» و «فهم» و «معرفت» بالا دانسته‌اند، نه دیدن به چشم. از این جا می‌توان فهمید که برای رسیدن به چنان مرتبه والا، لازم نیست که شخص به شرف لقاء و دیدار امام غایب علیه السلام مشرف گردد و نیز نباید تصور شود که اگر کسی توفیق دیدار امام زمان علیه السلام نصیبش گردد، حتما و لزوماً از معرفت بالاتری-نسبت به کسی که چنین توفیقی نداشته-برخوردار است، گو این که البته مشرف شدن به لقاء آن حضرت در زمان غیبت کبری توفیقی بزرگ و شرفی سترگ است و طبق آنچه ائمه علیهم السلام فرموده‌اند، این تشرف بر معرفت و محبت شخص مؤمن و اهل تسلیم می‌افزاید. از حضرت باقر العلوم علیه السلام در ذیل آیه «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى» (۱) چنین نقل شده است:

الَا- اِنَّ الرَّجُلَ يُحِبُّنَا وَيَحْتَمِلُ مَا يَأْتِيهِ مِنْ فَضْلِنَا وَلَمْ يَزِنَا وَلَمْ يَسْمَعْ كَلَامَنَا لِمَا يُرِيدُ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْخَيْرِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ: وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى... يَعْنِي مَنْ لَقِينَا وَ سَمِعَ كَلَامَنَا زَادَهُ اللَّهُ هُدًى عَلَى هُدَاهُ. (۲)

آگاه باشید که شخص (مؤمن) ما را دوست می‌دارد و آنچه از فضائل ما به او می‌رسد را قبول می‌کند در حالی که نه ما را دیده و نه سخن ما را شنیده است. این به جهت خیری است که خداوند برای او می‌خواهد و این همان فرمایش خداوند است: «و آنها که هدایت را بپذیرند، خداوند بر هدایتشان می‌افزاید» یعنی کسی که ما را ببیند و سخن ما را بشنود، خداوند هدایتی بر هدایتش می‌افزاید.

\*\*\*\*\*

۱- محمد صلی الله علیه و اله و سلم/ ۱۷.

۲- تفسیر فرات الکوفی، ج ۲، ص ۴۱۸، ح ۵۵۴.

{صفحه ۸۱}

آری کسی که هدایت الهی را پذیرفته-یعنی اهل ولایت ائمه علیهم السلام و محبت به ایشان است-اگر به فضل و عنایت الهی، فضایل اهل بیت علیهم السلام را بدون دیدار با ایشان پذیرفته باشد، آن گاه با توفیق تشرف، خدمت امام علیه السلام و شنیدن سخنان ایشان، بر هدایت و ولایتش افزوده می‌شود. بنابراین دیدار امام علیه السلام و شنیدن کلام ایشان از لبان مبارک حضرتش می‌تواند عاملی مؤثر در ازدیاد معرفت به ایشان باشد؛ اما از این حقیقت مسلم نمی‌توان برداشت کرد که هر کس معرفتش به امام علیه السلام بالاتر باشد، حتماً به دیدار ایشان موقت می‌شود یا کسانی که این توفیق نصیبشان شده، در مقایسه با دیگران لزوماً معرفت بیشتری دارند.

توجه شود که نفس دیدار حضرت صاحب الامر علیه السلام-در حالی که شخص، اهل تسلیم و قبول فضائل ایشان نباشد-معلوم نیست تأثیری در ازدیاد معرفت فرد بگذارد و اگر آدمی مؤمن و اهل ولایت نباشد، اساساً شرط لازم برای بهره‌وری از دیدار امام علیه السلام را ندارد. کم نبوده‌اند مخالفان و معاندان ائمه علیهم السلام-در زمان ظهور امامان پیشین-که نه تنها از دیدن انوار الهی بهره نبرده‌اند، بلکه چه بسا بر عداوت و کینه آنان در اثر دیدار امام علیه السلام افزوده می‌شده است! بنابراین صرف دیدار امام علیه السلام-برای هر کس و در هر شرایطی-معرفت‌زا نیست، آری اگر شخص، اهل ایمان و ولایت اهل بیت علیهم السلام باشد و به فضایل و مناقب ایشان نیز اعتراف و اقرار کند، آن گاه در اثر لقاء حضرت صاحب الامر علیه السلام از معرفت ژرف تری بهره‌مند می‌گردد.

با این ترتیب نمی‌توان از تشبیه امام غایب علیه السلام به خورشید پشت ابر، چنین برداشت کرد که اگر کسی با امام خود دیدار کند،

بیشترین بهره را از خورشید وجود امام علیه السّلام برده است، همانند کسی که خورشید را از ورای ابرها مشاهده می‌کند! این برداشت به دلیلی که بیان شد، غلط است. اگر چنین باشد، پس باید همه کسانی که امامان پیشین را می‌دیدند، بهره بیشتری از وجود ایشان نسبت به مردم زمان غیبت، برده باشند، در حالی که قطعاً چنین نیست و همان‌طور که گفته شد معاندان و مخالفان سرسخت ائمه علیهم السّلام که نوعاً قاتلان وجود مقدّس ایشان هم بودند، امامان گذشته را به چشم دیده بودند و به علاوه حدیثی که از حضرت

{صفحه ۸۲}

زین العابدین علیه السّلام خطاب به ابو خالد کابلی نقل کردیم، برخلاف این ادّعا دلالت می‌کند.

در روایت مذکور، امام سجّاد علیه السّلام تصریح کرده‌اند که مؤمنان زمان غیبت امام زمان علیه السّلام اگر اهل معرفت و انتظار فرج ایشان باشند-بدون این که امام خود را دیدار کنند-افضل و برتر از مردم همه زمان‌های دیگر خواهند بود و این تصریح نشان می‌دهد که شرط معرفت برتر و والاتر، مشاهده و دیدار امام زمان علیه السّلام نمی‌باشد.

فراموش نکنیم که مطابق آنچه در فصل قبل بیان شد، در زمان غیبت، بنابراین است که امام علیه السّلام غایب باشند یعنی یا دیده نشوند و یا اگر دیده می‌شوند، شناخته نشوند و همه پیشگویی‌های پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم و امامان پیشین برای همین غیبت بوده است. پس روشن است که در چنین زمانی مشاهده و دیدار امام علیه السّلام نمی‌تواند ملاک تعیین‌کننده برای درجه معرفت آن حضرت باشد.

### اولویّت انجام وظیفه بر اهتمام نسبت به دیدن امام غایب علیه السّلام

اگر این مطلب کاملاً روشن شود، نتیجه عملی مهمّ آن این است که اهل ایمان در زمان غیبت نباید همه هم و غمّ خود را صرف یافتن راهی برای ملاقات با امام زمانشان کنند و نیز نباید بپندارند که اگر به چنین توفیقی نائل شدند، دیگر به بالاترین درجه ایمان نائل شده‌اند و در آن صورت می‌توانند بر سایرین-که چنین توفیقی را نداشته‌اند-فخر بفرروشند.

متأسّفانه گاهی در اثر همین بی‌توجهی، انجام وظایف و کوشش در مسیر خواست و رضای حضرت، تحت الشّعاع تلاش برای رسیدن به فیض دیدار ایشان واقع می‌شود و دوستدار امام زمان علیه السّلام ناخودآگاه در انجام واجبات فردی و اجتماعی خود کوتاهی می‌کند، چون تمام هم و غمّ او این شده که راهی برای تشرف و لقاء امامش بیابد. آنچه در تعریف ولایت امام علیه السّلام به اختصار بیان شد، وظایفی را بر عهده انسان ایجاب می‌کند. آثار و لوازم معرفت امام از قبیل انتظار

{صفحه ۸۳}

فرج و نصرت ایشان، همچنین رعایت ورع و تعلّم و تعلیم علوم ائمه علیهم السّلام و... همگی انسان مؤمن اهل ولایت را ملزم و موظّف به انجام تکالیفی می‌سازد که با وجود اهتمام به آنها دیگر نمی‌تواند فارغ البال، دنبال راهی بگردد که او را به ملاقات با امامش می‌رساند. این بی‌توجهی برخاسته از عدم تفقّه در امام‌شناسی است که باعث می‌شود شخص از امامش دور شود در حالی که خودش چنین می‌پندارد که در مسیر تقرب به ایشان حرکت می‌کند!

اگر با استناد به فرمایش‌های ائمه علیهم السّلام روشن شود که ایشان چه تکالیفی را در زمان غیبت امام عصر علیه السّلام از ما خواسته‌اند، دیگر نمی‌توانیم به انگیزه جستجو برای زیارت امام غایب علیه السّلام از انجام آن تکالیف، شانه خالی کنیم و اگر چنین کنیم، در پیشگاه خداوند، مسؤول و در محضر خود امام علیه السّلام نیز شرمنده و مقصّر خواهیم بود.

با پذیرش این بحث می‌توانیم نتیجه بگیریم که دیدار و زیارت امام عصر علیه السّلام در عین مطلوبیت و افتخارآوری نمی‌تواند و نباید بالاترین و مهم‌ترین هدف مؤمنان زمان غیبت باشد. بلکه با استناد به فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به جابر،

بهره‌وری بیشتر از وجود مقدّس امام علیه السّلام در زمان غیبت به این است که نور ولایت آن بزرگوار در انسان شدّت یابد و آثار و لوازم این نور در همه وجود او ظاهر و آشکار گردد. البتّه یکی از این آثار و لوازم، شوق دیدار و محبّت لقای آن عزیز سفر کرده است، که هرچه بر مدّت غیبتش اضافه می‌گردد، آتش فراقش بیشتر، دل‌های مؤمنان را می‌سوزاند و چون یکی از لوازم قطعی و ضروری معرفت «محبّت» است، نمی‌توان فرض کرد که کسی قلبش به نور ولایت آن امام همام، متورّ شده باشد، امّا شوق دیدار او را در دل نداشته باشد. در ضرورت و حسن این شوق، بحثی نیست، سخن در این است که باوجود این شوق، انسان نباید انجام تکالیفش را کنار بگذارد و به دنبال یافتن محبوبش بیفتد و چنین بیندارد که وظیفه اوّلی او در زمان غیبت چنین چیزی است. (۱)

\*\*\*\*\*

۱- البتّه گاه در مواردی استثنایی بدون اختیار، چنان آتشی به جان فرد می‌افتد که دیگر در چارچوب انجام تکلیف نمی‌گنجد. این حالت مسلماً غیر عادی و غیر قابل توصیه است. در فصل آینده این موضوع را تجزیه و تحلیل خواهیم نمود.  
{صفحه ۸۴}

### تذکرات نایب دوم امام زمان علیه السّلام در مورد دیدار حضرت و شوق نسبت به آن

در همین موضوع، ماجرای ملاقات یکی از شیفتگان دیدار امام عصر علیه السّلام- در زمان غیبت صغری- با دومین نایب خاصّ امام علیه السّلام جناب محمّد بن عثمان، شنیدنی و درس آموز است. ابو عبد الله احمد بن ابراهیم می‌گوید: شکایت شوق خود را به دیدار مولایمان- امام عصر علیه السّلام- به عرض جناب ابو جعفر محمّد بن عثمان رساندم. ایشان پرسید: آیا با شوق، تمایل به دیدار ایشان داری؟ عرض کردم: بله، فرمود:

شَكَرَ اللَّهُ لَكَ شَوْقَكَ وَ أَرَاكَ وَجْهَهُ فِي يُسْرٍ وَ عَافِيَةٍ، لَا تَلْتَمِسُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَنْ تَرَاهُ فَإِنَّ أَيَّامَ الْغَيْبَةِ تَشْتَاقُ إِلَيْهِ وَ لَا تَسْأَلُ (لَا تَسْأَلُ) الْإِجْتِمَاعَ مَعَهُ إِنَّهَا عَزَائِمُ اللَّهِ وَ التَّسْلِيمُ لَهَا أَوْلَى وَ لَكِنْ تَوَجَّهْ إِلَيْهِ بِالزِّيَارَةِ. (۱)

خداوند شوق تو را از تو بپذیرد (و برای آن اجر و پاداش قرار دهد) و صورت امام علیه السّلام را به آسانی و عافیت به تو بنمایاند. ای ابا عبد الله درخواست دیدن او را مکن، زیرا در زمان غیبت مشتاق دیدار او می‌شوی امّا همراهی با او را نمی‌توانی طلب کرد. همانا غیبت از احکام قطعی الهی است و تسلیم شدن نسبت به آن سزاوارتر است ولی به وسیله زیارت به سوی امام علیه السّلام توجه کن.

همان‌طور که در فصل گذشته بیان شد، اظهار نظر نواب خاص امام عصر علیه السّلام در امر دین با توجه به موقعیت و منصب خاصّ ایشان- که باب آن حضرت بوده و هستند- ممهّور به مهر تأیید امام علیه السّلام است. بنابراین هرچند نایب دوم حضرت، مطلب فوق را مستقیماً از قول خود امام علیه السّلام نقل نمی‌کند، ولی چون درباره یک موضوع مهمّ دینی است، ما باید مضمون آن را، نظر مبارک خود امام علیه السّلام بدانیم و بر این اساس، چند نکته برایمان روشن می‌شود:  
اوّل: این که شوق دیدار امام غایب علیه السّلام امر بسیار پسندیده و مشکوری است.

\*\*\*\*\*

۱- بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۹۷.

{صفحه ۸۵}

این مطلب هم از صدر سخن نایب دوم روشن می‌شود و هم از آن‌جا که فرموده‌اند: «فَإِنَّ أَيَّامَ الْغَيْبَةِ تَشْتَاقُ إِلَيْهِ» که بر چنین شوقی در ایام غیبت، صحّه گذاشته‌اند. «تشتاق» فعل مضارع است که به معنای فعل امر می‌باشد و در دلالت بر لزوم شوق از فعل امر، بلیغ‌تر و مؤکدتر است. شکر خداوند نسبت به اعمال آدمی به این معناست که آن را بپذیرد و برایش اجر و پاداش قرار دهد. شوق دیدار

حضرت صاحب الامر علیه السّلام لازمه محبت به آن وجود مقدّس می‌باشد و اگر کسی قلبا امامش را دوست دارد، نمی‌تواند اشتیاق دیدن ایشان را در دل نداشته باشد.

دوم: دعا کردن برای تحقّق این شوق نیز امر مطلوب و پسندیده‌ای است که نایب دوم در حقّ احمد بن ابراهیم چنین دعایی کرده‌اند. در دعاهای مأثور از ناحیه ائمه علیهم السّلام نیز مضمون این دعا وارد شده است. مثلا در دعای عهد که از امام صادق علیه السّلام منقول است، به درگاه الهی چنین عرضه می‌داریم:

اللَّهُمَّ ارِنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَالْغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ وَ اَكْحَلِ نَاطِرِي بِنَظَرِهِ مِنِّي اِلَيْهِ... (۱).

خدایا آن صورت رعنا و سیمای درخشنده زیبا را به من بنما و چشم مرا با نگاهی به او زیبا و منور گردان.

در این دعای زیبا به لطافت هرچه تمام‌تر آرزوی دیدن آن ماه بی‌همتا مطرح شده است. حتّی تقاضای یک نگاه به روی آن عزیز، بیان شده تا با همان یک نظر، چشم بیننده، نورانی و مزین گردد. پس دعا برای تحقّق این خواسته، امری است که خود ائمه علیهم السّلام به آن اهتمام و جدّیت داشته‌اند.

سوم: دعا کردن برای تحقّق این خواسته، نشان می‌دهد که عملی شدن آن، منوط به اراده خدای متعال است و دیدار آن حضرت در زمان غیبت همچون دیدار امامان گذشته-که ظاهر و آشکار بودند-نیست، چرا که هرچند در عصر دیگر ائمه نیز اگر خود ایشان اذن نمی‌دادند، کسی نمی‌توانست موفق به دیدارشان شود،

\*\*\*\*\*

۱- بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۹۶، ح ۱۱۱ به نقل از مصباح الزائر.

{صفحه ۸۶}

ولی به هر حال، کم و کیف دیدار با ایشان، با زیارت امام عصر علیه السّلام در زمان غیبت متفاوت بوده است. در مورد ایشان اصل بر غیبت و پنهانی است مگر موردی را که خودشان استثنا کنند که البته خواست ایشان همان خواست خدای متعال می‌باشد. با این اعتقاد-که کار و مصلحت کار را خودشان و خدا می‌دانند-باید دعا کرد تا اگر خواستند با فضل خود رفتار کنند، آن را به استجابت رسانند.

چهارم: درخواست دیدار اختیاری و همراهی با آن سرور یگانه، امر مطلوبی نیست. این جا یکبار تعبیر «رؤیت» به کار رفته است که به معنای دیدن معمولی و عادی می‌باشد و در ادامه فرموده‌اند که درخواست همراهی و بودن با امام علیه السّلام را نداشته باش. اگر این دو تعبیر را در کنار هم بگذاریم، به قرینه نکته دوم-که درخواست تحقّق دیدار امام علیه السّلام امر مطلوبی است-می‌توانیم نتیجه بگیریم که آنچه نهی شده، تقاضای همراهی و ملازمت با آن بزرگوار است و گرنه تمنای ملاقات با ایشان بدون درخواست همراهی، بسیار خوب و پسندیده می‌باشد. شاید هم مراد از «التماس رؤیت» در عبارت نایب دوم، درخواست دیداری باشد که اختیارش به دست خود فرد هست، چنین درخواستی صحیح نیست. این که نباید درخواست همراهی با امام علیه السّلام را داشت، به عنوان دلیل نهی از التماس رؤیت مطرح شده است و این نوع استدلال، احتمال دوم را تأیید می‌کند.

نویسنده کتاب ارزشمند «مکیال المکارم فی فوائد الدّعاء للقاء علیه السّلام» در توضیح کلمه «رؤیت» در این جا می‌فرماید: «مراد دیدن امام زمان علیه السّلام به صورتی است که امامان گذشته را می‌دیدند یعنی دیدن آن حضرت در هر وقتی که بخواهند.» (۱) به هر حال، صرف تقاضای دیدار، امر مطلوب و خوبی است، اما نباید دیداری را درخواست کرد که تحقّقش به اختیار انسان باشد، چنین درخواستی در واقع، تقاضای همراهی با امام علیه السّلام است که امر پسندیده‌ای نمی‌باشد.

\*\*\*\*\*

۱- مکیال المکارم، ج ۲، ص ۱۶۳.

**غیبت امام عصر علیه السلام خواست قطعی خداوند**

پنجم: غیبت امام عصر علیه السلام خواست جدی و حکم قطعی خداوند است. کلمه «عزائم» که جمع «عزیمه» است، بر این نکته دلالت دارد که خود خداوند چنین اراده‌ای فرموده است. (۱) البته این اراده-مطابق با برخی از احادیث (۲)- براساس غضب و عدل خداوند بر امت حاصل شده و اگر خداوند می‌خواست با فضل خود با ایشان رفتار کند، چه بسا غیبتی برای حجت خود به وجود نمی‌آورد؛ امّا به هر حال، اکنون پروردگار چنین خواسته است. اگر اراده الهی بر این امر تعلق نگرفته بود، همه جباران و مستکبران هم-اگر فراهم می‌آمدند- نمی‌توانستند وجود مبارک امام زمان علیه السلام را پرده‌نشین غیبت کنند، چه رسد به این که مردم مسلمان و شیعه با انجام گناهان چنین کنند. پس علی‌رغم تأثیر کارهای زشت مردم-به خصوص مؤمنان- در محرومیت ایشان از ظهور امام علیه السلام در جامعه، نمی‌توان اصل غیبت را معلول خواست غیر خدا دانست. می‌توان فرض کرد که مردم، بدتر از این عمل می‌کردند، امّا باز هم امام علیه السلام غایب نمی‌شدند، این فرض هیچ منع عقلی ندارد. بنابراین غیبت امام علیه السلام معلول قهری و نتیجه ضروری کوتاهی‌های مردم در حق ایشان نیست. دقت شود که می‌گوییم معلول «قهری» و نتیجه «ضروری»، یعنی این طور نیست که غیبت امام علیه السلام لازمه عقلی اشتباهات و خطاهای مردم باشد. به لحاظ ادله نقلی هم چنین معادله‌ای برقرار نیست، یعنی سنت قطعی و لا یتغیر خداوند این نبوده که اگر مردم، کفران نعمت حضور امام علیه السلام

\*\*\*\*\*

۱- مرحوم صاحب مکیال در ترجمه این قسمت از عبارت نائب دوم، مصداق حکم قطعی خداوند را «دیدن امام زمان علیه السلام و همراهی با ایشان» دانسته است که این معنا خلاف ظاهر عبارت می‌باشد. احتمالاً این برداشت به آن علت صورت گرفته که ایشان اصل عبارت را «انّه عزائم الله» ضبط کرده‌اند در حالی که عبارت منقول در بحار الانوار «انّها عزائم الله» می‌باشد که بنابراین مرجع ضمیر «ها»، «الغیبه» می‌باشد و با جمله بعدی «التسلیم لها» نیز کاملاً سازگار است.

۲- نظیر فرمایش امام باقر علیه السلام: «اِذَا عَصَبَتِ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالٰی عَلٰی خَلْقِهِ، نَحْنَا عَنْ جِوَارِهِمْ»: وقتی خدای متعال بر آفریده‌های خود غضب نماید، ما (اهل بیت) را از مجاورت با آنها دور می‌کند. (اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح ۳۱).

را کنند، ایشان را از دیدگان آنها غایب گرداند. در بخش بعدی کتاب به تفصیل، این بحث را مطرح خواهیم نمود.

**ضرورت تسلیم نسبت به غیبت امام زمان علیه السلام**

نکته ششم که از فرمایش نایب دوم امام زمان علیه السلام استفاده می‌شود، آن است که غیبت امام علیه السلام خواست قطعی خداوند است، پس بهترین راه، تسلیم قلبی نسبت به این حکم الهی است. تسلیم شدن به قضای خداوند، نشانه ایمان به اوست، چه این قضا «محبوب» انسان باشد و چه «مکروه» او. (۱) مسلماً غیبت امام علیه السلام از میان مردم، محبوب مؤمنان نیست و آنها به این جهت، متأثر و ناراحت هستند، امّا این ناراحتی به نارضایتی و ناخشنودی از اراده خداوند نمی‌انجامد. به هر حال، خداوند چنین اراده فرموده و حکمتش هرچه باشد، از جهت لزوم تسلیم به خواست الهی تفاوت نمی‌کند. اتفاقاً اگر چیزی محبوب انسان نباشد، تسلیم شدن در مورد آن، دشوارتر و در نتیجه مهم‌تر است تا چیزی که مورد میل و خواست انسان می‌باشد. کسی که به امر مکروهی تن می‌دهد و اعتراضی-نه در دل و نه به زبان- نمی‌کند، ایمانش قوی‌تر است از آن که فقط در مورد آنچه می‌پسندد، تسلیم است و در غیر این صورت راضی نمی‌باشد. و البته این امر منافاتی با اندوه از غیبت آن حضرت ندارد چرا که تأثر و ناراحتی به خاطر طولانی

شدن غیبت امام عصر علیه السّلام خود، نشانه قبول ولایت ایشان و لازمه محبّت به آن بزرگوار است و کسی که از این امر، متأثر نیست، قطعاً ایمانش ضعیف و نور ولایتش نسبت به امام علیه السّلام کم‌رنگ است.

عالم بی‌نظیر شیعه مرحوم سید رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن طاووس (متوفی در سال ۶۶۴ هجری قمری) در کتابی که به عنوان وصیّت به فرزندش «محمّد» نوشته است، می‌فرماید:

من قول و عمل بسیاری از مردم را از جهات مختلف با عقیده ایشان مخالف

\*\*\*\*\*

۱- رجوع شود به: کتاب «معرفت امام عصر علیه السّلام» ص ۳۵۱.

{صفحه ۸۹}

یافته‌ام. یکی از جهات این است که دیده‌ام اگر یکی از معتقدان به امامت امام عصر علیه السّلام، بنده‌ای یا اسبی یا درهم و دیناری را گم کند؛ ظاهر و باطن (فکر و خیال) او در طلب و جستجوی آن گم‌شده مشغول و گرفتار می‌شود و برای یافتن آن، همه تلاش خود را به کار می‌بندد. اما ندیده‌ام که به خاطر تأخیر ظهور این بزرگ مرتبه (امام زمان علیه السّلام) برای اصلاح اسلام و ایمان و قطع ریشه کافران و دشمنان، به اندازه‌ای که فکرش به آن امور ناچیز مشغول بود، گرفتار شود. چنین کسی چگونه خود را عارف به حقّ خدا و حقّ رسولش می‌داند و چه‌طور در اعتقاد به امامت امام زمان علیه السّلام ادّعی ولایت مبالغه‌آمیز دارد؟! (۱)

طبق این فرمایش کسی که به خاطر غیبت امام زمان علیه السّلام و طولانی شدن آن، به اندازه از دست دادن یک متاع بی‌ارزش دنیا ناراحت و آشفتۀ خاطر نیست، نباید خود را عارف به حقّ خدا و رسول صلی الله علیه و اله و سلم و دارای درجه بالای ولایت امام علیه السّلام بداند.

همچنین علامه بزرگوار مرحوم میرزا حسین طبرسی نوری در بیان شمه‌ای از تکالیف مردم عصر غیبت می‌فرماید:

اول: مهموم بودن برای آن جناب علیه السّلام در ایام غیبت و مفارقت و سبب این هم متعدّد است:

-اول مجرّد مستور و محجوب بودن و نرسیدن دست به دامان وصالش و روشن نگشتن دیدگان به نور جمالش با [وجود]بودنش در میان انام و اطلاعش بر خفایای کردار عباد در آنآ لیلی و ایام... و اگر انسان واقعا جرعه‌ای از شربت گوارای محبّت به امام خود را چشیده باشد و رشته قلبش -حسب فطرت و ریاضت- پیوسته به آن حضرت مقدّس کشیده، البتّه چنان مهموم شود با فراقی چنین که خواب از چشم برد و لذّت را از طعام و شراب...

-دوم ممنوع بودن آن سلطان عظیم الشان که جامه خلافت و سلطنت ظاهره بر تمام جهانیان را جز برای آن قامت معتدل برای احدی ندوخته‌اند، از رتق و فتق و اجرای احکام و حدود و ابلاغ فرامین الهیّه و منع تعدی و جور و

\*\*\*\*\*

۱- کشف المحجّبه، ترجمه ابتدای فصل ۱۵۰.

{صفحه ۹۰}

اعانت (یاری) ضعیف و اغاثه مظلوم و اخذ (بازپس‌گیری) حقوق و اظهار و اعلان حق و ابطال و ازهاق (نابود کردن) باطل... سوم بدست نیامدن جاده واسعه مستقیمه واضحه شریعت مطّهّره و انحصار راه رسیدن به آن در راههای باریک تاریک متشتّت (پراکنده) که در هر رهگذر آن جمعی از دزدان داخل دین مبین، در کمین نشسته و پیوسته شکوک و شبهات در قلوب عوام بلکه خواص داخل کرده تا آن‌جا که این فرقه قلیله و عصابه (گروه) مهتدیه امامیه، یکدیگر را تکذیب و تکفیر و [به یکدیگر]العن و توهین کرده و می‌کنند و اعداء را بر خود چیره نموده؛ پیوسته دسته‌دسته از دین خداوند بیرون روند... (۱).

پس می‌توان گفت که ناراحتی و تأثر از امر غیبت، نه تنها ناپسند نیست، بلکه امر لازم و ضروری برای مرتبه بالای ایمان و معرفت



امام علیه السلام است. اما در عین حال، تسلیم محض اراده خداوند بودن نیز لازمه ضروری همین درجه از ایمان می باشد.

### اهمیت زیارت امام علیه السلام در زمان غیبت

هفتم: توجه کردن به امام غایب علیه السلام از طریق زیارت آن بزرگوار صورت می پذیرد. کلمه «زیارت» به معنای حضور یافتن نزد کسی در خانه او است، (۲) «توجه» هم از «وجه» به معنای صورت گرفته شده و به معنای روی کردن می باشد. (۳) این که نایب دوم فرموده اند: «تَوَجَّهَ إِلَيْهِ بِالزِّيَارَةِ» منظور این است که با حضور پیدا کردن قلبی نزد امام علیه السلام به ایشان روی کن. زیارت با صرف دیدار و ملاقات، تفاوت دارد. زیارت این است که انسان در محضر کسی و جایی که محل قرار او (نظیر خانه) است، حاضر شود. به این که انسان در بین راه، کسی را ملاقات کند، زیارت او اطلاق نمی شود. دستور به زیارت امام زمان علیه السلام با توجه به غیبت ایشان از دیدگان مردم به این معناست که اگرچه

\*\*\*\*\*

۱- نجم الثاقب، ص ۷۴۰ تا ۷۴۴.

۲- زاره زیارة: آتاه فی داره لِلْأَنْسِ بِهِ أَوْ لِحَاجَّةٍ إِلَيْهِ فَهَوَ زَائِرٌ (المعجم الوسيط، ص ۴۰۶).

۳- تَوَجَّهَ: أَقْبَلَ (المعجم الوسيط، ص ۱۰۱۵).

{صفحه ۹۱}

جسماً حضور یافتن در محضر امام علیه السلام به علت غیبت ایشان به طور عادی امکان پذیر نیست، اما از حضور یافتن قلبی خدمت ایشان نباید کوتاهی ورزید و این نکته بسیار مهم و جالبی است که هر چند ارتباط ظاهری و فیزیکی با امام غایب علیه السلام به دست انسان میسر نیست، اما برقرار کردن کمال ارتباط روحی و معنوی با ایشان امکان پذیر است و دوستان ایشان نباید از این امکان، بی بهره بمانند.

زیارت امام حی و حاضر، چیزی از زیارت قبور امامان در گذشته، کم ندارد، بلکه به لحاظ روحی و قلبی می تواند راحت تر و قوی تر باشد. زیارت ائمه گذشته - به طور معمول - به این است که زائر، نزد قبور ایشان حاضر شود. البته گاهی هم زیارت از دور را اجازه فرموده اند. اما زیارت امام حاضر و زنده، احتیاج به حضور یافتن جسمی در مکان خاصی ندارد، هر چند که بعضی مکانها از جهت زیارت امام عصر علیه السلام دارای امتیازات خاص و انحصاری هستند (همچون سرداب مطهر واقع در حرم عسکریین علیهما السلام).

یک تفاوت زیارت ائمه گذشته و امام زمان علیه السلام در این است که در مورد امامان پیشین - چون دارای قبر و مزار هستند - حضور یافتن جسمی نزد مزار ایشان فی نفسه مطلوبیت دارد، اما نسبت به امام عصر علیه السلام چون قبر و مضجعی ندارند اصل، ارتباط قلبی برقرار کردن است که در هر مکانی می تواند باشد. البته بعضی مکانها (مانند سرداب) از این جهت امتیاز خاص دارند ولی این امتیازات، آن اصل را تغییر نمی دهد. این ارتباط قلبی، زیارت امام علیه السلام محسوب می شود، یعنی این که با همین ارتباط، زائر نزد مزور حاضر می شود، حضور قلبی نه جسمی. وجود چنین امکانی برای دوستداران امام عصر علیه السلام در زمان غیبت، بسیار مغتنم و عزیز است که باید قدر آن شناخته شود. با این امکان، کسانی که از زیارت جسم و بدن شریف ایشان محروم هستند، توفیق پیدا می کنند که حضور قلبی نزد آن بزرگوار پیدا کنند و به این وسیله از برکات زیارت ایشان بهره ببرند. جالب این است که به فرموده خود ائمه علیهم السلام باید همواره ایشان را نزد خود حاضر بدانیم (۱) و با زیارت، خود را

\*\*\*\*\*

۱- رجوع شود به: کتاب «معرفت امام عصر علیه السلام» فصل ۹ از بخش چهارم، به عنوان نمونه فرمایش امام باقر علیه السلام:

فَأَحْضِرُونَا جَمِيعاً (بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۴۳، ح ۳۱).

{صفحه ۹۲}

نزد آنها حاضر کنیم. آری ایشان چون ولی ما هستند، همیشه نزد ما حضور معنوی و روحی دارند و این ما هستیم که قلباً از آنها دوریم و باید با توجه و اقبال قلبی، خود را نزد ایشان حاضر کنیم و این مهم با زیارت آنها امکان‌پذیر است. پس می‌توان فرض کرد که امام عصر علیه السلام همیشه به مؤمنان و شیعیان خود توجه دارند، اما آنها از آن بزرگوار غافل هستند و زیارت حضرت، راهی است برای خروج از این غفلت و بی‌توجهی که باید شکر نعمت آن، چنان که باید گزارده شود.

وجود مبارک امام علیه السلام خود در توقیعی که برای محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری صادر فرمودند، زیارت شریف «آل یس» را به او تعلیم کردند و در ابتدای آن چنین آوردند:

إِذَا أَرَدْتُمْ التَّوَجُّهَ بِنَا إِلَى اللَّهِ وَإِلَيْنَا فَقُولُوا كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: سَلَامٌ عَلٰى آلِ يَاسِينَ... (۱).

هرگاه خواستید به وسیله ما به خداوند و به ما توجه کنید، پس بگویید همان‌طور که خدای متعال فرمود: سلام بر آل پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم... .

آن حضرت، راه توجه به سوی خویش و به سوی خدا از طریق خود را خواندن این زیارت شریف دانسته‌اند. سلام دادن به آن حضرت، راهی است برای حضور یافتن قلبی نزد ایشان. این سلام و تحیت به هر زبانی و با هر عبارتی-به شرطی که روا و صحیح باشد-می‌تواند ادا شود، ولی البته اگر به آن صورتی که خودشان دستور داده‌اند، باشد، بهتر و مؤثرتر است. این سلام‌ها وسیله‌ای هستند که آن ارتباط و حضور قلبی را برقرار می‌سازند و بنابراین، مهم‌تر از خواندن عبارات زیارت، حضور قلبی داشتن در هنگام زیارت است. توجه به این که با ادای این سلامها، اجازه بار یافتن به محضر آن بزرگوار داده می‌شود، می‌تواند در حضور قلب زائر، مؤثر باشد. بنابراین هرچند که در زمان غیبت کبری باب ارتباط با امام علیه السلام-آن‌گونه که در غیبت صغری فراهم بود-بسته شده است، اما از یک

\*\*\*\*\*

۱- الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۳۱۶.

{صفحه ۹۳}

جهت می‌توان گفت که با ایجاد امکان زیارت، باب ارتباط قلبی مستقیم و بی‌واسطه را برای مؤمنان، باز کرده‌اند. این راه، احتیاج به واسطه ندارد، اما البته هر قدر، انسان نزد امام علیه السلام آبرومندتر باشد، این ارتباط و حضور یافتن قلبی، زودتر و عمیق‌تر برقرار می‌شود.

{صفحه ۹۴}

## فصل ۴: اشتیاق و اهتمام برای دیدار امام غایب علیه السلام

### اشاره

در فصل گذشته فرمایش نایب دوم امام عصر علیه السلام را نقل کردیم تا روشن شود که شوق دیدار آن عزیز پرده‌نشین چه امر نیکو و پسندیده‌ای است، امّا در عین حال نباید انجام وظایف محوّله در زمان غیبت ایشان به خاطر وجود این شوق، کنار گذاشته شود. این تصوّر-که همه خیرات در نیل به وصال ایشان است و بنابراین باید بیشترین هم و غم انسان در این امر خلاصه شود و امور دیگر، همگی فرع بر این خیر عظیم می‌باشد-پنداری باطل و توهمی نابجاست.

## دو گرایش افراطی و تفریطی در مورد شوق دیدار امام غایب علیه السلام

متأسفانه در این موضوع (شوق به دیدار امام زمان علیه السلام) دو گرایش افراطی و تفریطی وجود دارد که هر دو هم از جهت اعتقادی و هم آثار عملی - به ضرر و زیان دوستان آن حضرت در زمان غیبت است. گرایش افراطی بر این باور است که دیدار امام علیه السلام شرط لازم ارتباط با حضرت در زمان غیبت می باشد و برای بهره‌وری از ایشان مهم‌ترین پایه و اساس به شمار می‌رود. بنابراین همه کمالات دیگر به نوعی فرع و شاخه این امر تلقی می‌شود و منتظران ظهور هم بیش از هر چیز باید به این امر تشویق و ترغیب گردند. در این گرایش، ملاقات با امام {صفحه ۹۵}

غایب علیه السلام امر بسیار رایج و عادی و برای هر کس در هر شرایطی ممکن و آسان دانسته می‌شود. معتقدان به این گرایش تصور می‌کنند که با شیوع این طرز تفکر، علاقه و محبت عموم مردم به وجود مقدس امام زمان علیه السلام روز به روز بیشتر می‌شود. اگر انسانها رسیدن به وصال محبوب را سخت و استثنایی بدانند، آن وقت امید زیادی به آن نمی‌بندند و همین، باعث دلسردی و فروکش کردن شعله محبت امام علیه السلام در دل‌های آنان می‌شود. پس با نیت خیر و به قصد محبوب نمودن بیشتر آن حضرت باید باب امکان ملاقات با ایشان را بسیار گسترده و سهل دانست، تا شوق لقاء امام علیه السلام همگانی شود. به عقیده برخی از مروجان اصلی این طرز تفکر، اگر کسی با این نیت مقدس، ماجرای ساختگی و دروغ را هم درباره ملاقات با امام علیه السلام برای مردم نقل کند، کار اشتباهی نکرده، بلکه به خاطر ایجاد شوق و محبت حضرت در دل‌های آنان، کار بسیار خوبی هم انجام داده است! متأسفانه به نظر می‌رسد که گاهی این قصد خیر خود را در گفتارها و نوشته‌هایشان نیز اعمال کرده‌اند! البته همه معتقدان به این طرز فکر در جزئیات عقیده خود، وحدت نظر ندارند، ولی در مجموع، وجوه مشترک زیادی بین آراء ایشان یافت می‌شود که به اهم آنها اشاره کردیم.

در مقابل این تفکر افراطی، بینش دیگری وجود دارد که در مورد گرایش به دیدار امام عصر علیه السلام دچار تفریط شده‌اند. اینها اعتراضشان به دسته قبل این است که:

برخی افراد بحث مهدویت را امروزه خیلی سطحی کرده‌اند. آنان بابی را به نام ملاقات گرایی باز کرده، می‌گویند: باید به دنبال ملاقات با آقا بود. ملاقات با آقا خیلی راحت است و این فکر را در قالب کتاب‌ها و سخنرانی‌ها و اخیراً به وسیله مجله خود به شدت ترویج می‌کنند. (۱)

وقتی اینان نظر یکی از بزرگان حوزه علمیه را در مورد این طرز فکر، جویا شده‌اند، قسمتی از پاسخی که از قول ایشان نقل کرده‌اند، چنین است:

\*\*\*\*\*

۱- فصلنامه انتظار، ش ۱۱-۱۲، ص ۲۹.

{صفحه ۹۶}

هر کس ادعای رؤیت کند، وظیفه‌مان این است که تکذیبش کنیم. مسائل مهدویت را نباید به سطح پایین، تنزل دهیم. امام زمان به این کار راضی نیست. (۱)

آن‌گاه سؤال دیگری از آن استاد حوزه پرسیده‌اند که: «آیا ما، مأمور به درخواست و طلب دیدار حضرت هستیم؟ و به عبارت دیگر آیا از جمله تکالیف شیعه در عصر غیبت، درخواست و تقاضای دیدار با امام است؟ یا چنین تکلیفی نیست؟» (۲)

پاسخی که نقل کرده‌اند چنین است:

نه؛ ما مأمور نیستیم.

آن‌گاه دوباره پرسیده‌اند: «جزء تکالیف هست، حتی به صورت مستحب؟» جواب این است که: نه، ما مأمور نیستیم که اصرار به دیدن حضرت داشته باشیم. کسی ممکن است خدمت حضرت مشرف بشود، اما آنانی که مشرف شدند، خبری نمی‌دهند. آنان، تظاهر به این مسائل نمی‌کنند. براساس رواج همین تفکر غلط، خیلی‌ها می‌آیند پیش ما و می‌گویند: «آقا! دعا کنید تا حضرت مهدی علیه السلام را ببینیم.» نباید یک چنین امیدی را و یا یک چنین فکری را در جامعه ایجاد کنیم. (۳)

ملاحظه می‌شود که این دو گرایش فکری چه‌قدر با یکدیگر در تضاد هستند. معمولاً وقتی یک تفکر افراطی در موضوعی مطرح می‌شود، بعضی برای مقابله با آن به تفریط در آن موضوع گرفتار می‌شوند و هر دو گرایش، از جهت علمی مخدوش و باطل است. ما باید از روی ادله نقلی صریح منبای صحیح را در این مسأله بشناسیم و از افراط و تفریط در مورد آن پرهیز نماییم.

\*\*\*\*\*

۱- فصلنامه انتظار، ش ۱۱-۱۲، ص ۲۹.

۲- فصلنامه انتظار، ش ۱۱-۱۲، ص ۳۰.

۳- فصلنامه انتظار، ش ۱۱-۱۲، ص ۳۰.

{صفحه ۹۷}

در ادامه بحث، طی دو فصل متوالی به توضیح مشرب صحیح در این خصوص می‌پردازیم.

### شوق دیدار امام عصر علیه السلام لازمه ولایت و محبت ایشان

شوق دیدار امام غایب علیه السلام از لوازم لاینفک محبت به ایشان است و جزء تکالیف مستحب در زمان غیبت به شمار می‌آید. نوع علما و بزرگان شیعه بر این امر تأکید و سفارش کرده‌اند. ما در این‌جا علاوه بر آن‌چه قبلاً گذشت، بعضی از مطالب مطرح شده در کتاب «مکیال المکارم» را در این‌باره نقل می‌کنیم، تا روشن شود که این امر چه اهمیتی نزد عالمان تشیع داشته است. مرحوم صاحب مکیال در باب هشتم از کتاب شریف خود که مربوط به تکالیف بندگان نسبت به وجود مقدس امام عصر علیه السلام است، می‌فرماید:

الامر السادس اظهار الشوق الى لقاءه و هو من علائم احواله و اهل ولائه و لا ريب في رجحانه و استحبابه لورود ذلك في الأدعية المروية لجنابه. (۱)

تکلیف ششم اظهار اشتیاق به دیدار و ملاقات با ایشان است و این از نشانه‌های دوستان و اهل ولایت آن حضرت می‌باشد و شکی در رجحان و استحباب این عمل وجود ندارد زیرا این امر در دعاهایی که مربوط به ایشان است وارد شده است. ایشان برای اثبات سخن خود، دلایلی را به عنوان شاهد مطرح می‌کند که یکی از آنها همان فرمایش نایب دوم امام عصر علیه السلام است و ما به تفصیل درباره آن سخن گفتیم. حدیث دیگری را هم درباره فضیلت شوق دیدار امام علیه السلام ذکر می‌فرماید که خلاصه آن چنین است:

محمد بن مسلم می‌گوید: به سوی مدینه رهسپار شدم در حالی که دردمند و سنگین حال بودم. به امام باقر علیه السلام خبر دادند که محمد بن مسلم بیمار است. ایشان به وسیله خادم خود یک نوشیدنی را در حالی که (ظرف آن) داخل دستمالی پیچیده شده بود، (برایم) فرستادند. فرموده بودند که تا از آن

\*\*\*\*\*

۱- مکیال المکارم، ج ۲، ص ۱۶۲.

{صفحه ۹۸}

ننوشیده‌ام، غلام برنگردد و پس از نوشیدن آن به خدمت ایشان برسم. من قبل از خوردن آن نوشیدنی نمی‌توانستم روی پای خود بایستم ولی به محض نوشیدن آن، گویی از بند رهایی یافته‌ام، به نشاط آمدم. پس به منزل امام علیه السلام رفتم و اجازه ورود خواستم. حضرت با صدای بلند فرمودند: بدنت سالم شد، وارد شو! من با حال گریه وارد شدم و بر ایشان سلام کردم و دست و سر مبارکشان را بوسه زدم. ایشان فرمودند: محمّد چرا گریه می‌کنی؟ به ایشان عرض کردم: فدایت شوم، گریه‌ام به خاطر غربت و دوری راهم است و این که نمی‌توانم خدمت شما بمانم و رویتان را ببینم. حضرت فرمودند:

أَمَّا قَلَّةُ الْقُدْرَةِ فَكَذَلِكَ جَعَلَ اللَّهُ أَوْلِيَاءَنَا وَ أَهْلَ مَوَدَّتِنَا وَ جَعَلَ الْبَلَاءَ إِلَيْهِمْ سَرِيعاً وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنَ الْغُرْبَةِ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا غَرِيبٌ وَ فِي هَذَا الْخَلْقِ الْمَنْكُوسِ حَتَّى يَخْرُجَ مِنْ هَذِهِ الدَّارِ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ بُعْدِ الشُّقَّةِ فَلَكَ بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أُسْوَةٌ بَارِضٍ نَائِيَةٍ عَنَّا بِالْفَرَاتِ وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ حُبِّكَ قُرْبَنَا وَ النَّظَرَ إِلَيْنَا وَ أَنَّكَ لَا تَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ فَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قَلْبِكَ وَ جَزَاؤُكَ عَلَيْهِ.

امّا کمی قدرت، آری خداوند دوستان و اهل مودت ما را چنین قرار داده و پیشامد گرفتاری را برای آنها سریع کرده است و امّا آنچه درباره غربت گفתי، آری مؤمن در این دنیا و در میان این خلق بخت برگشته، غریب و تنها است، تا این که از این دار (دنیا) به رحمت خداوند وارد شود. و امّا آنچه از دوری راه گفתי، پس تأسی به حضرت ابی عبد الله علیه السلام کرده‌ای که در سرزمینی دور از ما کنار نهر فرات است. و امّا این که گفתי نزدیک بودن و دیدن ما را دوست داری ولی برایت امکان‌پذیر نیست، پس خدا بر دلت آگاه است و پاداش تو بر اوست.

به دنبال این گفتگو حضرت به محمد بن مسلم متذکر می‌شوند که آن نوشیدنی از تربت قبر حضرت سید الشهداء علیه السلام تهیه شده بود و سپس مطالبی در فضیلت این تربت می‌فرمایند. (۱)

شاهد بحث در این حدیث زیبا، جمله آخر امام باقر علیه السلام به محمد بن مسلم است

\*\*\*\*\*

۱- کامل الزیارات، باب ۹۱، ح ۷.

{صفحه ۹۹}

که او را به خاطر شوق دیدار امام زمانش مورد تأیید و تقدیر قرار داده‌اند و پاداش این امر قلبی را بر خدای متعال دانسته‌اند. از این جا می‌توان فضیلت چنین شوقی را دریافت و همان‌طور که مؤلف محترم کتاب «مکیال المکارم» فرموده‌اند این عمل، یکی از تکالیف بندگان نسبت به مولای غایبشان است. البته شرط توجّه و اهتمام به انجام این تکلیف، دارا بودن درجه نسبتاً بالایی از معرفت و ولایت آن بزرگوار است و هر مؤمنی در هر درجه از ایمان، چنین حالی را ندارد. لذا انکار این وظیفه ممکن است به خاطر عدم وصول به درجه‌ی بالایی از ایمان و ولایت امام علیه السلام باشد.

### استحباب دعا برای دیدار امام عصر علیه السلام در زمان غیبت

علاوه بر اظهار اشتیاق برای دیدار امام زمان علیه السلام تقاضا و دعا برای تحقّق این مهم نیز جزء وظایف منتظران آن حضرت در زمان غیبت می‌باشد.

مؤلف کتاب «مکیال المکارم» در باب هشتم کتابش که تکالیف بندگان را در قبال امام زمانشان برمی‌شمرد، در بیان وظیفه هفتاد و دوم می‌فرماید:

أَنْ تَسْأَلَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَرْزُقَكَ لِقَاءَ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ... (۱)

این که از خدای عزّ و جلّ بخواهی تا دیدار مولایمان صاحب الزمان علیه السلام را روزیت گرداند.

ایشان در توضیح این مطلب تذکر داده‌اند که استحباب طلب دیدار آن حضرت اختصاص به زمان ظهور ایشان ندارد، بلکه طلب رستگاری به سبب دیدار ایشان - در خواب و بیداری - در زمان غیبت نیز مستحب است. (۲) سپس این مطلب را با بیان هشت دلیل اثبات کرده‌اند. ما در این جا لزومی به ذکر همه ادله ایشان نمی‌بینیم (۳) و تنها به نقل قسمتی از دلیل اول ایشان در بحث فعلی اکتفا می‌کنیم.

\*\*\*\*\* ۱- مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۶۹.

۲- مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۷۱.

۳- خوانندگان علاقمند را به مطالعه خود کتاب «مکیال المکارم» ارجاع می‌دهیم. (مکیال المکارم، ج ۲ از ص ۳۷۱ تا ۳۸۲).  
{صفحه ۱۰۰}

دلیل اول ایشان این است که مشرف شدن به دیدار امام علیه السلام یک امر ممکن و مشروع است (صغری) و دعا برای هر امر ممکن و مشروعی مستحب است (کبری) در نتیجه، دعا برای تشرف به دیدار امام علیه السلام مستحب است. آن‌گاه در توضیح مقدمه اول (صغری) می‌فرماید: «بهترین دلیل بر امکان چیزی، وقوع آن است و ما می‌دانیم که برای بسیاری از صالحان و آنان که خداوند، خیر دین و دنیایشان را خواسته، چنین چیزی محقق شده است. همچنین دعاهای متعددی در خصوص تشرف خدمت حضرت علیه السلام وارد شده که اگر ممکن نبود، دعا برای تحقق آن معنا نداشت. سپس به چند دعای وارد در طلب رؤیت امام زمان علیه السلام اشاره کرده‌اند.» (۱)

ما به دو مورد از شواهد ایشان در این جا اشاره می‌کنیم. یکی از آنها عبارتی از دعای شریف «عهد» است که در گذشته، آن را نقل کردیم و در آن درخواست رؤیت حضرت مطرح شده بود (اللَّهُمَّ أَرِنِي الطَّلِعَةَ الرَّشِيدَةَ... .). اکنون دعای دیگری را در همین خصوص نقل می‌کنیم که جزء زیارات آن امام عزیز، خوانده می‌شود و مرحوم حاج شیخ عباس قمی آن را در ضمن اعمال سرداب مطهر سامراء ذکر کرده است:

اللَّهُمَّ أَرِنَا وَجَهَ وَوَيْكُ الْمَيْمُونِ فِي حَيَاتِنَا وَبَعْدَ الْمَنُونِ. (۲)

خداوندا روی مبارک ولی خودت را در زمان حیات، و پس از مرگ به ما بنما.

در این دعاها تعبیر «أَرِنَا» یا «أَرِنِي» مطرح شده که از «رؤیت» به معنای دیدن مشتق می‌باشد و غیر این تعبیر، کلمات دیگری که همین معنا را می‌رسانند، نیز یافت می‌شود که لزومی به ذکر آنها نمی‌بینیم. با این ترتیب باید گفت که ما به پیروی از احادیث ائمه علیهم السلام مأمور به درخواست و طلب دیدار حضرت هستیم و این امر از تکالیف مستحبی زمان غیبت به شمار می‌آید.

\*\*\*\*\*

۱- مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۷۳ و ۳۷۴.

۲- بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۰۳ به نقل از مصباح الزائر.

{صفحه ۱۰۱}

### اشکالات وارد شده بر تقاضای دیدار امام زمان علیه السلام در زمان غیبت

برخی در دلالت این گونه دعاها بر تقاضای رؤیت امام عصر علیه السلام در زمان غیبت اشکال کرده و گفته‌اند: «اللَّهُمَّ أَرِنَا الطَّلِعَةَ الرَّشِيدَةَ» یعنی چه؟ این چه جور معنا می‌شود؟ ببینید از خواسته فرج صحبت کرده یعنی خدایا آقا را به من نشان بده؛ یعنی چه؟ یعنی حضرت را ظاهرش کن، فرج را نزدیک کن.  
آن‌گاه از این هم فراتر رفته و فرموده‌اند:

اگر می‌خواستند می‌گفتند: «من زار...» و اگر این‌گونه می‌گفتند باور کنید که امروز همه می‌گفتند ما امام زمان عجل الله تعالی فرجه را دیدیم... این همه روایت راجع به ائمه علیهم السلام داریم شما یک روایت پیدا کنید راجع به امام زمان. من خودم گشتم یک دانه پیدا نکردم که به همین صورت تعبیر کرده باشد که طلب کنید زیارت آقا را، در این دعاها هست که خدایا فرج را نزدیک کن، آقا را به ما نشان بده، امّا اینها یک معنای دیگر دارند. این جور نیست معنایش که من آقا را با چشم بینم، من بروم محضر آقا شرفیاب بشوم و برگردم و بیایم، این نیست. (۱)  
در مورد این سخنان باید گفت:

### بررسی دلالت الفاظ دعاها بر دیدن امام زمان علیه السلام در زمان غیبت

۱- بهترین و رساترین تعبیر در زبان عربی که بر مشاهده حسی و دیدن با چشم دلالت می‌کنند، کلمات «رؤیت» و «نظر» هستند. با مراجعه به کتب لغت روشن می‌شود که در معنای هر دو کلمه، دیدن با چشم، موضوعیت دارد (۲)، البته اگر «مرئی» و «منظور الیه» از امور قابل احساس باشد و گرنه در امور معنوی و قلبی، نظر و رؤیت معنای دیگری پیدا می‌کنند. بنابراین باید از این اشکال‌کننده محترم پرسید: اگر ائمه علیهم السلام می‌خواستند برای دیدار و ملاقات حسی با امام

\*\*\*\*\*

۱- فصلنامه انتظار، ش ۱۰، ص ۳۵، به نقل از یکی از اساتید.

۲- رآه، یراه، رؤیة: أَبْصَرَهُ بِحَاسَةِ الْبَصَرِ (المعجم الوسيط، ص ۳۲۰) وَ نَظَرَ إِلَى الشَّيْءِ نَظْرًا وَ نَظْرًا: أَبْصَرَهُ وَ تَأَمَّلَهُ بِعَيْنَيْهِ (المعجم الوسيط، ص ۹۳۱).

{صفحه ۱۰۲}

زمان علیه السلام دعا کنند باید چه تعبیر دیگری به کار می‌بردند که اکنون نبرده‌اند؟! آیا صریح‌تر از این کلمات، کلمه دیگری در زبان عربی بر این معنا دلالت می‌کند؟

۲- ما قبلا در توضیح مفهوم زیارت امام عصر علیه السلام درباره کلمه «زار... زیارة» گفتیم که معنای آن «رفتن به خانه کسی برای انس گرفتن با او یا عرض نیازی به سوی اوست» (آتاه فی داره للانس به أو لحاجة الیه فهو زائر). با این ترتیب اصل معنای کلمه «زیارت» دیدن حسی نیست، بلکه همان‌طور که توضیح داده‌ایم به معنای حضور یافتن نزد مزور می‌باشد و لازمه این حضور یافتن، دیدن مزور با چشم نمی‌باشد. بنابراین درست برعکس آن‌چه اشکال‌کننده فرموده‌اند، لغت «زیارت» و مشتقات آن برای دلالت صریح بر دیدار حسی امام علیه السلام مناسب نیست.

۳- تعبیر «زیارت» و امر به زیارت ائمه علیهم السلام، هم در مورد امامان از دنیا رفته به کار رفته و هم نسبت به امام حئی و حاضر که یکی از آنها امر صریح نایب دوم امام عصر علیه السلام بود که: «تَوَجَّهْ إِلَيْهِ بِالزِّيَارَةِ». زیارت امامان گذشته به حضور زائر نزد قبور آنها محقق می‌شود و زیارت امام زنده-حضرت بقیة الله ارواحنا فداه- نیز به توجه قلبی-که همان حضور قلبی نزد ایشان است-تحقق پیدا می‌کند. (۱) در هردو مورد، شرط صدق «زیارت امام علیه السلام» دیدن بدن شریف ایشان به چشم نیست، هرچند که هیچ اشکالی ندارد که زائر در هنگام حضور جسمی یا قلبی نزد قبور امامان گذشته یا امام زنده، روی مبارک یکی از ایشان را هم ببیند. امّا حداقل لازم برای زیارت یکی از ائمه علیهم السلام همان حضور جسمی یا قلبی است.

۴- اگر از نظر اشکال‌کننده محترم کلمه «زیارت» دلالت بر دیدار حسی امام علیه السلام می‌کند-که چنین نیست-این تعبیر به‌طور متعدّد در مورد حضرت مهدی علیه السلام به کار رفته است. به عنوان مثال در زیارت معروفی که برای ورود به سرداب مطهر سامراء و به عنوان اذن دخول به آن حرم شریف خوانده می‌شود، چنین می‌خوانیم:

يا مَوْلَايَ وَقَفْتُ فِي زِيَارَتِي اِيَّاكَ مَوْقِفَ الْخَاطِئِينَ الْمُسْتَغْفِرِينَ النَّادِمِينَ. (۲)

\*\*\*\*\*

۱- این توجه قلبی اگر با حضور جسمی در مکان‌های منسوب به امام علیه السّلام به خصوص سرداب مطهر ایشان در شهر سامراء همراه باشد، بسیار مطلوب‌تر و دارای آثار و برکات افزون‌تری خواهد شد.

۲- بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۰۰، به نقل از مصباح الزائر.

{صفحه ۱۰۳}

ای مولای من، در زیارت تو در جایگاه خطاکاران استغفارکننده پشیمان ایستاده‌ام.

همچنین در ضمن دعایی که پس از زیارت امام عصر علیه السّلام در داخل سرداب، خوانده می‌شود، چنین می‌خوانیم:

يا صَاحِبَ الزَّمانِ قَطَعْتُ فِي وُصْلَتِكَ الْخُلَّانَ وَ هَجَرْتُ لِزِيَارَتِكَ الْاَوْطَانَ. (۱)

ای صاحب الزمان، برای وصال به تو از دوستان نزدیک و صمیمی بریدم و برای زیارتت وطن (خود) را ترک گفتم.

تعبیر «وصل» و «زیارت» در حالی به کار می‌رود که زائر به خان امام علیه السّلام مشرف شده است و نوع زائران ایشان در سرداب مطهر، توفیق دیدار آن حضرت را پیدا نمی‌کنند. امّا همان‌طور که در بیان معنای «زیارت» گفتیم، حضور یافتن زائر در منزل امام علیه السّلام به عنوان زیارت آن حضرت خوانده شده است. عبارتهای پایانی زیارت سرداب به خوبی بر این معنا دلالت می‌کنند:

اللّهُمَّ عَبْدُكَ الزَّائِرُ فِي فِئَاءِ وَلِيِّكَ الْمَزُورِ. . . اللّهُمَّ اجْعَلْهَا زِيَارَةً مَقْبُولَةً. . . اللّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ بِهِ وَ لَا زِيَارَتِهِ. . . (۲)

خداوندا، بنده زائر در خانه ولی زیارت شده‌ات است. . . خدایا این زیارت را قبول بفرما. . . پروردگارا این (حضور) را آخرین عهد با ولی خودت و آخرین زیارت او قرار نده.

سپس زائر، خود امام علیه السّلام را مخاطب قرار داده و از خداوند درخواست می‌کند که زیارتش را نزد خود در علّین محفوظ نگه دارد:

يا مَوْلَايَ يَا بَنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ جِئْتُكَ زَائِرًا لَكَ وَ لِأَبِيكَ وَ جَدِّكَ مُتَيَقِّنًا الْفَوْزَ بِكُمْ مُعْتَقِدًا إِمَامَتَكُمْ اللَّهُمَّ اكْتُبْ هَذِهِ الشَّهَادَةَ وَ الزِّيَارَةَ لِي عِنْدَكَ فِي عَلِيِّينَ. (۳)

\*\*\*\*\*

۱- بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۰۳، به نقل از مصباح الزائر.

۲- بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۰۴، به نقل از مصباح الزائر.

۳- بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۰۴، به نقل از مصباح الزائر.

{صفحه ۱۰۴}

ای مولای من، ای پسر حسن بن علی من برای زیارت شما و پدر و جدتان آمده‌ام در حالی که یقین دارم که رستگاری و عاقبت به خیری به واسطه شماست و به امامت شما اعتقاد دارم. خداوندا این شهادت و زیارت را برای من نزد خود در علّین محفوظ نگه دار. این عبارات را نقل کردیم تا روشن شود که تنها در یک زیارت امام زمان علیه السّلام در زمان غیبت، چند بار تعبیر «زیارت» و «زائر» به کار رفته است. هرچند که صدق این تعابیر، مشروط به دیدار حسی آن امام علیه السّلام نیست، امّا چون از نظر اشکال‌کننده مورد بحث، چنین است؛ پس اینها همگی باید دالّ بر ملاقات با امام علیه السّلام باشد.

۵- اگر در روایات، تعبیری که اشکال‌کننده فرموده‌اند، به این صورت یافت شود که: «طلب کنید زیارت آقا را»، با توجه به آن‌چه در معنای زیارت گفتیم هیچ دلالتی بر مطلوب ایشان نمی‌کند.

**تقاضای رؤیت امام عصر علیه السلام در زمان غیبت و ظهور**



۶- در قسمت مورد بحث از دعای شریف عهد، چند تقاضا در کنار هم مطرح شده است:

اللَّهُمَّ ارِنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَالْغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ وَ اَكْحَلِ نَاطِرِي بِنَظَرِهِ مِنِّي اِلَيْهِ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ سَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَ... (۱)

ملاحظه می‌شود که ابتدا درخواست «رؤیت» و «نظر» به روی مبارک امام علیه السّلام مطرح شده و سپس دعا بر تعجیل فرج و ساده شدن خروج آن حضرت کرده‌اند. ظاهر عبارت این است که این دو تقاضا مشروط و وابسته به هم نیستند. ممکن است خواست اول برای کسی مستجاب شود، اما اجابت دومی را درک نکند. کسی که می‌خواهد بگوید تحقق اولی، مشروط به اجابت دعای دوم است، باید دلیل و قرینه از خود لفظ یا از خارج اقامه کند و چنین قرینه‌ای در کار نیست، بلکه

\*\*\*\*\*

۱- بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۹۶، ح ۱۱۱، به نقل از مصباح الزائر.

{صفحه ۱۰۵}

می‌توان قرینه‌ای برخلاف این ادعا در خود عبارت ارائه داد و آن تعبیر «بِنَظَرِهِ مِنِّي اِلَيْهِ» است. یعنی درخواست فقط یک نگاه به آن روی زیبا و نورانی شدن چشم به خاطر همین یک نگاه. این درخواست نمی‌تواند منوط به ظهور آن عزیز باشد زیرا اگر حضرتش ظهور فرمایند، مردم می‌توانند همچون امامان گذشته امام زمان خود را به‌طور عادی ببینند و دیگر تقاضای یک نگاه، لطفی نخواهد داشت.

ما می‌توانیم در برخی دعاها دیگر، تقاضای دیدار حضرت را در زمان ظهورش پیدا کنیم که خود عبارت، این معنا را به خوبی می‌رساند. به عنوان نمونه در دعایی که نایب اول امام علیه السّلام املا کرده‌اند، چنین می‌خوانیم:

اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ اَنْ تُرِيَنِي وَلِيَّ اَمْرِكَ ظَاهِرًا نَافِئًا لِاَمْرٍ... فَاَفْعَلْ ذَلِكْ بِي وَ بِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِيْنَ حَتَّى نَنْظُرَ اِلَيْ وَ لِيَّكَ - صِلَوْا تُكَ عَلَيْهِ وَ اَلِه - ظَاهِرِ الْمَقَالَةِ... اَبْرِزْ يَا رَبُّ مُشَاهَدَتَهُ... وَ اجْعَلْنَا مِمَّنْ تَقَرُّ عَيْنُهُ بِرُؤْيَتِهِ. (۱)

خدایا من از تو می‌خواهم که ولی امرت را در حالی که آشکار و مسلط بر امور است، به من بنمایی... پس این لطف را در حق من و همه مؤمنان انجام بده تا به سوی ولی تو - که درود تو بر او و آتش باد - نظر کنیم در حالی که آشکارا سخن می‌گوید. ای پروردگار من، دیدار با ایشان را بارز و آشکار فرما... و ما را جزء کسانی قرار ده که چشمانشان به دیدن آن حضرت روشن می‌شود.

ملاحظه می‌شود که به‌طور واضح و روشن، دیدار با حضرت را برای خود و سایر مؤمنان درخواست می‌کنیم و ملاقات با ایشان را در حالی که از غیبت خارج شده و ظاهر گشته و بر کارها مسلط شده، آشکارا سخن می‌گویند، طلب می‌کنیم. همچنین از خدا می‌خواهیم که دیدار با ایشان را بارز و علنی کند. معنای «ابراز مشاهده حضرت» این است که دیگر اختصاص به برخی افراد خاص - همچون کسانی که در زمان غیبت موفق به دیدار گشته‌اند - نداشته باشد.

با توجه به این دعای شریف می‌توانیم بگوییم که اگر در دعای عهد یا دعای سرداب (اللَّهُمَّ ارِنَا وَجَهَ وَ لِيَّكَ الْمِيمُونَ) هم تقاضای دیدار حضرت در زمان

\*\*\*\*\*

۱- جمال الاسبوع، فصل ۴۷، ص ۳۱۶.

{صفحه ۱۰۶}

ظهورشان و برای همه مؤمنان شده بود، علی القاعده باید مضامینی نظیر همین دعا را به کار می‌بردند، در حالی که می‌بینیم چنین نیست.

۷- مرحوم صاحب مکیال پس از نقل برخی دعاهاى وارد در طلب دیدار امام عصر علیه السلام- از جمله عبارت دعای عهد و زیارت سرداب- می‌فرماید:

حَمَلُ ذَلِكَ كُلِّهِ عَلَى أَنَّ الْمُرَادَ طَلَبُ رُؤْيَيْهِ فِي زَمَانِ ظُهُورِهِ فَقَطْ مِمَّا لَا شَاهِدَ لَهُ وَلَا دَاعِيَ إِلَيْهِ. (۱)

این که همه این دعاها بر تقاضای رؤیت امام علیه السلام فقط در زمان ظهور ایشان حمل شود، نه شاهدهی دارد و نه دلیل موجهی. با این ترتیب از نظر ایشان دلالت این ادعیه بر طلب دیدار امام زمان علیه السلام نمی‌تواند اختصاص به زمان ظهور داشته باشد، چون هیچ دلیل و محمل صحیحی برای چنین حصری وجود ندارد. پس این گونه دعاها بر درخواست لقاء حضرت هم در زمان غیبت و هم در وقت ظهور دلالت می‌کنند.

۸- تقاضای «رؤیت» و «نظر» به امام علیه السلام که در دعاها وارد شده، به معنایی که اشکال‌کننده فرموده‌اند، نیست. ایشان در برداشت خود از این تقاضا که «آقا را به ما نشان بده» دو مطلب را به هم گره زده‌اند: یکی دیدن ایشان به چشم و دیگر رفتن به محضر آقا، ولی واقعیت این است که دیدار با امام علیه السلام همان مطلب اول است نه دوم. کسی که ایشان را ملاقات می‌کند، لازم نیست بلند شود و برود جایی خدمت آقا برسد و برگردد. اشکال‌کننده در دنباله فرمایشات خود چنین می‌فرماید: «لازم نیست که بنده پا بشوم بروم آن‌جا محضر آقا مثلا و بگویم آقا سلام علیکم بنده چه...» (۲)

به هیچ وجه لازم ملاقات با امام زمان علیه السلام در زمان غیبت، چنین کاری نیست. این که انسان بلند شود و برود جایی به محضر آقا مشرف شود، در زمان غیبت امکان‌پذیر نیست، چون مکان حضرت برای عموم انسان‌ها شناخته شده نمی‌باشد. اما عدم امکان این امر به معنای عدم رؤیت و ملاقات با حضرت نیست.

\*\*\*\*\*

۱- مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۷۴.

۲- فصلنامه انتظار، ش ۱۰، ص ۳۵.

{صفحه ۱۰۷}

### مطلوبیت تمنای رسیدن به خدمت امام زمان علیه السلام و دعا برای تحقق آن

البته اشکال‌کننده محترم تأکید کرده‌اند که نمی‌خواهند اصل رؤیت امام زمان علیه السلام را در زمان غیبت انکار نمایند. می‌گویند:

البته نمی‌خواهم خدای نخواستہ رؤیت افراد بزرگوار را انکار کنم. (۱)

همچنین توصیه‌ای که به دست‌اندرکاران فصل‌نامه انتظار کرده‌اند، این است که:

نباید جوری برخورد کنیم که رسماً اصل قضیه برود زیر سؤال. (۲)

در مجموع می‌توان گفت که تنها اشکال ایشان در بحث فعلی این است که معتقدند:

در دستور اخبار و روایات هیچ‌گونه اشاره‌ای به این مطلب نشده که یکی از چیزهایی که از خدا بخواهیم و موجب خواسته‌های ما باشد این که حتماً حضرت را ملاقات کنیم. (۳)

ما تا این‌جا روشن ساختیم که تقاضای دیدار امام غایب علیه السلام یکی از بهترین دعاها در زمان غیبت ایشان و لازمه محبت به آن بزرگوار است که جزء تکالیف مستحبی ما به شمار می‌آید. درباره قید «حتماً» که در عبارات فوق آورده‌اند، در قسمت بعدی بحث- که مربوط به اصرار کردن در دعا بر دیدار امام علیه السلام است- سخن خواهیم گفت. در پایان بحث فعلی خوب است که آراء برخی دیگر از اساتید محترم حوزه علمیه را در همین خصوص (تقاضای دیدار امام علیه السلام در زمان غیبت) از شماره‌های دیگر همین فصلنامه (انتظار) نقل کنیم تا روشن شود که آن‌چه توضیح دادیم، مورد قبول بسیاری از علما و دانشمندان شیعه (حتی

معاصرین) می‌باشد. یکی از اساتید محترم حوزه علمیه در پاسخ سؤالی در همین مورد اظهار نظر جالبی کرده‌اند. متن سؤال و جواب چنین است.

\*\*\*\*\*

۱- فصلنامه انتظار، شماره ۱۰، ص ۳۵.

{صفحه ۱۰۸}

سؤال: آیا تقاضای ملاقات و تمنای رسیدن به خدمت آن حضرت در ادله ما مطلوبیت دارد یا خیر؟  
پاسخ: از دعای «ندبه» و توقیع حضرت به شیخ مفید و روایات دیگر، استفاده می‌شود که انسان، باید در مقام ابراز تویی و دوستی، دل‌فریفته دیدن و ملاقات با حضرت باشد؛ چون دعاها، نشانگر این است که غیبت ولی، باید مورد شکایت واقع شود: «اللّٰهُمَّ اَنَا نَشْكُو الْيَكْفَ فَقَدْ بَيَّنَّا وَ عَيَّبْنَا وَ لَيْنَا ؛ خدایا! ما به خاطر از دست دادن پیامبرمان و غیبت اماممان به تو شکایت می‌کنیم.

وقتی نظر کردن، به اهل بیت علیهم السّلام عبادت باشد (النظر إلیهم عبادة) قطعاً دیدن «وجه الله» مطلوبیت دارد. انسان در مسیر عبادت و صراط مستقیم، باید توجه به «وجه الله» داشته باشد. پس چگونه، دیدن حضرت، مطلوب نباشد؟! (۱)

یکی دیگر از اساتید درباره ملاقات با حضرت در زمان غیبت چنین اظهار داشته‌اند:

امکان دیدار حضرت در زمان غیبت وجود دارد. دعا برای دیدار با حضرت هم مطلوبیت دارد.

سپس در پاسخ به سؤال فصلنامه انتظار که پرسیده‌اند: «دلیل این مطلوبیت چیست؟» چنین پاسخ داده‌اند:

دیدار با حضرت از مصادیق قرب به امام است و قرب به امام مطلوب است. از ادله هم‌نشینی با صالحان نیز این مطلوبیت را می‌توان فهمید. (۲)

این دو نمونه را بیشتر به این جهت نقل کردیم که اگر برخی از اساتید حوزه مطلوبیت تمنای ملاقات امام زمان علیه السّلام را مورد اشکال قرار داده‌اند، بعضی دیگر -به نقل از همان نشریه- برخلاف این ادعا، سخن گفته‌اند. البته اصل موضوع از دیدگاه علما و دانشمندان بزرگوار شیعه در زمان گذشته تا حال روشن‌تر و مسلم‌تر از این است که نیاز به استشهاد به اقوال معاصرین باشد، اما فعلاً مجال نقل

\*\*\*\*\*

۱- فصلنامه انتظار، سال دوم، ش ۳، ص ۴۰، جواب سؤال از استاد محمد سند است.

۲- فصلنامه انتظار، سال سوم، ش ۸ و ۹، ص ۶۰، در مصاحبه با آیه الله خزازی.

{صفحه ۱۰۹}

اقوال آن بزرگان نیست و لزومی به ذکر آنها نمی‌باشد.

### استحباب اصرار در دعا برای تقاضای دیدار امام زمان علیه السلام

اگر شوق دیدار امام زمان علیه السّلام مطلوب باشد- که هست- و اگر دعاهایی را برای تقاضای دیدار امام غایب علیه السّلام به ما تعلیم داده باشند- که چنین است- پس اصرار و الحاح در مورد آن هم جایز و بلکه مستحب می‌باشد. دلیل این امر، وجود احادیث متعدّد در مورد حسن اصرار در دعاهایی است که به پیشگاه الهی عرضه می‌شود. به عنوان نمونه در کتاب شریف اصول کافی بابی تحت عنوان «باب الالحاح فی الدعاء و التلبّث» منعقد است که مرحوم کلینی، در آن شش حدیث در پسندیده بودن اصرار بر دعا ذکر کرده‌اند و آخرین حدیثی که در آن باب آورده‌اند، چنین است:

عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلم: رَجِمَ اللهُ عَبْدًا طَلَبَ مِنَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَاجَةً فَأَلْحَحَّ فِي

الدُّعَاءِ أُسْتَجِيبَ لَهُ أَوْ لَمْ يُسْتَجَبْ. . . (۲)

امام صادق علیه السّلام از قول رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و اله و سلم نقل کردند: خداوند رحمت کند بنده‌ای را که از خدای عزّ و جل حاجتی را طلب می کند و در دعای خود اصرار می‌ورزد، چه دعایش مستجاب شود و چه نشود.

طبق این حدیث شریف می‌توان گفت که چون تقاضای دیدار امام عصر علیه السّلام امر بسیار مطلوب و پسندیده‌ای است، پس اصرار بر دعا در طلب آن، محبوب خدای عزّ و جل می‌باشد. بنده مؤمن، به این اصرار خود ادامه می‌دهد چه خواسته‌اش برآورده شود و چه نشود. چنین اصراری خوب و مفید است. اما اگر اصرار بر یک امر-در صورت عدم استجابت-به نارضایتی و خطاب و عتاب به درگاه الهی منتهی شود، البته کار ناپسند و زشتی است. بنده مؤمن با شوق و علاقه برای دیدار امامش به پیشگاه خداوند، دعا می‌کند و بر این امر اصرار هم می‌ورزد، اما در عین

\*\*\*\*\*

۱- یعنی باب اصرار در دعا و در انتظار (اجابت) نشستن.

۲- اصول کافی، کتاب الدعاء، باب الالاحاح فی الدعاء و التلبّث، ح ۶.

{صفحه ۱۱۰}

حال به آن‌چه خداوند مقدر فرماید، قلباً رضایت کامل دارد.

در مورد هر حاجتی که انسان به خدای خود عرضه می‌دارد، احتمالاتی وجود دارد که با وجود هریک از آنها، خواسته‌اش برآورده نمی‌شود. مثلاً این که روا شدن آن خواسته به صورتی که او می‌خواهد، به صلاحش نباشد یا این که مانعی -همچون گناه-جلوی استجابت آن را بگیرد، یا این که مستجاب شود اما تقدیر الهی در تأخیر تحقق آن باشد و احتمالات دیگری که همه اینها در خود احادیث به طور دقیق ذکر شده است. (۱)

### وظیفه مؤمن در صورت عدم استجابت دعا

با این ترتیب بنده مؤمن با وجود اصرار بر تقاضای رؤیت امام زمان علیه السّلام به آن‌چه خداوند روزیش کند، کاملاً راضی و خشنود است و هیچ‌گاه به خاطر نرسیدن به آرزوی خود از خدا یا امام علیه السّلام گله‌گذاری و اعتراض نمی‌کند، قلباً نیز ناراضی و ناخشنود نمی‌گردد. همچنین به خود اجازه نمی‌دهد که به خاطر اصرار ورزیدن بر این امر از انجام وظایف الهی‌شانه خالی کند، یا برای رسیدن به مولایش در جستجوی او بیفتد و از انجام حدّ واجب طلب معیشت، طفره برود.

البته ممکن است کسی به لطف و عنایت خاصّ حضرت چنان شیفته و واله گردد که بی‌اختیار دست از زندگی عادی خود بشوید و به دنبال وصال محبوبش سر به کوه و بیابان بگذارد، اما باید توجه داشت که این حالت اولاً بسیار بسیار استثنایی پیش می‌آید و ثانياً هرگز به صورت تصنعی و با تکلف حاصل نمی‌شود، بلکه در اثر جذبۀ شدیدی که از طرف خود امام علیه السّلام ایجاد می‌شود، شخص محب از خود بی‌خود شده و بی‌اختیار به چنین حالتی می‌افتد. ثالثاً به همین دلیل، پیدایش آن قابل برنامه‌ریزی و پیش‌بینی قبلی نیست. بنابراین اگر استثناء «جوان عاشق» امام زمانی پیدا شده که به خاطر محبت شدید به امامش از کسب و کار و

\*\*\*\*\*

۱- در این خصوص می‌توانید مراجعه کنید به بحار الانوار ج ۹۳، ص ۳۶۷ تا ۳۷۹، بابُ عَلَّةِ الْإِبْطَاءِ فِي الْإِجَابَةِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْفُتُورِ فِي الدُّعَاءِ وَالْأَمْرِ بِالتَّيَبُّتِ وَالْإِلْحَاحِ فِيهِ.

{صفحه ۱۱۱}

تلاش باز ایستاده و به جستجوی مرادش سر به بیابان گذاشته است، نمی‌توان و نباید رسیدن به آن حال را الگویی جوانانی قرار داد

که می‌خواهند در مسیر انجام وظیفه و خدمت‌گزاری به امامشان تلاش کنند. همچنین نباید تصوّر کرد که همه تلاش‌ها در مسیر خدمت به امام زمان علیه السّلام باید منتهی به پیدایش حال آن «جوان عاشق» بشود که اگر چنین نشد، همه زحمات بی‌نتیجه خواهد بود. این تصوّر، پنداری باطل است.

### خطر شیفتگی شدید به امام زمان علیه السّلام

علاوه بر نکاتی که تذکر داده شد، به دلیل خطراتی که در مسیر محبت‌های بی‌حساب و خارج از کنترل عقل-که گاهی به همین دلیل «عشق» نامیده می‌شود- وجود دارد، دامن زدن به آن به قصد شعله‌ور کردن و تشدیدش- تا سرحدّ خروج از زمام عقل-به صلاح انسان-به خصوص جوانان-نیست. تجربه نشان می‌دهد کسانی بدون داشتن معرفت درجه عالی و التزام به لوازم و آثار آن، صرفاً با نیروی احساس و عاطفه و شور و شوق جوانی در مسیر عشق و ارادت به امام زمان علیه السّلام می‌افتند، ولی چون معرفت و عقل و علم لازم را برای کنترل درجه شدید محبت ندارند، در اثر اضلالات شیطان از مسیر صحیح خارج شده و به انواع و اقسام انحرافات عقیدتی یا اخلاقی درمی‌غلتنند و در پایان با تحمّل شکست‌های جبران‌ناپذیر، از عشق به امام عصر علیه السّلام سرخورده می‌گردند و دیگر هیچ‌گاه در آن مسیر قرار نمی‌گیرند. بوده‌اند جوانانی که به شوق دیدار امام زمان علیه السّلام با نیت خالص در مسیرهایی قدم گذاشته‌اند، اما به تورهای مختلف شیاطین انس و جنّ افتاده‌اند و از مقصود اولیّه خود دور شده‌اند.

نتیجه این که وجود حال و هوای معنوی شیفته و شیدای امام زمان علیه السّلام شدن، خوب و مطلوب است، اما راه حصول آن اصرار و الحاح در این امر نیست. اگر کسی با معرفت صحیح در انجام همه لوازم آن تلاش کند و عمر خود را وقف خدمت‌گزاری به مولایش گرداند، آن‌گاه در صورتی که خدای متعال و خود امام زمان علیه السّلام بخواهند، ممکن است چنین حالی به او عطا کنند که در آن صورت،

{صفحه ۱۱۲}

وظایف خاصی هم پیدا می‌کند و خودشان بهتر می‌دانند که با چنین کسی چگونه رفتار نمایند. البته اگر ظرفیت و درجه معرفت و ایمان انسان بالا برود، دیگر آن شیفتگی و محبت شدید، او را از خود بی‌خود نمی‌کند و می‌تواند در عین اهتمام به انجام تکالیف عادی، به درجه والای عشق و محبت به امامش و حتی وصال با ایشان نائل شود و از زندگی معمولی خود هم فارغ نشود و حتی دیگران هم متوجه حال و هوای او نشوند. به هر حال از خود بی‌خود شدن-فی نفسه-حالت مطلوبی نیست که انسان برای رسیدن به آن تلاش و کوشش نماید. مهم محبت به امام عصر علیه السّلام است که هرچه هم شدید شود، بسیار مطلوب است، امّا لازمه ضروری محبت شدید به ایشان، دست کشیدن از کار و زندگی و تلاش عادی-در حدّ انجام وظایف دینی-نمی‌باشد.

بنابراین مطلوب‌ترین حالت این است که انسان با طلب کردن معرفت سطح بالا و سعی در عمل به لوازم آن-از قبیل انتظار فرج و تقوی و ورع و رسیدگی به ایتم آل محمّد صلی الله علیه و اله و سلم-ظرفیتی پیدا کند که بتواند حدّ بالای محبت و شیفتگی را با اداء تکالیف فردی و اجتماعی خود جمع کند، همان‌طور که بزرگانی نظیر مرحوم سید رضی بن علی بن طاووس چنین بوده‌اند. در این صورت اصرار بر تقاضای رؤیت امام علیه السّلام با اصرار بر انجام سایر تکالیف واجب و مستحب در زمان غیبت همراه می‌شود و هیچ تعارضی هم میان آنها به وجود نمی‌آید.

نکته دیگر این که ما در زمان غیبت وظیفه نداریم که به دنبال جستجوی از امام زمان علیه السّلام بیفتیم و بخواهیم به هر قیمتی که هست، ایشان را پیدا کنیم. باید بپذیریم که به هر دلیل، ایشان غایب هستند و این غیبت به امر خدا و اذن او واقع شده است. وظیفه‌ای که برای مردم زمان غیبت معین کرده‌اند این است که با ایمان به غیب (که طبق احادیث به وجود مقدّس امام زمان علیه السّلام تفسیر شده است (۱)) به انجام تکالیف دینی خود-که همه آنها را به‌طور کلی معین کرده‌اند-همت کنیم. یکی از همین

۱- اشاره به تفسیر آیه شریفه: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» (بقره/۳) که امام صادق علیه السّلام فرموده‌اند مراد از «الغیب» «الحجّة الغائب» است. (تفسیر برهان، ج ۱، ص ۵۳، ح ۵)

{صفحه ۱۱۳}

تکالیف، دعا کردن برای دیدار و ملاقات با امام زمان علیه السّلام و اصرار بر آن است. این که این دعا مستجاب بشود یا نشود و در صورت اجابت چه وقت عملی گردد، بر عهده ما نیست.

### ذکر آداب و اعمالی برای تشرّف خدمت امام عصر علیه السّلام

تکلیف استحبابی دیگری که در همین زمینه وجود دارد، عمل به دستوراتی است که یکی از آثار آنها رؤیت امام عصر علیه السّلام می‌باشد و این امر، مورد سفارش و تأکید خود ائمه علیهم السّلام بوده است. مرحوم علامه میرزا حسین طبرسی نوری باب دوازدهم کتاب گرانقدر خود «نجم الثاقب» را به این موضوع اختصاص داده و عنوان آن را چنین قرار داده است: «باب دوازدهم در ذکر اعمال و آداب مخصوص جهت ملاقات آن حضرت» (۱) مرحوم میرزا محمّد تقی موسوی اصفهانی هم در کتاب شریف «مکیال المکارم» به مناسبت‌های مختلف به برخی از این آداب و اعمال اشاره کرده و آثار و فضایل آنها را برشمرده است.

یکی از همین موارد که به وسیله هردو بزرگوار نقل شده، حدیثی است که شخصی به نام «ابو المغرا» از امام موسی بن جعفر علیهما السّلام نقل کرده و مرحوم علامه نوری عین آن را از کتاب «الاختصاص» مرحوم شیخ مفید در رساله «جنّة المأوی» آورده است. متن حدیث چنین است:

مَنْ كَانَتْ لَهُ إِلَى اللَّهِ حَاجَةٌ وَأَرَادَ أَنْ يَرَانَا وَ أَنْ يَعْرِفَ مَوْضِعَهُ فَلْيَغْتَسِلْ ثَلَاثَ لَيَالٍ يُنَاجِي بِنَا فَإِنَّهُ يَرَانَا وَيُغْفَرُ لَهُ بِنَا وَلَا يَخْفَى عَلَيْهِ مَوْضِعُهُ. (۲)

علامه نوری در ترجمه این حدیث فرموده است:

هر کسی که برای او حاجتی است به سوی خداوند تبارک و تعالی و اراده کرده که ما را ببیند و مقام و مرتبه خود را بداند، پس غسل نماید سه شب و مناجات کند به ما یعنی -و الله العالم- که با خدای تعالی مناجات کند به توسط

\*\*\*\*\*

۱- نجم الثاقب، ص ۸۳۷ تا ۸۵۲.

۱- بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۲۸ و مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۷۹.

{صفحه ۱۱۴}

ما به این که قسم دهد او را به حقّ ما و متوسّل شود به حضرت او به وسیله ما که ما را به او بنمایاند و مقام او را در نزد ما به او نشان دهد. (۱)

اما مرحوم صاحب مکیال پس از نقل معنای محدّث نوری از حدیث مذکور می‌فرماید:

به احتمال قوی مراد از «یُنَاجِي بِنَا» در فرمایش امام هفتم علیه السّلام این است که مؤمن با امام زمان خود مناجات کند و عرض حال به ایشان نماید و اندوه و شکایت خود را به پیشگاه حضرتش ببرد و با ایشان سخن بگوید و خواسته‌ها و آرزوهایش را خدمتش عرضه بدارد و از آن حضرت درخواست برآوردن نیازها و تمناهایش را بکند همان‌طور که با پروردگار و مولای خود مناجات می‌نماید. چرا که امامش سخن او را می‌شنود و او را هم می‌بیند، او همان کسی است که خدای متعال این گونه قرارش داده است: فریادرس کسی که به او متوسّل شود و به سویی روی آورد، و پناه هر کس که به حضرتش پناهنده شده و او را بخواند، و

یاری کننده هر کس از او کمک بخواهد و با او مناجات نماید. با این ترتیب «یُنَاجِی بِنَا» به معنای «یناجینا» می باشد. (۲)

چنان که ملاحظه می شود این حدیث شریف، دستور العمل کسانی است که هم نیازی به درگاه الهی دارند و هم می خواهند به رؤیت امامشان موقف گردند. یکی از راه های رسیدن ایشان به خواسته خود، این است که سه شب غسل کنند و به مناجات با ائمه علیهم السّلام برخیزند، در این صورت می توانند امیدوار به دیدن امام خود باشند. جالب این است که مرحوم علامه سید مهدی بحر العلوم -احتمالاً- به خاطر همین حدیث شریف -یکی از اغسال مستحبی را غسل نمودن برای دیدن امام علیه السّلام شمرده و در منظومه خود چنین سروده است:

و رُؤیَةُ الامامِ فی المنامِ لِدَرْكِکِ ما یُقصدُ مِنْ مَرامِ (۳)

و (یکی از غسل ها غسل) دیدن امام علیه السّلام در خواب برای رسیدن به هدف و مقصود است.

\*\*\*\*\*

۱- نجم الثاقب، ص ۸۴۹.

۲- مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۸۰.

۳- نجم الثاقب، ص ۸۴۹ و مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۷۹.

{صفحه ۱۱۵}

### مراقبت بر یکی از تعقیبات نماز برای توفیق دیدار امام عصر علیه السّلام

عمل دیگری که یکی از آثار و برکاتش، تشرف به خدمت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه می باشد، مراقبت بر خواندن یکی از تعقیبات نمازهای واجب است. مرحوم صاحب مکیال این دعا را در چند جای کتاب خود نقل کرده و بر مواظبت نسبت به آن تأکید کرده است. اصل حدیث مطابق نقل مرحوم ابو نصر طبرسی چنین است:

رَوَى أَنَّ مَنْ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ عَقِيبَ كُلِّ فَرِيضَةٍ وَ وَاظَبَ عَلٰی ذٰلِكَ عَاشَ حَتّٰی يَمَلَّ الْحَيَاةَ وَ يَتَشَرَّفَ بِلِقَاءِ صَاحِبِ الْأَمْرِ عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ وَ هُوَ: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ إِنَّ رَسُولَكَ الصَّادِقَ الْمُصَدِّقَ صَلِّ لِمَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ: إِنَّكَ قُلْتَ: مَا تَرَدَّدْتُ فِي شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدَّدِي فِي قَبْضِ رُوحِ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَنَا أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجَّلْ لِأَوْلِيائِكَ الْفَرَجَ وَ النَّصْرَ وَ الْعَافِيَةَ وَ لَا تَشُوْنِي فِي نَفْسِي وَ لَا فِي...» قَالَ: وَ تَذَكَّرُ مَنْ شِئْتَ. (۱)

روایت شده که هر کس این دعا را بعد از هر نماز واجب بخواند و نسبت به آن مراقبت داشته باشد چندان زندگی کند که از زنده بودن ملول گردد و به دیدار صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه) مشرف شود و دعا این است: خدایا بر محمد و آل محمد صلوات فرست. خداوندا همانا فرستاده راستگو و مورد تأیید تو -که صلوات تو بر او و خاندانش باد- فرمود که تو فرموده ای: من -در اموری که خود انجام دهنده اش هستم- (از اراده خود) برنگشتم (صرف نظر نکرده ام) آن چنان که در مورد قبض روح بنده مؤمنم (از اراده خود) برمی گردم (صرف نظر می کنم)، او از مرگ کراهت دارد در حالی که من از ناراحتی او کراهت دارم. خداوندا پس بر محمد و آل محمد صلوات فرست و هرچه زودتر گشایش و یاری و عافیت را برای اولیای خود برسان و مرا در مورد خودم و... ناراحت مگردان. فرمود: و (غیر از خودت) هر که را می خواهی ذکر کن.

\*\*\*\*\*

۱- مکارم الاخلاق، ص ۲۸۴.

{صفحه ۱۱۶}

در این دعای شریف، یک حدیث قدسی از زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم نقل شده که احترام و ارزش بنده مؤمن را

نزد خداوند به خوبی روشن می‌سازد. خدای متعال می‌فرماید: گاهی اراده من به قبض روح بنده مؤمنم تعلق می‌گیرد، اما خود او از مرگ کراهت دارد. در این صورت چون من هم از ناراحتی او کراهت دارم، از اراد خود برمی‌گردم (۱) و لذا او را با حال کراهت از مرگ-قبض روح نمی‌کنم. بنابراین خداوند-مطابق آنچه در احادیث دیگر بحث «تردد» آمده است-یا فعلا مرگ او را به تأخیر می‌اندازد و یا این که کراهت او را با ارسال گل‌های خوشبویی-که آنها را استشمام می‌کند-از بین می‌برد و با میل و رغبت خودش، او را می‌میراند.

با توجه به این حدیث قدسی، وقتی می‌گوییم: «لا تَسْؤُنِي فِي نَفْسِي» مقصود این است که: «خداوندا مرا-با وجود کراهت از مرگ-قبض روح مکن چون خودت فرمودی که از ناراحتی مؤمن کراهت داری» و وقتی می‌گوییم: «لا تَسْؤُنِي فِي نَفْسِي وَلَا فِي...» یعنی همین کار (قبض روح نکردن با وجود کراهت از مرگ) را در حق شخص یا اشخاص دیگری که در این دعا ذکر می‌کنم، انجام بده. به همین جهت است که فرموده‌اند: اگر کسی مواظبت بر خواندن این دعا کند، از زنده ماندن خسته و ملول می‌شود. مقصود این است که در هنگام قبض روحش، از مرگ کراهت ندارد بلکه با میل و رغبت خودش از دنیا می‌رود. همچنین چون بنده مؤمن آرزوی درک محضر امام عصر عجل الله تعالی فرجه و یاری رساندن به ایشان را دارد، از خدا تعجیل در فرج آن حضرت را تقاضا می‌کند و خدای متعال هم لطف فرموده و او را-اگر هنوز زمان ظهور نرسیده باشد-قبل از مرگ به شرف لقای محبوبش می‌رساند و این دعا در حق هر کس که مستجاب شود، همین آثار و برکات را خواهد داشت.

\*\*\*\*\*

۱- «تردد» بر وزن «تفعیل» و به معنای مطاوعه و پذیرش «رد» است. یعنی کراهت مؤمن از مرگ به عنوان «رد» برگرداندن «تلقی» می‌شود که خداوند این رد را می‌پذیرد و مؤمن را با وجود کراهتش از مرگ قبض روح نمی‌کند. در کتاب‌های لغت در معنای تردد، «تراجع» تعبیر کرده‌اند. (لسان العرب، ج ۶، ص ۱۳۳ و المعجم الوسیط، ص ۳۳۸) و «تراجع القوم: رجعوا الی محلهم» (لسان العرب، ج ۶، ص ۱۰۷) به همین جهت در ترجمه حدیث، «تردد» را به «برگشتن و صرف نظر کردن از اراده خود» معنا نمودیم.

{صفحه ۱۱۷}

تشرّف صاحب مکیال خدمت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه

مرحوم صاحب مکیال در کتاب شریف خود پس از نقل این دعای گران قدر می‌فرماید:

من از ابتدای زمان بلوغ خود بر خواندن این دعا مراقبت داشته‌ام و تاکنون سه بار در خواب توفیق تشرّف خدمت امام عصر علیه السلام را داشته‌ام به طوری که برایم یقین حاصل شده که آن که در خواب دیده‌ام مولایم صاحب الزمان علیه السلام بوده است. (۱) این خود، شاهدی است بر صدق بشارتی که در صدر این دعای شریف مطرح شده است. به نظر می‌آید هر سه تشرّف در خود کتاب «مکیال المکارم» نقل شده است. یکی از این‌ها در مقدمه کتاب، دومی در باب چهارم کتاب ذیل عنوان «قضاء حوائج المؤمنین» (۲) - که یکی از انگیزه‌های دعا برای امام زمان علیه السلام است- آمده و تشرّف سوم نیز در باب پنجم بیان شده است و ذیل توضیح نوزدهمین فضیلت برای کسی که دعا در حق آن حضرت می‌کند، یعنی به دنبال نقل همان تعقیب نماز که شرح آن گذشت.

مورد اول همان رؤیای صادقه‌ای است که انگیزه تألیف کتاب «مکیال المکارم» بوده است. ایشان در مقدمه چنین می‌گوید:

من در باب هشتم کتاب «ابواب الجنّات فی آداب الجمعات» (۳) هشتماد و چند فایده دنیوی و اخروی را که بر دعا برای تعجیل فرج امام زمان علیه السلام مترتب می‌شود، ذکر کرده‌ام. سپس به فکر افتادم کتاب مستقّلی در این باب بنویسم که مشتمل بر آن فوائد باشد و آنها را به نظم درآورد. اما مشکلات زمانه و غم و اندوه پی‌درپی مرا از انجام این کار باز می‌داشت تا این که در خواب کسی بر من جلوه نمود که با قلم و بیان نمی‌توانم او را توصیف نمایم، یعنی مولایم



۱- مکیال المکارم، ج ۱، ص ۳۷۳.

۲- یعنی رفع حاجتهای اهل ایمان.

۳- این کتاب درباره اعمال و آداب شب و روز جمعه است که مؤلف محترم آن را در سن ۲۵ سالگی یعنی در سال ۱۳۲۶ هجری قمری تألیف فرموده است. بنابراین تاریخ تألیف این کتاب ۲۲ سال قبل از نوشتن کتاب «مکیال المکارم» بوده که آخرین تألیف مؤلف می‌باشد.

{صفحه ۱۱۸}

و امامم که در انتظارش هستیم و محبوب دل شکسته‌ام. ایشان با بیانی که از وصال محبوب شادی بخش‌تر و از صدای خوش بلبل هیجان‌انگیزتر بود به من فرمود:

این کتاب را بنویس و عربی هم بنویس و نام او را بگذار «مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم علیه السلام».

آن‌گاه همچون تشنه‌ای از خواب پریدم و در حسرت (دیدارش) افسوس می‌خوردم. قصد کردم تا امر ایشان را امتثال نمایم. . . اما توفیق یاریم نکرد تا این که در سال گذشته (۱۳۳۰ هجری قمری) به خانه خدا سفر نمودم. چون آن‌جا وبا آمد و سختی‌ها بالا گرفت با خدای جلّ جلاله عهد بستم که اگر مرا از مهلکه‌ها نجات دهد و راه برگشت به وطن را برایم آسان سازد، تألیف این کتاب را شروع کنم. پس او بر من منت گذاشت و از آن‌چه می‌ترسیدم سلامتتم داشت و چه بسیار است لطف و بخشش او که شامل حالم نموده است- بنابراین شروع به انجام این کار کردم تا عهد و پیمان خود را با خداوند ادا نموده باشم. . . . (۱)

دو مورد دیگر از تشرّفات مرحوم صاحب مکیال را در ادامه مباحث خواهیم آورد.

برمی‌گردیم به بحث قبلی، بحث در این بود که در زمان غیبت امام عصر علیه السلام وظیفه اصلی ما عمل به تکالیف دینی و وظایف شرعی است نه افتادن به دنبال جستجوی حضرت که معمولاً- با کنار گذاشتن یک سری وظایف و تکالیف همراه است و جایز نمی‌باشد. در این‌جا مناسب است که عین سخنان یکی از اساتید بزرگ حوزه علمیه را که در همین خصوص اظهار نظر کرده‌اند، عیناً نقل نماییم:

### عمل به وظیفه؛ بهترین راه رسیدن به فیض دیدار امام زمان علیه السلام

حدیث معراج که مطالب بسیار مفید و عالی و نکات خوبی دارد، یک جمله‌اش این است:

\*\*\*\*\*

۱- مکیال المکارم، ج ۱، ص ۳ و ۴.

{صفحه ۱۱۹}

یا أحمد. . . فَمَنْ عَمِلَ بِرِضَايَ، أَلْزِمُهُ ثَلَاثَ خِصَالٍ: أَعْرِفُهُ شُكْرًا لَا يُخَالِطُهُ الْجَهْلُ وَ ذِكْرًا لَا يُخَالِطُهُ النَّسِيَانُ وَ مَحَبَّةً لَا يُؤَثِّرُ عَلَيَّ مَحَبَّتِي مَحَبَّةَ الْمَخْلُوقِينَ. فَاذَا أَحْبَبَنِي أَحْبَبْتَهُ وَ أَفْتَحَ عَيْنَ قَلْبِهِ إِلَيَّ جَلَالِي وَ لَا أُخْفِي عَلَيْهِ خَاصَّةً خَلْقِي. (۱)

خداوند، به پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم می‌فرماید: هر کس به رضای من و آن‌چه من می‌خواهم، عمل کند و وظایفش را انجام دهد، واجبات را به جا آورد و محرمات را ترک کند، من، سه مطلب را به او می‌دهم. یکی از آن سه، این است که «بندگان خاص خودم را از او مخفی نمی‌کنم».

بنده عرض می‌کنم، تحقیقا، بالاترین و برترین بنده خاص خداوند، در این زمان، حضرت ولی عصر (أرواحنا لتراب مقدمه الفداء) است. اگر ما، به رضای الهی عمل کنیم، خداوند، او را از ما مخفی نخواهد کرد.

بعضی، خیلی اصرار داشتند که خدمت حضرت برسند، اما حضرت علیه السلام به واسطه بعضی دیگر پیغام داده که هر وقت موقع آن رسید، خودم می‌آیم. در این باره، قضایایی نیز نقل شده است. راه تشرّف به حضور حضرت خالصانه عمل کردن است. اگر خالصانه عمل کنیم، خود حضرت، به سراغ ما می‌آید. اما این روزها، مسائل یک طوری دیگر شده است! و حضرت ولی عصر (عجل الله فرجه الشریف) تقریباً باید گفت وسیله‌ای برای جمع کردن عده‌ای شده که بیایند ما می‌خواهیم شما را ببریم خدمت حضرت، یا نه این که دست جمعی برویم، خلاصه می‌خواهیم راه آن را نشان شما بدهیم تا موفق مؤید خدمت حضرت برسید و واقعیت آن هم خیلی برای من واضح نیست بلکه این کارها یک گرفتاری‌هایی را نیز ایجاد کرده. علی کلّ حال بعضی از این آقایان هم می‌آیند این جا و بنده به آنها می‌گویم من راه آن را نمی‌دانم و برای آنها همین روایت را بیان می‌کنم که اگر عمل به وظیفه بکنید خودش به سراغ شما می‌آید.

در این باره، یکی از مراجع، قضیه‌ای را نقل می‌کرد که بد نیست آن را برای شما عرض کنم. یکی از مراجع نقل می‌فرمود که در یکی از دهات شاهرود، روحانی متدین و

\*\*\*\*\*

۱- بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۸.

{صفحه ۱۲۰}

ملایی بود و امور مردم را حلّ و فصل می‌کرد. وی پسری داشت که هیچ سواد نداشت و چند روزی که برای درس رفته بود، به بازی و تفریح گذرانده بود و درس نخوانده بود. بی‌سواد بی‌سواد بود. مردم، به گمان این که او هم همانند پدرش باسواد است و مسأله‌دان است، با سلام و صلوات، او را آوردند و روحانی محلّشان کردند، اما او درباره‌ی بی‌سوادی خود، چیزی نگفت و هر مسأله‌ای که مردم از او می‌پرسیدند، از پیش خودش جواب می‌داد! وی، عقد ازدواج جاری می‌کرد و طلاق می‌داد و نماز میت می‌خواند و وجوه شرعی می‌گرفت و هدایا را قبول می‌کرد و...

این جوان، یک مرتبه، به فکر فرو رفت و متذکّر شد که «بالاخره، تا کی این طور با دین مردم بازی کنم؟» پشیمان شد و واقع امر را به مردم اعلام کرد و گفت: «هرچه به عنوان حکم شرعی گفتم، از پیش خودم گفتم و هرچه عقد ازدواج برایتان اجرا کردم، احتیاطاً، دوباره بخوانید که همه غلط بوده است. هر چه طلاق دادم، درست نبوده است و هرچه نماز میت خوانده‌ام، صحیح نبوده است. همه را اعاده کنید.»

مردم، بسیار ناراحت شدند و بر سرش ریختند و هرچه می‌خورد، زدند و از ده بیرونش کردند.

او از ده بیرون آمد و با سر و صورت شکسته و لباس خونین و پاره، به طرف تهران حرکت کرد. در سرازیری راه تهران، مرد بسیار باوقار و محترمی، او را به اسم صدا زد و از او دلجویی کرد و سفره‌ای را که همراه داشت، باز کرد و او را میهمان کرد. از وی پرسید: «چرا ناراحتی؟». جوان، قضیه را گفت.

آن مرد به او فرمود: «می‌خواهی درس بخوانی و باسواد شوی و گذشته‌ات را جبران کنی؟» جوان پاسخ داد: «آری». آن مرد فرمود: «در تهران، به مدرسه سید نصر الدین، نزد آقای امیرزا حسن کرمانشاهی می‌روی و می‌گویی حجره شانزده، خالی است کلیدش را به من بده و خودت هم یک درس برایم بگو». او، همین کار را کرد و نزد امیرزا حسن کرمانشاهی شاهرودی که به اکثر علوم آشنا بود و تسلط داشت، آمد و همان سخنان را گفت و درخواست کرد که منطق بو علی را به او درس دهد. ایشان بدون سؤال و پرسش، کلید را داد و گفت: «فردا ساعت هشت صبح برای درس نزد من بیا.»

آقای میرزا حسن کرمانشاهی می‌دید که آن جوان، گاهی از چیزهای مخفی

{صفحه ۱۲۱}

خبر می‌دهد. مثلاً روزی به استاد گفت: «ای استاد! چرا مطالعه نمی‌کنی و سر درس حاضر می‌شوی؟» استاد گفت: «کتابم را چند روزی است گم کرده‌ام.» گفت: «همسرت، کتاب را زیر رختخواب‌های منزل مخفی کرده است، تا تو مطالعه نکنی و قدری به خانواده برسی.» قضیه هم، عیناً، همین‌طور بود.

آقای میرزا حسن کرمانشاهی، به او می‌گوید: «تو، این‌ها را از کجا می‌دانی؟ چه کسی این‌ها را به تو می‌گوید؟» جوان پاسخ می‌دهد: «آقای خیلی خوبی است که مرتب به حجره‌ام می‌آید و با من غذا می‌خورد و حرف می‌زند. او گاهی، این مطالب را می‌گوید. همان کسی است که به من گفت نزد شما بیایم و درس بخوانم.»

استاد فهمید که این آقای خوب، باید همان یوسف زهرا، حضرت بقیه الله الاعظم (أرواحنا لتراب مقدمه الفداء) باشد. استاد گفت: «می‌شود این دفعه که آمد، سلام مرا به او برسانی و اجازه ملاقات برای من بگیری؟» آن جوان می‌گوید: «آن آقا، فرد بسیار خوبی است و نیازی به اجازه ندارد.»

استاد می‌گوید: «نه؛ شما اجازه بگیرید.» پس از چندی، جوان گفت: «آن آقا فرمود که سلام برسان و بگو، مشغول درس و بحث باش، هر وقت وقتش شد، خودم سراغ شما می‌آیم.» (۱)

ناگفته نماند که عمل به رضای الهی در زمان غیبت امام زمان علیه السلام شامل دعا برای دیدار آن حضرت هم می‌شود که جزء وظایف مستحبی انسان به شمار می‌آید، امّا همان‌طور که قبلاً هم گفتیم نباید عمل به این تکلیف استجابی را بر انجام واجبات ترجیح داد و به بهانه عشق و ارادت به امام عصر علیه السلام از انجام آنها طفره رفت یا نسبت به آنها بی‌تفاوت بود.

\*\*\*\*\*

۱- فصلنامه انتظار، سال دوم ش ۵، ص ۳۲ تا ۳۵، به نقل از آیت الله حاج میرزا علی آقای فلسفی.

{صفحه ۱۲۲}

## فصل ۵: بررسی حجّت تشرّف به محضر امام زمان علیه السلام

### اشاره

در فصل گذشته دو گرایش افراطی و تفریطی را در مورد شوق دیدار امام زمان علیه السلام بررسی نمودیم و مشرب صحیح را در خصوص تقاضای تشرّف و انجام اعمالی برای وصال آن عزیز مطرح کردیم. اکنون در ادامه بحث به بررسی حجّت تشرّفات و ادّعای رؤیت امام علیه السلام در زمان غیبت کبری می‌پردازیم.

### ادّعای رؤیت امام عصر علیه السلام

گاهی می‌گویند:

کسی ممکن است خدمت حضرت مشرّف بشود، امّا آنانی که مشرّف شدند، خبری نمی‌دهند. آنان تظاهر به این مسائل نمی‌کنند. (۱)

آیا دلیلی از عقل یا نقل بر این مطلب وجود دارد؟ کدام دلیل عقلی یا نقلی می‌گوید که اگر کسی خدمت حضرت مشرّف شد، نباید حرفی بزند؟ چنین وظیفه‌ای برای این افراد، تعیین نشده و هیچ‌یک از علما و مراجع بزرگوار شیعه تاکنون چنین نظری نداشته‌اند. آن‌چه ممنوع شده، ادّعای سفارت و نیابت و بایّت

\*\*\*\*\*

۱- فصلنامه انتظار، ش ۱۱-۱۲، ص ۳۰، به نقل از یکی از اساتید.

{صفحه ۱۲۳}

است، نه ادعای رؤیت.

از این گذشته، بسیاری از کسانی که خدمت امام عصر علیه السلام مشرف شده‌اند، خود از بالاترین رده‌های فقاہت و اجتهاد در علوم دینی بوده‌اند. کسانی نظیر علامه بحر العلوم و شیخ مرتضی انصاری و سید بن طاووس و علامه حلّی یا معاصرانی نظیر مؤلف کتاب «مکیال المکارم» در عین دارا بودن بالاترین درجات علمی، حائز مراتب بالای تقوی و ورع بوده‌اند که نسبت دروغ‌گویی-آن هم در مورد ملاقات با امام زمان علیه السلام-به هیچ وجه با مقام علمی و معنوی ایشان سازگار نیست. این گونه افراد از تشرف خود به دیگران خبر داده‌اند. آیا می‌توان گفت که اینها اهل تظاهر بوده‌اند؟! یا خدای ناکرده از چیزی که اطمینان و یقین نداشته‌اند، سخن گفته‌اند؟! البته هیچ لزومی ندارد که انسان در حدّ بالایی از علم و تقوی باشد تا شرف حضور خدمت امام عصر علیه السلام پیدا کند، ولی با وجود چنان افرادی در میان کسانی که از تشرفشان خبر داده‌اند، نمی‌توان به‌طور کلی حکم کرد که: هر کس خدمت امام زمان علیه السلام مشرف شود، خبری نمی‌دهد! این ادعا صددرصد باطل است.

در این جا نمونه‌هایی را از بزرگانی که هریک به نحوی ادعای رؤیت امام زمان علیه السلام کرده‌اند، نقل می‌کنیم تا حق مطلب بیش از پیش ادا شود.

### تشرّف سید بن طاووس به محضر حضرت مهدی علیه السلام

یکی از ایشان عالم بزرگوار شیعه جناب سید رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس (متوفی در سال ۶۶۴ هجری قمری) هستند. ایشان در کتابی که به عنوان وصیت به فرزندشان «محمد» نوشته‌اند، درباره وجود امام علیه السلام در زمان غیبت چنین می‌گویند:

ای فرزندم اگر توفیق کشف اسرار برای تو حاصل شود، حضرت مهدی علیه السلام را چنان به تو معرفی کنم که هیچ شک و شبهه‌ای برای تو باقی نماند و از همه ادله عقلی و نقلی در مورد ایشان بی‌نیاز گردی. همانا ایشان-که درود خداوند بر او باد-به تحقیق موجود و زنده هستند، اما تا هنگامی که خداوند مهربان و

{صفحه ۱۲۴}

دلسوز اجازه نفرموده‌اند از ظاهر کردن امر خود معذورند و این (غیبت) سنتی است که بسیاری از انبیا و اوصیا داشته‌اند. پس به این امر یقین داشته باش و آن را دین و عقیده خود قرار بده، همانا پدر تو ایشان را از نور خورشید در روز بهتر می‌شناسد. (۱)  
روشن است که مرحوم سید اگر به شرف دیدار امام زمان علیه السلام نائل نشده بود، هرگز ادعا نمی‌کرد که آن حضرت را از نور خورشید در روز بهتر می‌شناسد و می‌تواند فرزندش را از همه دلایل عقلی و نقلی در شناسایی امام عصر علیه السلام بی‌نیاز کند! پس قطعاً فضیلت تشرف خدمت حضرت نصیب مرحوم سید بن طاووس شده است.

### تشرّف مرحوم علامه بحر العلوم خدمت حضرت ولی عصر علیه السلام

یکی دیگر از علمای گران قدر شیعه که به‌طور قطع، مکرر توفیق تشرف خدمت امام زمان علیه السلام را داشته است، مرحوم سید محمد مهدی طباطبایی بروجردی می‌باشد که به سید بحر العلوم معروف است. حکایات زیادی از تشرفات مرحوم علامه بحر العلوم نقل شده که در همه آنها ایشان ادعای رؤیت امام عصر علیه السلام را کرده‌اند. علامه میرزا حسین طبرسی نوری در کتاب شریف «نجم الثاقب» هفت حکایت از تشرفات ایشان را نقل کرده است ۲ که ما به ذکر اولین حکایت آن در این جا اکتفا می‌کنیم:

خبر داد ما را عالم کامل و زاهد عامل و عارف بصیر، برادر ایمانی و صدیق روحانی، آقا علی رضا-طاب الله ثراه-خلف عالم جلیل حاجی ملا محمد نائینی و همشیره زاده فخر العلماء الزاهدین حاجی محمد ابراهیم کلباسی که در صفات نفسانیه و کمالات انسانیه از خوف و محبت و صبر و رضا و شوق و اعراض از دنیا، بی نظیر بود. گفت: خبر داد ما را عالم جلیل آخوند ملا- زین العابدین سلماسی سابق الذکر، گفت:

\*\*\*\*\*

۱- کشف المحجّه، ترجم فصل ۷۸.

۲- حکایت هفتاد و سوم تا حکایت هفتاد و نهم.

{صفحه ۱۲۵}

روزی نشسته بودم در مجلس درس آیه الله سید سند و عالم مسدّد فخر الشیعه علامه طباطبایی بحر العلوم قدّس سرّه در نجف اشرف که داخل شد بر او به جهت زیارت، عالم محقق جناب میرزا ابو القاسم قمی صاحب «قوانین» در آن سالی که از عجم مراجعت کرده بود به جهت زیارت ائمه عراق علیهم السلام و طواف بیت الله الحرام.

پس متفرّق شدند کسانی که در مجلس بودند و به جهت استفاده حاضر شده بودند و ایشان زیاده از صد نفر بودند و من ماندم با سه نفر از خاصان اصحاب او که در اعلی درجه صلاح و سداد و ورع و اجتهاد بودند.

پس محقق مذکور متوجه سید شد و گفت: «شما فایز شدید و دریافت نمودید مرتبه ولادت روحانیه و جسمانیه و قرب مکان ظاهری و باطنی را. پس چیزی به ما تصدّق نمایید از آن نعمتهای غیرمتناهی که به دست آوردید.» پس سید بدون تأمل فرمود که: «من شب گذشته یا دو شب قبل (و تردید از راوی است) در مسجد کوفه رفته بودم برای ادای نافله شب، با عزم به رجوع در اوّل صبح به نجف اشرف که امر مباحثه و مذاکره معطل نماند. -و چنین بود عادت آن مرحوم در چندین سال- پس چون از مسجد بیرون آمدم، در دلم شوقی افتاد برای رفتن به مسجد سهله. پس خیال خود را از آن منصرف کردم از ترس نرسیدن به نجف پیش از صبح و فوت شدن امر مباحثه در آن روز ولکن شوق، پیوسته زیاد می شد و قلب، میل می کرد.

پس در آن حال که متردّد بودم، ناگاه بادی وزید و غباری برخاست و مرا به آن صوب حرکت داد. اندکی نگذشت که مرا بر در مسجد سهله انداخت. پس داخل مسجد شدم، دیدم که خالی است از زوّار و متردّدین جز شخصی جلیل که مشغول است به مناجات با قاضی الحاجات به کلماتی که قلب را منقلب و چشم را گریان می کند.

حالتم متغیّر و دلم از جا کنده شد و زانوهایم مرتعش و اشکم جاری شد از شنیدن آن کلمات که هرگز به گوشم نرسیده بود و چشمم ندیده از آن چه به من رسیده بود از ادعیه مأثوره و دانستم که مناجات کننده، انشاء می کند آن کلمات را، نه آن که از محفوظات خود می خواند.

پس در مکان خود ایستادم و گوش به آن کلمات فراداشتم و از آنها متلذذ

{صفحه ۱۲۶}

بودم تا آن که از مناجات فارغ شد.

پس ملتفت شد به من و به زبان فارسی فرمود: «مهدی بیا!»

چند گامی پیش رفتم و ایستادم. امر فرمود که پیش روم. اندکی رفتم و توقّف نمودم. باز امر فرمود به پیش رفتن و فرمود: «ادب در امثال است.» پیش رفتم تا به آن جا که دست آن جناب به من و دست من به آن جناب می رسید و تکلم فرمود به کلمه مولی سلماسی.»

گفت: چون کلام سید به این جا رسید، یک دفعه از این رشته سخن دست کشید و اعراض نمود و شروع کرد در جواب دادن محقق

مذکور از سؤالی که قبل از این از جناب سید کرده بود...

جناب میرزا دوباره سؤال کرد از آن کلام خفی، سید به دست اشاره فرمود که «از اسرار مکتومه است.» (۱)

همان‌طور که در خود حکایت آمده است، مرحوم بحر العلوم در نقل ماجرای تشرف خویش برای مرحوم میرزای قمی و مولی زین العابدین سلماسی هیچ تأمل و درنگی نکردند و این نشان می‌دهد که اگر شرایط برای نقل تشرف، مهیا باشد و مانع و محذوری در کار نباشد، ادعای رؤیت امام علیه السلام هیچ اشکالی ندارد. آیا می‌توان سخن کسانی همچون علامه بحر العلوم را حمل بر تظاهر و خودنمایی کرد؟

### تشرّفات میرزا محمد تقی موسوی اصفهانی خدمت امام زمان علیه السلام

از دیگر دانشمندان بزرگ شیعه که تشرّفات خود به حضور امام عصر علیه السلام را به صورت عمومی نقل کرده‌اند، مرحوم سید محمد تقی موسوی اصفهانی است که در کتاب «مکیال المکارم» سه تشرف را ذکر نموده‌اند. یکی از اینها انگیزه تألیف کتاب بود که در گذشته از زبان خود ایشان بیان کردیم. اکنون به نقل دو مورد دیگر مطابق آنچه خودشان ذکر کرده‌اند، می‌پردازیم:

تشرّف دوم: سه سال پیش از تألیف این کتاب، بدهی‌های من زیاد شد، پس

\*\*\*\*\*

۱- نجم الثاقب، ص ۶۱۲ تا ۶۱۴.

{صفحه ۱۲۷}

یک شب به امام زمان علیه السلام و پدران بزرگوار ایشان متوسّل شده و نیاز خود را به محضر ایشان عرضه داشتم. این توسّل در ماه رمضان بود. هنگامی که پس از طلوع خورشید از مسجد برگشتم، خواب دیدم که به من چنین فرمود:

قدری باید صبر کنی تا از مال خاصّ دوستان خاصّ خود بگیریم و به تو برسانیم.

پس شاد و خوشحال در حالی که شاکر و سر دماغ بودم و وعده مولایم را محقق شده می‌دانستم، از خواب بیدار شدم. پس از گذشت مدّتی یکی از برادران که او را فرد صالحی می‌دانستم و از او نسیم راحتی به مشام می‌رسید، نزد من آمد و مبلغی به من بخشید که بدهی‌های مرا ادا کرد و ناراحتی مرا فرونشاند و گفت: این (پول) از سهم امام علیه السلام است. از این امر بسیار خوشحال شدم و گفتم:

هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا (۱) (۲).

تشرّف سوم: شبی در خواب مولایم صاحب الزمان علیه السلام را دیدم که وارد خانه‌ای که الآن ساکن هستم، شدند در حالی که یکی از پیغمبران بنی اسرائیل همراه ایشان بود. سپس داخل اتاق رو به قبله من شدند و به من امر فرمودند که ذکر مصیبت مولای شهیدمان ابا عبد الله الحسین علیه السلام را بکنم. من هم امر آن حضرت را اطاعت نمودم در حالی که ایشان روبه‌روی من نشسته و به سخنانم گوش می‌دادند. وقتی از ذکر مصیبت فارغ شدم، رو به سوی کربلا مشغول خواندن زیارت مولایمان ابی عبد الله الحسین علیه السلام شدم. سپس رو به سمت طوس زیارت مولایمان ابی الحسن الرضا علیه السلام را خواندم و آن‌گاه رو به سوی خود امام علیه السلام، زیارت مولایمان حضرت حجت را قرائت نمودم. وقتی از این زیارتها فارغ شدم و ایشان تصمیم به برگشتن گرفتند، آن پیامبری که همراه حضرت بود، از جانب ایشان مقداری پول به من داد که مبلغ آن را نمی‌دانم و هر دو نفر از نظرم غایب شدند.

\*\*\*\*\*

۱- یوسف/۱۰۰.

۲- مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

فردای آن شبی که از هنگام صبح نیکوتر و از روشنایی روز درخشنده تر بود، یکی از علمای بزرگوار را ملاقات کردم. ایشان پول پاکیزه‌ای به من داد که همچون باران پربرکتی بود. گفتم: هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا (۱) و خداوند صحت رؤیایم را برایم آشکار کرد تا اشتیاقم بیشتر شود. علاوه بر این پس از این خواب آن قدر از برکت‌های باطنی و دانش‌های کامل غیر آشکار و معارف ایمانی و الطاف الهی به من عنایت شد که با زبان قلم قابل بیان نمی‌باشد. (۲)

این موارد را به این جهت آوردیم تا روشن شود که نمی‌توان به‌طور کلی ادعا کرد که «هر کس خدمت امام زمان علیه السلام مشرف شود، حق ندارد بگوید من خدمت حضرت رسیده‌ام!» (۳)

چنین ادعایی از هیچ کس پذیرفته نیست. این چند مورد، تنها نمونه کوچکی بود از افراد بسیار زیادی که در زمان غیبت کبری خدمت حضرت مهدی علیه السلام مشرف شده و داستان تشرف خود را نقل کرده‌اند. تنها در کتاب نجم الثاقب، مرحوم علامه نوری صد حکایت از باریافتگان به محضر امام علیه السلام در دوران غیبت کبری نقل فرموده که بسیاری از ایشان خود جزء علما و فقهای بزرگوار شیعه بوده‌اند. همچنین مرحوم علامه شیخ علی اکبر نهانوندی در کتاب شریف «العقربى الحسان» بیش از صد و پنجاه مورد از تشرفات افراد مختلف را در دوران غیبت کبری خدمت امام زمان علیه السلام نقل کرده که اکثر اینها حقیقتاً اهل ایمان و تقوی بوده‌اند. با وجود همه اینها به چه دلیل می‌توان گفت که هیچ‌یک از اینها حق نداشته‌اند بگویند که خدمت حضرت رسیده‌اند؟! آیا می‌توان همه این افراد و کسانی نظیر علامه مجلسی و محدث نوری و بسیاری دیگر از علمای باتقوی که این قضایا را نقل کرده‌اند، متهم به وظیفه‌شناسی در این امر نمود؟!\*

\*\*\*\*\*

۱- یوسف/۱۰۰.

۲- مکیال المکارم، ج ۱، ص ۳۷۳ و ۳۷۴.

۳- ماهنامه موعود، سال نهم، ش ۴۸، ص ۱۴ به نقل از یکی از اساتید.

{صفحه ۱۲۹}

### تشویق به نقل قضایای متقن در تشرف خدمت حضرت علیه السلام

اظهار نظر یکی از مراجع بزرگوار تقلید در خصوص تشویق به نقل قضایای متقن در مورد تشرفات، شنیدنی است. ایشان تحت عنوان «دیدن حضرت، دلیل وجود اوست» داستانی را از استاد خود مرحوم آیه الله العظمی خویی نقل کرده‌اند:

آقای خویی می‌گفت: شیخ علی قمی پدر آقا موسی قمی - که فعلاً هست - مورد اتفاق و قبول مراجع بود. آقای خویی و آقای میلانی و امثال آن دو به او اقتدا می‌کردند، می‌گفتند امام زمان را دیده است. اصرار کردند که چیزی بگوید. او بعد از خیلی اصرار گفت: روزها روزه داشتم. بعد از ظهر طرف کوفه می‌رفتم. شب می‌ماندم و افطار و سحری می‌خوردم و به نجف برمی‌گشتم. روزی تأخیر شد و دیر به مسجد کوفه رسیدم. نشستم تا خستگی‌ام از تن برود. سه سید دیدم کاسه آبی جلویشان بود. وقت افطار بود. سلام کردم و نشستم تا استراحتی کنم. پرسیدند: «از نجف می‌آیی؟» اوضاع را پرسیدند. چند نفر را از جمله آقای سید ابو الحسن اصفهانی که هنوز رئیس و مرجع نشده بود، اسم بردند. درباره آقای خویی پرسیدند. با خود گفتم: «من حال ندارم و او چه چیزهایی می‌پرسد!» گفتند: «آبی میل کنی» نخوردم و پا شدم و نماز خواندم و افطار کردم و کارهای شبانه را کردم و خوابیدم. قصدم این بود که قبل از سحر بلند شوم و نماز شب بخوانم و سحری بخورم. بیدار شدم و دیدم اذان شده است. ناراحت شدم. وضو گرفتم آمدم دیدم آن سه سید نماز می‌خوانند. مشغول شدم. آنان نماز خواندند و رفتند. من هم خواندم. یک وقت دیدم که مسجد تاریک

شد! ایشان ادامه داده بود که خیلی آرزو داشتم مجتهد شوم اما نشدم. شاید سببش آن بود که آن کاسه آب را نخوردم.

ایشان سپس چنین توصیه کرده‌اند:

طرح ادله متقن در اثبات امامت و وجود حضرت ولی عصر (اروحنا فداه) به همراه نقل بعضی داستان‌های متقن که حاکی از عنایت، توجه و یاری حضرت است، در قلوب تأثیر می‌کند و می‌رساند امام زمان علیه السّلام الطاف خفیه دارد. البته مراقب باشید نه هر داستانی و از هر کسی [بلکه] داستان‌های متقن و مسلّم از بزرگان و اشخاص مورد وثوق، علی‌ایّ حال نظایر این

{صفحه ۱۳۰}

قضایای متقن را به مردم و جوانان بگویید تا منقلب شوند. (۱)

این که فرموده‌اند: «نه هر داستانی از هر کسی»، به این جهت است که باب سوء استفاده و ادعاهای باطل در این زمینه کاملاً باز است. بنابراین نمی‌توان گفت که هر کس خبری از تشرف خود خدمت امام عصر علیه السّلام داد، راست می‌گوید و باید سخنش را پذیرفت.

### عدم جواز تکذیب مدعی تشرف

همان‌طور که تصدیق هر مدعی تشرفی جایز نیست، تکذیب او نیز مجاز نمی‌باشد. ما حق نداریم هر کس را که مدعی رؤیت امام غایب علیه السّلام می‌شود، تکذیب کنیم و او را دروغگو بشماریم. نه چنین حقی داریم و نه چنین وظیفه‌ای. در گذشته درباره تعبیر «ادعای مشاهده» در توفیق امام عصر علیه السّلام به نایب چهارم خود سخن گفتیم و اشاره کردیم که عموم علما و بزرگان شیعه بر این موضوع اتفاق نظر دارند که مراد از «مشاهده» در توفیق شریف، رؤیت غیر اختیاری- که در تشرفات افراد اتفاق می‌افتد- نمی‌باشد و لذا در مقام توضیح و بیان آن توفیق برآمده و تا جایی که نگارنده یافته است، تا هفت وجه در توجیه مراد امام علیه السّلام از تعبیر «مشاهده» بیان کرده‌اند. (۲)

### منظور از مشاهده‌ای که باید تکذیب شود

در این جا خوب است اظهار نظر برخی از اساتید فعلی حوزه علمیه را در این خصوص نقل کنیم تا حجّتی باشد بر کسانی که اصرار بر لزوم تکذیب هر مدعی رؤیتی دارند ولی خود در مصاحبه‌هایی که با این اساتید انجام داده‌اند با دیدگاه‌های مخالفی روبه‌رو شده‌اند که اطلاع از برخی آنها در روشن تر شدن

\*\*\*\*\*

۱- فصلنامه انتظار، سال دوم، ش ۵، ص ۱۶ و ۱۷ به نقل از حضرت آیه الله العظمی تبریزی. البته ممکن است همین قضیه را نتوانیم جزء قضایای متقن در تشرف خدمت امام زمان علیه السّلام تلقی کنیم ولی این امر لطمه‌ای به اصل فرمایش این مرجع بزرگوار وارد نمی‌کند.

۲- علاقمندان مراجعه کنند به کتاب «العبری الحسان» ج ۲، الیاقوت الاحمر، ص ۲۰۵ تا ۲۰۸.

{صفحه ۱۳۱}

بحث فعلی مفید است. به عنوان نمونه به این سؤالات و پاسخها توجه شود:

انتظار: آیا امکان دارد که برخی از افراد بتوانند خدمت حضرت برسند و از این طریق از آن حضرت استفاده کنند؟  
پاسخ: امکان دارد؛ ولی باید بدون هرگونه ادعایی باشد.

انتظار: پس توفیق حضرت که می‌فرماید: «هر کس ادعای مشاهده کرد، تکذیبش کنید» چه می‌شود؟



پاسخ: در اوایل، ادّعی مشاهده همراه با نیابت بود. در زمان نائبان چهارگانه، ادّعی مشاهده امام علیه السّلام با ادّعی نیابت همراه بود. پس وقتی حضرت فرمود: «فمن ادّعی المشاهدة قبل السّفیانی و نفس الزکّیة فهو کذاب مفتر»، مشاهده‌های متبادر ذهنی سؤال‌کننده (مشاهده همراه با ادّعی نیابت) مورد نظر بوده است.

انتظار: آیا حضرت نمی‌توانستند با صراحت بفرمایند ادّعی نیابت را تکذیب کنید، یعنی، الآن در زمان ما اگر کسی ادّعی مشاهده کرد نباید تکذیبش کرد؟

پاسخ: نه، اگر ادّعی نیابت ندارد، لازم به تکذیب نیست. برخی از افراد ادّعی نیابت دارند که اینها را باید تکذیب کرد.

انتظار: آیا در غیبت صغری، صرف مشاهده با نیابت خاصه ملازمه‌ای داشت یا این که معطوف به قرینه‌ای بود؟

پاسخ: «الاصل عند ما تطلق المشاهدة»؛ یعنی، با نیابت.

«عند ما تطلق المشاهدة فی الغیبة الصغری یعنی معها النیابة» (۱) امام علیه السّلام خواست تفکیک کند.

انتظار: آیا این ملازمه، از لحاظ لغوی وجود دارد؟

پاسخ: نه، عرف بوده است: مشاهده اعمّ از نیابت است و معنای نیابت را نمی‌دهد؛ ولی آن وقت می‌گفتند: «شاهده فلان»؛ یعنی، ادّعی نیابت کرد. این نوع مشاهده در روایت نفی شده است.

... این مشاهده منفی، کدام مشاهده است؟ مشاهده‌ای که الآن ادّعا می‌کنند

\*\*\*\*\*

۱- مقصود این است که هرگاه تعبیر «مشاهده» بدون قید و شرط و صفتی خاص در زمان غیبت صغری به کار رفته است، معنای «نیابت» در آن ملحوظ می‌باشد.

{صفحه ۱۳۲}

یا مشاهده خاصه است؟ وقتی احتمال آمد، استدلال باطل می‌شود.

اشخاصی که در غیبت کبری، ادّعا کرده‌اند؛ اشخاص پرهیزگار و دارای حواسّ سالم هستند و کرامت‌ها آورده‌اند. ادّعایی هم ندارند و این کافی است برای این که نفی این مشاهده، نشده است. (۱)

در همین خصوص با یکی دیگر از اساتید گفتگویی ترتیب داده‌اند که به برخی از سؤالها و پاسخها اشاره می‌شود:

انتظار: شما در مورد توقیع شریف که مدّعیان مشاهده را تکذیب فرموده، چه نظری دارید؟ یعنی بر فرض عدم ادّعی نیابت یا سفارت، آیا باوجود این توقیع، باز هم امکان ملاقات وجود دارد؟

پاسخ: معنای درست این توقیع- که بیشتر علمای شیعه هم پذیرفته‌اند- نفی و تکذیب مقام و منصب «ارتباط» است.

انتظار: آیا منظور شما «نیابت» است؟

پاسخ: لازم نیست حتما واژه «نیابت» مطرح باشد، بلکه همین که شخص مدّعی ماهیت ارتباط باشد، مورد تکذیب است (با هر لفظی

که باشد مثل نمایندگی، ارتباط، رابط، سفیر، کانال و...). چرا که چنین جایگاهی وجود ندارد و ما علم به عدم آن داریم.

در بعضی موارد چه بسا فردی در واقع خدمت امام زمان عجل الله فرجه هم مشرف شده باشد، اما با فریب خوردن و اغوای نفس، این تشرف را به همان «ماهیت باطل» برگرداند و ادّعی دروغین مطرح کند.

در کتاب غیبت شیخ طوسی، غیبت نعمانی و کمال الدین شیخ صدوق روایاتی داریم؛ مبنی بر این که در زمان غیبت صغری، برخی افراد خدمت حضرت عجل الله فرجه مشرف شده‌اند؛ اما تشرف آنان، به صورت تأدیب و تشر زدن بوده است؛ مثلاً در عراق، شخصی پول هنگفتی گرفت که به نیابت حضرت، حجّی به جا آورد. اما آن پول را به پسر شراب‌خوار خود داد. در تشرف، حضرت مهدی علیه السّلام به او فرمودند: «أما تستحیی یا شیخ! النیابة عمّن و تُعطیها لمن؟ لا أراک إلا أن تعمی بعد کذا یوم؛ ای مرد! آیا حیا

۱- فصلنامه انتظار، سال اول، ش ۲، ص ۷۲ و ۷۳ در گفتگو با استاد شیخ علی کورانی.

{صفحه ۱۳۳}

نمی‌کنی؟ نیابت از که بود و تو به چه کسی واگذار کردی؟ می‌بینمت که پس از گذشت چند روز نایبنا شده‌ای» و بعد از چهل روز، آن شخص کور شد.

به‌هرحال، بیشتر علمای شیعه، این مطلب را گفته‌اند که اگر کسانی ادعای نمایندگی، نیابت، سفارت و... داشته باشند، این ادعای باطلی است و ادله عقلی و نقلی، بر بطلان این ماهیت وجود دارد.

انتظار: به چه دلیل شما از عبارت توقیع (تکذیب مدعیان مشاهده)، تکذیب مدعی نیابت، سفارت و... را استفاده می‌کنید؟ پاسخ: بزرگان برای این مطلب، قرینه‌هایی را ذکر کرده‌اند.

این توقیع شریف، در اواخر عمر نایب چهارم صادر شده است. اگر توقیع را از صدر تا ذیل بخوانیم؛ می‌فهمیم که آن حضرت، در صدد بیان این مطلب بوده‌اند که تا زمان ظهور، دیگر نیابتی وجود ندارد. (۱)

نظر یکی از مراجع بزرگوار تقلید در این زمینه را می‌توانیم به عنوان جمع‌بندی نهایی در مسأله تلقی کنیم. ایشان فرموده است:

ممکن است مراد از این که «مدعی مشاهده» کذاب و مفتری خوانده شده است، کسانی باشند که ادعای نیابت کنند و بخواهند با دعوی مشاهده و شرفیابی، خود را واسطه بین امام و مردم معرفی نمایند؛ و همین حکایات و وقوع تشرف اشخاص به خدمت آن حضرت هم، قرینه و دلیل است بر این که در این توقیع، نفی مطلق مشاهده و شرفیابی، مراد نیست، بلکه مقصود، نفی ادعایی است که دلیل بر تعیین شخص خاصی به نیابت باشد.

و ممکن است مراد از توقیع مذکور نفی ادعای اختیاری بودن مشاهده و ارتباط باشد؛ یعنی اگر کسی مشاهده و ارتباط را به اختیار خود ادعا کند، به این صورت که هر وقت بخواهد خدمت امام علیه السلام شرفیاب می‌شود، یا ارتباط پیدا می‌کند، کذاب و مفتری است و این ادعا از احدی در غیبت کبری پذیرفته نیست... علاوه بر این، پیرامون این توقیع، توضیحات دیگری نیز علمای اعلام داده‌اند و در کتابهایی مثل «جَنَّةُ الْمَأْوَى» مرحوم محدث نوری نقل شده است. (۱)

\*\*\*\*\*

۱- فصلنامه انتظار، سال دوم، ش ۳، ص ۳۳ و ۳۴ در گفتگو با استاد محمد سند.

۲- پاسخ ده پرسش، آیه الله العظمی صافی گلپایگانی، ص ۶۴ و ۶۵.

{صفحه ۱۳۴}

### نقد و بررسی اصالت اشتباه و دروغ در مورد ادعای رؤیت

اکنون به بررسی این مطلب می‌پردازیم که در برخورد با مدعی رؤیت، وظیفه چیست؟ باید پذیرفت یا باید رد کرد؟ نظر یکی از اساتید محترم حوزه در این مسأله چنین است:

انتظار: آیا می‌توان گفت: «اصل این است که ملاقاتی صورت نگرفته است؟» پاسخ: آنچه همراه با قرائن است، می‌توان پذیرفت و الاً صرف ادعا را نمی‌توان پذیرفت، همان‌طور که نمی‌توان رد کرد. (۱)

این پاسخ ردّ کسانی است که در مورد ادعای رؤیت امام زمان علیه السلام، اصالت اشتباه و دروغ را جاری می‌دانند و معتقدند: «الاصل فيه الكذب حتى يثبت. الاصل فيه الاشتباه و الكذب (۲)». (۳)

واقعیت این است که ما نمی‌توانیم در این مورد، اصالت اشتباه و دروغ را جاری بدانیم و بگوییم تا وقتی صدق مدعی ثابت نشده،

باید بنا را بر دروغ بودن سخن او بگذاریم. این در فرضی است که مراد گوینده از «اشتباه» و «کذب» معنای عرفی و متداول آن باشد. معنای دیگری هم می‌توان برای مقصود ایشان در نظر گرفت که در ادامه بحث به بررسی آن خواهیم پرداخت. موضع صحیح در این مورد همان است که در سؤال و جواب ذیل مطرح شده است:

انتظار: در روایت است: «کسی که ادعای رؤیت را دارد تکذیب کنید.» (۴)

پاسخ: این جمله قرینه‌ای دارد که معنایش را روشن می‌کند. آن قرینه این است که حضرت می‌خواهد بگوید: نیابت خاص تمام شده است. این قرینه سبب می‌شود که ما این جمله را این گونه بفهمیم که اگر کسی ادعای دیدار را کند و «باب» بودن و «نیابت خاص» بودن را بخواهد بگوید، باید تکذیب شود

\*\*\*\*\*

۱- فصلنامه انتظار، سال سوم، ش ۹۸، ص ۶۰ در گفتگو با آیه الله خزّازی.

۲- یعنی تا وقتی دلیل بر اثبات آن نباشد، اصل بر دروغ بودن آن است.

۳- فصلنامه انتظار، سال اول، ش ۲، ص ۷۴ به نقل از استاد شیخ علی کورانی.

۴- باید توجه داشت روایتی که ترجمه‌اش به صورت جمله بالا-داخل گیومه-باشد، در کتب روایی موجود نیست.

{صفحه ۱۳۵}

و الا اگر کسی ادعای نیابت خاص و باب بودن را نداشته باشد، چرا تکذیب شود؟ اگر قرینه بر صحت داشته باشد، می‌پذیریم و الا کاری به کار او نداریم و نه ردّش می‌کنیم و نه می‌پذیریم. (۱)

### بررسی ادعای لزوم تکذیب مدعی رؤیت

در مقابل این نگرش صحیح، نظر دیگری ابراز شده که برای تکمیل بحث به نقل و بررسی آن نیز می‌پردازیم. برخی از اساتید چنین فرموده‌اند:

از سید بحر العلوم هم وقتی سؤال کردند: آقا ما شنیدیم شما آقا امام زمان را دیدید، در حالی که شما مأمور به تکذیب‌اید. گفتند: اگر بنده هم گفتم بله، بگویید: نه این واقعیت ندارد. (۲)

برای بررسی این دیدگاه باید ماجرابی را که از سید بحر العلوم نقل شده، دقیقاً مورد تأمل قرار دهیم تا روشن شود سخن ایشان چه بوده، آیا دیدگاه فوق را تأیید می‌کند یا خیر. ما اصل داستان را مطابق نقل مرحوم علامه شیخ محمود عراقی از کتاب «دار السلام» می‌آوریم. ایشان به مناسبت بحث درباره امکان رؤیت امام زمان علیه السلام در زمان غیبت کبری اشاره به توقیع شریف حضرت به نایب چهارم خود کرده است که در پایان آن، مدعی مشاهده را قبل از خروج سفیانی و صیحه آسمانی کذاب دانسته‌اند. سپس در توضیح این قسمت از توقیع شریف می‌فرماید:

مراد از ادعای مشاهده، ادعای مشاهده در خصوص سفارت و وکالت باشد... و مؤید این آن است که می‌فرماید: مدعی مشاهده کذاب و افتراگو باشد. زیرا که کذب، اگرچه صدق کند بر ادعای مشاهده بدون ادعای وکالت لکن افترا صدق نکند. چرا که افترا آن باشد که کاری را مثل استنابه (نایب قرار دادن) و توکیل (وکیل کردن) و نحو آن نسبت به کسی بدهی که او نکرده باشد... علامه مجلسی نیز بعد از ذکر این توقیع تصریح به این وجه کرده و می‌گوید: این خبر منافات با اخبار رؤیت ندارد. (۳)

\*\*\*\*\*

۱- فصلنامه انتظار، سال سوم، ش ۹۸، ص ۶۰ در گفتگو با آیه الله خزّازی.

۲- فصلنامه انتظار، سال سوم، ش ۱۰، ص ۳۴

### بررسی اخبار دال بر عدم امکان رؤیت امام زمان علیه السلام در زمان غیبت

مؤلف کتاب «دار السلام» در ادامه بحث خود اشاره به اخبار دیگری می‌کند که ظاهر آنها دلالت بر عدم رؤیت امام علیه السلام در زمان غیبت کبری دارد. مراد از این اخبار، احادیثی نظیر حدیث موسم حج است که در آن تعبیر «یری الناس و لا یرونه» آمده و ما در فصل اول از همین بخش به معنای صحیح آن اشاره نمودیم. بحث در این است که آیا ظاهر این حدیث و امثال آن (اگر باشد) بر نفی رؤیت امام علیه السلام به طور کلی دلالت می‌کند یا خیر و آیا به دلیل وجود این گونه احادیث می‌توانیم مدعیان رؤیت امام عصر علیه السلام را در زمان غیبت کبری تکذیب نماییم؟ خوب است قبل از بیان پاسخ‌های علامه عراقی به نقل سؤال و جوابی که در فصلنامه «انتظار» ذکر شده، پردازیم:

انتظار: در روایات داریم که حضرت در موسم حج حضور پیدا می‌کنند. مردم ایشان را نمی‌بینند ولی ایشان مردم را می‌بینند. آیا اینها عدم امکان رؤیت را نمی‌رساند؟  
پاسخ: نه، این عمومیت را نمی‌رساند.

انتظار: عمومیت یعنی چه؟

پاسخ: یعنی این که خیلی‌ها می‌بینند از این رو حضرت وقتی ظاهر می‌شود، آنان می‌گویند ما در مکه یا فلان جا ایشان را دیده بودیم.

انتظار: شما در مقابل این روایت می‌فرمایید: چون متواترا حضرت را دیده‌اند، این روایت عمومیت ندارد؟

پاسخ: این بر نفی دلالت ندارد. . . .

انتظار: چرا نفی ندارد؟

پاسخ: مردم موسم یعنی عموم مردم، اما شاید یک نفر ببیند. مثلاً یک نفر مخفیانه به قم بیاید، مردم او را نمی‌بینند ولی چند نفر او را می‌بینند، اصلاً منافات ندارد. (۱)

طبق این بیان روشن است که ظاهر این گونه اخبار به هیچ وجه نفی رؤیت امام

\*\*\*\*\*

۱- فصلنامه انتظار، سال اول، ش ۲، ص ۷۳ و ۷۴ مصاحبه با استاد شیخ علی کورانی.

{صفحه ۱۳۷}

زمان علیه السلام را به وسیله عده خاصی در زمان غیبت کبری نمی‌کند. همین بیان-البته به صورت کامل تر- به عنوان اولین پاسخ علامه عراقی در جمع بین این اخبار و احادیث دال بر امکان رؤیت آمده است:

اما اخبار دیگر، پس مراد به آنها غیبت و استتار از غالب مردم می‌باشد، نه همه ایشان چنان که ملائکه و جن را غایب از انظار گویند با آن که بعضی انبیا بعضی ملائکه را دیده‌اند و بعضی از مردم برخی از جن را دیده و می‌بینند و همچنین خضر را غایب گویند و دیده شده. (۱)

پاسخ دیگر ایشان چنین است:

به علاوه آن که ظاهر این اخبار آن است که دیده نمی‌شود با آن که اخبار بسیار دلالت دارد بر این که می‌بینند و نمی‌شناسند مثل خبر سدید صیرفی از حضرت امام صادق علیه السلام . . . (۲)

ما این حدیث شریف را همراه با توضیح معنایش در فصل اول نقل نموده‌ایم.

اما پاسخ سوم علامه عراقی:

به علاوه آن که ظاهر این روایات معارضه نمی کند با اخبار صریحه از جماعت بسیار از ثقات اصحاب و غیرهم. . . این جماعت از حدّ تواتر افزونند پس لاعلاج باید که دست از ظواهر این اخبار (اگر آنها را ظاهر در عموم بدانیم) برداریم چه جای آن که ظاهر نباشد.

چنان که از شاگردان سید بحر العلوم . . . نقل کرده که در پهلوی سید نشسته بودم. . . شخصی از حضار از او پرسید که آیا رؤیت حضرت حجّت در این اعصار ممکن است؟ سید سر برداشت و فرمود: ظاهر بعضی اخبار آن است که مدعی مشاهده کاذب است. بعد از آن سر به زیر انداخت و آهسته فرمود: «کیف و قد ضمّنی الی صدره؟» یعنی چگونه او را نتوان دید و حال آن که مرا به سینه خود چسبانید؟ (۳)

\*\*\*\*\*

۱- دار السلام، ص ۱۹۳.

۲- دار السلام، ص ۱۹۳.

۳- دار السلام، ص ۱۹۴ و ۱۹۵.

{صفحه ۱۳۸}

ملاحظه می شود که برخلاف ادعای منقول از سید بحر العلوم، ایشان هرگز نگفته اند که «شما مأمور به تکذیب هستید و اگر بنده هم گفتم بله، بگویند: این واقعیت ندارد!» چنین نسبتی به جناب بحر العلوم نمی توان داد. فرمایش ایشان درست عکس این ادعاست. فرموده اند که هر چند ظاهر بعضی از اخبار، کاذب بودن مدعی مشاهده است؛ اما نباید و نمی توان این گونه اخبار را حمل بر معنای ظاهری شان کرد، بلکه باید آنها را خلاف ظاهر معنا نمود.

البته با توضیحاتی که درباره معنای «مشاهده» و نیز اخباری نظیر «لا یرونه» بیان شد، همین سخن منقول از سید بحر العلوم نیز مورد مناقشه و اشکال واقع می شود و لذا این که ظاهر این احادیث بر نفی رؤیت امام علیه السلام در زمان غیبت کبری دلالت می کند، مسلّم و معلوم نیست. حال به فرض هم چنین باشد، باید از معنای ظاهری آنها دست برداریم. بنابراین از کلام مرحوم بحر العلوم به هیچ وجه نمی توان استفاده کرد که ایشان قائل به لزوم تکذیب مدعی رؤیت بوده اند.

### تکذیب مدعی رؤیت در عمل

ممکن است مراد استاد محترمی که از قول علامه بحر العلوم فرموده اند: «شما مأمور به تکذیب اید» معنای عرفی و متداول تکذیب (درغگو دانستن) نباشد؛ بلکه مقصودشان بار نکردن اثر عملی بر این ادعا باشد. یکی دیگر از اساتید حوزه علمیه در این خصوص چنین اظهار نظر فرموده است:

بخش سوم آن است که نظیر مرحوم بحر العلوم خدمت خود حضرت می رسد. این را هم بعضی منکر هستند [ولی] این هیچ استبعادی ندارد، بلکه امکان هم دارد اما در این بخش دو مسأله وجود دارد: ۱- فرد حق ندارد بگوید من خدمت حضرت رسیده ام، ۲- ما حق نداریم قبول کنیم. به ما گفته اند که شما تکذیب کنید یعنی نگویند او دروغ می گوید، بلکه اثر عملی بار نکنید تکذیب به معنای این که شما دروغ می گویند و حضرت غیر قابل دیدن است، نیست. (۱)

\*\*\*\*\*

ادّعی اول ایشان را قبلا- نقل و نقد کرده‌ایم، بحث فعلی در مورد مسأله دوم است. مراد ایشان این است که تکذیب به معنای دروغگو دانستن مدّعی رؤیت- در واقع- نیست، بلکه به این معناست که با شخص مدّعی همچون دروغگو رفتار شود. بنابراین دروغگو دانستن (تکذیب) به دو معنا به کار می‌رود: گاهی به این معنا که شخص را حقیقتاً دروغگو بدانیم که در این صورت او را مرتکب گناه کبیره و لذا فاسق دانسته‌ایم. معنای دیگر این که او را در نحوه رفتارمان دروغگو بدانیم، یعنی با او معامله فرد دروغگو کنیم. در این صورت او را به گناه و فسق متهم نکرده‌ایم ولی در عمل نیز به ادّعایش ترتیب اثر نداده‌ایم. پس این که شخص مدّعی واقعا خدمت امام زمان علیه السلام مشرف شده یا خیر، محلّ بحث نمی‌باشد، بلکه این که نحوه رفتار ما با چنین شخصی باید چگونه باشد، مورد بحث و گفتگوست. شبیه این مسأله در فقه، موردی است که اثبات شرعی چیزی با شهادت شاهدان صورت می‌پذیرد؛ مثلاً هلال ماه شوال با شهادت شهود عادل شرعا اثبات می‌شود. منظور از اثبات شرعی هلال ماه این است که احکام شرعی خاصّ بر آن مترتب می‌گردد و افطار روز بعد واجب می‌شود. حال اگر فقط یک شاهد، مدّعی رؤیت هلال شوال شود، شروع ماه شوال شرعا و تعبداً ثابت نمی‌گردد و آثار خاصّ آن ماه بر ادّعی او مترتب نمی‌شود. در این صورت فرد مدّعی عملاً تکذیب می‌شود چون هیچ اثر شرعی بر ادّعایش مترتب نمی‌شود، اما تکذیب او به معنای دروغگو و فاسق دانستن او نیست و لذا از عدالت نیز ساقط نمی‌گردد. در مورد ادّعی رؤیت امام زمان علیه السلام نیز برخی معتقدند که باید این گونه رفتار شود، یعنی شخص مدّعی تکذیب گردد، اما نه به این معنا که او را دروغگو بدانیم، بلکه صرفاً به این معنا که بر ادّعایش آثار عملی بار نکنیم. شاید مراد استاد محترمی که فرموده بود: «در مورد ادّعی رؤیت امام زمان علیه السلام اصالت اشتباه و دروغ جاری است و الاصل فيه الکذب حتی یثبت» همین معنا باشد. یعنی این که به صرف ادّعی رؤیت نمی‌توان آثار عملی دیدن امام زمان علیه السلام را بر آن مترتب نمود، نه این که مدّعی را دروغگو بشماریم. در این صورت مقصود گوینده همان چیزی

است که در این جا محلّ بحث می‌باشد. ایشان می‌خواهد بفرماید که ما کاری به راستگو یا دروغگو بودن مدّعی رؤیت- در واقع- نداریم، بلکه می‌خواهیم بدانیم که چه موقع می‌توان آثار عملی بر این ادّعا بار نمود و تا وقتی رؤیت شخص شرعا اثبات نشود، آثار عملی بر آن بار نمی‌گردد. بنابراین اصل، عدم ترتّب این آثار است تا وقتی که آن ادّعا اثبات شود. در بررسی این دیدگاه باید به چند نکته توجه شود:

### عدم تمامیت دلیل بر تکذیب مدّعی رؤیت

۱- همه این سخنان در صورتی وارد است که ما دلیل شرعی روشنی برای تکذیب مدّعی رؤیت امام علیه السلام در اختیار داشته باشیم. مهم‌ترین چیزی که به عنوان دلیل شرعی در این بحث مطرح می‌شود، همان توقیع شریف است که معانی مختلفی را در مورد آن نقل کردیم. با توجه به احتمالات مختلفی که در معنای آن وجود دارد، دلالت این توقیع بر لزوم تکذیب مدّعی رؤیت، احراز نمی‌شود و صرف وجود احتمال معانی مختلف، دلیل را از صلاحیت دلیل بودن خارج می‌کند. این همان مطلبی است که یکی از اساتید حوزه علمیه در این مورد اشاره کرده‌اند. (۱) اما عجیب این است که به دنبال همین سخن گفته‌اند: «الاصل فيه الکذب حتی یثبت».

اگر دلیل معتبری برای لزوم تکذیب مدّعی رؤیت وجود ندارد، چگونه می‌توانیم در مورد آن، اصالت اشتباه و دروغ را جاری بدانیم؟! مگر این که بگوییم سخن ایشان ناظر به توقیع مذکور نیست، خواسته‌اند بگویند هر کس در هر موردی ادّعی کند، تا وقتی

آن ادعا ثابت نشده، باید آن را تکذیب کنیم. در این صورت مسأله بسیار ساده می‌شود، چون در مورد ادعای رؤیت همچون سایر ادعاها با توجه به وجود قرائن صدق گوینده، می‌توانیم به ادعایش اطمینان پیدا

\*\*\*\*\*

۱- اصل عبارت این بود: «وقتی احتمال آمد، استدلال باطل می‌شود» که در پیش به نقل از فصلنامه انتظار آورده شد.

{صفحه ۱۴۱}

کنیم و وجود توقیع مذکور مشکلی در این امر ایجاد نمی‌کند. بنابراین دلالت توقیع بر مقصود طرفداران این دیدگاه، مسلم و مستدل نیست.

علاوه بر این اگر بخواهیم از این توقیع به عنوان یک دلیل معتبر شرعی برای لزوم تکذیب مدعی رؤیت استفاده کنیم، باید از جهت سند نیز قابل قبول باشد. پس خوب است نظر صاحب‌نظران در این خصوص بررسی گردد. ما در این جا به ذکر فرمایش یکی از بزرگان علم الحدیث در این مورد اکتفا می‌کنیم و بحث جامع و کامل را به محل خود موکول می‌نماییم. مرحوم علامه میرزا حسین طبرسی نوری پس از نقل توقیع حضرت به علی بن محمد سمری چنین فرموده‌اند:

و نیز در چند خبر دیگر اشاره به این مطلب فرموده‌اند و جواب از این خبر به چند وجه است:

جواب اول آن که: این خبر ضعیف و غیر آن، خبر واحدند که جز ظنی از آن حاصل نشود و مورث جزم و یقین نباشد؛ پس قابلیت ندارد که معارضه کند با وجدان قطعی که از مجموع آن قصص و حکایات پیدا می‌شود، هرچند از هر یک از آنها پیدا نشود. . . پس چگونه رواست اعراض از آنها به جهت وجود خبر ضعیفی که ناقل آن که شیخ طوسی است، عمل نکرده به آن در همان کتاب. . . پس چه رسد به غیر او.

و علمای اعلام از قدیم تا حال، امثال این وقایع را قبول دارند و در کتب ضبط فرموده‌اند و به آن استدلال کرده‌اند و اغنا نموده‌اند و از یکدیگر گرفته‌اند و از هر ثقه مأمونی که اطمینان به صدق کلام او داشته‌اند، نقل امثال آنها را از او تصدیق کرده‌اند. چنان که در غیر این مقام با او می‌کردند. (۱)

### تفاوت میان اثبات شرعی و احراز وجدانی

۲- همان‌طور که در بیان این دیدگاه اشاره شد، اساس و پایه آن، اثبات شرعی رؤیت امام زمان علیه السلام است. یعنی این که از نقل یک مدعی رؤیت، لزوم تعبد به لوازم ادعایش شرعا اثبات شود. چنان که در فقه با ادعای رؤیت هلال شوال

\*\*\*\*\*

۱- نجم الثاقب، ص ۷۱۸.

{صفحه ۱۴۲}

به وسیله چند شاهد عادل، عید فطر شرعا اثبات می‌گردد و احکام خاص آن برای انسان منجز می‌شود. این در حالی است که چه بسا برای انسان هیچ اطمینان وجدانی نسبت به حلول ماه شوال حاصل نگردد. امّا اگر وجدانا به فرا رسیدن شوال یا باقی بودن ماه رمضان اطمینان و یقین پیدا کند، دیگر نیازی به دلیل و شاهد شرعی برای اثبات ماه شوال ندارد. بنابراین مطابق آنچه اطمینان نموده، عمل می‌نماید و نیازی به تعبد نسبت به ادله شرعی پیدا نمی‌کند. این اطمینان ممکن است از نقل فقط یک نفر-آن هم غیر عادل- برای انسان حاصل شود و با اتکا به قرائنی راستگو بودن او وجدانا ثابت شود.

در مسأله رؤیت امام زمان علیه السلام نیز عینا همین‌طور است. اگر کسی از نقل تشریف به محضر امام زمان علیه السلام به اطمینان و یقین برسد، دیگر از ملاحظه دلیل و بینه شرعی و تعبدی در این خصوص بی‌نیاز می‌شود. برای او ادعای تشریف (همراه با قرائن

اطمینان آور) دلیل وجدانی خواهد بود نه شرعی و تعبدی. در این صورت اگر هم خبر توقیع یا امثال آن معتبر باشند، وظیفه تکذیب (به معنای مورد نظر این دیدگاه) شامل او نمی‌شود، چون او وجدانا به وقوع تشرف اطمینان یافته است. این اطمینان از هر طریق عقلایی که حاصل شود، حجت است. معمولا وجود قرائنی به همراه اعتماد بر راستگو بودن مدعی رؤیت، این اطمینان را در انسان به وجود می‌آورد. حال اگر تک تک این ادعاها برای انسان ایجاد قطع و یقین به وقوع تشرف نکند، حداقل این است که به فرمایش مرحوم محدث نوری -از مجموع قصص و حکایات تشرفات، وجدان قطعی نسبت به اصل وقوع تشرف حاصل می‌شود و به این ترتیب، نیازی به رجوع به ادله شرعی و تعبدی نسبت به مدلول آنها به وجود نمی‌آید و لزوم تکذیب (به معنای مورد ادعای بعضی اساتید) موضوعا منتفی می‌شود.

نتیجه این که در مسأله ادعای رؤیت امام زمان علیه السلام در زمان غیبت کبری، همان روالی که عقلا در پذیرش یا رد همه ادعاهای دیگر دارند، موجه و مقبول است و وظیفه تکذیب برای کسانی که اطمینان به تشرفات پیدا می‌کنند، وجود ندارد. {صفحه ۱۴۳}

چنان که مرحوم علامه نوری هم تذکر داده‌اند: «علمای اعلام... از هر ثقه مأمونی که اطمینان به صدق کلام او داشته‌اند، نقل امثال آنها را از او تصدیق کرده‌اند، چنان که در غیر این مقام با او می‌کردند.» یعنی مسأله نقل و قبول تشرفات مانند نقل سایر حوادث با یک سری معیارهای عقلایی مورد قبول، بررسی و ارزیابی می‌شود و حساب جداگانه‌ای نسبت به امور دیگر پیدا نمی‌کند.

### حجیت یا عدم حجیت شرعی تشرفات

۳- در مورد نقل و قبول تشرفات به هیچ وجه به آثار عملی آنها در شرع نظر نمی‌شود، بنابراین تکذیب به معنای مورد بحث، مشکلی را در اصل مطلب ایجاد نمی‌کند. هیچ یک از علما و افراد آگاه که تشرفی را نقل می‌کنند یا تشرف منقولی را با اتکا به قرائن عقلایی، می‌پذیرند، نمی‌خواهند از این طریق، یک حکم شرعی را استنباط کنند و یا دلیل و مدرک فقهی در مورد عمل خاصی ارائه نمایند. بنابراین تکذیب مدعی رؤیت به معنای عدم ترتیب اثر عملی بر ادعای او، تحصیل حاصل است، زیرا عملا هیچ فقهی به یک تشرف خاص به عنوان منبع و مأخذ فقهی در یکی از مسائل شرعی نمی‌نگرد. آنچه در نقل و پذیرش تشرفات مهم است، آثار اعتقادی و قلبی آنهاست که عملا سبب قوت قلب و ازدیاد معرفت و چشیدن بیشتر محبت و عنایت حضرت نسبت به شیعیان -یا عموم مردم- در زمان غیبت کبری می‌گردد. اظهار نظر یکی از اساتید حوزه علمیه در این خصوص شنیدنی است:

انتظار: اگر فرض کنیم، در جریان یک تشرف، حضرت به فقهی بفرماید: «آن فتوایی که داشته‌ای، اشتباه است و باید عوض شود»، آیا این حکم درباره خود فقیه یا مقلدان او، اعتبار دارد؟

پاسخ: می‌توان سؤال شما را به طور ریشه‌ای تر، مطرح کرد که: اگر کسی طبق موازین عقلی و نقلی، بفهمد که خدمت حضرت مشرف شده، آیا امکان دارد که حضرت در آن تشرف مخصصی برای عمومات کتاب و سنت مطرح بفرماید که قبلا به دست علمای شیعه نرسیده است؟ یا این که ناسخی را

{صفحه ۱۴۴}

مطرح کنند و یا تأویلاتی را بیان بفرمایند؟

برحسب ظاهر تاکنون واقع نشده که حضرت، حاکم، وارد یا ناسخی را مطرح کنند؛ زیرا در روایات مستفیضه -و شاید متواتر- آن هم در دوران غیبت صغری، و از خود حضرت رسیده که تنها قرآن و روایات رسیده از پدران من در حق شما حجت است؛ مثلا می‌فرماید: «قد رَوَيْتُمْ أَنْتُمْ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذِهِ الرَّوَايَةُ وَ رَوَيْتُمْ عَنِ الْكَاطِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذِهِ الرَّوَايَةُ، فَبَيَّهْمَا عَمِلْتُمْ، أَنْتُمْ مُخَيَّرٌ». شما این روایت را از امام صادق علیه السلام دارید (و در مقابل) روایتی از امام کاظم علیه السلام هم آورده‌اید، پس مخیر



هستید که به هر کدام از آنها عمل کنید. در جای دیگر فرموده‌اند: «شما در این موردی که سؤال کردید، از امام صادق علیه السّلام روایت دارید، به همان عمل کنید». و این مطلب، به طور مکرر در توقیعات مستند از حضرت رسیده است. ما تا به حال به توقیعی برخورد نکرده‌ایم که حضرت ولی عصر، غیر از مخصّص‌های ائمه قبل، تخصیصی اعمال یا بیان فرموده باشد. همان مقداری از احکام و معارف که از سوی امامان پیشین بیان شده، تأمین‌کننده وظایف است، تا وقتی که اذن ظهور حقایق، به دست خود ایشان داده شود. از این رو همه علما قائل‌اند که دسته‌ای از احکام، نزد حضرت هست و مقدر شده که به دست ائمه دیگر، عمل نشود، تا این که زمان ظهور برسد. در روایات آمده است: «یأتی بأمر جدید، بحکم جدید»؛ یعنی، تغییر در احکام، جلوه‌ها و بطون عمیق آنها، در زمان ظهور نمایان می‌شود. (۱)

با توجه به این مطلب می‌توان فهمید که خود امام عصر علیه السّلام با این که در زمان غیبت کبری عنایات زیادی به مؤمنان و باریافتگان به محضر ایشان داشته‌اند، امّا به هیچ وجه نخواستند که از طریق این ملاقات‌ها به تصحیح یا تکمیل شریعت اقدام فرمایند و بنابراین سخنانی که در این تشرّفات از قول امام علیه السّلام نقل می‌شود، نوعاً به رفع مشکلات شخصی یا راهنمایی به وجود برخی ادله شرعی و امثال اینها خلاصه می‌شود و هیچ موردی در این ملاقات‌ها نمی‌توان یافت که حضرت

\*\*\*\*\*

۱- فصلنامه انتظار، سال دوم، ش ۳، ص ۳۷ و ۳۸ در گفتگو با استاد محمّد سند.

{صفحه ۱۴۵}

یک حکم شرعی را حتّی به صورت بیان مخصّص یا مقتید مطرح کرده باشند. علما و فقهای شیعه هم هیچ تشرّف خاصی را تعبداً «حجّت» نمی‌دانند و بنابراین آثار و احکام عملی بر هیچ تشرّفی «تعبداً» مترتب نمی‌شود.

از طرف دیگر روشن شد که اصولاً چنین فایده‌ای بر تشرّفات خدمت حضرت در زمان غیبت کبری مترتب نیست. به این ترتیب لزوم تکذیب به معنای مورد بحث، در این جا بی‌اثر خواهد بود، زیرا در صورت تصدیق مدّعی تشرّف هم، ترتّب آثار عملی بر آن-از روی تعیّد-منتفی است و هیچ‌یک از علمای شیعه نیز قائل به حجّیت یک تشرّف خاص-به معنایی که گفته شد-نیستند. امّا اگر کسی از روی قرائن و شواهد عقلایی یقین کند که خدمت امام عصر علیه السّلام مشرّف شده، این قطع برای شخص قاطع حجّیت دارد و برای هر کس دیگری هم که از نقل این تشرّف به قطع برسد، این حجّیت حاصل است و در این صورت همه آثار و لوازم حجّیت نیز بر آن بار می‌شود. امّا این حجّیت از باب حجّیت قطع و یقین است نه این که عنوان تشرّف خدمت حضرت، شرعاً و تعبداً-حتّی در صورت عدم اطمینان به تشرّف-حجّت باشد. (۱)

پس در مجموع می‌توان گفت که ملاقات با امام زمان علیه السّلام در زمان غیبت کبری، خودش تعبداً حجّیت ندارد و بنابراین هیچ اثر شرعی عملی هم تعیّد بر آن مترتب نمی‌گردد. امّا اگر برای کسی در خصوص یک ملاقات، قطع و اطمینان عقلایی حاصل شود-چه خودش مشرّف شده باشد و چه دیگری-آن ملاقات خاص برای شخص قاطع، حجّیت دارد امّا این حجّیت از باب حجّیت قطع است نه این که تشرّف-از آن جهت که عنوان تشرّف دارد-حجّت باشد. پس در مورد غیر قاطع، لزوم تکذیب (به معنای مورد بحث) بی‌اثر و بی‌حاصل است و نسبت به قاطع هم، تکذیب موضوعاً منتفی می‌باشد، چون بنا به فرض، او به واقع یقین دارد، بنابراین نمی‌تواند آثار واقع را بر آن بار نکند.

\*\*\*\*\*

۱- مرحوم علامه میرزا حسین نوری در کتاب «جنّة المأوی» از قول محقق کاظمی چنین می‌آورد: «لا ریب فی کونه حُجَّةً أمّا لِنفسه فَلَعلِمِه بِقَوْلِ الامامِ علیه السّلام و أمّا لِغیره فَلِکشفِهِ عن قَوْلِ الامامِ علیه السّلام ایضاً». بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۲۱.

{صفحه ۱۴۶}

با توجه به مطالب فوق باید ببینیم برای پذیرفتن خبر کسی که از تشرّف خود خدمت امام زمان علیه السّلام سخن می گوید، به لحاظ وجدانی و عقلایی بر چه معیارهایی می توانیم اعتماد کنیم. به تعبیر دیگر قرائن صدق مدّعی تشرّف از لحاظ عقلی و وجدانی (نه تعیّدی) چه چیزهایی است. این قرائن همان اموری است که در مورد همه مسائل مهم برای عموم عقلا اعتمادآور است و در این جا با دقّت و توجه بیشتری به کار گرفته می شوند.

یکی از این قرائن - که شاید مهم ترین قرینه باشد - درجه تقوی و صداقت مدّعی تشرّف است. هر چقدر فردی بیشتر اهل ورع و احتیاط باشد، در بیان چنین ادّعایی بیشتر دقّت و احتیاط می کند. اگر احتمال ضعیفی در اشتباه خود بدهد، ادّعایی نمی کند. افراد متّقی همین که نوری یا بوی خوشی یا صورت زیبایی در خواب (یا حتّی بیداری) ببینند، برای خودشان اطمینان به تشرّف خدمت امام علیه السّلام پیدا نمی شود و به طریق اولی ادّعایی هم نمی کنند. همچنین اگر به دنبال توشلی خالصانه، جوانی سوار بر اسب یا با عمامه سبزرنگ مشاهده کنند، یقین نمی کنند که امام زمان علیه السّلام را دیده اند و بنابراین خبری هم به کسی نمی دهند. نیز اگر کسی در خواب یا بیداری از برخی اسرار درونی و پنهانی آنها خبر دهد، فوری او را امام خود نمی پندارند و طبیعتاً ادّعای تشرّف هم نمی کنند. البتّه در همه این موارد و امثال آن ممکن است احتمال دهند که امام خود را دیده اند ولی تقوی و ورع ایشان مانع می شود از این که تا اطمینان پیدا نکرده اند، سخنی بگویند.

ما بالاتر از این احتیاط را در برخی بزرگانگی که خبر از تشرّف خود داده اند، می بینیم. کسانی نظیر مرحوم شیخ مرتضی انصاری با وجود اطمینان کامل به تشرّف خود خدمت امام علیه السّلام ابتدا از این ادّعا، طفره رفته اند و وقتی داستان تشرّف خود را مطرح کرده اند، از مخاطب قول گرفته اند که تا ایشان زنده هستند، چیزی به کسی نگوید. (۱)

\*\*\*\*\*

۱- به عنوان نمونه مراجعه کنید به کتاب «آفتاب در غربت» ص ۱۵۶.

{صفحه ۱۴۷}

این احتیاط به این جهت بوده که این بزرگواران اولاً نمی خواسته اند خود را مطرح کنند و این از صفات فوق العاده پسندیده مؤمن است که از ذکر مناقب و فضائلش - حتّی از زبان دیگران - گریزان است، چه رسد به این که خودش از خودش تعریفی بکند. ثانیاً می خواسته اند باب ادّعاهای باطل و گزاف در حقّ آنها و دیگران باز نشود. بسیاری از مردم عوام وقتی بفهمند کسی خدمت امام زمان علیه السّلام مشرّف شده است، او را بیش از حدّ ادّعایش بالا می برند و چه بسا گمان نیابت و سفارت هم در حقّ او بکنند و باز شدن این باب، مخالف عقیده قطعی تشیّع در زمان غیبت کبری است. این علمای بزرگ می دیدند که اگر جلوی مطرح شدن چنین ادّعاهایی از ابتدا گرفته نشود، زمینه برای سوء استفاده افراد مغرض کاملاً باز و فراهم می شود.

اکنون با وجود اعمال همه این دقّت ها و احتیاطها مشاهده می کنیم که در بیشتر زمانها - از جمله زمان خودمان - افراد ظاهر الصلاحی به چشم می خورند که ادّعاهای گزاف زیادی دارند: برای کسانی که دروغ از طرف امام زمان علیه السّلام پول یا پیغام می برند! یا از جانب ایشان به قلم خودشان برای دیگران توقیع صادر می کنند! خود را رابط میان مردم و امام علیه السّلام معرفی می کنند و امثال این جور باطلیل. گاهی بعضی از ایشان چنان موقعیتی نزد عوام الناس پیدا می کنند که اگر خودشان هم بگویند اشتباه کردیم یا دروغ گفتیم، از آنها نمی پذیرند! برخی از همین افراد اعتقادشان این است که برای جذب دلها به سوی امام علیه السّلام مجاز هستند که جریان تشرّفی دروغین را نقل کنند! با این ترتیب بزرگانگی که از نقل تشرّف خود اولاً ابا داشته اند و بعد با اصرار دیگران به سختی و با کراهت، آن را نقل کرده اند، حق داشته اند که چنین کنند.

دومین قرینه برای تشخیص راستگویی کسی که تشرّفی را نقل می‌کند، عالم بودن او در امر دین است. آگاهی به احادیث و معارف قرآن و سنّت باعث می‌شود که احتمال اشتباه انسان در تشخیص امام علیه السّلام-در خواب یا بیداری-بسیار کم شود.

{صفحه ۱۴۸}

### نمونه‌ای از تشرّفات قطعی در زمان غیبت کبری

به همین جهت می‌توان گفت اگر مدّعی رؤیت، خود از علما و آگاهان به دین باشد، اعتماد انسان بر آنچه نقل می‌کند، بیشتر خواهد بود. یا اگر آن که تشرّف فرد دیگری را نقل می‌کند، جزء دین‌شناسان باشد، باز هم اعتماد بر صحت آن تشرّف بیشتر می‌شود. تا آن‌جا که اگر علما و بزرگان شیعه بعضی از تشرّفات را به عنوان امور قطعی و مسلّم پذیرفته باشند، می‌توان بر آنها اعتماد و اطمینان کامل کرد. یکی از همین موارد، داستانی است که عالم بزرگوار شیعه جناب شیخ ابو القاسم جعفر بن محمّد بن قولویه قمی مؤلّف کتاب گران‌قدر «کامل الزیارات» نقل فرموده و با توجّه به جلالت قدر این بزرگوار و قرائنی که در خود داستان هست، مورد قبول عموم علما و بزرگان شیعه قرار گرفته است. این داستان را مرحوم محدّث نوری در کتاب «نجم الثاقب» نقل فرموده و بعضی از فقهای معاصر هم با نقل آن در مقدّمه رساله عملیه خود بر اعتبار آن صحّحه گذاشته‌اند.

از ابو القاسم جعفر بن محمّد بن قولویه روایت شده است که گفته است: در سال سیصد و سی و هفتم (۳۳۷)، همان سالی که قرامطه حجر الاسود را که حاجیان برده بودند، برگرداندند؛ عازم حج بودم و وقتی به بغداد رسیدم، فکر و مطلب عمده من این بود که چه کسی حجر الاسود را به جای خود خواهد گذاشت. زیرا در کتابها چنان دیده بودم که آن را از جایش کنده بیرون می‌برند و آن را حجّیت زمان به جایش نصب می‌کند، همچنان که در زمان حجّاج، آن را حضرت زین العابدین علیه السّلام به جایش گذاشت. ولی در بغداد بیماری سختی بر من عارض شد به گونه‌ای که بر مرگ ترسیدم و مقصودی که داشتم میسر نگردید.

پس مردی را که معروف به ابن هشام بود از جانب خود نایب نمودم و نامه سر به مهری به او سپردم و در آن از مدّت عمر خود پرسیده بودم و این که آیا مرگ در این بیماری اتفاق می‌افتد. و به نایب گفتم تمام همّ و مطلب من این است که این رقعہ را به کسی برسانی که حجر الاسود را به جایش نصب می‌کند و جوابش را بگیری و تو را برای همین می‌فرستم.

ابن هشام گفت: وقتی وارد مکه شدم و قرار شد که حجر الاسود را در جایش

{صفحه ۱۴۹}

بگذارند، من چند نفری را معین کردم تا ازدحام مردم را از من دفع کنند تا بتوانم کسی را که حجر را نصب می‌کند، ببینم. پس هر که خواست آن را در جایش نصب کند، حجر تکان خورده در جای خود قرار نمی‌گرفت. تا این که جوانی گندم‌گون و خوش‌روی آمد، حجر را گرفته و در جایش گذاشت و قرار گرفت به گونه‌ای که گویا اصلاً زایل نشده بود و از مشاهده این حال صداهای مردم بلند شد.

پس برگشت و از مسجد الحرام بیرون رفت. از جای برخاسته و از پی او رفتم و مردم را از جلوی خود به چپ و راست می‌راندم به گونه‌ای که ایشان خیال کردند که کم‌عقلم و بدین جهت مردم راه را برای من باز می‌کردند و من چشم از او برنمی‌داشتم تا این که از مردم جدا شد. من با سرعت و شتاب می‌رفتم و او با آرامی، با این وجود به او نمی‌رسیدم.

وقتی به جایی رسید که غیر از من کسی او را نمی‌دید، ایستاد و به من توجّه نموده فرمود: بیار چیزی را که با توست. رقعہ را به او دادم. بی‌آن که به آن نگاه کند، فرمود: بگو در این مریضی ترسی بر او نیست و آنچه چاره‌ای از آن نیست سی سال دیگر خواهد بود. آن‌گاه گریه مرا گرفت به حدّی که طاقت حرکت نماند، مرا گذاشت و گذشت.

ابو القاسم گوید: ابن هشام این قصّه برای من گفت. بعد سال سیصد و شصت و هفتم (۳۶۷) رسید. ابو القاسم مریض شد و شروع به

نظر در امورات خود کرده و خود را مهتای قبر نمود. وصیتی نوشته و در آن بسیار جدّیت نمود. به او گفته شد: این بیم تو چیست؟ شاید که خداوند به شفا بر تو تفضّل نماید و این چیزی نیست که بترسی. گفت: این سالی است که وعده مرگ به من داده شده و از آن ترسانده شدم. پس در همان بیماری فوت شد. (۱)

در این داستان قرائن صدق متعدّدی وجود دارد که اعتماد و اطمینان انسان را به حدّ یقین و قطع می‌رساند. منظور از قطع، معنای عرفی آن است که در برخی

\*\*\*\*\*

۱- مقدمه فی اصول الدین ص ۴۹۲ و ۴۹۳ به نقل از کشف الغمّه، ج ۲، ص ۵۰۲ و الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۷۵. ترجمه این داستان از جزوه‌ای به نام «به یاد آخرین خلیفه و حجّت پروردگار» که از مقدمه‌ای در اصول دین اقتباس شده ص ۶۴ تا ۶۸ ذکر شده است.

{صفحه ۱۵۰}

موارد برای عقلا حاصل می‌شود. هرچه قرائن صحت چیزی بیشتر شود، احتمال صدق آن بالا می‌رود تا جایی که به حدّ قطع و یقین عرفی برسد و داستان فوق از همین قبیل است. یکی از این قرائن، عالم بودن جناب ابن قولویه از این حقیقت بود که حجر الاسود را فقط حجّت خداوند روی زمین بر جایش نصب می‌کند و همین باعث شد تا ابن هشام را به عنوان نایب خود به مکه بفرستد.

### قرینه‌ای بر عدم جواز اعتماد به نقل تشرّف

برعکس، گاهی عدم آگاهی از علم دین، قرینه‌ای بر عدم جواز اعتماد به بعضی از نقل‌ها می‌شود. به این مورد توجه کنید: چند وقت قبل، چند نفری از تهران آمده بودند-غالباً بانوان بیش از آقایان به مسأله رؤیت و خدمت حضرت رسیدن و این مسائل دل می‌سپارند-اینها به قدری ساده بودند که خیال می‌کردند خدمت حضرت رسیدن مثل خدمت یک مرجع رسیدن است. نامه‌ای آوردند که دوشنبه که خدمت حضرت می‌رسی! این نامه را خدمت حضرت بده! (۱)

همین که کسی بدون هیچ دلیل و قرینه‌ای وقت قبلی برای ملاقات با حضرت قائل شود، خود نشانه عدم اعتماد بر نقل اوست. در زمان غیبت کبری تشرّف خدمت امام زمان علیه السّلام اختیاری نیست و بنابراین هیچ کس نمی‌تواند قبل از دیدار با حضرت از تشرّف خود در زمان یا مکان خاصی با اطمینان سخن بگوید. اگر کسی چنین اظهار اطمینانی بکند، خود، قرینه‌ای است بر این که نباید به سخن و ادعایش توجه کرد. در ماجرای ملاقات ابن هشام-نایب ابن قولویه-هم هرچند خودش به دنبال حضرت راه افتاد و برای رسیدن به ایشان جمعیت را کنار می‌زد، اما این فقط ظاهر امر بود. در واقع خود امام علیه السّلام خواسته بودند که زمینه تشرّف او فراهم شود، لذا چنین اراده کردند که او بتواند خودش را به ایشان برساند. اگر خواست خود حضرت نبود، او نه ایشان را تشخیص می‌داد و نه می‌توانست به دنبال امام راه بیفتد و دستش را به دامان ایشان برساند.

\*\*\*\*\*

۱- ماهنامه موعود، سال نهم، ش ۴۸، ص ۱۴ به نقل از آیه الله جوادی آملی.

{صفحه ۱۵۱}

### لزوم احتیاط در اعتماد و عدم اعتماد بر حکایات تشرّف

به هر حال انسان باید در اعتماد یا عدم اعتماد بر حکایات منقول در مورد تشرّفات، بسیار دقیق و محتاط باشد، نه بدون قرینه بپذیرد و نه بی دلیل رد کند. اگر انسان، دقتی را که در پذیرش یا ردّ مسائل مهمّ زندگی خودش دارد، در این امر به خرج دهد و آگاهی

کافی از معارف دینی در این خصوص داشته باشد، احتمال خطایش بسیار کم و غیرعقلایی می‌شود، به خصوص اگر بر اعتماد و نقل بزرگان شیعه در مورد برخی از تشرّفات تکیه کند و در مقابل بر آنچه علما و دانشمندان شیعه با دلیل پذیرفته‌اند، اعتماد نکند. نظر یکی از اساتید حوزه را در این خصوص نقل می‌کنیم:

انتظار: از کجا می‌توان فهمید کسی که ادّعی دیدار با حضرت را دارد راست می‌گوید؟ معیار چیست؟

پاسخ: این بسته به معاشرت ما با او و سابقه آشنایی دارد. مثلاً فردی که ادّعی دیدار با حضرت را کرده، اصلاً دروغی از او شنیده نشده است و فرد موثقی است، در این مورد می‌توان اطمینان کرد.

پدرم نقل می‌کرد رفیقی به نام سید کریم کفّاش داشت که ادّعی رؤیت حضرت را می‌کرد و چیزهایی را نقل می‌کرد. پدرم باور نمی‌کرد تا این که روزی سید کریم کفّاش پیش پدرم می‌آید و می‌گوید: «من به زیارت عتبات می‌روم و همانجا هم خواهم مرد» همین‌طور هم شده بود و او در عتبات عالیات وفات می‌کند. این ادّعاها اگر همراه با قرائنی باشد که صحّت آنها را تایید می‌کند، پذیرفتنی است.

حاج مرتضی زاهد استاد پدرم در تهران بود. او از نظر سیر و سلوک، مراتب بالایی را طی کرده بود. پدرم برای ایشان داستان سید کریم کفّاش را نقل کرده بود و گفته بود: «برخی می‌گویند او راست می‌گوید و عده‌ای می‌گویند او دروغ می‌گوید.» ایشان جواب داده بود: «آنانی که شک دارند، عقلشان نمی‌رسد.» (۱)

\*\*\*\*\*

۱- فصلنامه انتظار، سال سوم، ش ۸ و ۹ در گفتگو با آیه الله خزّازی.

{صفحه ۱۵۲}

انسان در این مسأله باید مراقب باشد که به افراط یا تفریط درنگلند. افراط این است که انسان، بسیار خوش گمان و زودباور باشد و هر ادّعی را از هر کس به راحتی قبول کند و تفریط هم این است که در هیچ موردی-هرچند قرائن صدق داشته باشد-به اطمینان نرسد و مدّعی شود که اصلاً نمی‌توان در این موضوع به اطمینان رسید. مگر انسان در سایر مسائل مهمّ زندگی اش چگونه به اطمینان می‌رسد؟

آیا با دقّت فلسفی و منطقی می‌توانیم در یک مورد و یک مسأله به قطع و یقین صددرصد برسیم به طوری که احتمال عدم اشتباه در آن به صفر برسد؟ چرا چیزی که در هیچ موردی عملی نیست، در مورد تشرّفات خدمت امام علیه السّلام ملاک و معیار بدانیم؟! ما کجا می‌توانیم در مسائل عادی زندگی، صددرصد به عدم خطای خویش مطمئن باشیم که در مورد ملاقات با حضرت چنین انتظاری داشته باشیم؟

بنابراین همان‌طور که ساده‌لوحی و خوش‌باوری در این مسأله، خطرناک و انحراف‌انگیز است، سخت‌گیری بی‌دلیل و عدم اعتماد محض نسبت به همه تشرّفات منقول نیز خود مصداق انحرافی بزرگ و خطایی فاحش در اعتقادات و معارف دینی است و باعث بی‌اعتمادی نسبت به همه علما و دانشمندان شیعه-نظیر سید بن طاووس و علامه بحر العلوم و...-می‌شود که ادّعی تشرّفاتشان قطعی و مسلم است.

سوءاستفاده عده‌ای جاهل یا مغرض از علاقه‌ای که عموم شیعیان به ملاقات با امام زمانشان دارند، نباید اصل امکان و وقوع تشرّفات صحیح را زیر سؤال ببرد.

همچنین خلط بعضی خرافات با عقاید حقّه در این مورد نباید باعث بی‌اعتمادی نسبت به هر ادّعی در این زمینه گردد.

{صفحه ۱۵۳}

در دو فصل گذشته یکی از انحاء بهره‌وری از امام غایب علیه السلام را باز نموده و اشکالات مطرح شده پیرامون آن را پاسخ دادیم. در این مباحث روشن شد که دیدار با امام زمان علیه السلام و حتی شوق لقای ایشان یکی از راههای بهره‌مندی از خورشید پشت ابر است. اکنون مناسب است اشاره‌ای داشته باشیم به بعضی انحاء دیگر بهره‌وری مستقیم از خورشید وجود امام علیه السلام، علی‌رغم پنهان بودن ایشان در پس پرده غیبت.

### باز بودن راه به سوی امام غایب علیه السلام

در کلمات بعضی از علمای بزرگ شیعه، اشاره‌هایی یافت می‌شود که نشان می‌دهد بهره‌وری از امام غایب علیه السلام، منحصر به صورت عادی و متداول آن-که در فصل سوم از همین بخش توضیح دادیم- نمی‌باشد. بلکه برای افراد خاصی که در رده‌های بالای ایمان و معرفت به ایشان هستند، شکل‌های ویژه‌ای از بهره‌مندی وجود دارد که عموم افراد عادی از آنها محروم می‌باشند. یکی از این بزرگان، عالم بزرگوار شیعه، مرحوم سید بن طاووس است که شدت ارادت و عمق معرفتش نسبت به امام عصر علیه السلام بر همگان آشکار می‌باشد.

{صفحه ۱۵۵}

ایشان در ضمن سفارش‌هایی به فرزندش، در خصوص حضرت مهدی علیه السلام می‌فرماید:

ای فرزندان محمد! از اموری که به تو گوشزد می‌کنم- خداوند عقل و قلب تو را از تصدیق اهل صدق و توفیق شناخت حق پر کند- این است که خداوند بر حسب قدرت و رحمت خویش، پاسخ مولایمان مهدی-صلوات الله و سلامه علیه- را به تو می‌شناساند. یکی از این راه‌ها حدیثی است که محمد بن یعقوب کلینی در کتاب «الرسائل» نقل فرموده- از فردی که او را نام می‌برد- می‌گوید: شخصی در نامه خود به امام هادی علیه السلام چنین نوشت: همانا انسان دوست دارد آن‌گونه که با خدای خود راز و نیاز می‌کند با امامش راز و نیاز داشته باشد (چه کار باید بکند؟)

حضرت در پاسخ چنین مرقوم فرمودند:

ان کانت لک حاجة فحرّک شفتیک فانّ الجواب یأتیک. (۱)

اگر حاجتی داری، لبهایت را باز کن، جواب به تو می‌رسد.

طریق دیگر حدیثی است که راوندی در کتاب «الخرائج» از محمد بن فرج روایت نموده که: حضرت علی بن محمد علیهما السلام به من فرمودند:

اذا أردت أن تسأل مسألة فاکتُبها و ضع الكتاب تحت مصلاک و دعه ساعة ثم اخرجهُ و انظر فيه. (۲)

هرگاه پرسشی داشتی، آن را بنویس و زیر سجاده نماز خود قرار بده و مدتی صبر کن، سپس آن را بیرون آور و در آن بنگر.

(محمد بن فرج) می‌گوید: همین کار را انجام دادم و پاسخ سؤال خود را با خط حضرت در آن یافتم.

(ای فرزندانم!) من به همین مقدار برای بیدار نمودن تو اکتفا کردم و راه به سوی امام تو باز است، برای کسی که خداوند بخواهد

عنایت و احسان کامل خود را شامل حالش بگرداند. (۳)

\*\*\*\*\*

۱- این روایت در بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۵۵، ح ۴۲ هم به نقل از همین کتاب آمده است.

۲- الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۱۹، ح ۲۲.

**اختصاص این راه به خواص**

آنچه مرحوم سید در این عبارات فرموده‌اند، برای عموم افراد در زمان غیبت امام زمان علیه السّلام عملی نمی‌باشد. همان‌طور که تشرّف خدمت امام علیه السّلام و دیدار با ایشان، عنایت و رحمت خاصّ خداوند را می‌طلبد، این‌گونه سر و سر داشتن با امام عصر علیه السّلام نیز در شأن و منزلت هر دوستدار اهل بیت علیهم السّلام نیست. ادّعا داشتن بدون عمل و ارتباط صرفاً عاطفی داشتن با امام علیه السّلام انسان را شایسته رسیدن به این مقام نمی‌کند. راه درک این فیوضات، چیزی جز عمل به تک‌تک دستورات ائمه علیهم السّلام و کسب رضای الهی از این طریق نیست. همان‌طور که در فصل چهارم -تحت عنوان «عمل به وظیفه بهترین راه رسیدن به فیض دیدار امام زمان علیه السّلام»- بیان شد؛ نیل به این منزلت جز با عمل به وظیفه، میسر و ممکن نمی‌گردد. چه زیبا گفته است مرحوم صدر الاسلام همدانی درباره فرمایش سید بن طاووس:

تو به تقصیر خود افتادی از این در، محروم

از که می‌نالی و فریاد چرا می‌داری؟

... افتتاح طریق به سوی آن حضرت، درجه‌ای است که نصیب هر مدّعی بی‌جایی و هر مفتی بی‌پایی و هر مرشد بی‌سروپایی نخواهد بود:

و كُلُّ يَدْعَى وَصَلًا بِلَيْلِي وَ لَيْلِي لَا تُقَرُّ لَهُمْ بِذَاكَ

إِذَا انْبَجَسَتْ دُمُوعٌ فِي خُدُودِ تَبَيَّنَ مَنْ بَكَى مِمَّنْ تَبَاكَ (۱)

منظور این است که خیلی‌ها مدّعی محبّت و ارادت به امام زمان علیه السّلام و راه یافتن به بارگاه ایشان هستند، ولی مهم این است که خود حضرت این ادّعای ایشان را قبول فرماید، که گاهی چنین نیست. در عمل معلوم می‌شود که مدّعی راستین محبّت و معرفت امام عصر علیه السّلام چه کسی است. همان‌طور که با گریه کردن، تفاوت بین کسی که می‌گرید یا خود را به گریستن می‌زند، روشن می‌شود.

\*\*\*\*\*

۱- پیوند معنوی، ص ۲۴۶، ترجمه شعر چنین است: و هر کس، مدّعی وصال لیلی است، اما لیلی این ادّعا را در حقّ آنان قبول ندارد. وقتی اشکها بر گونه‌ها سرازیر شود، آن که گریه‌کننده است از آن که خود را به گریه زده، باز شناخته می‌شود.

{صفحه ۱۵۷}

مرحوم صدر السلام همدانی پس از نقل عبارت سید بن طاووس خطاب به خواننده کتابش می‌گوید:

پس تو ای بیچاره! اگر باور داری این مقامات و کلمات را، پس چه وقت، خود را به این درجه خواهی رسانید و چه هنگام، تحصیل این مقام را خواهی نمود؟

ترسم نرسی به کعبه، ای اعرابی!

کاین ره که تو می‌روی به ترکستان است. (۱)

**سیره و سلوک خواصّ امام زمان علیه السّلام**

در این جا می‌خواهیم اشاره‌ای اجمالی به سیره و سلوکی داشته باشیم که می‌تواند دوستدار امام زمان علیه السّلام را به این درجه و

مقام برساند. به نظر می‌رسد بهترین نسخه عملی برای تحقق این مقصود، در تکلیف ۵۵ کتاب مرحوم صدر الاسلام همدانی، ذکر شده است. می‌فرماید:

از جمله تکالیف انام در غیبت امام (علیه الصلاة والسلام) به سیره و سلوک و طریق امام (ارواحنا فداه) راه رفتن و ترک بعضی حالات و سیره ابناء دنیا را کردن است. (۲)

و چون به فرموده ائمه علیهم السلام:

حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ. (۳)

دوست داشتن دنیا رأس هر خطا و لغزشی است.

تمام لغزش‌ها و کمبودها ریشه در دنیادوستی دارد و تا این آفت ریشه کن نشود، هیچ کس به جایی نمی‌رسد. همچنین، وقتی از حضرت زین العابدین علیه السلام پرسیدند: «کدام عمل نزد خدای عزّ و جل بافضیلت‌تر است؟» ایشان فرمودند:

مَا مِنْ عَمَلٍ بَعْدَ مَعْرِفَةِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ وَ مَعْرِفَةِ رَسُولِهِ أَفْضَلَ مِنْ بُغْضِ الدُّنْيَا. (۴)

\*\*\*\*\*

۱- پیوند معنوی، ص ۲۴۸.

۲- پیوند معنوی، ص ۲۵۹.

۳- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب ذمّ الدنيا و الزهد فیها، ح ۱۱.

۴- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب ذمّ الدنيا و الزهد فیها، ح ۱۱.

{صفحه ۱۵۸}

پس از معرفت خدای عزّ و جل و معرفت پیامبرش (که لازمه اینها معرفت ائمه علیهم السلام نیز هست) هیچ عملی بافضیلت‌تر از بغض و تنفّر نسبت به دنیا نیست.

بنابراین کسانی که می‌خواهند به درجه بالای بهره‌وری از وجود مقدّس امام عصر علیه السلام در زمان غیبت برسند، باید به همین تکلیف موردنظر، جامه عمل بپوشانند. ما در این جا برای رعایت اختصار بخش‌هایی از سخنان مرحوم صدر الاسلام همدانی را در این خصوص نقل می‌کنیم و مطالعه تفصیلی آن را بر عهده خوانندگان کتاب ارزشمند «پیوند معنوی با ساحت قدس مهدوی» می‌گذاریم.

بدان که سیره، سلوک و رفتاری که پیغمبر خدا و ائمه هدی (صلی الله علیهم اجمعین) داشتند، همواره صحابه کبار و تابعین و الاتبار، همان سیره و رفتار را پیشنهاد خود کرده، به همان قسم راه می‌رفتند، و حتّی المقدور جاهد و ساعی بودند که از سیره اهل بیت معصومین (سلام الله علیهم) تخلف و تخطّی ننمایند و حال آنها در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم همین قسم بود، تا پیغمبر خدا از دار فنا به عالم بقا رحلت فرمود. در زمان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اشخاصی که ایمان صحیح داشتند، و از زمره منافقین و اهل دنیا خارج بودند، همواره سیره اهل بیت معصومین علیه السلام را از دست نداده، با کمال فقر و فاقه و شدت زهدات و عبادت به سر می‌بردند و ابداعتنایی به دنیا و اهل دنیا نداشتند، و اشخاصی که تاب و توانایی نداشتند، از آن حضرت منحرف شده به طرف اهالی دنیا رفتند و از آخرت روی برتافتند. و امر، همین‌طور دایر و سایر بود در اعصار خلفای راشدین و ائمه طاهرین (سلام الله علیهم اجمعین) تا زمان غیبت صغری، که خواص اصحاب حضرت صاحب الزمان (ارواحنا فداه) نیز به همان سیره و طریقه اهل بیت، راه می‌رفتند و تمام اوقات شبانه‌روز خود را صرف طاعت و عبادت و ریاضت و بندگی می‌نمودند، و ابد چشمی به زخارف دنیویّه نداشتند و تخم محبّت دنیا را در دل نکاشتند. . . و همین سیره و سلوک، معمول بود تا آن که غیبت کبری در میان آمد. پیوسته علمای اعلام و فقهای کرام (رضوان الله تعالی علیهم) به سیره اهل بیت



معصومین (صلی الله علیه و آله و سلم) راه می رفتند و چشمی به دنیا و اهل دنیا نداشتند. و بیرق ریاست و مرزبانی نيفراشتند. [بلکه] همواره مشغول به تحصیل علم و عمل و ریاضات نفسانی و تکمیل و تهذیب اخلاق و صفات انسانی بودند. (۱) ایشان سپس سخنان خود را با نقل حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم خطاب به اسامه بن زید تأیید نموده است که ما به قسمتهایی از ترجمه آن اشاره می کنیم:

ابن فهد در کتاب «تحصین» ذکر نموده (۲) که:

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم رو به اسامه بن زید فرمود و بیان فرمود که: ای اسامه! ملازم طریق حق باش و حذر کن از احتیاج داشتن به غیر و از آرایش خواهش های دنیا و خوشی به نعمت های او و همیشه فرحناک بودن در او و طلب زیادتی عیش او. پس اسامه گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم چه چیز است، آسان ترین چیزی که راه حق را به سبب او قطع توان کرد؟

فرمود: شب بیداری دائم، و تشنه بودن در روزهای گرم به سبب روزه داری، و بازداشتن نفس از خواهش های نفسانی، و ترک پیروی هوی و هوس شیطانی و دوری کردن از اهل دنیای فانی... (۳)

آگاه باشید که قیامت، قائم نمی شود تا آن که دشمنی کنند مردم با کسی که اطاعت خدا کند و دوست بدارند کسی را که بر خدا عاصی شود.

عمر گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم! مردم در چنین روزی بر دین اسلام خواهند بود؟ فرمود: کجا است اسلام در چنین روزی ای عمر؟! اسلام در چنین روزی مثل غربی است که رانده شده باشد از شهر و دیار خود، در این روز بر طرف می شود اسلام و باقی نمی ماند از او مگر نامی، و ناپدید می شود در او قرآن و باقی نمی ماند از او مگر نشانی. پس عمر گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم! به چه سبب تکذیب می کنند کسی را که اطاعت خدا می کند؟ فرمودند: ای عمر! وا گذاشته اند در آن وقت مردم، راه حق را و میل کرده اند به جانب دنیا و ترک

\*\*\*\*\*

۱- پیوند معنوی، ص ۲۵۸ تا ۲۶۱، با اندکی تغییر ادبی.

۲- التحصین، ابن فهد حلی، ص ۲۰ تا ۲۲.

۳- عین تعابیر پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم چنین است: السَّهْرُ الدَائِمُ وَالظَّمَأُ فِي الْهَوَاجِرِ وَكَفُّ النَّفْسِ عَنِ الشَّهَوَاتِ وَتَرْكُ اتِّبَاعِ الْهَوَى وَاجْتِنَابُ أَوْلَادِ الدُّنْيَا. (التحصین، ص ۲۰)

کرده اند آخرت را، و می خورند چیزهای بسیار خوب و می پوشند لباسهای فاخر و خدمت ایشان می کنند غلامان فارس و روم. پس ایشان غذای خود سازند، طعامهای خوب و شرابهای خوب لذیذ و بویهای خوش به کار برند و بناهای بلند مرتفع و خانههای زرنگار بسازند، و به مردم نمایند مجالس را و خود را آراسته کنند مردان ایشان همچنان که آراسته کند زن خود را برای شوهر، و زنان خود را آراسته کنند به زیورها و جامه ها، و زی ایشان زی پادشاهان متکبر باشد و مباحات و تفاخر کنند با یکدیگر به جاه و لباس. و دوستان خدا، لباس ایشان عبا باشد (۱)، و رنگهای ایشان شکسته از بیداری شب، و پشت های ایشان خم است از ایستادن به نماز، و شکم های ایشان به پشت شان چسبیده از بسیاری روزه گرفتن، و مشغول کنند خود را از ماسوای باری، و بکشند نفسهای خود را به تشنگی از برای طلب رضای الهی و شوق به ثواب های نامتناهی و خوف از عذابهای دردناک جهنم. پس هرگاه یکی از ایشان تکلم کند به حق و دم زند به راستی، به او گویند که خاموش باش! تو رفیق شیطانی و سرکرده گمراهانی، و تأویل کنند کلام

خدای تعالی را برخلاف تأویلش و بگویند-در جواب این که چرا به زیورها و لباسهای فاخر خود را مزین می گردانید و طعامهای لذیذ را می خورید؟:-

مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ. (۲)

یعنی: «کیست که حرام گردانیده است زینت‌هایی را که خدا به جهت بندگان خود آفریده است و همچنین طعامهای پاک و پاکیزه را؟» بدان ای اسامه! که منزلت کسی نزد خدای تعالی از همه کس بیشتر است در روز قیامت و ثواب کسی بزرگتر است و مقام کسی از همه کس گرامی‌تر است که در دنیا اندوه او بسیار باشد از برای رضای خدا، این جماعتند نیکان و متقیان و خوبان، اگر حاضر باشند ایشان را کسی شناسد و اگر غایب شوند کسی طلب ایشان نکند. ای اسامه! این جماعت را می شناسند، بقعه‌ها و گوشه‌های زمین و می‌گیرند برای ایشان، هرگاه نیابند ایشان را محراب‌ها. پس بگیر ایشان را از

\*\*\*\*\*

۱- مقصود ساده‌پوشی است نه این که لزوما لباس روحانیت بر تن داشته باشند.

۲- اعراف/۳۲.

{صفحه ۱۶۱}

برای خود گنجی و ذخیره‌ای، شاید که نجات یابی به سبب ایشان از سختی‌های دنیا و هولها و ترسهای روز قیامت، و بپرهیز از این که واگذاری طریقی را که ایشان در آنند و بر آن ثابتند، که می‌لغزد قدمت و سرنگون در آتش می‌افتی. و بپرهیز ای اسامه! که از جماعتی باشی که می‌گویند: «شنیدیم» و نمی‌شنوند. (۱)

این حدیث شریف راه و روش عمل به رضای خداوند را به روشنی توضیح می‌دهد و ما همه آن را در این جا نقل نکردیم چون هدف از مطالعه آن صرفا دانستن مطلب نیست و عمل به محتوای آن نیز احتیاج به معرفت عمیق و عزم و اراده جدی دارد که معلوم نیست در اکثر دستداران امام عصر علیه السلام موجود باشد. از همین بخشی که نقل شد می‌توان فهمید که ادعای محبت و ارادت شدید به آن عزیز غایب از دیدگان-در حدی که مرحوم سید بن طاووس در کشف المحجّه فرموده-برای بسیاری یک ادعای گزاف و بیهوده است، چون نشانه عمل به سیره و سلوک ائمه علیهم السلام در آنها به چشم نمی‌خورد. آری تنها کسانی که بتوانند به فضل و عنایت الهی در برابر شهوات خود کفّ نفس کنند و خود را از پیروی هوای نفس و اهل دنیا باز دارند، جرأت خواهند داشت که چون مرحوم سید بن طاووس ادعا کنند: «الطریق مفتوحه الی امامک علیه السلام». (۲)

### بطان ادعای ارتباط با امام علیه السلام

روشن است که این ادعا به معنای ادعای نیابت یا سفارت یا ارتباط و امثال اینها -که در غیبت کبری وجود ندارد- نیست، بلکه همان‌طور که خود سید فرموده است، تنها عنایتی از جانب پروردگار به افرادی است که بخواهد احسان و فضل خود را در حق ایشان به اتمام برساند. «لِمَنْ يُرِيدُ اللَّهُ جَلَّ شَأْنُهُ عِنَايَتَهُ بِهِ وَ تَمَامَ إِحْسَانِهِ إِلَيْهِ». (۳)

\*\*\*\*\*

۱- پیوند معنوی، ص ۲۶۰ تا ۲۶۴.

۲- کشف المحجّه، ص ۲۱۲.

۳- کشف المحجّه، ص ۲۱۳.

{صفحه ۱۶۲}

این افراد نمی‌توانند با اختیار خودشان، هر وقت که بخواهند به حضور امام زمان علیه السلام راه بیابند، بلکه-نظیر آن چه مرحوم سید

فرموده-مثلاً سؤال خود را می‌نویسند و زیر سَجاده می‌گذارند، آن‌گاه جواب را از امامشان دریافت می‌نمایند. این کار به هیچ‌وجه به معنای ارتباط داشتن غیر ممکن در زمان غیبت کبری نیست. به تعبیر دیگر، ارتباط داشتن با امام علیه السلام در زمان غیبت کبری از جانب خود انسان امکان‌پذیر نیست، بلکه خود حضرت در هر زمان و به هر شکلی که مصلحت بدانند، با هر که بخواهند، ارتباط برقرار می‌کنند و آنچه به اختیار خود انسان می‌باشد صرفاً درخواست و تقاضا و طلب-در قول و عمل-است. مراد مرحوم سید نیز که فرموده‌اند: «الطریق مفتوحه الی امامک» طریقی خارج از این ساختار نیست. بنابراین نباید این عبارت مرحوم سید، مستمسکی باشد برای کسانی که ادعای نوعی ارتباط-از جانب خودشان-با امام عصر علیه السلام دارند و از این راه بسیاری از ساده‌دلان و خوش‌باوران را فریب می‌دهند. با این ترتیب، هیچ‌کس در زمان ما نمی‌تواند به دیگران وعده دهد که پیغمبی از جانب آنها به سوی حضرت می‌برد و پاسخ می‌گیرد یا اعلام کند که می‌تواند دست دیگران را به دامان امام علیه السلام برساند و امثال این‌گونه فریب‌کاری‌ها که متأسفانه کم‌وبیش شاهد وقوعشان هستیم.

در فصل دوم از همین بخش، احادیثی را از کتاب شریف «غیبت نعمانی» نقل کردیم که در آنها وظیفه عمومی مؤمنان در زمان غیبت کبری مشخص شده است. سپس قسمتی از سخنان مرحوم نعمانی را در ذیل آن آوردیم که نقل کامل آن چنین است:

افراد ناآگاه نسبت به روایات وارده شده در موضوع غیبت و صاحب آن (امام عصر علیه السلام) دنبال پیدا کردن شخص حضرت و مکان ایشان هستند و ادعای ظاهر نمودن ایشان را (برای دیگران) دارند و (به این وسیله) منکر غیبت آن حضرت می‌شوند، علت این امر دور بودن آنان از علم و معرفت (نسبت به احادیث مربوط به غیبت امام علیه السلام) است. (۱)

\*\*\*\*\*

۱- الغیبه، نعمانی، باب ۱۰، آخر فصل ۲.

{صفحه ۱۶۳}

### گناهان؛ سبب محبوب شدن از امام عصر علیه السلام

مرحوم سید در عبارت «الطریق مفتوحه الی امامک» به یک حقیقت مهم اشاره کرده‌اند که توجه به آن، راه وصال محبوب را برای اهل ورع و اجتهاد در عمل، باز می‌کند. توضیح این حقیقت را از زبان علامه محدث نوری بشنویم:

شیخ طوسی و شیخ صدوق و ابی جعفر محمد بن جریر طبری، به سندهای معتبره روایت کرده‌اند قصه علی بن ابراهیم بن مهزیار را و کیفیت رفتن او را از اهواز به کوفه و از آن‌جا به مدینه و از آن‌جا به مکه و تفحص کردن او از حال امام عصر علیه السلام و رسیدن او را در حال طواف، خدمت جوانی که او را برد به همراه خود و در نزدیک طائف در مرغزاری که رشک بهشت برین بود به خدمت امام علیه السلام رسید و به روایت طبری چون به خدمت آن جوانی که یکی از خواص بلکه از اقارب خاص بود رسید، آن جوان به او گفت: «چه می‌خواهی ای ابو الحسن؟!». گفت: «امام محبوب از عالم را». گفت: «آن جناب، محبوب نیست از شماها و لکن محبوب کرده آن جناب را از شما بدی کردارهای شما...».

مرحوم محدث نوری پس از نقل این داستان می‌فرماید:

در این کلام، اشاره‌ای است به این که اگر کسی را عمل بدی نباشد و کردار و گفتار خود را پاک و پاکیزه کرده باشد از قدرات معاصی و آنچه منافعی سیره اصحاب آن جناب است، برای او حجابی نیست از رسیدن خدمت آن جناب. (۱)

ایشان سپس این مطلب را با نقل شواهدی از کلمات بزرگان، تأیید و تحکیم می‌کند. یکی از آنها عبارتی است از مرحوم سید بن طاووس در «کشف المحجبه» که محدث نوری آن را چنین ترجمه کرده است:

آن جناب علیه السلام، حاضر است با خدای تعالی بر نحو یقین و جز این نیست که غایب شده آن که ملاقات نکرده او را از خلق، به

جهت غیبت ایشان از متابعت حضرت او و متابعت پروردگار عالمیان. (۲)

\*\*\*\*\*

۱- نجم الثاقب، ص ۷۲۰ و ۷۲۱.

۲- نجم الثاقب، ص ۷۲۳.

{صفحه ۱۶۴}

ایشان عدم توفیق دیدار با امام عصر علیه السّلام را به «غیبت» تعبیر فرموده و سبب آن را پیروی نکردن کامل از خدای متعال و خود آن حضرت می‌داند. اگر این سخن صحیح باشد، باید گفت آنچه انسان را از دیدار با امام زمانش محجوب می‌سازد، بدی‌هایی است که خود مرتکب می‌گردد. این همان چیزی است که در توفیق شریف حضرت خطاب به مرحوم شیخ مفید بر آن تأکید شده است:

فَمَا يَحْبِسُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ وَلَا تُؤْتِرُهُ مِنْهُمْ. (۱)

ما را از ایشان باز نمی‌دارد، مگر آنچه از امور ناپسند و ناشایست که از آنها به ما می‌رسد.

داستان ملا محمد سعید مازندانی-معروف به سعید العلماء-مؤیدی بر همین توفیق شریف است. ایشان هم‌درس مرحوم شیخ مرتضی انصاری بود و پس از مرحوم صاحب جواهر، وقتی علما برای قبول مرجعیت به مرحوم شیخ، مراجعه کردند، ایشان فرمود: «به ملا محمد سعید مازندرانی مراجعه کنید چون ایشان شایسته‌تر هستند.» نامه‌ای نیز به همین مضمون برای ملا سعید ارسال نمود. ایشان در پاسخ شیخ، اظهار کرد که هرچند در زمان تحصیل، استفاده و فهم من بیشتر بود ولی اکنون مدتی است که شما مشغول درس و بحث هستید و من حوزه درس را ترک کرده‌ام، بنابراین شما بر من مقدم هستید. (۲)

زمانی یکی از ارادتمندان چنین شخصیت والایی-که تصدی مقام مرجعیت را به سادگی واگذار می‌کند-به عنوان خداحافظی برای رفتن به زیارت امام رضا علیه السّلام به خدمتش می‌رسد، ایشان نامه‌ای می‌نویسد و سفارش می‌کنند که در ابتدای ورود به مشهد و تشرّف به حرم مطهر رضوی، آن را داخل ضریح انداخته و در هنگام مراجعت، جواب نامه را از پای ضریح حضرت دریافت کند و بیاورد.

او نیز چنین می‌کند و در تشرّف اول خود به حرم رضوی، نامه را داخل ضریح می‌اندازد. هنگام برگشت فراموش می‌کند جواب نامه را بگیرد. بالای سر حضرت

\*\*\*\*\*

۱- الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۳۲۵.

۲- زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۷۴.

{صفحه ۱۶۵}

مشغول نماز خواندن بوده است که سید بزرگواری، نزدیک گوشش می‌گوید: «چرا نامه ملا سعید را نگرفتی؟» تکانی می‌خورد و بدون این که درباره هویت آن شخص فکری کند، به عجله کنار ضریح می‌آید و پاسخ نامه را می‌خواهد. از داخل ضریح، همان نامه برمی‌گردد. او آن را می‌گیرد، می‌بوسد و باز می‌گردد. هنگام مراجعت، وقتی ملا سعید به دیدن او می‌آید نامه‌اش را می‌گیرد و آن را باز می‌کند. ناگهان شروع به گریه شدیدی می‌نماید. آورنده نامه-که از محتوای آن بی‌اطلاع بود-می‌پرسد: «قضیه چیست؟» ایشان می‌فرماید:

من در این نامه نوشته بودم:

زشت است که ما رعیت، امام زمان علیه السّلام باشیم، عمرمان بگذرد و ایشان را نبینیم. آیا راهی برای دیدن صاحب الامر علیه

السلام هست؟

در پاسخ ذیل همین پرسش این شعر را نوشته‌اند:

آئینه شو، جمال پری طلعتان طلب!

جاروب زن به خانه و پس میهمان، طلب!

### رفع حجاب از نفس با تهذیب آن

آری تا خانه دل از آلودگی گناهان جاروب نگرده، دیده، لیاقت دیدار جمال پری طلعت حضرت صاحب الزمان علیه السلام را پیدا نمی‌کند. این سخن نه به این معناست که هر کس مشرف به دیدار امام عصر علیه السلام گردد، حتما لیاقت آن را به طور کامل دارا بوده است. گاهی به فضل و عنایت الهی، نعمتی نصیب انسان می‌شود که شایستگی کامل برای دریافت آن را ندارد. اما اگر کسی توقع و انتظار ملاقات با امامش را دارد باید بداند در راه تحقق این درخواست، پالایش روح و زدودن آثار سوء گناهان از دل و قلب، شرط اول قدم است و تا چنین نکند، تحقق آن آرزو واقع بینانه نخواهد بود.

چنین کسی به حکم عقلش، بدی‌های خود را یکی یکی پیدا می‌کند و به ناپود کردن آنها اقدام می‌نماید. امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

{صفحه ۱۶۶}

عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يُحَصِّتِيَ عَلَى نَفْسِهِ مَسَاوِيَهَا فِي الدِّينِ وَالرَّأْيِ وَالْأَخْلَاقِ وَالْأَدَبِ فَيَجْمَعَ ذَلِكَ فِي صَدْرِهِ أَوْ فِي كِتَابٍ وَيَعْمَلَ فِي إِزَالَتِهَا. (۱)

عاقل باید بدی‌های خود را در زمینه مسائل دینی و فکری و اخلاق و رفتار در سینه خود یا در دفتری جمع‌آوری کند و در جهت از میان برداشتن آنها کوشش نماید.

این اقدام برای هر انسان عاقلی شایسته است به خصوص کسی که خواهان راه‌یابی به محضر مقدس جان جانان و پاک پاکان حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه می‌باشد. اگر کسی در این مسیر، اهتمام جدی کند، روزه‌روز از آلودگی پاک‌تر می‌گردد تا کم‌کم لیاقت درک حضور امامش را پیدا می‌کند. اما اگر نسبت به انجام این مهم بی‌تفاوت باشد، مغلوب هوای نفس و شهواتش می‌شود و در این صورت دیگر زندگی سودی به حالش ندارد و مرگ برایش بهتر خواهد بود، آن‌گونه که امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

مَنْ لَمْ يَتَعَاهَدِ النِّقْصَ مِنْ نَفْسِهِ غَلَبَ عَلَيْهِ الْهَوَىٰ وَ مَنْ كَانَ فِي نَقْصِ قَالَمٍ خَيْرٌ لَهُ. (۲)

هر کس به نقائص و عیوب نفسانی خود رسیدگی نکند، هواهای نفسانی بر او غلبه می‌نماید و کسی که (رو به کمال نباشد و) در نقص [های خود] ماندگار گردد، مرگ برایش بهتر (از زندگی) است.

شهوات و تمایلات نفسانی، قدرتمندترین دشمن انسان هستند که وقتی او را مغلوب سازند، دیگر خیری نخواهد دید. این دشمن قوی در صورتی بر آدمی مسلط می‌شود که او در پی یافتن بدی‌ها و عیب‌های خود نباشد و آنها را اصلاح نکند. برای چنین کسی مرگ بهتر از ادامه زندگانی خواهد بود.

با این وجود، کسی که گرفتار صدها و هزارها هوای نفسانی است و نمی‌تواند

\*\*\*\*\*

۱- بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۶، انتهای ح ۵۸.

۲- معانی الاخبار، ص ۱۹۸.

{صفحه ۱۶۷}

خود را از غلبه آنها آزاد سازد، چگونه انتظار دارد که از مولای غریبش محبوب نباشد و بتواند همچون مرحوم سید بن طاووس به محضر آن عزیز راه یابد؟ کسی که نمی‌تواند از یک نگاه شهوت‌آلود یا مال مخلوط به حرام بگذرد، چگونه خود را شایسته دیدار آن خسرو خوبان می‌پندارد؟ این که گاهی حال و هوای وصال گمشده خود را پیدا کند یا قطره اشکی در فراق او بریزد، شرط کافی برای یافتن لیاقت حضور نیست. کسی که مرد این میدان است، علاوه بر اینها نفس خود را از آلودگی‌های روحی و شهوات نفسانی پاک و پاکیزه می‌سازد و آن‌گاه تمنای وصال می‌کند.

{صفحه ۱۶۸}

## بخش دوم: راز پنهانی امام عصر علیه السلام

### اشاره

به دنبال مباحث بخش پیشین، مهم‌ترین موضوعی که درباره غیبت امام عصر علیه السلام باید مورد توجه و دقت قرار گیرد؛ بحث علت یا علل این امر است. شاید این سؤال که: «چرا امام زمان علیه السلام غیبت کرده‌اند؟» بیشترین دغدغه دوستان آن حضرت باشد. سؤال دیگری که به دنبال آن مطرح می‌شود این است که: «چه چیز یا چه چیزهایی باعث رفع این غیبت می‌گردد؟» ارتباط این دو سؤال با یکدیگر بحث مهم دیگری را می‌طلبد درباره این که: «آیا راهکار رفع غیبت امام عصر علیه السلام لزوماً نفی همان علت‌هایی است که در مورد حدوث غیبت ذکر کرده‌اند یا خیر؟» اینها محورهای مورد بحث در بخش دوم این نوشته را تشکیل می‌دهند که باید به دقت تجزیه و تحلیل شوند.

{صفحه ۱۷۰}

### فصل ۱: بررسی عقلی علت غیبت

#### طرح سؤال: چرا امام عصر علیه السلام غایب شده‌اند؟

اولین سؤال مورد بحث این است که: «چرا امام عصر علیه السلام غایب شده‌اند؟» قبل از پاسخ دادن به این سؤال باید توجه کرد که دو معنای مختلف از آن قابل فهم است. در واقع این «چرا» می‌تواند به دو معنا باشد. معنای اول آن چرای «اعتراضی» و معنای دوم چرای «استفهامی» است. در حالت اول، سؤال‌کننده می‌خواهد بداند که غیبت امام عصر علیه السلام چگونه با «عدل» و «حکمت» پروردگار سازگار است. این سؤال وقتی رنگ اعتراض به خود می‌گیرد که کسی گمان کند، لازمه عدل یا حکمت الهی، وجود ظهور امام علیه السلام در روی زمین است. اگر چنین گمانی در کار نباشد، اعتراضی هم وجود نخواهد داشت.

حالت دوم این است که هیچ اعتراضی در کار نیست و تنها پرسش از حکمت یا حکمت‌های غیبت امام عصر علیه السلام در میان است. در این حالت فرد پرسشگر می‌خواهد بداند که این امر، چه دلیل یا دلایلی دارد و البته اگر این دلایل را هم نداند، در خصوص غیبت امام علیه السلام اعتراضی به مشیت الهی نمی‌کند، چرا که چنین کسی مسلم می‌داند که غیبت آن حضرت هرگز با حکمت و عدل پروردگار،

{صفحه ۱۷۱}

منافات ندارد.

با این ترتیب اولین بحث در این باره است که ثابت شود غیبت امام علیه السلام با «عدل» و «حکمت» خداوند منافات ندارد.

## ارائه برهان لطف برای اثبات ضرورت عقلی وجود امام علیه السلام

گاهی چنین تصوّر می‌شود که لازمه عدل یا حکمت الهی، ظهور و حضور علنی امام علیه السلام بر روی زمین است. این برداشت مبتنی بر تلقّی خاصی از اصل «جعل خلیفه» توسط خداوند در زمین است، که آن را به مقتضای عدل یا حکمت پروردگار، عقلا واجب و ضروری می‌داند. در این تلقّی سخن آن است که وجود پیامبر یا امام، روی زمین در همه زمانها عقلا ضروری است و استدلالهای مختلفی بر این مطلب ارائه شده که یکی از مهم‌ترین آنها با عنوان «برهان لطف» مشهور است.

در این برهان، چنین استدلال می‌شود که جعل و نصب خلیفه خدا روی زمین، نوعی «لطف» است و لطف هم بر خداوند واجب است. پس قرار دادن خلیفه روی زمین، ضروری است.

در این دیدگاه، «لطف» به هر چیزی گفته می‌شود که مکلف را-با حفظ اختیار و آزادی-به انجام طاعت الهی نزدیک و از معصیت او دور می‌سازد و در عین حال، در اصل قادر و توانا بودن انسان دخالت ندارد. (۱) براساس این تعریف، ایجاد هر زمینه و مقدمه‌ای که انسان مکلف را در عمل به طاعات کمک می‌کند و یا از نافرمانی خداوند دور می‌سازد، بر پروردگار واجب می‌گردد. معتقدان به وجوب لطف، به حکمت خداوند از طریق قبح نقض غرض، استدلال می‌کنند. دانشمند بزرگ و متکلم نامدار شیعه مرحوم خواجه نصیر الدّین طوسی می‌فرماید:

\*\*\*\*\*

۱- عین عبارت مرحوم شیخ مفید اعلی الله مقامه این است: «اللُّطْفُ مَا يَقْرُبُ الْمُكَلَّفَ مَعَهُ إِلَى الطَّاعَةِ وَيُبَعِدُ عَنِ الْمَعْصِيَةِ وَلَا حَظَّ لَهُ فِي التَّمَكِينِ وَلَمْ يَبْلُغْ حَدَّ الْإِلْجَاءِ.» (النكت الاعتقاديّة، ص ۳۱).

{صفحه ۱۷۲}

اللُّطْفُ وَاجِبٌ لِيَحْضَلَ الْعَرَضُ بِهِ. (۱)

لطف واجب است تا غرض به واسطه آن به دست آید.

می‌گویند: اگر فاعل حکیم در انجام لطف، اخلال کند، غرض خود را نقض نموده و این با حکمت او منافات دارد. ابن میثم بحرانی در توضیح این استدلال چنین آورده است:

خداوند از مکلف خواسته است که طاعت را برگزیند. بنابراین هر گاه بداند که مکلف، طاعت را انتخاب نخواهد کرد یا به انتخاب آن نزدیک نخواهد شد، مگر این که فعل خاصی را در مورد او انجام دهد-با این فرض که نه انجام دادن آن فعل، بر خداوند مشقّت دارد و نه موجب نقص و عیب خواهد بود- به مقتضای حکمت، انجام دادن آن فعل، واجب خواهد بود، زیرا انجام ندادن آن-در فرض مزبور-کاشف از آن است که خداوند طاعت را از مکلف نخواست است. در مقام تمثیل، همانند این است که فردی واقعا می‌خواهد که شخصی در مجلس میهمانی او حضور یابد و می‌داند که تا مراسم و تشریفات خاصی را انجام ندهد، وی به مجلس میهمانی او حاضر نخواهد شد و از طرفی انجام دادن آن تشریفات نه برای او دشوار است و نه موجب نقص و عیب خواهد بود. در این صورت اگر آن عمل خاص را انجام ندهد، نقض غرض محسوب خواهد شد. از نظر عقلا، نقض غرض، سفیهانه است و مخالف حکمت به شمار می‌رود و چنین کاری بر خداوند متعال، محال است. (۲)

مثال ایشان همان است که مرحوم علامه حلی در شرح عبارات مرحوم خواجه طوسی در «تجريد الاعتقاد» بیان فرموده است. (۳) در مثال فوق، انجام دادن آن تشریفات خاص، شرط تمکین مکلف و قدرت یافتن او بر انجام تکلیف نیست، همچنین او را به حدّ الجاء و اضطرار هم نمی‌رساند و همین مصداق لطفی است که طبق این قاعده انجام آن بر خداوند-به

\*\*\*\*\*

۱- کشف المراد، ص ۳۵۰.

۲- فصلنامه انتظار، ش ۵ (پاییز ۱۳۸۱) ص ۱۱۵ و ۱۱۶ به نقل از قواعد المرام ص ۱۱۷ و ۱۱۸.

۳- عبارت علامه حلی این است: «كَمَنْ دَعَا غَيْرَهُ إِلَى طَعَامٍ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يُجِيبُهُ إِلَّا أَنْ يَسْتَعْمِلَ مَعَهُ نَوْعًا مِنَ التَّأْدِبِ فَإِذَا لَمْ يَفْعَلِ الدَّاعِيَ ذَلِكَ النَّوْعَ مِنَ التَّأْدِبِ كَانَ نَاقِضًا لِعَرْضِهِ.» (کشف المراد، ص ۳۵۱).  
{صفحه ۱۷۳}

خاطر وجوب دستیابی به غرض-واجب شمرده می شود. جالب این جاست که همین نکته (مشروط بودن لطف به این که شرط تمکین نباشد) بر برخی از تقریرکنندگان برهان لطف مخفی مانده آن جا که به استناد سخن ابن میثم بحرانی چنین آورده اند:  
اکثر دانشمندان بزرگ کلامی مثال جالبی می آورند، آنان می گویند: هرگاه کسی غذایی آماده کند و هدف و غرضش دعوت افرادی باشد، به آنان پیغام بدهد و با این که می داند آنان آدرس ندارند، برایشان راهنما و یا آدرس نفرستد، مسلماً او را محکوم به کار عبث و بیهوده می کنند. (۱)

نویسنده عبارات فوق به این نکته که متکلمان بزرگ به آن تأکید ورزیده اند، توجه نکرده است که لطف موردنظر ایشان، شرط قدرت یافتن مکلف بر انجام تکلیف نیست. حال اگر کسی را به مهمانی دعوت کنند، ولی آدرس یا راهنما برای او قرار ندهند، آن فرد، قدرت بر قبول دعوت نخواهد داشت. بنابراین آدرس دادن به کسی که به مهمانی دعوت شده، مصداق «لطف» موردنظر متکلمان نمی باشد. پس اگر دعوت کردن، بدون آدرس دادن، نقض غرض دعوت کننده و قبیح محسوب می شود، از آن جهت است که دادن آدرس شرط قدرت یافتن بر انجام تکلیف است ولی لطف موردنظر متکلمان چیزی بالاتر از ایجاد شرایط قدرت بر انجام عمل می باشد و به همین دلیل چنان که خواهیم آورد-فراهم نکردن آن شرایط را نباید نقض غرض به شمار آورد.

### نقد و بررسی منطقی برهان لطف

کاستی بسیار مهمی که در استدلال بر وجوب لطف از دیدگاه متکلمان، وجود دارد، این است که کشف و تشخیص غرض از فعل و خلقت خداوند، عقلاً امکان پذیر نیست و به همین دلیل صحت مقدمه صغری در استدلال ایشان قابل احراز نمی باشد.

\*\*\*\*\*

۱- فصلنامه انتظار، ش ۶ (زمستان ۸۱) ص ۷۱، رحیم لطیفی به استناد قواعد المرام.

{صفحه ۱۷۴}

توضیح مطلب این که استدلال متکلمان بر وجوب عقلی لطف از لحاظ منطقی به این صورت است:

صغری: انجام ندادن لطف از ناحیه خداوند، نقض غرض در افعال اوست.

کبری: نقض غرض از خدای متعال، قبیح و خلاف حکمت است.

نتیجه: پس انجام ندادن لطف از ناحیه خداوند، قبیح و خلاف حکمت می باشد.

در این استدلال قیاسی، مقدمه کبری کاملاً صحیح و مورد قبول است ولی صحت مقدمه صغری، عقلاً محل اشکال می باشد. و به همین دلیل نتیجه عقلاً مردود می شود. اشکالی که در صحت صغرای استدلال وجود دارد، این است که تنها در صورتی می توانیم انجام ندادن لطف از ناحیه خداوند را نقض غرض او بدانیم که پیش از آن غرض الهی را در افعالش، کشف کرده باشیم. مثلاً با قاطعیت حکم کنیم که غرض خداوند هدایت و به کمال رساندن مخلوقات، به هر شکل ممکن است. اگر به چنین حکم قطعی رسیده باشیم، آن گاه خواهیم توانست از باب وجوب لطف اصطلاحی، بر خداوند واجب بدانیم که همه آنچه را به امر هدایت مخلوقات کمک می کند، فراهم نماید. ولی سخن بر سر همین است که انسان با چه پشتوانه ای می تواند به چنین حکم قطعی برسد.



آیا این امر از مستقلات عقلیه است یا ادله نقلی بر چنین چیزی دلالت می‌کنند؟

### عدم جواز اسناد غرض به افعال الهی

در پاسخ به سؤال فوق باید گفت: تعبیر «غرض خداوند از خلقت» تنها یک معنای معقول می‌تواند داشته باشد و آن هدفی است که خداوند برای موجودات عاقل و مختار-همچون انسان-به صورت تشریحی قرار داده است. و اگر این مخلوقات با سوء اختیار خود در مسیر خلاف هدف تعیین شده حرکت کنند، هیچ لطمه‌ای به حکیمانه بودن خلقت الهی وارد نمی‌شود. بنابراین ضرورتی برای تحقق خواست تشریحی خداوند وجود ندارد.

{صفحه ۱۷۵}

غیر از معنای فوق هر بیان دیگری که در توضیح تعبیر «هدف» یا «غرض» خلقت خداوند گفته می‌شود، گرفتار نوعی تشبیه و قیاس با هدفداری در مورد انسان است که به همین دلیل عقلا-مردود می‌باشد. ابه همین جهت آن معنایی که عموم افراد (از جمله متکلمان) از «غرض» و «هدف» خداوند در افعالش اراده می‌کنند، عقلا و نقلا قابل اسناد به خدای متعال نیست. امام صادق علیه السلام-در پاسخ به پرسش یکی از اصحاب خود درباره علت تشریح حکم حج و طواف خانه خدا- فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ لَا لِعِلَّةٍ... (۲)

خدای عز و جل آفریدگان را بدون علت آفرید.

امام علیه السلام به صراحت هرگونه علت و غرض را از خلقت خداوند نفی کرده‌اند و در ادامه حدیث به بخشی از تکالیف و وظایف بندگان در مراسم حج و آثار و برکاتی که بر انجام آنها مترتب می‌شود، اشاره فرموده‌اند. آنچه در حدیث نفی شده، همان معنایی از علت و هدف است که در افعال انسانها مطرح می‌شود، یعنی آنچه انگیزه انسان برای انجام می‌شود و می‌خواهد به آن تحقق بخشد. چنین معنایی عقلا قابل اسناد به خدای متعال نیست، چون لازمه‌اش تشبیه ذات مقدس ربوبی به مخلوقات می‌باشد. با این توضیحات روشن می‌شود که هرگونه سخن گفتن از غرض الهی در خلقت، عقلا و نقلا روا نیست و بنابراین صغرای استدلال متکلمانی که به برهان «لطف» تمسک نموده‌اند، صحیح نمی‌باشد. ما هیچ‌گونه غرضی در افعال الهی نمی‌توانیم مطرح کنیم تا حصول آن از باب «لطف» بر خداوند واجب انگاشته شود. معنای صحیح هدفداری خداوند هم در واقع به هدف مخلوقات مربوط می‌شود که تحقق بخشیدن به آن، به اختیار خودشان است و فعل خداوند محسوب نمی‌گردد.

\*\*\*\*\*

۱- توضیح مبسوط این بحث در کتاب «معرفت امام عصر علیه السلام» ابتدای فصل ۱ از بخش اول آمده است.

۲- بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۳۳، ح ۹ به نقل از علل الشرایع.

{صفحه ۱۷۶}

### سنت «امتحان» در خلقت خداوند

امّا در حوزه افعال اختیاری انسانها، گاهی اموری در آیات و روایات به عنوان علت و غرض، به فعل خدای متعال نسبت داده شده است. در این خصوص باید توجه داشت که این ادله نقلی در مقام اثبات آنچه عقلا و نقلا مردود است، نمی‌باشند و هیچ‌کدام برای خلقت خداوند، هدف و علت-به معنایی که اسنادش به ذات مقدس ربوبی روا نیست-اثبات نمی‌کنند. یکی از این امور که در آیات و احادیث مطرح شده، مسأله «امتحان» و «ابتلاء» انسان است. در قرآن می‌خوانیم:

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ. (۱)

و او (خداوند) آن کسی است که شما را جانشینان در زمین قرار داد و برخی از شما را بر برخی دیگر برتری بخشید تا در آنچه به شما عطا فرموده، آزمایشتان کند.

در احادیث ائمه علیهم السّلام هم این مطلب به وضوح مورد تصریح قرار گرفته است. به عنوان مثال، امام باقر علیه السّلام حدیثی قدسی نقل فرمودند که خداوند به حضرت آدم علیه السّلام وحی کرد:

دنیا و آخرت و زندگی و مرگ و بهشت و جهنّم را به منظور امتحان و آزمایش بشر آفریدم. (۲)

در این گونه ادله نقلی، امتحان خداوند به عنوان علّت و غایت خلقت مطرح شده است. معنای مقبولی که از این «علّت» و «غایت» می‌توان فهمید، نتیجه و اثری است که بر فعل خداوند مترتب می‌شود. یعنی یکی از نتایج و آثار خلقت انسانها توسط خداوند این است که آنها مورد آزمایش قرار می‌گیرند. فرق است بین این که چیزی علّت و هدف باشد یا صرفاً اثر و نتیجه تلقی شود.

ما در مورد خلقت خداوند نمی‌توانیم به معنای متداول کلمه «علّت» و

\*\*\*\*\*

۱- انعام/۱۶۵.

۲- رجوع شود به: اصول کافی، ج ۲، ص ۸، کتاب الایمان و الکفر، باب آخر منه، ح ۲.

{صفحه ۱۷۷}

«غرض» قائل شویم. به تعبیر دیگر هر معنایی که از این دو تعبیر می‌فهمیم، برخاسته از نوعی تشبیه به عالم مخلوقات (همچون انسانها) است. بنابراین ادله‌ای که ظاهرشان بر بیان علّت و هدف در افعال خداوند، دلالت می‌کنند؛ باید حمل بر بیان نتیجه و اثر خلقت الهی گردند.

با توجه به این نکته باید از تفاوتی که بین امتحان بشر و امتحان خداوند وجود دارد، غافل نشویم. غرض انسان از امتحان دانستن اموری است که بدون آزمایش، به آنها آگاهی نمی‌یابد. اما خدای متعال منزّه است از این که پس از امتحان به چیزی آگاه شود که پیش از آن علمش را نداشته است. معنای امتحان کردن خداوند، آگاه شدن ذات مقدّسش از باطن مخلوقات نیست، بلکه صرفاً آشکار شدن اموری است که خداوند از پیش به آنها علم داشته است. خدای متعال «اموال» و «اولاد» را در قرآن وسیله امتحان دانسته و فرموده است:

إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ. (۱)

جز این نیست که اموال و فرزندان شما وسیله آزمایش هستند.

از امیر المؤمنین علیه السّلام در تفسیر آیه شریفه، چنین نقل شده است:

مَعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ بِالْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ لِيَتَبَيَّنَ السَّاحِطُ لِرِزْقِهِ وَالرَّاضِيَ بِقِسْمِهِ وَإِنْ كَانَ سَبْحَانَهِ أَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَلَكِنْ لِيُظَهَّرَ الْأَفْعَالُ الَّتِي بِهَا يُسْتَحَقُّ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ. (۲)

معنای آیه شریفه این است که (خدای سبحان) بندگانش را به وسیله اموال و اولاد می‌آزماید تا روشن شود که کدامیک از روزی خود ناراضی و چه کسی به سهم خویش راضی و خشنود است و هرچند که خداوند سبحان نسبت به بندگان از خودشان آگاه‌تر است، ولی امتحانش برای آشکار شدن اعمالی است که منشأ استحقاق ثواب و عقاب می‌باشد.

طبق این بیان نورانی، امتحان خداوند برای ظهور طاعات و معاصی است که

\*\*\*\*\*

۱- تغابن/۱۵.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۹۳.

طاعات منشأ ثواب و گناهان موجب عقاب می‌باشند. از این طریق، حق و باطل آشکار شده و پیروان هریک از دیگری جدا می‌گردند. این ظهور و جدایی حق و باطل، چیزی بر علم خداوند نمی‌افزاید و صرفاً برای این است که روشن شود کدامیک از اعمال بندگان منشأ ثواب و کدامیک منشأ عقاب آنهاست.

### عدم وجوب «لطف» در امتحان الهی

حال با توجه به معنای صحیح علت بودن امتحان الهی، می‌توان پذیرفت که خدای متعال ممکن است لطف موردنظر متکلمان را در مواردی اعمال نکند؛ زیرا خدایی که غرضش امتحان بندگان باشد، عقلاً ملزم نیست همه مقدمات و زمینه‌ها را فراهم کند تا موفقیت در امتحان برای انسانها ساده و آسان گردد، بلکه ممکن است در مواردی، عمداً تسهیلاتی را ایجاد نکند و امتحان‌هایی سخت و دشوار برگزار نماید.

توجه به مثال موردنظر متکلمان نیز مطلب را واضح‌تر می‌نماید. اگر کسی دیگری را به مهمانی دعوت کند، با این که می‌خواهد او در مهمانی شرکت کند، ولی در عین حال ممکن است به جهتی صلاح نداند که همه تسهیلات و تشریفات را برای این که او حتماً در مهمانی شرکت نماید، فراهم کند. بلکه چه بسا بخواهد او را در همین خصوص بیازماید که آیا بدون انجام آن تشریفات، حاضر به شرکت در مهمانی هست یا خیر. این در حالی است که انجام دادن آن تشریفات خاص، نه برایش دشوار است و نه موجب نقص و عیبی در او می‌شود ولی حکمتی چون امتحان-در کار است که به آن جهت از انجام تشریفات، خودداری می‌کند. بنابراین نمی‌توان چنین استدلال کرد که اگر میزبان به انجام آن تشریفات مبادرت نکند، نقض غرض خویش نموده است، چون غرض او شرکت فرد دعوت‌شده در مهمانی به هر قیمتی و با هر شیوه‌ای نبوده است. (توجه شود).

به همین صورت می‌توان گفت: با وجود آن که ایجاد زمینه‌های مساعد و تسهیلات در انجام اختیاری طاعات توسط انسان، برای خدای متعال دشوار

نیست و چنین کاری نیز هیچ نقص و عیبی را بر او لازم نمی‌آورد؛ امّا احتمال دارد که بنا به حکمت‌هایی-که یکی از آنها امتحان است-از فراهم نمودن آنها عمداً خودداری کند. در این صورت هیچ نقض غرضی صورت نگرفته است، چون غرض الهی این نیست که انسانها به هر قیمتی طاعت او را انجام دهند و از معصیت او سرباز زنند. پس انجام ندادن لطف موردنظر متکلمان از جانب خداوند، مصداق نقض غرض نیست و لذا در این فرض، هیچ کار قبیح و خلاف حکمتی انجام نشده است.

### ملزم نبودن خداوند به رعایت اصلح در مورد بندگان

یکی از نتایج و لوازم برهان لطف، این اعتقاد است که خداوند در رفتارش با بندگان «باید» همواره بیشترین مصلحت‌های آنان را رعایت کند، و همیشه بیشترین خیر دینی و دنیوی را به آنان برساند. به تعبیر دیگر، مقتضای برهان لطف این است که خداوند، «نباید» از فراهم نمودن هر آنچه که به صلاح بندگان می‌باشد، دریغ نماید. در واقع «رعایت اصلح» یکی از مصادیق «لطف» است که متکلمان آن را بر خداوند واجب دانسته‌اند.

در مورد این مدّعا باید گفت:

اولاً قائل شدن به «وجوب» و «ضرورت» بر خدای متعال در رعایت اصلح، به لحاظ عقلی بی‌دلیل است و اشکالاتی که در خصوص برهان لطف وارد می‌شود، در مورد «وجوب رعایت اصلح» نیز عیناً وارد است.

ثانیا اگر این امر را واجب ندانیم، می توان به استناد ادله نقلی در این خصوص ادعا کرد که: خداوند از سر فضل و لطف واقعی خود (نه لطف اصطلاحی متکلمان که بر خدا واجب می دانند)، همیشه ابتداء خیر بندگان را در حق آنان اعمال می فرماید. اما اگر بنده ای از در مخالفت و معصیت الهی وارد شد؛ آن گاه «ممکن است» او را از آن چه به خیر و صلاحش می باشد، محروم فرماید. اجرای این سنت الهی که از روی منت و تفضل در حق بندگان وضع شده،

{صفحه ۱۸۰}

هیچ گونه ضرورت عقلی ندارد و صرفاً از طریق نقلی اثبات می شود. در حدیثی که از امام صادق علیه السلام نقل شده، چنین می خوانیم:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَفْعَلُ لِعِبَادِهِ إِلَّا الْأَصْلَحَ لَهُمْ وَلَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ. (۱)

خداوند متعال در مورد بندگان چیزی جز آن چه به صلاح ایشان است، انجام نمی دهد و ظلمی به مردم نمی کند و این مردم هستند که به خود ستم می نمایند.

شبهه همین تعبیر در حدیث دیگری هم از آن امام بزرگوار نقل شده است. (۲)

در مورد مدلول این احادیث باید به چند نکته توجه داشت:

۱- قرار دادن این سنت از جانب خدای متعال صرفاً براساس فضل است و هیچ گونه ضرورتی بر او ندارد. بنابراین احادیثی که بر این معنا دلالت دارند، به هیچ وجه مؤید برهان لطف نیستند و بر «وجوب رعایت اصلح» دلالت نمی کنند.

۲- این سنت، یک سنت ابتدایی و اولیه است. یعنی خداوند همیشه ابتداء با همه بندگان خود چنین عمل می کند، اما اگر آنها قدر این نعمت ابتدایی را ندانستند و به ورطه گناه و معصیت الهی سقوط کردند؛ ممکن است با آنان طبق این سنت عمل نشود. آیات و روایات متعددی بر این معنا دلالت می کنند که در این جا مجال طرح همه آنها نیست. فقط به عنوان نمونه به بعضی از مواردی اشاره می کنیم که در آنها سخن از «اضلال» خداوند و «مهر زدن» او بر دلهای ظالمان مطرح شده است. قرآن می فرماید:

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا. (۳)

اگر خداوند بخواهد کسی را هدایت کند، سینه اش را برای تسلیم شدن فراخ

\*\*\*\*\*

۱- کتاب التوحید، باب ۶۲، ح ۹، ص ۴۰۳.

۲- رجوع شود به: الخصال، ج ۲، ص ۴۰۰، ح ۱۰۸.

۳- انعام/۱۲۵.

{صفحه ۱۸۱}

می کند و اگر بخواهد کسی را در گمراهی نگه دارد، سینه اش را تنگ و بسته قرار می دهد.

نمونه دیگر در قرآن کریم، چنین است:

بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا. (۱)

بلکه خداوند بر دلهای آنان به سبب کفرشان مهر زده، در نتیجه جز عده کمی (از آنان) ایمان نمی آورند.

امام رضا علیه السلام با استناد به همین آیه شریفه، مهر زدن خداوند بر دلهای کافران را نوعی عقوبت کفر آنان دانسته اند:

الْخَتْمُ هُوَ الطَّبْعُ عَلَى قُلُوبِ الْكُفَّارِ عِقُوبَةٌ عَلَى كُفْرِهِمْ كَمَا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ. (۲)

ختم یعنی مهر زدن بر دلهای کافران از جهت عقوبت بر کفرشان، همانطور که خدای عز و جل فرمود: بَلْ طَبَعَ اللَّهُ... .

در حدیث دیگری، حضرت جواد الائمه علیه السلام اضلال و غضب خداوند را تنها متوجه کسانی دانسته اند که هدایت و رضایت او

را نپذیرفته‌اند:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْحَلِيمَ الْعَلِيمَ إِنَّمَا غَضَبُهُ عَلَى مَنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ رِضَاءً وَإِنَّمَا يَمْنَعُ مَنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ عَطَاءً وَ إِنَّمَا يُضِلُّ مَنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ هُدَاةً. (۳)

خداوند بردبار دانا-تبارک و تعالی-تنها بر آنان که خشنودی او را رد کرده‌اند، غضب می‌کند. و عطای خود را فقط از کسانی که بخشش او را نپذیرفته‌اند، باز می‌دارد. و تنها کسانی را که هدایت او را قبول نکرده‌اند، اضلال می‌فرماید.

معنای دقیق «اضلال» خداوند در جای خود مورد بحث و بررسی قرار گرفته و عدم منافات آن با عدل الهی نیز اثبات شده است. (۴)

\*\*\*\*\*

۱- نساء/۱۵۵.

۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۲۳ و ۱۲۴.

۳- کافی، ج ۸، ص ۵۲، ح ۱۶.

۴- علاقمندان به کتاب «گوهر قدسی معرفت» فصل ۱ از بخش دوم مراجعه فرمایند.

{صفحه ۱۸۲}

مقصود از طرح این آیات و روایات در بحث فعلی این است که روشن شود: گاهی خداوند برخلاف سنت اولیه خود، کسانی را که از پذیرفتن هدایت و لطف الهی با سوء اختیارشان سرباز زده‌اند، از آنچه به صلاحشان است، محروم می‌فرماید و این ظلمی از ناحیه خداوند به ایشان نیست، چون در حقیقت عقوبت ظلمی است که در حق خود مرتکب شده‌اند.

در حدیثی هم که امام صادق علیه السلام به رفتار خداوند مطابق با مصلحت بندگانش، اشاره فرموده بودند، بلافاصله متذکر این حقیقت شده‌اند که: خداوند به مردم ظلم نمی‌کند و این مردم هستند که به خود ستم می‌نمایند.

نتیجه‌ای که از نقل این آیات و روایات حاصل می‌شود، این است که در مجموع نمی‌توان گفت که خدای متعال در همه حال و برای همه کس فقط مطابق آنچه به صلاحشان است، رفتار می‌نماید. بلکه با دخالت سوء اختیار بشر، سنت اولیه خداوند که براساس فضل او بود، تغییر کرده و به مقتضای عدلش کسانی را از آنچه به صلاحشان است، محروم می‌فرماید.

۳- مراد از «اصلح» در احادیث مورد بحث، معنای تفضیلی و عالی آن نیست. ما نمی‌توانیم در مورد خدای متعال چنین معنایی را به کار ببریم. انسانها به دلیل محدودیت‌هایی که دارند، می‌توانند برای خودشان تعبیر «اصلح» را به معنای بیشترین خیر و صلاح به کار ببرند. امّا اگر این تعبیر به خدای متعال نسبت داده شود، دیگر معنای «اصلح‌ترین» ندارد. ما نمی‌توانیم فضل و خیری از جانب خداوند برای یک مخلوق در نظر بگیریم که دارای بالاترین حدّ خیر و صلاح او باشد. هر درجه‌ای از فضل الهی را که در نظر بگیریم، بالاتر از آن هم قابل فرض است و چون برای فضل خداوند به مخلوقات، نمی‌توان محدودیتی قائل شد؛ پس فرض بیشترین خیر و صلاح از جانب خدا در حقّ بندگانش، فرض صحیحی نیست.

به تعبیر دیگر چون خیر و صلاح بندگان را تفضّل خداوند به ایشان تعیین می‌کند، پس نمی‌توانیم سقفی برای خیر و صلاح آنان از جانب خداوند، قائل شویم؛ زیرا دست خداوند باز است برای این که تا هر قدر بخواهد به بندگانش خیر

{صفحه ۱۸۳}

برساند و جز خواست خودش هیچ چیزی فضل او را محدود نمی‌سازد. به همین دلیل در ترجمه حدیث مورد بحث «الاصح لهم» را، «آنچه به صلاح ایشان است» ترجمه نمودیم و در همه این گونه موارد باید این مطلب را رعایت کرد.

در مجموع روشن شد که رعایت مصلحت بندگان، سنتی است که خداوند از روی فضل خویش و به صورت ابتدایی به آن عمل می‌کند و این سنت ممکن است با ناشکری انسانها تغییر کند؛ بنابراین «رعایت اصلح» نه واجب است و نه همیشگی و همه‌جایی.

اکنون باید به این حقیقت توجه کرد که فضل یعنی جود و کرم و لطف، که معانی همه اینها با ضرورت ایجاد آنها سازگار نیست. عطا و بخششی را که از سر جود و کرم باشد، نمی توان واجب تلقی کرد. بنابراین نباید تصوّر نمود که چون خداوند، جواد و کریم است، پس باید همیشه به اقتضای جود و کرمش با بندگان رفتار نماید. صفاتی که به خدای متعال نسبت داده می شود، دو گونه است: گروهی از صفات الهی هستند که خداوند همیشه و در هر حالی به آنها متّصف می باشد، مانند علیم و حکیم یا حی و قیوم و امثال اینها. عقلا امکان ندارد که خداوند در شرایطی حکیم یا علیم نباشد، چون حکیم یا علیم نبودن در هر صورتی، نقص به شمار می آید و خداوند عقلا منزّه از هر عیب و نقصی است.

گروه دیگری از صفات الهی هستند که می توان فرض کرد خداوند در شرایطی به برخی از آنها متّصف نباشد، بلکه ضدّ آنها به خداوند نسبت داده شود، مانند محیی (زنده کننده) یا غفور (بخشاینده) یا وهّاب (بسیار بخشنده) و امثال اینها. عقلاً ممکن است که خدای متعال در موردی محیی نباشد، بلکه ممیت (میراننده) باشد و آن وقتی است که جان موجود جاننداری را می گیرد. در آن جا دیگر محیی نیست. همچنین وقتی فرد گناهکاری را مورد عفو خود قرار نمی دهد و او را بر اساس عدل خود به عقوبت گناهش می رساند یا هنگامی که کسی را از

{صفحه ۱۸۴}

موهبت هایش محروم می کند، دیگر به او وهّاب، اطلاق نمی شود و این نیز عقلا-امکان دارد. در همه این موارد، متّصف نبودن خداوند به صفاتی از قبیل محیی و غفور و... عیب و نقص ذات مقدّسش به شمار نمی آید و به همین دلیل، سلب آنها-در شرایط و مواردی-از پروردگار متعال عقلا محذوری ندارد.

به لحاظ ادلّه نقلی هم چنین است، چون در آیات و روایات گاهی خود این صفات و گاهی هم اضداد آنها به خداوند نسبت داده شده است. خداوند هم محیی خوانده شده و هم ممیت، هم وهّاب به خدای متعال نسبت داده شده و هم امکان «أَمْسَكَ رِزْقَهُ» (۱) - رزقش را بازداشت-را برای خودش در قرآن مطرح فرموده است. هم «غفور» نامیده شده و هم «قاصم الجبارین» -شکونده بیدادگران- و «مبیر الظالمین» -نابودگر ستمگران.

همه این سخنان در فرضی است که در معانی این صفات، فعلیت یافتن آنها در نظر گرفته شده باشد، مثلاً مقصود از محیی کسی باشد که بالفعل زنده می کند و مراد از غفور کسی که بالفعل می بخشاید و... ولی ممکن است در معنای محیی، شأئیت زنده کردن لحاظ شده باشد، به تعبیر دیگر مراد توانایی زنده کردن باشد. یعنی محیی به کسی گفته شود که می تواند زنده کند، نه این که در حال زنده نمودن باشد. همچنین است غفور، یعنی کسی که شأئیت بخشاینده را دارد، چه بالفعل ببخشاید و چه در موردی غفران خود را اعمال نکند. اگر این معنا هم مراد باشد، باید گفت: «لازمه اتّصاف خداوند به این صفات، فعلیت یافتن آنها در هر شرایطی و برای هر کسی نیست.» اگر خداوند، در موردی احیاء یا مغفرت خود را اعمال نکند، محیی و غفور بودن از او سلب نمی شود و همین طور است، سایر این گونه صفات.

به هر حال در مورد صفات دسته اول، عقلا- نمی توان اضداد آنها را بر ذات مقدّس ربوبی حمل نمود مثلاً نمی توان خداوند را در شرایطی غیر حکیم و جاهل یا غیر حی و میت و... دانست. در این صفات، تفکیک معنای فعلی از شأئیت دارا بودن آنها، ممکن نیست. یعنی مثلاً نمی توان فرض کرد که خداوند ذاتا حکیم و

\*\*\*\*\*

علیم باشد، امّا علم و حکمت خود را در جایی اعمال نکرده باشد. اگر شأن او دارا بودن حکمت و علم است، پس در هر فعلی که انجام دهد دخالت حکمت و علم، قطعی است. اکنون می‌پرسیم: جواد و کریم، جزء کدام دسته از صفات الهی هستند؟ آیا عقلا لازم است که خداوند همیشه و در مورد همگان با جود و کرم خویش رفتار نماید؟ یا به تعبیر دیگر آیا لازمه جواد و کریم بودن خداوند، این است که همیشه جود و کرم خود را اعمال نماید؟ و اگر در موردی نخواهد جود و کرم نماید، دیگر جواد و کریم نیست؟!

اگر مقصود از جواد و کریم بودن خداوند، فعلیت یافتن جود و کرم از سوی پروردگار متعال باشد، باید گفت که عقلا هیچ ضرورتی ندارد که خداوند همیشه و در مورد همه کس متّصف به آنها باشد، بلکه چه بسا کسی را در شرایطی مورد جود و کرمش قرار ندهد و این امر، قبح عقلی ندارد، علاوه بر این که ادله نقلی هم وجود چنین فرضی را تأیید می‌نماید.

و اگر مقصود از جواد و کریم بودن خدای متعال، شائیت و توانایی او برای اعمال جود و کرم باشد، می‌توانیم بگوییم که لازمه متّصف بودن خداوند به این صفات، این نیست که همیشه و در هر موردی آنها را اعمال نماید. در همان وقتی که جود و کرم نکرده نیز می‌توان او را جواد و کریم به معنای اهل و شایسته جود و کرم دانست.

پس در هر صورت، لازمه جواد و کریم بودن خداوند این نیست که همیشه به اقتضای جود و کرمش با بندگان رفتار نماید. اکنون در پرتو این توضیحات روشن می‌شود که انجام لطف اصطلاحی متکلمان را-به عنوان مصداقی از جود و کرم خداوند- نمی‌توان واجب شمرد. بنابراین سخن ذیل نمی‌تواند عقلا قابل قبول باشد:

آن لطفی که معتقدان به لطف، واجب دانسته‌اند، تنها از جهت جود و کرم (خداوند) واجب است، نه از آن جهت که گمان کرده‌اند: عدل (الهی) آن را واجب کرده و این که اگر خدا آن لطف را نمی‌کرد، ظالم می‌بود. (۱)

\*\*\*\*\*

۱- اوائل المقالات، ص ۵۹. عین عبارت مرحوم شیخ مفید چنین است: «انّ ما أوجبه أصحاب اللطف من اللطف إنّما وجب من جهة الجود و الكرم لا من حيث ظنوا أنّ العدل أوجبه و أنّه لو لم يفعلهُ لكان ظالماً».

دانستیم که لطف پروردگار را از باب جود و کرم نمی‌توانیم واجب بدانیم. چرا که لطف، ماهیتاً با وجوب سازگار نیست. امّا اگر کسی هدایت شدن انسانها را حق آنها بر خداوند تلقی کند، آن‌گاه رعایت این حق از باب عدل بر خداوند، واجب می‌شود. این امر بستگی به نوع تقریری دارد که معتقدان به وجوب هدایت خلق از طرف خداوند، اظهار می‌کنند. امّا حقیقت این است که «لطف» نه از باب جود و کرم بر خدا واجب است و نه از باب عدل، چون انسانها ابتداء هیچ‌گونه حقی بر خداوند ندارند.

### خلاصه نقد برهان لطف به نقل از موافقان

به‌رحال آن‌چه می‌توانیم به عنوان نتیجه بحث در نقد استدلال متکلمان بر وجوب لطف مطرح کنیم، سخنی است که برخی از معتقدان به برهان لطف در نقد آن نقل کرده و هیچ پاسخی هم به آن نداده‌اند. قاعدتا باید گفت که ناقل، اشکال را وارد دانسته و گرنه باید آن را رد می‌کرد. عین سخن ناقد این است:

این قاعده-یعنی قاعده لطف-از قاعده‌هایی است که در کتاب‌های کلامی، مشهور است و امامیه و معتزله در مباحث کلامی از آن استفاده کرده‌اند و برای تحکیم برخی عقاید دینی خود به آن استدلال کرده‌اند، امّا در مورد صحیح بودن یا نبودن این قاعده و تمام بودن یا نبودن آن، بحث‌های علمی میان دانشمندان امامیه، فراوان به عمل آمده است. برخی این قاعده را صحیح و تمام می‌دانند و

برخی هم آن را غیر صحیح، ولی اگر کسی در این بحث‌ها دقت کند و در ابواب آن تأمل ورزد، درمی‌یابد که کبرای این قاعده صحیح و تمام است و فقط اشکال، در احراز صغرای آن است و تمام اشکال‌ها به صغرای این قاعده برمی‌گردد. ناقد پس از بیان توضیحی درباره کبرای استدلال متکلمان، در نقد صغری چنین می‌گوید:

آری سزاوار است که اشاره شود به این که از آن‌جا که عقول بشر، به تمامی  
{صفحه ۱۸۷}

مصالح و مفاسد چیزها احاطه ندارد و آن عقول، مقتضیات و موانع اشیاء را - که متعلق به نظام آن امر است - نمی‌شناسد (چه شخصی باشد یا نوعی و یا مربوط به نظام کلی) به همین جهت در احراز صغرای قاعده لطف، دچار مشکل می‌شود. بنابراین چه بسیار قاعده‌های صحیح و مسلمی هستند که در برخی از موارد جزئی، نمی‌توان به آنها استدلال کرد، زیرا در این که آن مورد از جمله موارد تطبیق آن قاعده باشد، تردید هست و یا چون علم برخلاف هست، قاعده، شامل آن صغری نمی‌شود. ۱

### نکات دیگری در نقد برهان لطف

بر آن‌چه در نقد برهان لطف متکلمان بیان شد، می‌توانیم نکات دیگری هم بیفزاییم:

اولاً- آن‌چه در اصطلاح برخی اهل کلام «لطف» نامیده شده، هیچ تناسبی با معنای لغوی و صحیح آن ندارد. چیزی را می‌توانیم حقیقتاً مصداق «لطف» بدانیم که از روی فضل و احسان بخشیده شود و اگر اعطای چیزی واجب باشد، دیگر مصداق فضل و لطف نمی‌تواند باشد.

ثانیاً بر این که انجام «لطف» -طبق تعریف موردنظر متکلمین- بر خدا واجب باشد، هیچ دلیل عقلی وجود ندارد. به چه دلیل می‌توان گفت که ایجاد هر زمینه و شرطی که مکلف را به انجام طاعت و ترک معصیت نزدیک می‌کند، بر خداوند لازم است؟ اگر خدای متعال، فقط برخی از شرایط و مقدمات انجام طاعات-آن هم بعضی از طاعات-را برای کسانی فراهم آورد، چه کار قبیحی انجام داده و چه نقض غرضی صورت گرفته است؟! آیا این کار خلاف حکمت الهی است؟ به چه دلیل؟

ممکن است گفته شود که در این صورت، انسانها از طاعت الهی دور و به معصیت او نزدیک می‌شوند. در پاسخ می‌گوییم اگر دوری از طاعت‌ها و نزدیکی

\*\*\*\*\*

۱- آیه الله خزّازی به نقل از شهید قاضی طباطبایی در تعلیقه بر جنة المأوی. فصلنامه انتظار، ش ۸ و ۹، ص ۸۲ و ۸۳.  
{صفحه ۱۸۸}

به معصیت‌ها به اختیار خودشان باشد-نه به جبر و اکراه خداوند-عدم انجام این لطف، چه قبحی برای خدا دارد؟ مگر لازم است که خداوند هر ضعف و کاستی بشر را در مسیر هدایت تکمیل و جبران نماید؟! اگر پروردگار متعال-در حدی که برای هر کس اتمام حجت شده-او را مکلف بداند و بالاتر از آن حد از او مسؤولیتی نخواهد، چه خلاف حکمتی روا داشته است؟ آری، اگر خداوند بیش از آن‌چه به هر انسانی عطا نموده، از او مؤاخذه نماید؛ کار قبیحی انجام داده، چون این کار ظلم است. ولی این که زمینه و شرایط تقرب به خود را برای کسانی کمتر فراهم آورد و به همان اندازه از او وظیفه بخواهد به هیچ‌وجه نه ظلم است و نه خلاف حکمت.

ثالثاً اگر قرار باشد خداوند همه مقدمات و زمینه‌های لازم برای نزدیک شدن به طاعت و دوری از معصیت را فراهم کند، لازم است برای هر فرد یا جامعه‌ای آن‌چه را که باعث رغبت بیشتر ایشان به انجام طاعات و پرهیز از معاصی می‌شود، ایجاد نماید و تا آن‌جا پیش رود که دیگر هیچ گناهکاری باقی نماند!



چون هر کس به تناسب معرفت و تقوای خود از انجام گناه پرهیز می‌کند و خداوند-با ایجاد شرایط و زمینه‌هایی-می‌تواند معرفت و تقوای هر کس را چنان ارتقاء بخشد که دیگر دور و بر معصیت نگردد و اهل طاعت پروردگار شود. پس طبق برهان لطف، عقلا باید همه زمینه‌ها و مقدمات برای همه انسانها-تا آن‌جا که به مرحله اجبار و الجاء نینجامد-فراهم شود تا همگی در مسیر هدایت و طاعت الهی قرار گیرند، در حالی که این ادعا قطعاً باطل و مردود است. از این رو لطف مورد نظر مدعیان، نمی‌تواند عقلاً واجب باشد. این نکته را فقیه سترگ و اصولی نامدار شیعه، مرحوم میرزای قمی در نقد برهان لطف، این‌گونه متذکر شده‌اند:

... به وضوح شواهد و نمونه‌های بی‌حد و حصری برخلاف قاعده لطف و لزوم ابلاغ احکام به بندگان را مشاهده می‌کنیم. (۱)

\*\*\*\*\*

۱- فصلنامه تخصصی فقه، ش ۳۸، ص ۹۹ به نقل از قوانین الاصول، ص ۳۵۳.

{صفحه ۱۸۹}

آنچه این عالم بزرگوار علاوه بر مطلب فوق، مطرح کرده‌اند، ناظر به این حقیقت است که اگر لطف مورد نظر متکلمان واجب باشد، باید گفت ابلاغ تمامی احکام به همه انسانها در هر زمان و مکانی به‌طور کامل واجب است؛ چون این امر زمینه را برای نزدیک‌تر شدن آنها به طاعت و دور شدن از معصیت بهتر فراهم می‌سازد. امّا موارد بسیار زیادی برخلاف این فرض به چشم می‌خورد.

رابعاً ما هر چند عقلاً خداوند را حکیم علی‌الاطلاق می‌دانیم و او را از هر گونه فعل بیهوده و عبث منزّه می‌شماریم، امّا به هیچ‌وجه نمی‌توانیم ادعا کنیم که به حکمت‌های افعال الهی، علم داریم. همچنین به دلیل منزّه بودن پروردگار از تشبیه به مخلوقات هرگز نمی‌توانیم آنچه از هدفداری و حکیمانه بودن افعال انسانها می‌فهمیم به ذات مقدّس الهی نسبت دهیم. (۱)

بنابراین عقلاً نمی‌توانیم از حکیم بودن خداوند در افعالش، به لزوم جعل پیامبر یا امام بر روی زمین استدلال کنیم. به تعبیر ساده‌تر، چون نمی‌توانیم از حکمت خلق مخلوقات-به‌ویژه انسانها-آگاهی یابیم، پس نمی‌توانیم بگوییم اگر انسانها هدایت نشوند، خلقتشان عبث و بیهوده می‌گردد. لذا در فرض نبودن حجّت الهی روی زمین هم، حکیمانه بودن خلقت انسان نقض نمی‌شود، چه رسد به این که حجّت خداوند غایب و ناشناخته باشد. با این بیان، اصل وجود امام روی زمین، ضرورت عقلی ندارد تا این که لزوم حضور و ظهور ایشان با عقل ثابت شود.

ما در این‌جا وارد بررسی تک‌تک استدلال‌های کلامی یا فلسفی-که برای اثبات ضرورت وجود حجّت و لزوم ظاهر بودن اقامه شده‌اند-نشدیم، چون این کار موکول به مجال مناسب خود است. امّا سعی کردیم با بیان حدّ اقلّ محذورات و اشکالات مترتب بر این‌گونه سخنان، نگرش صحیح و منطقی را در این خصوص تبیین و تثبیت نماییم.

با همین توضیحات مختصر روشن شد که: اصل وجود خلیفه (پیامبر یا امام) روی زمین براساس فضل و منت الهی ثابت است و با هیچ‌گونه وجوب و

\*\*\*\*\*

۱- رجوع شود به: «معرفت امام عصر علیه السلام»، ص ۲۷ تا ۳۰.

{صفحه ۱۹۰}

ضرورتی سازگار نیست. ظاهر و آشکار بودن این خلیفه الهی نیز فضل و منت دیگری از جانب خداست و اگر در برهه‌ای از زمان، حجّت خداوند در زمین آشکار نباشد، صرفاً یکی از مصادیق فضل خداوند از مردمان دریغ شده، امّا حقی ضایع نگشته تا ظلم لازم آید. از سویی استمرار این فضل در طول زمان نیز، خود فضل و منت دیگری است علاوه بر دو فضل پیشین.

البته لازم به تذکر است که پنهان و ناشناخته بودن حجّت خداوند در زمین، نصب و جعل او را عبث و بیهوده نمی‌سازد. آری، اگر

کسی گمان کند که فلسفه وجودی و هدف جعل خلیفه روی زمین، هدایت آشکار مردم می‌باشد، آن‌گاه چنین می‌پندارد که در صورت عدم تحقق این هدف (غیبت امام) وجود ایشان در زمین بیهوده خواهد شد. اما چنان گمانی در اصل باطل است، چرا که ما نمی‌توانیم عقلاً درباره هدف و غایت جعل حجت در زمین، اظهار نظر کنیم و ادله نقلی هم بر چنین چیزی دلالت نمی‌کنند. هدایت و دستگیری مردم توسط پیامبر و امام یکی از فواید و آثار وجودی ایشان روی زمین است و فایده هر چیزی را نمی‌توانیم با غرض و هدف آن یکی بدانیم. آری، هر فعل حکیمانه دارای نتایج و آثاری است، ولی به صرف ترتب این آثار، نمی‌توانیم حکمت و غرض آن فعل را مترتب شدن آن آثار بدانیم.

### عدم ضرورت استمرار ظهور امام علیه السلام

با توجه به توضیحات فوق، پاسخ سؤال از چرایی غیبت امام عصر علیه السلام در حالت اول روشن می‌شود. حالت اول این بود که سؤال جنبه اعتراضی پیدا کند و چنین توهم شود که غیبت امام با عدل یا حکمت خداوند سازگار نیست. اکنون واضح است که: چون اصل اعطای نعمت حضور و ظهور امام علیه السلام بر خداوند واجب نبوده، پس نمی‌توان ادعا کرد: اصل بر حضور امام علیه السلام است یعنی تا وقتی که مانعی از حضور امام نباشد، باید امام حضور داشته باشند. (۱)

\*\*\*\*\*

۱- ماهنامه موعود، ش ۴۹، ص ۲۸، مقاله «نظریه اختیاری بودن ظهور».

{صفحه ۱۹۱}

نویسنده این عبارت، خود اذعان نموده که این اصل را از اعتقاد به وجوب لطف بر خداوند استنتاج کرده است. و عبارات پیشین او بر این برداشت، صحه می‌گذارد:

وجود امام و حضور ایشان در زمین ضروری است، نصب و آفریدن امام لطفی واجب بر خداوند و حضور امام علیه السلام تکلیفی واجب بر ایشان است. لذا اصل بر... (۱).

با این ترتیب با روشن شدن بطلان مقدمات این استنتاج، نتیجه نیز خودبه‌خود ابطال خواهد شد. پس هیچ دلیل عقلی بر ضرورت حضور و ظهور امام علیه السلام وجود ندارد. بنابراین اگر در سالها و قرون متمادی، ائمه علیهم السلام در میان مردم، حضور آشکار داشته‌اند، این چیزی جز فضل و منت پروردگار، بر انسانها نبوده و هیچ لزومی ندارد که این فضل ادامه پیدا کند، از آن‌رو که-مطابق آن‌چه گفتیم-دریغ کردن فضل از مردمان، به صورت موقت یا دائم، مصداق ظلم نمی‌باشد و در این صورت هیچ امر خلاف عدل یا حکمت الهی صورت نپذیرفته است.

### سؤال از حکمت غیبت امام عصر علیه السلام

حال می‌توانیم به پاسخ سؤال از چرایی غیبت امام علیه السلام در حالت دوم بپردازیم. پس از روشن شدن این که اصل نعمت وجود خلیفه روی زمین و حضور آشکار او، همچنین استمرار این حضور، همگی به فضل الهی است، سؤال درباره غیبت امام به این صورت طرح می‌شود که: «چرا این فضل منقطع شد و ادامه نیافت؟» این «چرا» سؤال از حکمت این انقطاع است.

پیش از پرداختن به پاسخ این سؤال باید به دو نکته بسیار مهم توجه شود:

### قابل کشف نبودن حکمت غیبت

اول این که عقل ما از کشف حکمت یا حکمت‌های این امر، عاجز و ناتوان است و این مسأله از مستقلات عقلیه نیست. در قسمتهای

گذشته، بخشی از

\*\*\*\*\*

۱- ماهنامه موعود، ش ۴۹، ص ۲۸، مقاله «نظریه اختیاری بودن ظهور».

{صفحه ۱۹۲}

اظهارنظرهای غیر عاقلانه را- که تحت عنوان بحث عقلی ارائه می‌شود- نقد و بررسی نمودیم و در پی آن روشن شد که هیچ‌یک از آن نظرات در قلمرو کشف عقل نیست و بی‌جهت به عنوان بحث عقلی مطرح شده‌اند. هرگونه اظهارنظر دیگری که داعیه عقلانی بودن داشته باشد نیز به همین شکل، محکوم به بطلان است. پس تنها راه کشف حکمت غیبت، رجوع به ادله نقلی است. دوم این که با مراجعه به ادله نقلی نیز به قاعده و قانونی دست نمی‌یابیم که ضابطه کلی الهی را در مورد بقاء و زوال هر نعمتی- و از جمله ظهور و غیبت امام علیه السلام- مشخص نموده باشد، و این نکته در بحث فعلی بس مهم به شمار می‌آید. برای اثبات این نکته، رایج‌ترین قاعده‌ای را که در این بحث، مورد استناد قرار گرفته مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم.

### نظریه‌ای درباره ملاک ظهور و غیبت امام علیه السلام

برخی می‌گویند:

بر هر پژوهشگر تاریخ‌زندگان ائمه دوازده‌گانه شیعه، این موضوع مسلم است که هرچه ما از عصر امام علی علیه السلام بیشتر فاصله می‌گیریم، از میزان حضور امامان معصوم در متن وقایع جامعه کاسته شده و فشار و تهدیدات خلفای جور از یک سو و ناهلی مردم زمانه از سوی دیگر سبب می‌گردد که روزبه‌روز از تعداد یاران باوفا در گرداگرد ائمه عصر علیهم السلام کم شده و در نتیجه ایشان خود را در غربت و تنهایی بیشتری احساس کنند.

به بیان دیگر، جامعه اسلامی روزبه‌روز لیاقت خود را برای پذیرش امام معصوم بیشتر از دست داده تا جایی که هرچه به عصر غیبت صغری نزدیک‌تر می‌شویم از ارتباط مستقیم ائمه علیهم السلام با مردم و حضور عملی ایشان در جامعه کمتر می‌شود. (۱) نویسنده، مدعی است برای این که بتوانیم به علل ریشه‌ای غیبت و عدم حضور امام در متن جامعه بصیرت بیشتری پیدا کنیم، باید به جای بیان احادیثی که عوامل مختلفی را برای غیبت امام عصر علیه السلام ذکر کرده‌اند، به یک بررسی تاریخی در

\*\*\*\*\*

۱- در انتظار موعود، ابراهیم شفیعی سروستانی، ص ۴۱ و ۴۲.

{صفحه ۱۹۳}

زندگانی ائمه علیهم السلام بپردازیم (۱) و با این نگرش به ارائه تحلیل تاریخی فوق پرداخته است.

ایشان پس از توضیح مختصری درباره مقصود خود، خلاصه ادعایش را چنین می‌نگارد:

حاصل کلام ما در این جا این می‌شود که چون میان قابلیت‌ها و شایستگی‌های ذاتی مردم برای پذیرش امام معصوم و میزان حضور امام در جامعه، ارتباطی متقابل وجود دارد، به هر اندازه که جامعه شایستگی و لیاقت خود را از دست داده و از ارزشهای الهی فاصله بگیرد، امام معصوم نیز، که یکی از تجلیات رحمت الهی به شمار می‌آید، از جامعه فاصله گرفته و از حضور خود در جامعه می‌کاهد. چرا که رحمت الهی در جایی فرود می‌آید که سزاوار رحمت باشد. به تعبیر دیگر به مصداق قاعده‌ای که قرآن کریم بیان می‌دارد:

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ. (۲)

خداوند نعمتی را که به قومی ارزانی داشته از آنها منع نمی‌کند مگر آن که خود آن قوم از نظر درونی تغییر یابند [و شایستگی دارا

بودن آن نعمت را از دست دهند].

آن گاه که جامعه اسلامی دگرگون شد و مسلمانان از نظر درونی تغییر یافته و ارزشهای الهی خود را از دست دادند، خداوند نیز نعمت وجود امام معصوم در میان مردم را - که از بزرگترین نعمت‌های الهی به شمار می‌آید - از آنها گرفت و امام رو در نقاب غیبت کشید.

باشد تا با گذشت اعصار، مردم به خسارت بزرگی که از ناحیه فقدان معصوم در میان خود متحمل شده‌اند، پی برده و بار دیگر آماده پذیرش نعمت بزرگ الهی یعنی حضور مستمر امام معصوم علیه السلام در جامعه شوند. (۳)

\*\*\*\*\*

۱- در انتظار موعود، ص ۴۱ و ۴۲.

۲- انفال/۵۳.

۳- در انتظار موعود، ص ۴۳ و ۴۴.

{صفحه ۱۹۴}

طبق این بیانات، ظهور و غیبت امام علیه السلام تابع قاعده و قانون کلی مشخصی است و آن لیاقت و عدم لیاقت مردم در بهره‌گیری از این وجود مقدس در جامعه است. بر این اساس گفته می‌شود که: هرگاه مردم شایستگی استفاده علنی و آشکار از امام علیه السلام را داشته باشند، ایشان ظاهر می‌گردند و آن گاه که این شایستگی را از دست بدهند، حضرتش غیبت اختیار خواهند کرد. لذا همان نویسنده در پایان بحث خود، چنین آورده است:

بنابراین می‌توان گفت: علت اصلی غیبت امام عصر علیه السلام آماده نبودن اجتماع بشری برای پذیرش وجود پربرکت ایشان و عدم لیاقت مردم برای بهره‌گیری از نعمت حضور امام معصوم در میان خود می‌باشد و تا این مانع برطرف نگردد و به تعداد لازم، یاران و انصار مخلص و فداکار برای آن حضرت وجود نداشته باشد، زمان غیبت به سر نیامده و امام همچنان از دیده‌ها پنهان خواهند ماند. (۱)

### سرایت دادن نظریه به ظهور و غیبت امام علیه السلام برای هر فرد

گاهی همین ضابطه و قاعده را در مورد فرد فرد انسانها در زمان غیبت امام علیه السلام جاری می‌دانند و می‌گویند: هرکس لیاقت بهره بردن حضوری از وجود امام علیه السلام را داشته باشد، علت غیبت برای او منتفی خواهد بود و لذا امام علیه السلام برایش ظاهر می‌شوند. این است که همگان باید بکوشند تا علت پنهانی امام علیه السلام را در خود از بین ببرند.

علت پنهان شدن، در همه مکلفان وجود دارد و اختصاص به فرد مشخصی ندارد. . . شیخ طوسی امکان ظاهر شدن امام بر برخی از اولیا را نفی نمی‌کند و به دیگران سفارش می‌کند، تا در رفع علت غیبت تمکن یابند تا امام برای آنان ظاهر گردد و در یک کلمه، مکلف باید تقصیر خود را تلافی کند و این تکلیف به ما لا یطاق نیست، زیرا مکلف باید قدرت تمیز امور را داشته باشد. او وقتی به این قدرت دست یافت و دید که امام بر او ظاهر نمی‌شود،

\*\*\*\*\*

۱- در انتظار موعود، ص ۴۵. مدعاهای نویسنده در این عبارات در فصل آینده به تفصیل مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد.

{صفحه ۱۹۵}

می‌فهمد که باید سراغ سببی برود که مانع ظهور اوست و در این جستجو خواهد فهمید کوتاهی از سوی خودش است. (۱)  
خلاصه سخن این است که از نظر برخی، حضور آشکار امام علیه السلام نزد فرد یا جامعه، تابع شایستگی و لیاقت فردی یا اجتماعی

ایشان است. اگر این لیاقت باشد، ظاهر شدن بر امام علیه السلام واجب می‌شود و گرنه بر افراد بی‌لیاقتی که نمی‌توانند بهره مناسب از وجود ایشان ببرند، نباید ظاهر شوند. این خلاصه ادعای کسانی است که ظهور و غیبت امام علیه السلام را تابع چنان قاعده‌ای می‌دانند.

البته از مدعیان این قاعده، بعضی به آن صورت عقلی می‌دهند و بعضی هم آن را مدلول ادلّ نقلی می‌دانند. عقلی بودن این ضابطه و هر ضابطه مانند آن را-در زمینه غیبت امام عصر علیه السلام-قبلاً بررسی و استدلال آن را رد کردیم. با توجه به آن که ما عقلاً هیچ راهی به سوی کشف حکمت افعال الهی نداریم. بنابراین عقل در مورد این موضوع اظهارنظری نمی‌کند. اما گاهی می‌خواهند این قاعده را از دلایل نقلی استنتاج نمایند.

### تأیید نظریه مزبور با آیات و روایات

یکی از این ادله آیه ۵۳ سوره انفال است که در بیان نظر نویسنده «در انتظار موعود علیه السلام» آمده بود. آیه دیگری که همین معنا را می‌رساند، در سوره رعد آمده است:

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ. (۲)

خداوند وضعیت گروهی را تغییر نمی‌دهد مگر این که خودشان وضع خود را دگرگون کنند.

در توضیح این آیه شریفه از حضرت باقر علیه السلام چنین نقل شده است:

إِنَّ اللَّهَ قَضَىٰ قَضَاءً حَتْمًا لَا يُعْمَلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ نِعْمَةً فَيَسْأَلُهَا إِثَاءً قَبْلَ أَنْ

\*\*\*\*\*

۱- چشم به راه مهدی (عج) ، ص ۴۳۳ و ۴۳۴، به نقل از «تلخیص الشافی» ، شیخ طوسی ج ۱ و ۲، ص ۹۰ و ۹۱.

۲- رعد/۱۱.

{صفحه ۱۹۶}

يُحَدِّثُ الْعَبْدَ ذَنْبًا يَسْتَوْجِبُ بِذَلِكَ الدَّنْبِ سَلْبَ تِلْكَ النِّعْمَةِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ: إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ. (۱)

قضای حتمی خداوند این است که اگر به بنده اش نعمتی عنایت فرماید، آن نعمت را از او نمی‌گیرد مگر آن که [آن بنده] گناهی

مرتکب شود که استحقاق سلب آن نعمت را پیدا کند و این مطلب همان قول خداوند است که فرمود: إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ... .

به‌طور کلی می‌توان گفت که: تا وقتی انسان نعمتی را کفران نکرده است، آن نعمت، زوال پیدا نمی‌کند و این یک قاعده کلی و

ضابطه عمومی در مورد اعطاء نعمت‌ها از جانب خدای متعال می‌باشد. امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

لَا يَنْقَطِعُ الْمَزِيدُ مِنَ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْقَطِعَ الشُّكْرُ مِنَ الْعِبَادِ. (۲)

فزونى نعمت از جانب خداوند منقطع نمی‌شود، مگر این که شکر از جانب بندگان قطع شود.

در همین مورد قرآن کریم می‌فرماید:

لَإِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَإِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ. (۳)

اگر (نعمت‌های مرا) شکر کنید برای شما (آنها را) می‌افزایم و اگر (نسبت به آنها) کفران نمایید همانا عذاب من شدید است.

این جا نسبت به شکر نعمت، وعده فزونى آن و درباره کفران نعمت، وعید عذاب داده شده است. همچنین در احادیث فرموده‌اند:

لَا زَوَالَ لِلنِّعْمَاءِ إِذَا شُكِرَتْ وَ لَا بَقَاءَ لَهَا إِذَا كُفِرَتْ. (۴)

اگر شکر نعمت‌ها گزارده شود، زوال نمی‌یابند و اگر کفران شوند، باقی نمی‌مانند.

در این جا هر دو طرف را ذکر کرده و فرموده‌اند: در صورت شکر، نعمت زائل نمی‌شود و در صورت کفران، نعمت باقی نمی‌ماند.

۱- تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۴۸۸، ح ۵۰.

۲- بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۵۶، ح ۸۶.

۳- ابراهیم/۷.

۴- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الشکر، ح ۳.

{صفحه ۱۹۷}

### نظریه علت فلسفی غیبت امام علیه السلام

پیروان نظریه مورد بحث، از این آیات و روایات چنین برداشت می‌کنند که چون ظهور و حضور علنی امام علیه السلام از نعمت‌های بزرگ الهی است، در صورت شکر این نعمت، استمرار آن قطعی و در صورت ناشکری نسبت به آن، زوالش حتمی است. چون استمرار این نعمت، خود از مصادیق «مزید» آن است پس می‌توان گفت که استمرار یا انقطاع این نعمت ضرورتاً دایره مدار شکر یا کفران آن است و بر همین اساس معتقدند در صورت کفران نعمت حضور امام علیه السلام در جامعه، غیبت امام علیه السلام ضروری است. بنابراین علت تامه غیبت را همین ناسپاسی دانسته و می‌گویند: چون اصل (عقلی) بر حضور علنی امام علیه السلام در جامعه است، در صورت شکرگزاری مردم از این نعمت، ظهور ایشان واجب می‌شود و در صورت ناسپاسی، غیبت آن حضرت وجود می‌یابد. پس علت بودن شکر نعمت امام علیه السلام برای ظهور ایشان، به معنای فلسفی تفسیر می‌شود که طبق آن وجود و عدم معلول دایره مدار وجود و عدم علت می‌گردد. رابطه بین علت و معلول در این فرض یک رابطه ضروری است، به این معنا که در صورت وجود علت، صدور معلول ضروری می‌گردد و در صورت عدم علت، عدم صدور معلول ضروری می‌شود یا به تعبیر دیگر در صورت عدم علت، وجود یافتن معلول محال و ممتنع می‌گردد. به همین جهت است که می‌گویند: اگر مردم لیاقت و شایستگی در بهره بردن از وجود علنی امام علیه السلام را نداشته باشند (در حقیقت نعمت وجود ایشان را شکر گزارند) ظهور بر ایشان واجب و لازم است و اگر چنین لیاقتی را نداشته باشند (نعمت حضور ایشان را کفران کنند) غیبت بر ایشان واجب می‌شود. این دیدگاه برخاسته از اعتقاد به رابطه علی-معلولی فلسفی میان علت ظهور و خود آن است.

در نقد و بررسی این دیدگاه باید به چهار نکته مهم توجه شود:

{صفحه ۱۹۸}

### اعطای نعمت‌ها بر اساس لیاقت و شایستگی نیست

۱- نکته اول این است که به طور کلی، نعمت‌های الهی بر اساس شایستگی و لیاقت مردم به آنها داده نمی‌شود. اساس اعطای نعمت به بندگان، فضل و رحمت خداست و اعطای فضل، مبتنی بر وجود استحقاق نیست. اصولاً فضل با عدل همین تفاوت را دارد که عدل، همان عطای بر حسب استحقاق است ولی فضل، بخشش یا بخشایشی، بدون در نظر گرفتن استحقاق.

خداوند، عموم نعمت‌های خود را بر مبنای فضل به بندگانش بخشیده، چون آنها هیچ‌گونه استحقاقی پیش از اعطای فضل الهی نداشته‌اند. تعبیر «رحمت الهی» به روشنی بر این بخشش یا بخشایش بدون استحقاق، دلالت می‌کند. منظور از بخشش، نزول عطایا و مواهب خداوندی است که ابتداء و بدون هیچ‌گونه طلب و استحقاقی به مخلوقات داده شده و می‌شود. مراد از «بخشایش» هم عفو و گذشت خداوند از تقصیرات مجرمان و گناهکاران است. «بخشش» و «بخشایش» اسم مصدر «بخشیدن» و «بخشودن» هستند و در عربی تعبیر «فضل» بر هر دو معنا دلالت می‌کند.

با این توضیح درباره معنای «فضل» و «رحمت» نمی‌توان پذیرفت که:

رحمت الهی در جایی فرود می‌آید که سزاوار رحمت باشد. (۱)

رحمت بودن رحمت به این است که دریافت‌کننده آن، استحقاق دریافتش را نداشته باشد. اگر کسی که مورد رحمت قرار می‌گیرد، مستحق آن باشد؛ دیگر نمی‌توان آن موهبت را رحمت نامید، چون رعایت استحقاق مستحق، واجب و رعایت نکردن حَقّش ظلم می‌باشد. اگر کسی حَقّ دیگری را رعایت کرده و به او ظلم نکند، نمی‌توان گفت که به او رحم نموده یا مورد رحمت خود قرارش داده است.

عموم نعمتهای خداوند از باب رحمت و فضل او به بندگان عنایت شده و می‌شود. چنین نیست که این رحمت تنها شامل افراد شایسته و لایق گردد و این که

\*\*\*\*\*

۱- در انتظار موعود، ص ۴۳.

{صفحه ۱۹۹}

در قرآن فرموده است: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُعْتَرِئًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُعْزِرُوا مَا بَأْنَفْسِهِمْ» یا این که: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُعْزِرُوا مَا بَأْنَفْسِهِمْ» معنای هیچ کدام این نیست که اگر کسانی شایستگی دارا بودن نعمتی را پیدا نکنند، خدا به ایشان نعمت نمی‌دهد. لطف خداوند منوط و مشروط به احراز لیاقت و سزاوار رحمت شدن نیست. اصلاً چنین ادعایی هم عقلاً و هم نقلاً باطل است. نه عقل بر این معنا دلالت می‌کند و نه هیچ آیه و روایتی.

آیات فوق مربوط به اعطای نعمت از طرف خداوند به بندگان نیستند. مطابق تفسیر اهل بیت علیهم السّلام، این آیات ناظر به سلب نعمت ارزانی شده هستند. این که «اگر خداوند نعمتی را به کسی اعطا کرد، آن را از او سلب نمی‌نماید، مگر وقتی که با اعمال ناپسند و زشت خود، استحقاق سلب آن را پیدا کند»، یک قاعده و ضابطه کلی برای سلب نعمت از طرف خداست. بنابراین در کتاب و سنّت قاعده و ضابطه‌ای برای اعطای نعمت‌ها بیان نشده است، چون باب فضل و رحمت الهی بسیار بسیار گسترده است و هرگز تابع لیاقت و استحقاق بندگان نیست. اما در مورد سلب نعمت فرموده‌اند که تا ناشکری و ناسپاسی نشود، چنین کاری صورت نمی‌گیرد.

قرار دادن این قاعده خود براساس فضل و رحمت می‌باشد یعنی حَتّی همین هم بر خدا واجب نیست که تا بنده ناشکری و ناسپاسی نکرده انعامش را تداوم بخشد. اگر خدای متعال نعمتی را به کسی ارزانی کند و او مدّتی از آن نعمت بهره ببرد، تداوم بخشیدن به آن نعمت، بر خداوند واجب نمی‌شود و کسانی که از آن برخوردار شده‌اند، استحقاقی برای استمرار نعمت پیدا نمی‌کنند. پس هیچ کس بر خداوند این حق را ندارد که اگر نعمتی را دارا بوده و سپاس آن را گفته، آن نعمت از او سلب نگردد. این لطف و فضل الهی است که چنین رحمتی را بر خود واجب فرموده است و تا وقتی کسی استحقاق از دست دادن نعمت را پیدا نکرده، نعمتش را از او دریغ نمی‌کند و البتّه این قاعده-چنان که پیدا است-با رویکردی نقلی اثبات می‌شود و عقل در این خصوص حکمی و نظری ندارد.

{صفحه ۲۰۰}

### حضور آشکار ائمه علیهم السّلام در جامعه بدون وجود لیاقت مردم

این بحث کلی، در مورد نعمت وجود، ظهور و استمرار حضور امام علیه السّلام در جامعه نیز جاری می‌شود. ما نمی‌توانیم مدّعی شویم که نعمت حضور ائمه علیهم السّلام در میان مردم، براساس وجود قابلیت‌ها و شایستگی‌های ایشان در پذیرش امام معصوم علیه

السَّلام بوده است. هیچ گاه و در هیچ موردی، اکثریت مردم، لیاقت و استحقاق پذیرش امام علیه السَّلام را نداشته‌اند. در مورد کدام امام معصوم می‌توانیم بگوییم مردم حقوقی را که بر عهده داشتند، به درستی ادا نمودند؟ آیا مردمی که با امیر المؤمنین علیه السَّلام بیعت کرده بودند، لیاقت حضور آن حضرت را در میان خود داشتند؟ اگر چنین بود چرا از همان ابتدای امر، کسانی که بعضاً برای بیعت با امام علیه السَّلام پیش قدم شده بودند، به کارشکنی و نقض بیعت پرداختند؟ چرا اصحاب جمل (ناکثین) فراهم آمدند و جنگ با امیر المؤمنین علیه السَّلام را طرّاحی و راه‌اندازی کردند؟ چرا عده‌ای (قاسطین) با عهده‌شکنی و سستی خود، راه را برای تقویت سلطه معاویه در میان مردم باز کردند؟ و چرا مقدّس‌مآبانی که خود را از امیر المؤمنین علیه السَّلام مسلمان تر می‌دانستند (مارقین)، آن حضرت را تکفیر نموده و به وجوب قتل ایشان فتوا دادند؟ آیا این مردمی که مستحقّ نفرین امیر المؤمنین علیه السَّلام شدند، لیاقت پذیرش ایشان را داشتند؟!

آیا مردم زمان حضرت مجتبی علیه السَّلام که با سست ایمانی و بعضاً از روی نفاق، امام خود را مجبور به تسلیم و پذیرش صلح با معاویه کردند، شایسته حضور آن حضرت بودند؟ جایی که پسر عموی آن حضرت (عبید الله بن عباس) به عنوان فرمانده لشکر امام علیه السَّلام خود را در مقابل دریافت پول به معاویه بفروشد، می‌توان گفت که مردم، سزاوار حضور حضرت مجتبی علیه السَّلام بودند؟! (۱)

از همه مصیبت‌بارتر، رفتاری است که مردم زمان سید الشهداء علیه السَّلام با سرور و امام خود داشتند. با هزاران نامه خود، ایشان را به کوفه فراخواندند اما با نهایت بی‌رحمی و نامردمی، خود آن حضرت را با همه خانواده و یارانش به شهادت

\*\*\*\*\*

۱- رجوع شود به: کتاب «تاریخ خلفا»، ج ۲ تاریخ سیاسی اسلام، نوشته رسول جعفریان، ص ۳۶۵.  
{صفحه ۲۰۱}

رساندند. وقتی کاروان حضرت زین العابدین علیه السَّلام و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم به صورت اسرا وارد کوفه شدند، اهل شهر به گریه و نوحه‌سرایبی پرداختند.

حضرت به ایشان فرمودند:

تَنُوحُونَ وَ تَبْكُونَ مِنْ أَجْلِنا فَمَنْ ذا الَّذی قَتَلَنَا؟ (۱)

بر حال ما نوحه و گریه می‌کنید؟ پس آن کس که ما را کشت، که بود؟!

و در همان حال دختر بزرگ امیر المؤمنین علیه السَّلام، حضرت عقیله بنی هاشم با بانگی علوی و هیبتی حیدری، مردم کوفه را چنین خطاب کردند:

یا أَهْلَ الْكُوفَةِ یا أَهْلَ الْخَنْتِلِ وَ الْغَدْرِ أ تَبْكُونَ فَلَا رَقَاتِ الدَّمْعَةِ وَ لَا هَدَاةِ الرِّئَةِ. (۲)

ای مردم کوفه، ای نیرنگ‌بازها و ای بی‌وفایان، آیا گریه می‌کنید؟ اشک شما خشک مباد و ناله‌هایتان فرو ننشیند!  
... أ تَبْكُونَ وَ تَنْتَجِبُونَ ای وَاللَّهِ فَبَكُوا كَثِيراً وَ اضْحَكُوا قَلِیلاً. (۳)

آیا گریه می‌کنید و صداهایتان را به زاری بلند کرده‌اید؟ آری به خدا باید زیاد گریه کنید و کمتر بخندید.

و در ادامه سخن خود فرمودند:

دامن خویش را به عار و ننگی آلوده نموده‌اید که هرگز شست‌وشویش نتوانید کرد و [گناه] خون [به ناحق ریخته] فرزند خاتم نبوت و معدن رسالت و آقای جوانان اهل بهشت را چگونه می‌توانید شست؟! (۴)

وقتی کاروان این عزیزان به مدینه‌النَّبِی صلی الله علیه و اله و سلم رسید و مردم مدینه برای استقبال ایشان به بیرون از شهر آمدند، حضرت سَجَّاد علیه السَّلام ضمن سخنانی فرمودند:



وَاللّٰهُ لَوَ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ تَقَدَّمَ اِلَيْهِمْ فِي قِتَالِنَا كَمَا تَقَدَّمَ اِلَيْهِمْ فِي الْوَصَايَةِ

\*\*\*\*\*

۱- اللهوف، ص ۱۴۶.

۲- اللهوف، ص ۱۴۶.

۳- اللهوف، ص ۱۴۷.

۴- اللهوف، ص ۱۴۷.

{صفحه ۲۰۲}

بِنَا لَمَّا زَادُوا عَلٰى مَا فَعَلُوا بِنَا. (۱)

قسم به خدا اگر (به فرض) پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم آن گونه که سفارش نیکی به ما را فرموده به ایشان سفارش جنگ با ما کرده بود، از آن ظلم و جنایتی که با ما نمودند، فراتر نمی رفتند! آیا با همه اینها می توان مدعی شد که:

میان قابلیت ها و شایستگی های ذاتی مردم برای پذیرش امام معصوم و میزان حضور امام در جامعه ارتباطی متقابل وجود دارد. (۲) آیا امتی که هرچه ظلم از دستشان برمی آمد، در حق اهل بیت پیامبرشان روا داشتند، شایستگی و قابلیت ذاتی برای پذیرش امام معصوم را دارا بودند؟ اگر چنین بود، چرا حضرت زین العابدین علیه السلام و نیز زینب کبری علیها السلام با مردم کوفه چنان سخنانی گفتند؟!

راستی مردم زمان امام حسین علیه السلام باید چگونه می بودند که شایستگی پذیرش امام معصوم را نداشته باشند؟! آیا پس از این رسوایی و ننگ آشکار، خداوند حجت خود (یعنی امام سجاد علیه السلام) را از میان مردم غایب نمود؟ و مگر فاجعه بارتر از این هم امکان پذیر بود؟!

پس چگونه می توان، حضور مستمر ائمه هدی علیهم السلام در طول ۲۵۰ سال پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را به حساب شایستگی و لیاقت مردم آن زمان ها گذاشت؟!

حقیقت این است که حضور علنی امام علیه السلام در جامعه، نشانگر لیاقت و استحقاق مردم نمی باشد و نمی توان گفت که در طول این ۲۵۰ سال به دلیل حضور آشکار ائمه علیهم السلام، امت ها شایستگی و لیاقت این حضور را دارا بوده اند.

### عدم وجوب ظهور امام علیه السلام بر فرد لایق در زمان غیبت

۲- در زمان حاضر نیز نمی توان گفت که اگر کسی لیاقت داشته باشد، ظهور امام علیه السلام بر او واجب است. چه بسا افراد لایقی در زمان غیبت امام دوازدهم علیه السلام

\*\*\*\*\*

۱- اللهوف، ص ۲۰۲.

۲- در انتظار موعود، ص ۴۳.

{صفحه ۲۰۳}

باشند، که به حکمت هایی امام علیه السلام خود را بر ایشان ظاهر نسازند. یکی از این حکمت ها می تواند امتحان آنها باشد تا خداوند «ایمان به غیب» را در ایشان بیازماید و به خاطر صبر و رضایت به قضای الهی و تحمل فراق مولایشان، ایشان را به درجات بالای ایمان نائل گرداند. بنابراین دلیلی برای این ادعا وجود ندارد که هر کس امام زمان علیه السلام برایش آشکار و ظاهر نیستند،

### سلب نعمت لزوماً به علت بی‌لیاقتی نیست

۳- قاعده‌ای که براساس فضل الهی مقرر شده این است که تا وقتی مردم با سوء رفتارشان مستحق سلب نعمتی نشوند، خدا آن نعمت را از ایشان نمی‌گیرد. از این قاعده نمی‌توان منطقاً نتیجه گرفت که در صورت سلب نعمت، علت آن حتماً ناشکری مردم بوده است. می‌توان فرض کرد که مردمی با کفران نعمت، مستحق سلب آن شده باشند، اما خداوند نه به دلیل کفران آنها بلکه به علت دیگری از ایشان سلب نعمت کرده باشد.

این مطلب کلی را در ضمن بحث فعلی توضیح می‌دهیم: اگر مردم نعمت حضور آشکار امام علیه السلام را ناشکری کنند، استحقاق سلب این نعمت را پیدا می‌کنند، اما ممکن است خداوند نخواهد به دلیل ناشکری از آنها سلب نعمت کند، لذا در این مورد، با فضل خود رفتار کند و از این جهت ایشان را از درک حضور امام علیه السلام محروم نسازد اما به علت دیگری - که ما نمی‌دانیم - این نعمت را از ایشان بگیرد. در این صورت آن قاعده کلی نقض نشده است، چون خدا از کسانی نعمت را گرفته که مستحق این عقوبت بوده‌اند، اما دلیل و حکمت این سلب، چیز دیگری بوده است. پس می‌توان فرض کرد که نعمت یا نعمت‌هایی از مردمی ناسپاس گرفته شود اما علت سلب آن نعمت‌ها ناسپاسی آنها نبوده باشد. (دقت شود.)

با این حساب، صرف گرفتن یک نعمت، حکایت از این که علتش ناشکری و کفران آن نعمت بوده نمی‌کند. به تعبیر دیگر، سلب نعمت می‌تواند ادله و علل مختلفی داشته باشد که یکی از آنها کفران آن نعمت است. بنابراین چه بسا علت {صفحه ۲۰۴}

دیگری موجب سلب نعمت گردد و ما به صرف وقوع این سلب، نمی‌توانیم پی به علتش ببریم. تنها راه کشف علت در مورد هر سلب نعمتی، دلیل یا ادله خاص نقلی در آن مورد است، چون عقل راهی به سوی کشف این امر ندارد.

### نقد و بررسی نظریه علت فلسفی غیبت امام علیه السلام

۴- ادله نقلی - اعم از آیات و روایات - همگی بر این مطلب دلالت می‌کنند که: اگر نعمتی از فرد یا جامعه سلب شود، قطعاً صاحبان آن نعمت در شکرگزاری آن کوتاهی کرده و مرتکب کفران نعمت شده‌اند، چون خداوند طبق قضای حتمی خود - هیچ نعمتی را از کسی بدون آن که مستحق سلب آن شده باشد، نمی‌گیرد. اما عکس این قضیه به صورت مطلق صحیح نیست یعنی نمی‌توان گفت که اگر نسبت به نعمتی ناشکری شود، حتماً آن نعمت، سلب می‌شود. چنین رابطه ضروری بین این دو قضیه برقرار نیست. (۱) بنابراین، نمی‌توان از ادله نقلی نتیجه گرفت که در صورت ناشکری نسبت به یک نعمت، سلب و زوال آن قطعی است، چون ممکن است خدای متعال با فضل و بخشایش خود از سر تقصیر و کوتاهی کفران‌کنندگان نعمت بگذرد و آنها را به این عقوبت (سلب نعمت) گرفتار نسازد. در استنباط از ادله نقلی باید همواره به مجموع آنها نظر داشته باشیم و نمی‌توانیم یک دلیل یا ادله خاصی را به تنهایی مأخذ استنباط خود قرار دهیم و به بقیه بی‌توجه باشیم. در بحث فعلی ادله‌ای که دلالت بر فضل و رحمت و عفو خداوند در حق بندگان گناهکار و مقصر می‌کنند، باید حتماً مدنظر باشند و با عنایت به این ادله، حداکثر چیزی که در اثر کفران یک

\*\*\*\*\*

۱- اگر بخواهیم این مطلب را با استفاده از منطق گزاره‌ها توضیح دهیم می‌توانیم بگوییم:

اگر «ناشکری کردن»  $P$  و «سلب نعمت»  $Q$  باشد، آن‌گاه می‌توانیم بگوییم  $(P-Q)$  صحیح است یعنی اگر نعمتی سلب شود حتماً ناشکری نسبت به آن صورت گرفته است. اما عکس این قضیه  $(Q-P)$  لزوماً صادق نیست چون نمی‌توانیم بگوییم که: اگر نسبت به

نعمتی ناشکری شود حتما آن نعمت سلب می‌گردد و طبق منطق گزاره‌ها از (P-Q) نمی‌توانیم (Q-P) را نتیجه بگیریم. بله می‌توانیم عکس نقیض آن را استنتاج کنیم یعنی (Q-P) و بگوییم: اگر نسبت به نعمتی ناشکری نشود، قطعاً آن نعمت سلب نمی‌گردد. این همان وعده الهی است که از روی فضل خود مقرر فرموده است.

{صفحه ۲۰۵}

نعمت، می‌توان گفت این است که کفران‌کنندگان، استحقاق سلب نعمت را پیدا می‌کنند؛ اما این که خداوند حتماً آن نعمت کفران شده را سلب می‌کند، از مجموع ادله نقلی قابل استنباط نیست.

با توجه به این نکته، باید گفت این که قرآن فرموده است: «لَنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَوْدَابِي لَشَدِيدٌ»، یا در فرمایش امام صادق علیه السلام آمده است: «لَا بَقَاءَ لَهَا إِذَا كُفِرَتْ»، هیچ کدام به این معنا نیست که قطعاً خداوند عذاب می‌کند، یا نعمتش را می‌گیرد، بلکه باید گفت که مقصود، همان استحقاق سلب نعمت و در معرض زوال قرار دادن آن می‌باشد. بنابراین شرط مقدّری در این جا وجود دارد و آن این است که: «اگر خداوند از این کفران نعمت نگذرد و عفو نکند، آن گاه نعمت را سلب می‌نماید». امکان عفو و رحمت خداوند در مورد هر کفران نعمتی وجود دارد و لزومی ندارد که در هر موردی به صورت مستقل تذکر داده شود. پس نباید انتظار داشت که در آیه فوق یا حدیث امام علیه السلام به وجود چنین شرطی تصریح شده باشد، این تصریحات به صورت مجزا ذکر شده و همگی قرینه‌ای برای فهم صحیح آیات و روایات مورد بحث هستند.

#### دیدگاه صحیح درباره ارتباط غیبت امام علیه السلام با کفران نعمت ظهور ایشان

با توجه به این توضیحات می‌توانیم دیدگاه صحیح در این مورد را چنین بیان کنیم:

چون اصل وجود و ظهور امام علیه السلام به فضل خداوند بوده، پس استمرار این ظهور هم در اصل واجب نبوده است. اما وعده الهی مبنی بر این که «اگر مردم نسبت به این نعمت ناشکری نکنند، آن را سلب نمی‌کند»، باعث می‌شود که بتوانیم بگوییم در صورت عدم کفران نعمت حضور امام در جامعه، این نعمت سلب نمی‌شد و مردم مبتلا به غیبت امام علیه السلام نمی‌گشتند. پس پنهان شدن امام عصر علیه السلام از دیدگان مردم عقوبتی است که استحقاق آن را داشته‌اند. اما چنین نیست که در صورت ناسپاسی در مورد این نعمت، غیبت امام علیه السلام واجب باشد. چنین حکمی در هیچ زمانی روا نمی‌باشد. همیشه ممکن است که خدای متعال با

{صفحه ۲۰۶}

فضل و رحمت خویش از کوتاهی‌های مردم بگذرد و امام علیه السلام را با وجود ناسپاسی‌های فراوان خلاق، ظاهر و آشکار فرماید. بنابراین شرط ضروری ظهور امام علیه السلام، لیاقت و شایستگی مردم در بهره‌وری از حضور علنی ایشان در جامعه نیست. اگر چنین بود، نباید خدای متعال بسیاری از حجّت‌های خود را در بین مردم آشکار می‌کرد، چون از صدر خلقت، نعمت حضور خلیفه خداوند در زمین با ناشکری و ناسپاسی مردم همراه بوده است.

حضرت آدم علیه السلام با ناسپاسی فرزند خود (قابیل) مواجه شد که در کمال بیرحمی برادر خود (هابیل) را به قتل رساند. و پس از آدم، وصی ایشان حضرت شیث قادر نبود دین خداوند را ظاهر و آشکار نماید و به خاطر تهدید قابیل مجبور به رعایت تقیه و کتمان دین شد. (۱) اما این تازه اول ماجرا بود و روزبه‌روز بر ناشکری مردم نسبت به خلیفه و حجّت خداوند در روی زمین افزوده شد تا آن جا که در عصر بنی اسرائیل و در یک بین الطلوعین، هفتاد پیامبر خدا را می‌کشتند و سپس در بازارهایشان به خرید و فروش می‌پرداختند گویی که هیچ جنایتی انجام نداده بودند. (۲) با همه اینها خداوند از ارسال رسولان و حجج خود به سوی مردم دریغ نفرمود و صد و بیست و چهار هزار پیامبر خود را- که گروهی از آنها اوصیای گروه دیگر بودند- در زمین مبعوث فرمود.

بنابراین سنت الهی چنین نبوده است که به خاطر ناشکری و ناسپاسی خلایق، فیض حضور خلیفه خود را در میان مردم از آنها دریغ نماید.

### عدم ضابطه کلی برای کشف علت غیبت امام علیه السلام

نتیجه مباحثی که در نقد و بررسی ضابطه ارائه شده برای بقاء و زوال نعمت‌های الهی ارائه شد، این است که ما هیچ قاعده و قانون کلی عقلی یا نقلی برای کشف این که هر نعمتی چه موقع دوام پیدا می‌کند و در چه صورتی قطعاً

\*\*\*\*\*

۱- تفسیر برهان، ج ۱، ص ۲۱۰، ح ۵.

۲- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۵.

{صفحه ۲۰۷}

زوال می‌پذیرد، در اختیار نداریم. این مطلب را در مورد رایج‌ترین قاعده‌ای که ادعا می‌شود بررسی نمودیم، قاعده‌ای که بقاء و زوال هر نعمتی را به شکرگزاری یا کفران آن نعمت منوط می‌داند. در مورد هر ضابطه دیگری هم که چنین ادعای کلی داشته باشد، شبیه همین نقد را می‌توانیم جاری بدانیم.

بنابراین در مورد این که بقاء یا زوال هر نعمتی به‌طور خاص چه علت یا علت‌هایی دارد، باید دلیل خاص و موردی داشته باشیم، چون هیچ ضابطه کلی برای تشخیص علت دوام، یا انقطاع نعمت‌ها در اختیار نداریم. این دلیل خاص هم قطعاً عقلی نیست، زیرا عقل به تنهایی راهی به سوی کشف این علت ندارد. پس در مورد سلب هر نعمتی باید دلیل یا ادله نقلی خاص آن را مبنای تشخیص علت آن قرار دهیم. لذا در بحث از علت غیبت امام عصر علیه السلام نیز تنها مرجع قابل اعتماد، ادله نقلی خاص آن است که باید یکی یکی مورد بررسی قرار بگیرد. اگر راهی برای کشف حکمت غیبت امام علیه السلام باشد، فقط از همین طریق است، نه از راه عقل و نه از طریق ضابطه کلی تاریخی-نقلی که علت سلب هر نعمت الهی را بیان کند.

### قابل کشف نبودن حکمت غیبت برای ما

تا این جا برخی از آن‌چه به عنوان دلیل عقلی یا تحلیل تاریخی (همراه با مؤیدات نقلی) برای غیبت امام عصر علیه السلام گفته شده را طرح و بررسی اجمالی نمودیم و نقاط ضعف آنها را روشن نمودیم. در نهایت به این نتیجه رسیدیم که برای توضیح چرایی غیبت از طریق بحث عقلی به جایی نمی‌رسیم و چاره‌ای جز مراجعه به ادله نقلی در این خصوص نداریم. پس ما ناتوانی خود را در کشف علت غیبت عقلا می‌یابیم. به عبارت دیگر چون هیچ دلیل عقلی برای فهم و کشف علت و حکمت افعال الهی نداریم، پس عقلا از علت غیبت، آگاهی نمی‌یابیم. اکنون می‌خواهیم همین مطالب عقلی را با استفاده از بعضی احادیث ائمه علیهم السلام تأیید کنیم که اصولاً علت غیبت امام علیه السلام برای ما قابل کشف نیست و

{صفحه ۲۰۸}

تلاش در این مسیر ما را به گمراهی می‌کشاند.

اولین حدیث در این موضوع، فرمایشی از امام صادق علیه السلام است که جنبه کلیدی و محوری در مورد کشف علت غیبت دارد. این حدیث را محدث بزرگوار، مرحوم شیخ صدوق با اسناد خود در کتاب گران قدر «کمال الدین و تمام النعمه» از عبد الله بن فضل هاشمی نقل فرموده است. می‌گوید: از امام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام شنیدم که فرمودند:

انَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً لَا بُدَّ مِنْهَا يَرْتَابُ فِيهَا كُلُّ مُبْطِلٍ.

همانا برای صاحب این امر (امامت و ولایت) غیبتی است که قطعاً واقع می‌شود، در آن اهل باطل به شک و تردید می‌افتند. راوی می‌گوید: عَلت آن را از حضرت پرسیدم. فرمودند:

لَأَمْرٍ لَمْ يُؤْذَن لَنَا فِي كَشْفِهِ لَكُمْ.

به خاطر چیزی که اجازه پرده‌برداری از آن را برای شما به ما نداده‌اند.

راوی می‌گوید: پرسیدم: حکمت غیبت ایشان چیست؟ فرمودند:

وَجَهَ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ وَجَهَ الْحِكْمَةِ فِي غِيَابَاتٍ مَن تَقَدَّمَ مِنْ حُجَّجِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ إِنَّ وَجَهَ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ لَا يَنْكَشِفُ إِلَّا بَعْدَ ظُهُورِهِ كَمَا لَمْ يَنْكَشِفْ وَجَهَ الْحِكْمَةِ فِيمَا آتَاهُ الْخِضْرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ خَرَقِ السِّفِينَةِ وَقَتْلِ الْغُلَامِ وَإِقَامَةِ الْجِدَارِ لِمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى وَقْتِ افْتِرَاقِهِمَا.

حکمت غیبت ایشان، همان حکمت غیبت‌های حجت‌های خداوند متعال پیش از ایشان است. حکمت این امر، جز پس از ظهور ایشان روشن نمی‌گردد، همان‌گونه که حکمت کارهای حضرت خضر علیه السلام (سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر بی‌چه و تعمیر دیوار) برای حضرت موسی علیه السلام تا وقت جدا شدن ایشان از یکدیگر روشن نشد.

در پایان حدیث با تأکید بر «سر» بودن علت غیبت امام زمان علیه السلام فرمودند:

يَابْنَ الْفَضْلِ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَسِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَغَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ وَمَتَى عَلِمْنَا أَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَكِيمٌ صَدَقْنَا بِأَنَّ أَعْمَالَهَا كُلَّهَا

{صفحه ۲۰۹}

حِكْمَةٌ وَإِنْ كَانَ وَجْهًا غَيْرَ مُنْكَشِفٍ. (۱)

ای پسر فضل! همانا این امر (غیبت امام عصر علیه السلام) یک کار خدایی و رازی از رازهای خداوند و از مصادیق غیب الهی است و ما وقتی خداوند عز و جل را حکیم دانستیم، تصدیق می‌کنیم که همه کارهای او از روی حکمت است، هر چند که حکمت آنها برای ما روشن نباشد.

در این حدیث شریف به چند موضوع مهم درباره حکمت غیبت امام عصر علیه السلام اشاره شده است:

مطلب اول این است که به صراحت فرموده‌اند: ما اجازه نداریم، حکمت غیبت امام زمان علیه السلام را برای مردم بیان کنیم. با این بیان از همان ابتدا خیال همه را آسوده کرده‌اند که به دنبال پرده‌برداری از حکمت غیبت نباشند.

### روشن نشدن حکمت غیبت پیش از ظهور

مطلب دوم این که حکمت غیبت امام علیه السلام پیش از ظهور ایشان مشخص نمی‌شود. بنابراین هر وجهی که برای آن بیان شده یا می‌شود، نمی‌تواند به عنوان حکمت کار خداوند در این موضوع، تلقی گردد. علت «سر» نامیدن این امر همین است که وجه آن تا قبل از ظهور حضرت، ناشناخته و مخفی می‌ماند.

### تشبیه غیبت امام عصر علیه السلام به کارهای حضرت خضر علیه السلام

مطلب سوم: حکمت غیبت امام زمان علیه السلام نظیر حکمت کارهای حضرت خضر علیه السلام است که پیامبر عظیم الشانی چون حضرت موسی علیه السلام نیز ابتداءً از آنها آگاه نبود. علت کارهای حضرت خضر علیه السلام فقط با توضیح خود ایشان در هنگام جدایی از حضرت موسی علیه السلام روشن شد. نکته جالب توجه در این تشبیه آن است که موسی علیه السلام-در اثر بی‌اطلاعی از حکمت کارهای خضر-تاب نیاورد و در هر سه مورد، لب به اعتراض گشود و به همین خاطر کار به جایی رسید که حضرت خضر

علیه السلام اعلام وقت جدایی از موسی علیه السلام را کرد. شاید همین وجه شباهت در

\*\*\*\*\*

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، باب ۴۴، ح ۱۱.

{صفحه ۲۱۰}

این جا هم وجود داشته باشد و کسانی که از حکمت غیبت امام عصر علیه السلام اطلاع ندارند، نتوانند صبر و تحمل کافی از خود نشان دهند، در نتیجه از این امتحان بزرگ سر بلند بیرون نیایند. از این بالاتر، کارهای حضرت خضر علیه السلام به لحاظ ظاهری عاقلانه نبود. سوراخ کردن کشتی در دریا، فی نفسه یک کار عقلایی محسوب نمی شود، همچنین است کشتن پسر بچه و درست کردن دیواری که در حال خراب شدن است.

در دوران غیبت هم هستند کسانی که پنهانی امام علیه السلام را امری عقلایی و موجه تلقی نمی کنند و در پذیرش آن به لحاظ اعتقادی مشکل دارند. اینان برای آن که-به زعم خود-ظاهر آبرومندی برای غیبت امام زمان علیه السلام دست و پا کنند، دست به توجیهاتی می زنند که-به گمان خود-آن را عقلایی جلوه دهند تا هم خود و هم دیگران را نسبت به این امر راضی و خرسند کنند. ولی واقعیت این است که اگر از ابتدا بپذیرند که حکمت آن را نمی دانند و به تصدیق عقل خویش، سر بسته به آن ایمان آورند، نه خود را به زحمت می اندازند و نه در ایمان و اعتقادشان خللی به وجود می آید.

به عنوان مثال کسانی که وجود امام علیه السلام و حضور آشکار ایشان را در زمین از باب وجوب «لطف» واجب می دانند، در توجیه امر غیبت حضرت صاحب الامر علیه السلام با اشکال مواجه می شوند و ناچارند به صورتی آن را توجیه کنند که به «برهان لطف» ادعایشان لطمه ای وارد نشود. اما توجیهات مطرح شده به لحاظ عقلی کامل و تمام نیست و لذا نهایتاً مجبور می شوند که به مخفی بودن حکمت غیبت اعتراف نمایند. به نمونه ای از این تلاش های ناموفق اشاره می کنیم.

### بررسی نظر مرحوم شیخ مفید درباره علت غیبت

یکی از بزرگترین دانشمندان شیعه، فقیه و متکلم نامی، مرحوم شیخ مفید اعلی الله مقامه الشریف است. ایشان از کسانی هستند که معتقد به برهان لطف بوده و از آن برای اثبات لزوم وجود امام علیه السلام در هر زمان استفاده کرده اند. در یکی از رساله های ایشان که «الْتَكْتُ الْعَقْدَائِيَّة» نام دارد، حداقل سه بار به کاربرد برهان لطف در

{صفحه ۲۱۲}

اثبات وجود امام زمان علیه السلام استدلال شده است. (۱) در یکی از این موارد، عین عبارت ایشان چنین است:

فان قيل: ما الدليل على وجوده؟

اگر بگویند: چه دلیلی بر وجود امام علیه السلام هست؟

فالجواب: الدليل على ذلك ان كل زمان لا يُدَّ فيه من امام معصوم و الا لَخَلَا الزمان من امام معصوم مع انه لطف و اللطف واجب على الله تعالى في كل زمان. (۲)

جواب این است که: دلیل این امر آن است که در هر زمانی باید یک امام معصوم وجود داشته باشد و گرنه لازم می آید که این زمان از امام معصوم خالی باشد، در حالی که وجود ایشان لطف است و لطف در هر زمان بر خدا واجب می باشد.

با این مبنا، غیبت امام علیه السلام بی معنا و غیر موجه می شود. چون آن لطف مورد نظر متکلمان با پنهان و ناشناخته بودن امام علیه السلام قابل جمع نیست. لذا باید غیبت امام علیه السلام را جوری توجیه کنند که به قول خودشان «اخلاص به واجب» از طرف خداوند لازم نیاید. به همین جهت است که در این جا ناچار می شوند عقلاً اخلاص را از ناحیه مردم بدانند که در تبعیت از امام علیه

السَّلام و امتثال اوامر ایشان کوتاهی نموده‌اند و در حقیقت عُلَّتْ غیبت امام علیه السَّلام به مردم برمی‌گردد و باید برگردد. (۳) ایشان در ادامه فرمایش خود در پاسخ به وجه غیبت امام علیه السَّلام چنین فرموده‌اند:

فان قيل: ما وَجْهُ استتاره؟

وجه و حکمت پنهان بودن امام علیه السَّلام چیست؟

\*\*\*\*\*

۱- النکت الاعتقادیة، ص ۳۹ و ۴۴ و ۴۵.

۲- النکت الاعتقادیة، ص ۴۴.

۳- عین عبارات مرحوم شیخ مفید در این باره چنین است:

«فان قيل: قد تَقَدَّمَ أَنَّ الامامَ لَطُفٌ و اللُّطْفُ وَاجِبٌ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى فَإِذَا كَانَ الامامُ مُسْتَتِرًا كَانَ اللَّهُ تَعَالَى مُخَلًّا بِالوَاجِبِ تَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا.»

فالجواب: اللطف الواجب على الله تعالى في الامام هو نصبه و تكليفه بالامامة و الله تعالى قد فعل ذلك فلم يكن مخالاً بالواجب و إنما الاخلاص بالواجب من قبل الزعيمة فانهم يجب عليهم ان يتابعوه و يمثلوا اوامرهم و نواهيه... فحيث لم يفعلوا ذلك... فهلاكهم من قبل انفسهم (النكت الاعتقادية، ص ۴۵).

{صفحه ۲۱۲}

فالجواب: وَجْهُ استتاره لِكَثْرَةِ العَدُوِّ و قِلَّةِ الناصِرِ و جازَ أَنْ يَكُونَ لِمَصْلِحَةِ خَفِيَّةِ اسْتَأْثَرِ اللَّهُ تَعَالَى بِعِلْمِهَا. (۱)

پاسخ این است که: حکمت پنهان بودن ایشان به خاطر زیادی دشمنان و کمی یاران است و ممکن است به خاطر مصلحت خفیه‌ای باشد که خدای تعالی علمش را خاص خود قرار داده و کسی را از آن آگاه نکرده باشد.

ملاحظه می‌شود که مرحوم شیخ در پاسخ خود ابتدا تقصیر و کوتاهی مردم را علت غیبت معرفی کرده‌اند، اما ظاهراً خودشان این جواب را کافی ندانسته و بلافاصله اضافه کرده‌اند که چه بسا یک حکمت و مصلحت مخفی در کار باشد که ما از آن بی‌خبر هستیم. این نکته اخیر، همان چیزی است که در حدیث مورد بحث از امام صادق علیه السَّلام مورد تأکید قرار گرفته و باید از ابتدا مدنظر باشد. اگر از اصل، این احتمال را بدهیم که چه بسا علت و حکمت غیبت حضرت، مخفی باشد، دیگر از تحمل زحمت توجیه و تأویل‌هایی که عقلاً قانع‌کننده نیست، آسوده می‌شویم و از همان ابتدا می‌گوییم: حکمتش را نمی‌دانیم.

اگر حقیقتاً زیاد بودن تعداد دشمنان و کم بودن عدد یاران، علت غیبت امام زمان علیه السَّلام باشد، باید همه یا حداقل اکثر امامان شیعه در غیبت کامل از مردم به‌سر می‌بردند، چون در همه زمانها چنین علتی وجود داشته است. بیشترین یاران ائمه علیهم السَّلام به‌طور نسبی در زمان سید الشهداء علیه السَّلام بودند، که تعداد آنها در مقابل دشمن بسیار ناچیز بود (هشتاد و چند نفر در برابر سی هزار نفر!). در زمان امام صادق علیه السَّلام که هزاران نفر در درس ایشان شرکت داشتند به فرموده خودشان تعداد یاران ایشان به هفده نفر نمی‌رسید. مطابق نقل دیگری از خود حضرت، عدد یاران ایشان از پنج نفر هم کمتر بوده است! (۲) آیا این قلت یار و یاور، باعث غیبت امام صادق علیه السَّلام گردید؟! و اگر چنین است پس چرا امام سجاد علیه السَّلام که همه یاران با اخلاص پدرشان در کربلا به شهادت رسیده و خود یکه و تنها باقی مانده بودند، از

\*\*\*\*\*

۱- النکت الاعتقادیة، ص ۴۴ و ۴۵، ظاهراً در عبارات ایشان حذفی صورت گرفته که معنایش مقدر است. علی القاعده منظور ایشان چنین است: اسْتَأْثَرِ اللَّهُ تَعَالَى «نَفْسَهُ» بِعِلْمِهَا.

۲- رجوع کنید به کتاب «آفتاب در غربت»، ص ۲۹۹ تا ۳۰۱.

دیدگان غایب نشدند؟!

به همین جهت است که مرحوم شیخ مفید، پاسخ اول خود را کافی و قانع کننده ندیده و احتمال وجود یک مصلحت مخفی را مطرح کرده‌اند. خوب اگر چنین است، چرا از همان ابتدا چنین پاسخی ندهیم؟ و البته باید توجه داشته باشیم که در این صورت، صحت برهان لطف و اثبات عقلی وجود و ظهور امام علیه السلام در هر زمان (براساس این برهان) مخدوش می‌گردد. چون وقتی یک احتمال خلاف مطرح باشد، استدلال ناتمام می‌شود. (اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال)

وقتی عقلا-احتمال وجود یک حکمت ناشناخته، برای غیبت امام علیه السلام در کار باشد، دیگر نمی‌توان با قاطعیت، علت آن را کمی یاران یا تبعیت نکردن مردم از امام علیه السلام و عدم امتثال اوامر ایشان، از سوی جامعه دانست. بنابراین طرح این احتمال در حقیقت به معنای دست برداشتن از همه استدلالها و براهین به ظاهر عقلی است و تأییدی است بر واقعیتی که در مباحث پیش بر آن اصرار ورزیدیم، مبنی بر این که برای غیبت امام علیه السلام هیچ‌گونه توجیه عقلی، پذیرفته نیست.

نکته دیگری که در فرمایش مرحوم شیخ مفید مطرح شده، این است که آن مصلحت مخفی را هیچ‌کس جز خدای متعال نمی‌داند. اما آن‌چه در حدیث امام صادق علیه السلام آمده، خلاف این معنا را می‌رساند. حضرت فرموده‌اند که به ما (اهل بیت علیهم السلام) اجازه پرده‌برداری از حکمت غیبت امام عصر علیه السلام داده نشده است. این تعبیر بر آن دلالت می‌کند که خود حضرات ائمه علیهم السلام از راز غیبت مطلع بوده‌اند ولی در کشف آن برای مردم از خدای متعال اجازه نداشته‌اند. پس حکمت غیبت امام علیه السلام؛ فقط از مردم عادی مخفی است نه از خود ایشان.

### تصدیق حکیم بودن خداوند، بدون آگاهی از حکمت الهی

مطلب چهارم که از حدیث مورد بحث استفاده می‌شود، نکته بسیار مهمی است که حضرت در پایان فرمایش خود به صورت یک قاعده کلی عقلی متذکر شده‌اند. فرموده‌اند که ما سربسته به حکیم بودن خداوند اعتقاد داریم و برای

تصدیق حکمت الهی، لازم نیست که از رمز و راز همه کارهای خدا سردرآوریم. این مطلب در کل مباحث اعتقادی و به خصوص در بحث فعلی بسیار کارگشا و روشنگر است.

سرّ قضیه در این است که ما به حکیمانه بودن کارهای خداوند به‌خاطر خدایی او و این که عقلا منزه از هر نقصی (از جمله انجام کارهای بیهوده و عبث) است، پی برده‌ایم. خدایی خدا اقتضا می‌کند که هیچ عیب و نقصی نداشته باشد و از آن‌رو که انجام کارهای عبث عیب و نقص است، به حکم عقل، خداوند، منزه از آن می‌باشد. ولی نکته مهمی که باید به آن توجه داشت این است که برای تصدیق عقلی این قضیه، نیازی نیست که از حکمت افعال الهی هم آگاهی یابیم. بلکه با علم به این که حکمت کارهای خدا عقلا برایمان مکشوف نیست به حکیم بودن ذات قدّوس او حکم می‌کنیم. بله اگر در موردی خداوند-به زبان پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم یا امام علیه السلام- خود حکمت یا حکمت‌های افعال خویش را بیان فرمود، از آن مطلع و آگاه می‌شویم ولی تصدیق حکیم بودن خداوند منوط به دانستن آن حکمت‌ها نیست.

### ممنوعیت سؤال درباره علت غیبت

حال اگر همین قاعده عقلی و نقلی را در بحث فعلی بپذیریم، دیگر پذیرفتن غیبت امام عصر علیه السلام بر اندیشه‌مان گران نمی‌آید، آن‌وقت دیگر توقع نخواهیم داشت که ابتدا علت و حکمت آن را دریابیم تا بعد حکیمانه بودن آن را تصدیق نماییم. به



همین جهت خود را ملزم نمی‌کنیم که دست به توجیهاتی بزنیم تا امر غیبت را-به گمان خود-قابل قبول جلوه دهیم. این گونه به طور کلی باب سؤال و جستجو از این سرّ الهی را بر خود می‌بندیم و در دانستن آن چه از عهده‌مان برداشته شده، خود را به زحمت نمی‌اندازیم.

در یکی از توقیعاتی که از ناحیه وجود مقدّس امام عصر علیه السّلام صادر شده، درباره علّت غیبت چنین آمده است:

{صفحه ۲۱۵}

أَمَّا عَلَّةُ مَا وَقَعَ مِنَ الْغَيْبِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْئَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ» (۱). . . فَأَعْلِقُوا بَابَ السُّؤَالِ عَمَّا لَا يَعْنِيكُمْ وَلَا تَتَكَلَّفُوا عِلْمَ مَا قَدْ كُفِّتُمْ. (۲)

امّا علّت وقوع غیبت، پس خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: «ای مؤمنان درباره چیزهایی نپرسید که اگر برایتان آشکار شود، ناراحتتان می‌کند». . . پس باب پرسش از اموری که به شما مربوط نیست را ببندید و خود را برای دانستن چیزهایی که از عهده شما برداشته شده به زحمت نیندازید.

این سفارش خود امام عصر علیه السّلام است که در پاسخ به سؤالی درباره علّت غیبت مرقوم فرموده‌اند. طبق این توصیه، جستجو و کنکاش از این امر، پسندیده نیست و از مواردی دانسته شده که به ما ربطی ندارد. وظیفه ما ایمان کامل و عمیق به آن اموری است که خداوند اراده فرموده و تلاش برای کشف از رمز و راز آن، کار صحیحی نیست. متأسّفانه کم نیستند افرادی که سراغ چیزهایی می‌روند که از آنها نخواستند، و در مقابل در پی فهم تکالیف و وظایف خود نیستند. بسیاری از اموری که برای ما اهمّیت دارند، آنهایی هستند که اساساً دانستنشان برای ما مفید نیست بلکه از جستجو برای آگاهی از آنها نهی شده‌ایم، ولی آنها را دنبال می‌کنیم و به نحوی می‌خواهیم از آنها سردر آوریم. در مقابل نسبت به آنچه باید بدانیم و وظیفه عقلی و شرعی ماست کوتاهی و بی‌رغبتی نشان می‌دهیم.

براساس سفارش امام زمان علیه السّلام به جای حسّاس شدن و جستجو از علّت و حکمت غیبت، باید به دنبال آشنایی با وظایف خاصّ خود در این زمان باشیم تا راه نجاتی از خطرات هولناک آن پیدا کنیم.

نکته دیگر در این توقیع مبارک آن‌که، این حدیث تنها موردی است که امام معصوم علیه السّلام تعبیر «علّت» را برای غیبت به کار برده‌اند و در آن هم تصریح کرده‌اند که پرسش درباره آن مجاز نیست. در احادیث دیگر تعبیر «علّت» را به کار

\*\*\*\*\*

۱- مائده/۱۰۱.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، باب ۴۵، ح ۴.

{صفحه ۲۱۶}

نبرده‌اند. از این جا می‌توان فهمید که ائمه علیهم السّلام از اطلاق این کلمه به آن چه در مقام تعلیل امر غیبت فرموده‌اند، ابا داشته‌اند و این خود مؤیدی است بر آن چه قبلاً در این باره بیان شد.

### بررسی ادّعای کشف علّت غیبت از توقیع امام علیه السّلام

عجیب است که باوجود این تأکید امام عصر علیه السّلام، برخی از افراد-که اصرار بر فهمیدن راز غیبت دارند-از همین توقیع شریف، علّت اصلی غیبت را به زعم خود استنباط کرده‌اند! به این عبارت توجه کنید:

امام علیه السّلام قبل از این که به فلسفه غیبت پردازند، اشاره به آیه‌ای از قرآن کریم کردند که می‌فرماید: «نپرسید از چیزهایی که اگر برای شما آشکار شود، شما را ناراحت می‌کند» (۱) حال آن علّت چه چیز بوده است که موجب ناراحتی شیعیان می‌شود؟

اگر فرض کنیم آن علت از جانب خداوند متعال یا امام معصوم علیه السّلام بوده است که در این صورت ناراحتی شیعیان معقول نیست، پس باید علت چیزی باشد که به قصور و تقصیر شیعیان برگردد و آن علت جز ترس از جان مبارکشان به خاطر قلت یاران و کم‌همتی آنها چیز دیگری نیست. (۲)

اولاً آن‌چه نویسنده، «فلسفه غیبت» نامیده، بر عهده نداشتن بیعت از طاغوت زمان است که در این توفیق مبارک به عنوان یکی از آثار و لوازم غیبت ذکر شده و ما در فصل آینده، معنای صحیح علت بودن آن را برای غیبت امام زمان علیه السّلام، روشن خواهیم نمود- که این امر چیزی نیست جز یکی از نتایج و آثار غیبت آن حضرت- بنابراین نباید آن را «فلسفه غیبت» بدانیم. «فلسفه غیبت» همان رازی است که تا پیش از ظهور آن حضرت، روشن نخواهد شد.

امام عصر علیه السّلام در این توفیق به‌طور صریح مردم را از این که به دنبال کشف علت غیبت باشند، منع فرموده و برای همین منظور به آیه شریفه «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا

\*\*\*\*\*

۱- مائده/۱۰۱.

۲- ماهنامه موعود، ش ۵۰، «نظریه اختیاری بودن ظهور»، ص ۶۳.

{صفحه ۲۱۷}

لا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ... استناد کرده‌اند.

با این وجود، نویسنده مذکور با بیانی که خود آن را استدلالی و عقلی می‌پندارد، خواسته است تا از همین فرمایش امام علیه السّلام (که به دنبال کشف علت غیبت نباشید) علت غیبت را استنتاج کند! واقعا تعجب آور است که از این گزاره، درست ضد آن را استنباط کرده‌اند. به راستی امام علیه السّلام باید به چه بیانی و با چه تعبیری اظهار می‌کردند که علت و فلسفه غیبت، قابل کشف نیست، تا کسی نتواند آن را برخلاف مقصود ایشان تأویل نماید؟! آیا صریح‌تر از آن‌چه در توفیق فرموده‌اند، می‌توانستند بگویند و نگفته‌اند؟!

علاوه بر این در ادامه توفیق-همان‌طور که گذشت-فرموده‌اند که: باب پرسش از آن‌چه را که به شما مربوط نیست، ببندید. اگر استنباط نویسنده مقاله «اختیاری بودن ظهور» صحیح باشد، چطور فرموده‌اند: آن‌چه به شما مربوط نیست (ما لا- یعنی کم)؟ اگر مقصود امام علیه السّلام قصور و تقصیر شیعیان باشد، آیا می‌توان گفت که به آنها مربوط نمی‌شود؟!

نکته دیگر آن که اگر منظور امام علیه السّلام از آن‌چه فرموده‌اند، «ترس از جان مبارکشان» باشد، چه‌طور در احادیث متعددی به علت بودن آن برای غیبت تصریح کرده‌اند؟ (۱) بنابراین با وجود بیان «ترس از جان» به عنوان علت غیبت، باز تأکید فرموده‌اند که از آن سؤال نکنید، پس معلوم می‌شود سّر دیگری در کار است که نخواسته‌اند تا قبل از ظهور روشن شود.

آخرین پاسخ ما به نویسنده مقاله مذکور این است که به چه دلیل ادعا می‌کند شیعیان، فقط وقتی علت غیبت، قلت یاران و کم‌همتی ایشان باشد، ناراحت می‌شوند؟ احتمالات متعددی می‌توان داد که همه علت، به شیعیان برنگردد یا اگر هم باز می‌گردد، تنها به کم بودن یاران و امثال آن مربوط نشود؛ اما باز هم باعث ناراحتی شیعیان شود. در یک بحث عقلی نمی‌توان این‌طور ساده‌انگارانه مسأله را حلّ و فصل نمود.

\*\*\*\*\*

۱- ما در فصل آینده، به برخی از آنها اشاره خواهیم نمود.

{صفحه ۲۱۸}

در همین زمینه، عالم بزرگ شیعه مرحوم سید مرتضی - که از برجسته‌ترین شاگردان مرحوم شیخ مفید بوده - تعبیری دارد که نقل و بررسی آن در این جا مناسب است. ایشان در رساله‌ای تحت عنوان «المقنع فی الغیبه» درباره غیبت امام عصر علیه السلام و فلسفه آن نظرات خود را مطرح فرموده است. در قسمتی از این رساله آگاهی از علت غیبت را به آگاهی یافتن از مراد خداوند از آیات متشابه قرآن تشبیه کرده و چنین می‌فرماید:

همچنان که ما و مخالفین ما (۱)، علم قطعی و آگاهی تفصیلی به وجوه این آیات و تأویل و توجیه آنها را لازم نمی‌دانیم، بلکه همه ما قائل هستیم به این که: وقتی ما به حکیم بودن خداوند تعالی علم داریم و می‌دانیم که ممکن نیست به خلاف آن صفات و ویژگی‌هایی که دارد خبری بدهد، به طور کلی درک می‌کنیم که برای همه این آیات، وجوه صحیح و تأویلات درستی بر خلاف ظاهرشان وجود دارد که مطابقت با نتایج دلایل عقلی دارد اگرچه ما به شکل تفصیلی نتوانیم به آن وجوه و تأویلات، علم پیدا کنیم. زیرا نیازی به آن نداریم و همین مقدار که علم اجمالی داریم که مراد از این آیات خلاف معنای ظاهری آنهاست و هر کدام تأویل و وجهی مطابق با عقل دارد، برای ما کفایت می‌کند.

به همین ترتیب می‌توان گفت که ما علم دقیق و تفصیلی به سبب غیبت و وجه عدم ظهور حضرت را لازم نداریم و چنین علمی برایمان ضرورت ندارد. بلکه همان علم اجمالی که ذکر شد در این باره کفایت می‌کند. حال اگر خود را به زحمت انداختیم و علی‌رغم عدم لزومش در آن تحقیق و تدقیق کرده و وجوهی را ذکر کردیم، از فضل ما محسوب می‌گردد، چنان که اگر در باب ذکر وجوه آیات متشابه و اهدافی که در آن هست، به گونه متعین و مشخص بحث کردیم، نوعی فضل و زیادت، از جماعت تحقیق کننده ما به شمار می‌آید. (۲)

\*\*\*\*\*

۱- مقصود اهل سنت هستند که غیبت امام عصر علیه السلام را منکر می‌باشند.

۲- امامت و غیبت (از دیدگاه علم کلام) ترجمه المقنع، ص ۳۸ و ۳۹.

{صفحه ۲۱۹}

لازم به ذکر است که مرحوم شیخ مفید و سید مرتضی در زمان خود با سنی‌های معتزلی روبه‌رو بودند که غیبت امام عصر علیه السلام را عقلا - مورد اشکال قرار می‌دادند و می‌گفتند که اگر - به قول شما - وجود امام علیه السلام در همه زمانها لازم است و هدایت الهی بدون امام امکان ندارد، چگونه می‌توانید این اعتقاد را با اعتقاد به غیبت امام علیه السلام جمع کنید؟

مرحوم شیخ و شاگردانش خود را موظف می‌دیدند که از اعتقاد شیعه در این موضوع، دفاع عقلانی نمایند و چون به مقتضای برهان لطف، نصب و جعل امام را در هر زمان بر خدای متعال واجب می‌دانستند، باید مانعی عقل‌پسند برای ظهور امام علیه السلام نشان می‌دادند تا اعتقاد شیعه به وجود امام غایب مخالف با عقل جلوه نکند. به همین خاطر است که مرحوم سید مرتضی اعتقاد به امام غایب را به اعتقاد به آیات متشابه قرآن تشبیه کرده است. این تشبیه از آن جهت است که معنای ظاهری آیات متشابه ممکن است با احکام عقلی در تعارض باشد، مثلاً معنای ظاهری آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اِسْتَوَى» (۱) با این حکم عقل که خداوند از احکام جسم منزّه است، تعارض دارد چون وجود تخت و مستقر شدن روی آن را اثبات می‌کند.

در این گونه موارد اگر هم مراد خدای متعال را از این آیات ندانیم ولی این مقدار یقین داریم که مقصود، معنای ظاهری آنها نیست و قطعاً تأویلی مطابق با عقل دارد هر چند که ما آن را ندانیم.

به نظر مرحوم سید مرتضی و استادش مرحوم شیخ مفید، غیبت امام زمان علیه السلام ظاهری خلاف عقل دارد، چون ایشان حضور آشکار امام علیه السلام را طبق برهان لطف واجب می‌دانستند. از این جهت، مرحوم سید فرموده است که ما اگر علم تفصیلی به علت

غیبت هم نداشته باشیم، همان علم اجمالی به حکیم بودن علی الاطلاق خداوند، برای پذیرش امکان غیبت امام علیه السلام کفایت می‌کند. (۲)

\*\*\*\*\*

۱- طه/۵.

۲- همین مطالب با عبارات دیگری در فرمایشات مرحوم شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی که مبرزترین شاگرد مرحوم سید مرتضی بوده است در کتاب الغیبه، ص ۸۵ آمده است.  
{صفحه ۲۲۰}

### بررسی و نقد نظرات مرحوم سید مرتضی

درباره فرمایشات جناب سید مرتضی باید به چند نکته توجه شود:

اول: مرحوم سید فرموده است: «علم اجمالی به حکیم بودن پروردگار برای تصدیق غیبت امام عصر علیه السلام کفایت می‌کند و ما نیازی به علم تفصیلی نسبت به علت این امر نداریم.» این، سخن بسیار متین و صحیحی است که ما از فرمایش امام صادق علیه السلام و به ارشاد ایشان به آن متذکر شده بودیم. اما پذیرفتن این اصل عقلی، ربطی به این که حضور آشکار امام علیه السلام را بر طبق برهان لطف واجب بدانیم، ندارد. باید حساب این دو مطلب را در سخنان سید مرتضی از هم جدا کنیم.

دوم: تشبیه غیبت امام عصر علیه السلام به آیات متشابه قرآن از جهتی صحیح و روشنگر است و از جهت دیگر نادرست و دورکننده از مقصود. از این جهت صحیح است که ما باید اعتقاد به غیبت امام علیه السلام داشته باشیم چه علت آن را بدانیم و چه ندانیم. ندانستن علت این امر، ضرری به این که آن را به عنوان یک کار حکیمانه بپذیریم نمی‌زند، همان‌طور که ندانستن تأویل آیات متشابه ضرری به اعتقاد ما نسبت به صحت آنها نمی‌زند. این تشبیه از همین جهت می‌تواند منطقاً پاسخگوی اعتراض اهل سنت، در مورد غیبت امام علیه السلام باشد، چون آنها هم آیات متشابه قرآن را قبول دارند بدون این که حتماً تأویل آنها را بدانند و شرط ایمان خود به آن آیات را فهم تأویل آنها نمی‌دانند.

اما تشبیه غیبت امام زمان علیه السلام به آیات متشابه از جهت دیگر صحیح نیست. این تشبیه، براساس واجب دانستن ظهور امام علیه السلام طبق برهان لطف و امثال آن صورت گرفته و به همین جهت ظاهر آن مخالف عقل دانسته شده است. حال اگر قائل به وجوب ظهور امام نباشیم- که عقلاً هم نمی‌توانیم باشیم- این تشبیه، تشبیه مناسبی نخواهد بود، بدین خاطر که غیبت حضرت صاحب الامر علیه السلام، ظاهر مخالف عقلی ندارد، تا نیاز به تأویل و توجیه داشته باشد، بنابراین رجوع به آن  
{صفحه ۲۲۱}

دسته از ادله نقلی که علت و حکمت غیبت را بیان کرده‌اند، برای توجیه و تأویل امری مخالف عقل نیست.

سوم: این که فرموده‌اند «با وجود تصدیق به کفایت علم اجمالی درباره علت غیبت، وجوهی را به عنوان فضل (۱) مطرح می‌کنیم» جای بحث و گفتگو دارد. بحث در این که آیا می‌توانیم بدون مراجعه به ادله نقلی، وجهی برای غیبت امام علیه السلام مطرح کنیم یا خیر؟ همین بحث در مورد آیات متشابه قرآن نیز عیناً مطرح است. ما می‌توانیم عقلاً حکم کنیم که مراد از آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»، معنای ظاهری آن نیست ولی آیا بدون مراجعه به علوم اهل بیت علیهم السلام در تفسیر قرآن می‌توانیم تأویل صحیح آیه را بدانیم؟ حق این است که اگر به احادیث ائمه علیهم السلام در توضیح و تفسیر معنای «عرش» و «استواء» مراجعه نکنیم، هرگز معنای صحیح آیه را نمی‌فهمیم. در مورد حکمت یا علت غیبت نیز دقیقاً همین‌طور است و به همین جهت تأکید بر این داشته‌ایم که سخن گفتن در این موضوع فقط با رجوع به ادله نقلی امکان‌پذیر است.

## عدم جواز اظهار نظر عقلی در مورد علت غیبت

پس سخن گفتن از علت غیبت عقلا- جایز نیست، چون هرگونه اظهارنظری در این مورد خارج از حوزه کشف عقلانی است. با توجه به این نکته می‌توانیم درباره صحت و سقم نظریات عقلی در این خصوص قضاوت کنیم. به عنوان مثال اگر گفته شده که علت استتار (پنهانی) امام علیه السلام زیادی دشمنان و کمی یاران ایشان است، باید ببینیم که این نظر به عنوان یک بحث عقلی مطرح شده یا براساس ادله نقلی. طرح این سخن از دیدگاه عقلی صحیح نیست ولی اگر در احادیث ائمه علیهم السلام چیزی در این خصوص نقل شده باشد، حساب دیگری پیدا می‌کند که در ادامه مباحث پیرامون معنای آن سخن خواهیم گفت. در این جا فقط به این حقیقت اشاره می‌کنیم که در ادله نقلی چنین علتی برای

\*\*\*\*\*

۱- مراد ایشان از فضل، زیادتی است یعنی دانستن این وجوه نوعی زیادتی از حد واجب می‌باشد.

{صفحه ۲۲۲}

غیبت امام عصر علیه السلام ذکر نشده و آنچه مطرح می‌شود یا مبتنی بر ادعای عقلی بودن آن است و یا استنباطی است که از برخی احادیث می‌شود. در فصل حاضر بحث درباره این است که عقلا نمی‌توانیم چنین ادعایی بکنیم. اما احادیث مورد ادعا هم به صراحت علت غیبت را بیان نمی‌کنند. درباره عدم دلالت آنها بر مدعای فوق در فصل آینده- که ادله نقلی غیبت را بحث خواهیم کرد- سخن می‌گوییم.

### بررسی آراء مرحوم شیخ طوسی و علامه خواجه نصیر الدین طوسی

این فصل را با نقل اظهار نظر عقلی دیگری در مورد علت غیبت امام علیه السلام به پایان می‌بریم. عبارت معروفی که در این خصوص وجود دارد، چنین است: «وَجُودُهُ لُطْفٌ وَ تَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخِرٌ وَ عَدَمُهُ مَنَّا» (۱)

«لطف» در این عبارت به همان معنای مورد نظر متکلمان چون مرحوم شیخ مفید است که آن را از طرف خداوند بر بندگان واجب می‌دانند. بر طبق برهان ادعایی این متکلمان، وجود امام زمان علیه السلام در هر زمان روی زمین واجب است و «تصرف» آن حضرت نیز به عنوان لطف دیگری از جانب امام بر مردم، ضروری و لازم می‌باشد. مقصود از تصرف امام در جامعه، تصدّی زمامداری و رهبری جامعه از سوی ایشان است که قبول این امر به عنوان لطفی از جانب امام علیه السلام، بر ایشان واجب تلقی می‌شود. این تصرف جز با حضور آشکار یا ظهور امام در جامعه امکان‌پذیر نیست ولی از آن رو که شرط تحقق این تصرف، یاری کردن و انقیاد مردم نسبت به امام است، تا این شرط محقق نشود؛ ظهور صورت نمی‌پذیرد و لذا امام علیه السلام غایب می‌شوند.

به تعبیر دیگر، «بسط ید» -باز بودن دست- امام علیه السلام، به خواست و اراده مردم بستگی دارد که از ایشان در جهت تحقق اهداف الهی اش اطاعت کنند. تا این اطاعت و انقیاد از جانب مردم نباشد، امام علیه السلام عملاً «مبسوط الید» نخواهد شد

\*\*\*\*\*

۱- این عبارت از علامه خواجه نصیر الدین طوسی در «تجريد الاعتقاد» است. ایشان در ابتدای مقصد پنجم کتاب می‌فرماید: «الإمام لُطْفٌ فَيَجِبُ نَصْبُهُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى تَحْصِيلاً لِلْغَرَضِ . . . وَ وَجُودُهُ لُطْفٌ وَ . . .» (کشف المراد، ص ۳۸۸).

{صفحه ۲۲۳}

(دستش برای اداره جامعه باز نمی‌شود) و توانایی «تصرف» در جامعه پیدا نمی‌کند و لذا غایب می‌گردد. به همین جهت است که گفته شده: «عدمه منّا» یعنی عدم تصرف امام علیه السلام- که همان غیبت ایشان است- به ما (مردم) بازمی‌گردد.

پس در این نگرش، لطفی بر خداوند واجب بوده و لطفی هم بر امام. لطف خدا جعل و نصب امام علیه السّلام بوده که آن را انجام داده و لطف امام علیه السّلام نیز پذیرش مسؤولیت امامت است که بر آن حضرت واجب بوده و ایشان نیز آن را انجام داده‌اند. آن‌چه بر مردم واجب است، انقیاد و نصرت امام می‌باشد که اگر آن را انجام دهند، امام مبسوط الید شده و توانایی تصرّف در جامعه را پیدا می‌کند و اگر مردم در انجام این وظیفه خود کوتاهی نمایند، امام عملاً توانایی اعمال مسؤولیت امامت را نمی‌یابد و به همین دلیل غیبت اختیار می‌کند. بنابراین عدم تصرّف یا غیبت امام، بر کوتاهی و تقصیر مردم در انجام وظایف خود در قبال ایشان باز می‌گردد. تمام این بیانات، از جانب کسانی که به آن معتقدند، صبغه عقلی و رنگ استدلالی دارد و در بیان هیچ‌یک به آیه یا روایتی تمسک نمی‌کنند.

عالم بزرگ و فقیه گران‌قدر شیعه-مرحوم شیخ ابو جعفر طوسی- در مقدمه «کتاب الغیبه» می‌فرماید: تصرّف و بسط ید امام علیه السّلام- که لطفی بر ماست- جز با تحقّق سه چیز صورت نمی‌پذیرد: یکی متعلّق به خداوند است، که همان ایجاد امام علیه السّلام می‌باشد. دومی متعلّق به خود امام است، که قبول مسؤولیت امامت و قیام به انجام آن می‌باشد و سومی به ما متعلّق دارد که عبارت است از عزم بر یاری و کمک دادن و انقیاد نسبت به ایشان! (۱) در قسمتی دیگر از این مقدمه فرموده است:

بسط ید امام علیه السّلام در هر حالی بر ما واجب است و هرگاه چنین نکنیم، عدم تصرّف (غیبت) ایشان از جانب خود ماست. (۲) همین معنا در اندیشه‌های کلامی علامه خواجه نصیر الدین طوسی-سرآمد

\*\*\*\*\*

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۲.

۲- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۱.

{صفحه ۲۲۴}

متکلمان و متفکران شیعی قرن هفتم-به چشم می‌خورد:

سبب غیبت نمی‌تواند ناشی از جانب خدا یا امام زمان باشد، پس از جانب مکلفان (مردم) است که همان خوف غالب و تمکین نکردن است و وقتی سبب غیبت از بین برود، ظهور واجب خواهد شد. (۱)

آن‌چه از نقل عبارات این دو عالم بزرگ شیعه مورد نظر می‌باشد، این است که از دیدگاه ایشان علت و سبب غیبت عقلاً نمی‌تواند به خدا و خود امام علیه السّلام مربوط باشد و به همین جهت می‌گویند: علت آن باید به مردم برگردد. بنابراین اگر «خوف غالب» - ترس فراگیر- را به عنوان علت در کنار «عدم التمکین» -نافرمانی- ذکر کرده‌اند، نه به دلیل وجود روایاتی است که علت غیبت امام علیه السّلام را خوف ایشان از قتل دانسته‌اند، بلکه این ترس صرفاً مصداقی از کوتاهی و تقصیر مردم در قبال امام علیه السّلام است که عقل آن را تشخیص می‌دهد. البته اگر این سبب را به حدیث معصوم علیه السّلام نسبت دهند، در فصل آینده معنای آن را روشن خواهیم نمود. بحث ما در حال حاضر فقط ناظر به جنبه عقلی علت غیبت امام زمان علیه السّلام می‌باشد.

در گذشته بیان کردیم که ما نمی‌توانیم نصب و ایجاد امام علیه السّلام را تحت عنوان «لطف» بر خداوند واجب بدانیم، همچنین توضیح دادیم که هیچ دلیل عقلی بر وجوب ظهور امام علیه السّلام، وجود ندارد و حضور آشکار ائمه پیشین در جامعه از باب فضل و لطف واقعی (نه لطف اصطلاحی که در برهان لطف واجب دانسته شده) بوده است و اکنون اضافه می‌کنیم که از قیام امام علیه السّلام به انجام مسؤولیت امامت (که در کلام مرحوم شیخ طوسی آمده است)، نمی‌توان عقلاً وجوب ظهور ایشان را نتیجه گرفت. در بخش آینده درباره علت و موجبات ظهور به تفصیل سخن خواهیم گفت، در این جا به بیان همین نکته بسنده می‌کنیم که ما عقلاً نمی‌توانیم درباره مسؤولیتهای امامت ائمه علیهم السّلام اظهار نظر کنیم و اگر بتوان سخن صحیحی در این زمینه گفت، تنها با رجوع

به ادله نقلی امکان‌پذیر است. به تعبیر دیگر این امر از مستقلات عقلیه نیست و بنابراین سخن از وجوب عقلی ظهور روا نمی‌باشد.

\*\*\*\*\*

۱- نوید امن و امان، ص ۱۹۰ به نقل از رساله الامامه، خواجه نصیر الدین طوسی، ص ۲۵.

{صفحه ۲۲۵}

ولی البته می‌توانیم یاری و انقیاد مردم نسبت به امام علیه السلام را عقلاً واجب بدانیم. این مسلم است که مردم وظیفه دارند که در هر شرایطی -چه زمان ظهور و چه دوره غیبت- امام خود را یاری کنند.

نتیجه این که نصب و جعل امام علیه السلام از ناحیه خداوند فضل و منتهی بر مردم است.

همچنین این که امام علیه السلام خود را به مردم معرفی کند، نیز فضل دیگری در حق مردم است. همین‌طور است وقتی که راه ارتباط و تماس با خود را پیش روی آنان هموار سازد، اما هیچ‌یک از این دو فضل، بر خدا یا امام علیه السلام واجب نیست. ولی البته پس از تحقق آنها مردم عذری ندارند، اگر امام را اطاعت نکنند و نسبت به او انقیاد نورزند. چرا که با شناخت امام علیه السلام عقلاً حجت بر مردم تمام می‌شود.

موضوع مورد بحث ما فعلاً دلیل عقلی غیبت امام علیه السلام است. با توجه به مباحث گذشته می‌توانیم بگوییم: صرف این که مردم عقلاً موظف به اطاعت از امام خود هستند، ثابت نمی‌کند که در صورت عدم اطاعت آنان غیبت بر امام علیه السلام واجب می‌شود. هیچ استلزام عقلی بین یاری نکردن و عدم انقیاد مردم با وجوب غیبت امام علیه السلام وجود ندارد.

### وقوع غیبت به اراده الهی

عجیب این است که برخی نویسندگان ناآگاه از سخنان شیخ طوسی و خواجه طوسی چنین برداشت کرده‌اند که اصولاً خداوند، غیبت امام زمان علیه السلام را اراده نکرده است! به این عبارات توجه کنید:

شیخ طوسی در این باره می‌فرماید:

چگونه خداوند اراده می‌کند این (غیبت امام علیه السلام) را و حال آن که در دوران غیبت، ظالمان به مؤمنان ظلم می‌کنند و... (۱)  
نویسنده این عبارات، در ترجمه کلام شیخ طوسی اشتباهات فاحشی مرتکب شده که در فصل آینده با نقل عین عبارات مرحوم شیخ روشن خواهد شد.

\*\*\*\*\*

۱- ماهنامه موعود، ش ۵۱، «نظریه اختیاری بودن ظهور»، ص ۶۰.

{صفحه ۲۲۶}

یک اشتباه ایشان این است که تصور کرده مرحوم شیخ، اراده خداوند را نسبت به غیبت امام علیه السلام نفی کرده است. نویسنده به غلط گمان کرده که اگر کسی بگوید علت غیبت به کوتاهی خود مردم برمی‌گردد، نتیجه اش این است که خداوند اصلاً آن را اراده نکرده است. کسانی که با معارف دینی آشنایی دارند به خوبی بطلان این ادعا را متوجه می‌شوند. تفاوت روشنی وجود دارد بین این که بگوییم خداوند غیبت را اراده نکرده، با این که قائل باشیم اراده کرده اما حکمت و علت این اراده، تفسیر مردم در ادای وظایف خود نسبت به امامشان است. آن چه مرحوم شیخ طوسی و خواجه طوسی فرموده اند معنای دوم است نه اول. اما نویسنده مقاله «نظریه اختیاری بودن ظهور» از عبارات ایشان معنای اول را برداشت کرده که خود حکایت از بی‌اطلاعی او از مبانی معارف دینی می‌کند.

به طور کلی در مورد غیبت امام زمان علیه السلام دو فرض وجود دارد که با یکدیگر قابل جمع می‌باشند:

اول این که خداوند به اراده تکوینی خود کاری کرده که امام علیه السلام از دیدگان مردم ناشناخته بماند و این کار ممکن است از طریق عدم ایجاد معرفت امام علیه السلام در قلب مردم یا اموری شبیه این باشد (که مستقیماً به فعل خود خداوند مربوط می شود).  
دوم این که خداوند به اراده تشریحی خویش از امام علیه السلام خواسته باشد تا ایشان از این که مورد شناخت مردم قرار بگیرد، خود را دور بدارد. آن گاه امام علیه السلام نیز - که هیچ کاری را بدون امر خداوند انجام نمی دهد(۱)- خود از دیدگان مردم غیبت فرموده باشد.

در حالت اول، غیبت کار خداوند و در حالت دوم کار امام علیه السلام است. اما در هر دو فرض این کار به اراده حق تعالی باز می گردد. بنابراین به هر حال غیبت امام علیه السلام به اراده خدا صورت گرفته و حتی بزرگانی که سبب غیبت را تقصیرات خود مردم دانسته اند، هیچ کدام نفی اراده خداوند را نسبت به آن نکرده اند.

\*\*\*\*\*

۱- رجوع شود به: اصول کافی، کتاب الحجیه، باب أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ لَمْ يَفْعَلُوا شَيْئاً وَلَا يَفْعَلُونَ إِلَّا بِعَهْدٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ أَمْرٍ مِنْهُ لَا يَتَجَاوَزُونَهُ.

{صفحه ۲۲۷}

## فصل ۲: بررسی ادله نقلی علت غیبت

### معنای «علت» غیبت امام علیه السلام در احادیث

در فصل گذشته به طرح و بررسی اهم آراء و نظریات عقلی پیرامون علت غیبت امام عصر علیه السلام پرداختیم و ضعف و نارسایی آنها را از جهت عقلی و نقلی روشن نمودیم. اکنون می خواهیم ادله نقلی این موضوع را مورد بحث قرار دهیم و به همین جهت به سراغ احادیثی می رویم که هریک علتی را برای غیبت امام زمان علیه السلام مطرح کرده اند تا روشن شود که چه علتها یا حکمت هایی برای آن وجود دارد. البته مقصود ما از کلمه «علت» معنای اصطلاحی آن- که در این بحث اطلاق آن جایز نیست- نمی باشد، بلکه مراد از آن هر چیزی است که ائمه علیهم السلام در مقام تعلیل امر غیبت فرموده اند. پیش از هر چیز باید مقصود از این تعلیل را- که در احادیث، برای غیبت امام عصر علیه السلام به کار رفته- بیان کنیم، تا روشن شود که آن چه در این فصل اثبات می گردد، با آن چه در فصل گذشته عقلاً و نقلاً مردود دانستیم، تعارضی ندارد.

در مباحث گذشته روشن شد که هم عقل از کشف علت غیبت عاجز و ناتوان است و هم احادیث ائمه علیهم السلام به صراحت، غیبت را رازی سر به مهر دانسته اند که پیش از ظهور امام زمان علیه السلام گشوده نمی گردد. در این صورت سؤالی که مطرح {صفحه ۲۲۹}

می شود این است که: «چگونه در احادیث، علت هایی برای غیبت ذکر کرده اند در حالی که خود ائمه علیهم السلام سر غیبت را تا قبل از ظهور، کشف ناشدنی معرفی نموده و پرسش از آن را ممنوع دانسته اند؟!»

این پرسش، پرسش مهمی است که پاسخ آن، دیدگاه صحیح را- در فهم احادیثی که به طرح علت غیبت امام عصر علیه السلام پرداخته اند- روشن می کند. در گذشته این نکته را تذکر داده ایم که در بیان علت غیبت امام علیه السلام مقصود این نیست که در صورت وجود علت، غیبت امام ضروری گردد و در صورت عدم آن، ظهور (عدم غیبت) ایشان ضرورت یابد. این برداشت از تعلیلی که در احادیث برای غیبت امام علیه السلام شده صحیح نیست، بنابراین باید گفت:

اولاً- با استناد به ادله نقلی در این زمینه، می توانیم نتیجه بگیریم که همه آن چه به عنوان علت غیبت فرموده اند، عامل مؤثر در غیبت



امام علیه السلام بوده است، ولی این تأثیر، ضرورت عقلی ندارد. یعنی چنین نیست که هر یک از این علل یا مجموع آنها، عقلا غیبت امام علیه السلام را ضروری کند. به تعبیر دیگر، می‌توان گفت که عقلا وجود هر یک از این عللها با عدم غیبت امام علیه السلام هم سازگار است، بنابراین صرفاً با اتکاء به فرمایش معصوم علیه السلام می‌توانیم آن علت را در غیبت امام علیه السلام مؤثر بدانیم نه این که مسأله از مستقلات عقلیه باشد.

ثانیا چنین نیست که اگر هر یک از این عللها مرتفع شود یا همه با هم منتفی گردند، ضرورتاً غیبت خاتمه یابد و ظهور واقع شود. به تعبیر دیگر نمی‌توان گفت: «هر یک از این علل، علت ناقصه غیبت امام علیه السلام هستند. (۱) پس اگر همه با هم رفع شوند، دیگر هیچ علتی برای غیبت نمی‌ماند و بنابراین ظهور حضرت، قطعی می‌گردد» چنین نیست. چرا که در غیر این صورت دیگر وجه و علت غیبت، مخفی نخواهد بود، و می‌توانیم حکمت غیبت را حاصل جمع همه آن عللها

\*\*\*\*\*

۱- اصطلاحاً علت ناقصه به عواملی گفته می‌شود که هر کدام سهمی در تحقق معلول دارند و با رفع هر یک، وجود معلول هم منتفی می‌گردد.

{صفحه ۲۳۰}

بدانیم، در حالی که به فرمایش معصوم علیه السلام، حکمت غیبت تا قبل از ظهور روشن نمی‌گردد. بنابراین می‌توان فرض کرد که همه این عللها مرتفع شوند، ولی غیبت خاتمه نیابد و ظهور واقع نشود.

با توجه به این دو نکته، می‌توان گفت که مقصود از بیان علت در احادیثی که غیبت امام علیه السلام را توضیح داده‌اند، روشن نمودن برخی از آثار و فوائد غیبت می‌باشد. به این معنا که غیبت حضرت، دارای آن آثار و نتایج می‌باشد؛ اما هیچ کدام به معنای اصطلاحی کلمه، «علت» نیستند. این مطلبی است که در نوشته یکی از اعظام حوزه علمیه به آن تصریح شده است:

آنچه بگوئیم راجع به اسرار غیبت، بیشتر مربوط به فواید و آثار آن است و الا علت اصلی آن بر ما مجهول است. و این است معنای احادیث شریفه‌ای که در آنها تصریح شده به این که سرّ غیبت آشکار نشود مگر بعد از ظهور. (۱)

حال با توجه به این نکته، به نقل و توضیح گزیده‌ای از احادیثی می‌پردازیم که در مقام بیان علت غیبت امام علیه السلام، وجوهی را ذکر کرده‌اند. آنچه با مراجعه به این احادیث به دست می‌آید، پنج وجه مختلف است که برای هر کدام مؤیداتی هم وجود دارد. ما در این جا به نقل نمونه‌هایی از هر وجه، که صراحت بیشتری در تعلیل غیبت امام علیه السلام دارد، اکتفا می‌کنیم. لازم به ذکر است که غیر از این پنج دلیل، وجوه دیگری هم در کلمات برخی از بزرگان و دانشمندان ذکر شده، ولی چون صراحت یا ظهوری در بیان علت غیبت ندارند، از نقل آنها خودداری می‌کنیم.

### اولین علت غیبت امام علیه السلام: ترس از کشته شدن

علت اول: نخستین علتی که شاید بیش از سایر علت‌ها، در خصوص غیبت امام عصر علیه السلام مورد تأکید قرار گرفته، «ترس از کشته شدن» است. در احادیث منقول از مرحوم کلینی (در کتاب شریف «کافی») و مرحوم صدوق (در کتاب گران قدر «کمال الدین») و مرحوم نعمانی (در کتاب ارزشمند «الغیبه») این علت در موارد

\*\*\*\*\*

۱- آیه الله صافی گلپایگانی، نوید امن و امان، ص ۱۶۶ و ۱۶۷.

{صفحه ۲۳۱}

متعددی بیان شده است. (۱) به عنوان نمونه زراره از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که به او فرمودند:

يا زُراره لا بُدَّ لِلقائِمِ مِنْ غيبَةٍ.

ای زرارہ قطعاً حضرت قائم علیہ السلام غیبی دارد.

زراره می گوید: پرسیدم: و لم؟ - چرا؟ - حضرت فرمودند:

يَخَافُ عَلَى نَفْسِهِ - وَأَوْماً يَبِيدُهُ إِلَى بَطْنِهِ. (۲)

بر جاننش می ترسد (و با دست خود اشاره به شکمشان کردند).

آنچه از حدیث فوق استفاده می شود این است که یکی از عوامل مؤثر در غیبت امام عصر علیہ السلام ترس آن حضرت بر جان مبارک خویش بوده است. البته ترس امام علیہ السلام بر جان مبارک خویش، همچون ترسی که انسانهای عادی دارند و از کشته شدن می هراسند، نمی باشد. امام علیہ السلام به خاطر کسب رضای خداوند و به عنوان انجام یک عبادت بسیار مهم، بر حفظ جان خود مراقب و نسبت به آن نگران هستند. بنابراین امام علیہ السلام از این جهت که خدای متعال، کشته شدن ایشان را نمی پسندد، «خوف از قتل» دارند. به هر حال با توجه به آنچه در مقدمه بحث بیان شد، تأثیر این عامل در غیبت امام علیہ السلام ضرورت عقلی ندارد.

توضیح مطلب این که هر چند با غیبت امام علیہ السلام جان ایشان حفظ می شود، اما اگر امام صادق علیہ السلام یا معصوم دیگر نفرموده بودند، عقلاً نمی توانستیم کشف کنیم که یکی از علل غیبت امام علیہ السلام حفظ جان شریف آن حضرت است، زیرا این امر (تأثیر عامل «هراس از قتل» در ایجاد غیبت) از مستقلات عقلیه نیست و به لحاظ عقلی، تنها راه حفظ جان مبارک امام، غیبت ایشان نمی باشد. به تعبیر دیگر عقلاً می توان فرض کرد که امام علیہ السلام ظاهر باشند، اما خداوند جان ایشان را به طریق دیگری - همچون معجزاتی که گه گاه در عصر سایر ائمه علیهم السلام رخ می داد - حفظ نماید. پس به دلیل عقلی نمی توان گفت که حفظ جان امام علیہ السلام، غیبت ایشان را ضروری و

\*\*\*\*\*

۱- کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه و کمال الدین و تمام النعمه، باب ۴۴ (عَلَّةُ الغیبه) و الغیبه نعمانی، باب ۱۰.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۱، باب ۴۴، ح ۷.

{صفحه ۲۳۲}

واجب نموده است. به همین جهت تأکید می کنیم که علت بودن حفظ جان برای غیبت امام علیہ السلام، باید فقط با ادله نقلی ثابت شود.

با روشن شدن این نکته، بطلان این سخن روشن می شود که:

آنچه را به طور قطع می توان سبب غیبت امام علیہ السلام دانست، ترس ایشان بر جان خویش است. . . و هر گاه بر جان خود بترسد، غیبت ایشان واجب می شود. (۱)

نویسنده بزرگوار این عبارات برای اثبات گفتار خود به ادله نقلی استناد نفرموده و صحت آن را عقلی می داند و این دقیقاً همان چیزی است که مورد اشکال و ردّ ماست. البته ایشان در فصل دیگری از کتاب خود بعضی از احادیثی را نقل کرده اند که دالّ بر این علت هستند، اما استشهاد به این نقل برای تأیید گرفتن از ادله نقلی است نه استدلال و استناد به آنها.

با توجه به این نکته دقیق می توان گفت که بین این علت (ترس بر جان) و غیبت امام علیہ السلام رابطه علّیت اصطلاحی وجود ندارد. این رابطه وقتی برقرار است که وجود علت، وجود معلول را ضروری کند (البته وقتی علت، علت تامه باشد) و نیز تا علت رفع نشود، معلول هم قابل رفع نباشد (که این هم در علت تامه و هم ناقصه صادق است). اما در این جا هیچ یک از این دو قضیه صادق نیستند. از طرفی وجود ترس بر جان، غیبت امام علیہ السلام را عقلاً واجب نمی کند (که توضیح آن گذشت) و از طرف دیگر چنین

نیست که برای رفع غیبت امام علیه السّلام از میان رفتن ترس ایشان ضروری باشد. لذا این رابطه از هیچ طرف برقرار نیست. به تعبیر دیگر شرط عقلی ظهور امام زمان علیه السّلام، این نیست که ایشان ترسی بر جان مبارک خود نداشته باشند. این مطلب بسیار مهم و دقیقی است که به عنوان نتیجه بحث فعلی باید مغتنم شمرده شود. (۲)

\*\*\*\*\*

۱- الغیبه، شیخ طوسی ص ۹۰. عین عبارت ایشان چنین است: مِمَّا يَقْتَضِعُ عَلَيَّ أَنَّهُ سَبَبٌ لِعَبِيَّةِ الْإِمَامِ هُوَ خَوْفُهُ عَلَيَّ نَفْسِهِ بِالْقَتْلِ... و اذا خَافَ عَلَيَّ نَفْسِهِ وَجَبَتْ غَيْبَتُهُ.

۲- توضیح بیشتر این مطلب در بخش سوم کتاب خواهد آمد.

{صفحه ۲۳۳}

### دومین علت غیبت امام علیه السلام: امتحان مردم

علت دوم: علت دیگری که در احادیث برای غیبت امام زمان علیه السّلام بیان شده، آزمودن مؤمنان از سوی خداوند متعال است. البته آزمایش الهی برای این نیست که خداوند، به آنچه در مورد اهل ایمان نمی‌داند، آگاه شود. چنین فرضی در مورد خدای متعال عقلاً منتفی است. ما در فصل گذشته معنای صحیح امتحان الهی را با نقل فرمایشی از امیر المؤمنین علیه السلام روشن ساختیم. اکنون با توجه به همان معنا می‌توانیم دومین عامل مؤثر در غیبت امام علیه السّلام را توضیح دهیم. امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

أَمَا وَاللَّهِ لَأَقْتُلَنَّ أَنَا وَابْنَايَ هَذَانِ وَلَيَبْعَثَنَّ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ وُلْدِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ يُطَالِبُ بِدِمَائِنَا وَلَيَغَيِّبَنَّ عَنْهُمْ تَمَيِّزًا لِأَهْلِ الضَّلَالَةِ حَتَّى يَقُولَ الْجَاهِلُ: مَا لِلَّهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ حَاجَةٌ. (۱)

بدانید، قسم به خدا یقیناً من و این دو پسر (حسن و حسین علیهم السلام) کشته می‌شویم و خداوند مردی از فرزندان من را در آخر الزمان خواهد فرستاد که از ما خونخواهی می‌کند و او یقیناً از مردم پنهان می‌گردد تا اهل گمراهی را (از دیگران) جدا کند و چنان می‌شود که فرد نادان می‌گوید: خداوند (برای هدایت و دستگیری خلائق) نیازی به آل محمد علیهم السلام ندارد.

تعبیر «تمییز» در این حدیث شریف، علت غیبت امام عصر علیه السّلام را بیان می‌کند و با توجه به معنایی که از امتحان الهی بیان شد، جدا کردن اهل حق از اهل باطل، هدفی است که خداوند از امتحانش اراده می‌فرماید. جدا شدن گمراهان، باعث اتمام حجت بر ایشان هم می‌شود که نتیجه دیگری در پی امتحان خداوند است. آنها در روز قیامت هیچ عذری در پیشگاه الهی در مورد کارهای خلاف خود نخواهند داشت.

تعبیر «امتحان» نیز در مورد غیبت امام علیه السلام در احادیث به کار رفته است. حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام فرمودند:

\*\*\*\*\*

۱- الغیبه، نعمانی، ص ۱۴۱، باب ۱۰، ح ۱.

{صفحه ۲۳۴}

إِنَّهُ لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ... إِنَّمَا هِيَ مِحْنَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَمْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ. (۱)

همانا قطعاً صاحب این امر، غیبتی دارد... این امر چیزی نیست جز امتحانی از جانب خدای عزّ و جلّ که آفریدگانش را به این وسیله آزمایش می‌کند.

هرچند که امتحان در این حدیث برای همه آفریدگان خدا مطرح شده است ولی بیشتر از دیگران، شیعیان در معرض این امتحان قرار دارند. امام صادق علیه السلام پس از این که از غیبت امام زمان علیه السلام به زراره خبر دادند، فرمودند:

غَيْرَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ أَنْ يَمْتَحِنَ الشَّيْعَةَ. (۲)

ولی خدای عز و جل دوست دارد که شیعیان را امتحان کند.

آری امتحان اصلی و سخت، برای شیعیان رخ می‌دهد تا روشن شود کدامیک از آنان در زمان غیبت از اعتقاد کامل و صحیح-نسبت به امامشان-دست بر نمی‌دارند و وظایف خویش را در قبال ایشان به خوبی انجام می‌دهند. آنها که در این امتحان شکست می‌خورند، در زمره اهل ضلالت و گمراهی قرار می‌گیرند.

در مورد این عامل دوم (امتحان) نیز می‌توانیم توضیحی شبیه به علت پیشین مطرح کنیم با این بیان که تأثیر این عامل نیز در غیبت امام علیه السلام ضرورت عقلی ندارد و صرفاً به اعتبار ادله نقلی است که از آن سخن می‌گوییم. عقلاً-می‌توانیم فرض کنیم که خداوند شیعیان را بدون غیبت امامشان امتحان می‌کرد، لذا لازمه عقلی امتحان الهی، غیبت امام زمان علیه السلام نمی‌باشد. به عبارت دیگر تنها راه امتحان شیعیان، غیبت امامشان نیست و راههای دیگری نیز برای امتحان خداوند وجود داشته است. پس این که «امتحان الهی علت غیبت امام عصر علیه السلام است» امری نیست که از مستقلات عقلیه به حساب آید، لذاست که تنها به اتکاء ادله نقلی می‌توانیم از آن سخن بگوییم. پس هرگونه توجیهی که بخواهد غیبت امام زمان علیه السلام را به دلیل امتحان الهی، ضروری عقلی بداند، مردود است.

\*\*\*\*\*

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح ۲.

۲- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح ۵.

{صفحه ۲۳۵}

### نقل و بررسی سخن شیخ طوسی در ردّ این علت

در این جا قبل از آن که سخن را درباره علت دوم غیبت به پایان رسانیم، مناسب است اشاره‌ای به کلام دیگری از فقیه بزرگ و نامدار شیعه، شیخ الطائفه، جناب ابو جعفر طوسی، داشته باشیم. در ذیل بیان علت اول، سخنی از ایشان آوردیم که به صورت قطعی علت غیبت را ترس بر جان امام علیه السلام دانسته بودند. نویسنده بزرگوار کتاب «الغیبه» در فصل پنجم از آن به نقل برخی شواهد روایی در مورد علت غیبت می‌پردازد. ابتدا احادیثی را نقل می‌کند که ترس بر جان را به عنوان علت غیبت مطرح نموده‌اند و سپس به علت دوم اشاره می‌نماید و می‌فرماید:

اخباری که دال بر امتحان شیعه در زمان غیبت و دشواری کار بر ایشان و آزمایش صبر آنان بر غیبت است، صرفاً خبر دادن از سختی‌های شیعیان است، نه این که خداوند متعال امام علیه السلام را غایب نموده تا این که مردم را امتحان کند و چگونه خداوند چنین چیزی را اراده کند در حالی که لازمه آن ظلم و معصیتی است که از جانب ستمکاران بر مؤمنان می‌رود و خدای متعال این را نمی‌خواهد بلکه سبب غیبت همان ترسی است که گفته‌ایم. (۱)

به عقیده ایشان چون لازمه آزمایش شیعیان در زمان غیبت، وقوع ظلم و ستمی است که از ناحیه ستمگران بر مؤمنان می‌رود، پس خداوند قطعاً چنین نخواسته است. به همین دلیل نمی‌توانیم امتحان شیعیان را دلیل غیبت امام علیه السلام بدانیم.

درباره این عقیده می‌توان گفت: خداوند هرگز به ظلمی که ظالمان در حق مؤمنان روا می‌دارند، راضی نیست و آن را-نه تکویناً و نه تشریحاً-اراده نکرده است. تکویناً اراده نکرده چون ظلم ظالمان به اختیار و حرّیت خود ایشان صورت می‌گیرد و خداوند در فعل اختیاری هیچ انسانی، خواست تکوینی خود را تحمیل نمی‌کند. چرا که اگر چنین کند، جبر لازم می‌آید و خداوند عادل‌تر از آن است که کسی را مجبور به کاری کند و سپس به خاطر انجام آن، مذمت و عقوبتش فرماید.

از طرفی خواست تشریحی خداوند نیز درست خلاف ظلم آنهاست. چون

\*\*\*\*\*

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۳.

{صفحه ۲۳۶}

اراده تشریحی عبارت است از امر و نهی الهی و خداوند ظالمان را از ارتکاب ظلم نهی فرموده است. پس خداوند هیچ نوع اراده‌ای (نه تکوینی و نه تشریحی) در مورد ظلم و ستم ظالمان بر مؤمنان ندارد. اما از آنجا که خداوند انسانهای مختار را آزمایش می‌کند، لازمه اختیار داشتن آنها این است که «بتوانند» ظلم کنند و اگر خدای متعال مانع ظلم ظالمان نشود، مخالف عدل و حکمت خویش عمل نکرده است؛ پس جلوگیری نکردن از وقوع ظلم- به خاطر امتحان یا هر حکمت دیگر- به معنای اراده آن از ناحیه خداوند نمی‌باشد.

به بیان دیگر، هر چیزی که در عالم واقع می‌شود، لزوماً مورد رضای خدای متعال نیست و این شامل همه گناهمانی است که از موجودات مختار، سر می‌زند. حداکثر چیزی که می‌توان گفت این است که خداوند به وقوع معاصی- از جمله ظلم ظالمان در حق مؤمنان- قبل از تحقق آنها علم و آگاهی دارد، اما علم حق تعالی علت اراده او نیست و تأثیری هم در اختیار طاعت و معصیت اختیاری از ناحیه انسان ندارد.

با این توضیحات، روشن می‌شود که دلیل مرحوم شیخ طوسی در ردّ علت بودن «امتحان الهی» تمام نیست.

### سخن دیگری در ردّ این علت و بیان مرحوم شیخ

برخی برای ردّ این علت دوم استدلال دیگری کرده و گفته‌اند:

مسئله نمی‌توان گفت که خداوند وسیله‌ای جز غیبت برای امتحان شیعیان نداشته است، چرا که هر واقعه‌ای می‌تواند وسیله‌ای برای آزمایش بندگان باشد. . . بنابراین همان‌طور که مصیبت فراق امام زمان علیه السّلام برای ما آزمایشی بزرگ است، حضور و ظهور حضرت علیه السّلام نیز آزمایش عظیمی برای ماست. . . نتیجه آن که غیبت امام زمان علیه السّلام همان‌طور که در حدیث به آن اشاره شده است، گرچه وسیله‌ای برای آزمایش شیعیان است، ولی علت برای غیبت نمی‌تواند باشد. شیخ طوسی در نقد این علت می‌فرماید: . . . (۱).

\*\*\*\*\*

۱- ماهنامه موعود، ش ۴۹، مقاله «نظریه اختیاری بودن ظهور»، ص ۳۳.

{صفحه ۲۳۷}

نویسنده در انتهای سخن خود به همان فرمایش شیخ طوسی که مورد نقد و بررسی قرار گرفت، استناد نموده اما هیچ توضیحی درباره ارتباط ادعای خود با فرمایش مرحوم شیخ نداده است و البته به دلیل اشتباهات روشنی که در ترجمه سخن شیخ طوسی مرتکب شده، (۱) گویا اصلاً مقصود ایشان را به درستی درک نکرده است. به‌رحال با مراجعه به سخن مرحوم شیخ، روشن می‌شود که دلیل ایشان با آنچه نویسنده مقاله «نظریه اختیاری بودن ظهور» آورده کاملاً متفاوت است. آنچه نویسنده مذکور مطرح کرده، سخن کاملاً صحیحی است که شبیه آن را درباره همه علت‌های بیان شده برای غیبت امام عصر علیه السّلام مورد تأکید قرار دادیم و گفتیم که به همین دلیل، نمی‌توانیم هیچ‌یک از این علل را، علت عقلی غیبت بدانیم و بین آن علت و غیبت امام علیه السّلام ضرورت علی و معلولی برقرار کنیم.

بنابراین ما عین سخن این نویسنده را، که درباره علت بودن «امتحان» برای غیبت امام علیه السّلام مطرح شده، درباره علت بودن

«ترس از جان» نیز می‌توانیم تکرار کنیم و بگوییم چون عقلا تنها راه حفظ جان امام علیه السّلام، غیبت ایشان نیست و خداوند قادر است جان آن حضرت را در حال ظهور نیز-از راههای دیگری نظیر معجزات عصر دیگر ائمه علیهم السّلام-حفظ نماید؛ پس حفظ جان هم نمی‌تواند علّت غیبت باشد و ما همین نکته را در توضیح علّت اول غیبت (ترس بر جان) مطرح نمودیم.

\*\*\*\*\*

۱- نویسنده سخن شیخ طوسی را چنین ترجمه کرده است: چگونه خداوند اراده چنین کاری را می‌کند در حالی که [در غیبت امام علیه السّلام] مؤمنین از طرف ظالمان، مورد ستم قرار می‌گیرند و اگر خداوند چنین اراده‌ای کند، گناه و معصیت خدا محسوب می‌شود، پس خداوند متعال چنین اراده‌ای را نمی‌کند بلکه سبب غیبت همان خوف و ترس است. (ماهنامه موعود، ش ۳، ص ۳۳).

عین عبارت مرحوم شیخ در این قسمت چنین است: «لا- أَنْ اللَّهُ تَعَالَى غَيْبَ الْأَمَامِ لِيَكُونَ ذَلِكَ وَ كَيْفَ يَرِيدُ اللَّهُ ذَلِكَ وَ مَا يَنَالُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ جَهْدِ الظَّالِمِينَ ظَلَمٌ مِنْهُمْ لَهُمْ وَ مَعْصِيَةٌ وَ اللَّهُ تَعَالَى لَا- يَرِيدُ ذَلِكَ.» روشن است که مقصود شیخ از کلمه «ذلك» در عبارت «کیف یريد الله ذلك» امتحان مردم در زمان غیبت است نه خود غیبت، در حالی که نویسنده مقاله مذکور در بخش دیگری از نوشته خود عبارت مرحوم شیخ را چنین ترجمه کرده است: چگونه خداوند اراده می‌کند این (غیبت امام علیه السّلام) را و حال آن که در دوران غیبت، ظالمان به مؤمنان ظلم می‌کنند و در این صورت این گناه و معصیت خداوند محسوب می‌شود پس خداوند چنین اراده‌ای نخواهد کرد. (ماهنامه موعود، ش ۵۱، ص ۶۰)

{صفحه ۲۳۸}

نکته مهمی که بر این نویسنده محترم مخفی مانده، همان چیزی است که قبل از توضیح تک‌تک علّت‌های غیبت بیان کردیم و گفتیم که هیچ‌یک از آنها به معنای اصطلاحی کلمه، «علّت» غیبت نیستند، بلکه علّت اصلی-مطابق فرمایش امام صادق علیه السّلام- تا قبل از ظهور برای ما روشن نمی‌شود. آنچه به عنوان علل غیبت فرموده‌اند چیزی جز برخی لوازم و آثار آن نیست که البته همه آنها به خواست خداوند (نه به ضرورت عقلی) در غیبت امام علیه السّلام مؤثر بوده است. بنابراین هیچ‌کدام از آنها را-به معنای مورد نظر نویسنده فوق-نمی‌توانیم علّت غیبت بدانیم چه ترس از جان و چه علّت‌های دیگر را.

### سومین علّت غیبت امام علیه السّلام: بر عهده نداشتن بیعت

علّت سوم: سومین عامل مؤثر در غیبت امام زمان علیه السّلام-که در احادیث ائمه علیهم السّلام به آن تصریح شده-آن است که ایشان به این خاطر غیبت کرده‌اند که در هنگام ظهور، عهد و پیمانی از هیچ‌کس بر عهده نداشته باشند. از حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام روایت شده که فرمودند:

كَأَنِّي بِالشَّيْءِ عِنْدَ فَقْدِهِمُ الثَّالِثِ مِنْ وُلْدِي كَالنَّعَمِ يَطْلُبُونَ المَرْعَى فَلَا يَجِدُونَهُ.

گویا شیعیان را در هنگام گم کردن سومین نواده خود می‌بینم که مانند گوسفندان به دنبال چراگاه می‌گردند ولی [جایی] پیدا نمی‌کنند.

راوی از علّت این امر سؤال می‌کند و حضرت پاسخ می‌دهند:

لِأَنَّ إِمَامَهُمْ يَغِيبُ عَنْهُمْ.

چون امامشان از آنها غایب می‌شود.

راوی از علّت غیبت می‌پرسد و حضرت می‌فرمایند:

لِئَلَّا يَكُونَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ إِذَا قَامَ بِالسُّيْفِ. (۱)

\*\*\*\*\*

برای این که وقتی با شمشیر قیام می کند، بیعت هیچ کس بر گردن ایشان نباشد.

وقتی امام زمان علیه السلام غایب باشند، دیگر نیازی پیدا نمی شود، تا همچون پدران گرامی خود، برای حفظ ظاهر و از باب ناچاری، با قدرتمندان و زورگویان زمان خود، بیعت کنند و در واقع اعلام عدم جنگ با آنها بدهند. این سیره برای همه ائمه علیهم السلام قبل از امام عصر علیه السلام جاری بوده است و از آن جا که نمی خواسته اند با طاغوت های زمان خود علنا اعلام جنگ کنند، لذا ظاهرا با آنان بیعت می کرده اند، یا حداقل عهد و پیمان صلح برقرار می ساخته اند. این بیعت به معنای قبول مشروعیت خلافت غاصبان خلافت نبوده، بلکه صرفا اعلام می داشته که امام علیه السلام با آنها قصد پیکار و مقابله آشکار ندارد. ظالمان هم به همین مقدار راضی می شدند ولی البته بعدها خباث خود را آشکار می نمودند و ائمه علیهم السلام را با حیل های مختلف به شهادت می رساندند.

در میان امامان گذشته، حضرت سید الشهداء علیه السلام در زمان حکومت معاویه -لعنه الله- عهد و پیمان با او را نقض نکردند، اما وقتی یزید -لعنه الله- به حکومت رسید، و از امام حسین علیه السلام بیعت خواست، ایشان از بیعت سرباز زدند و به همین دلیل کار به جنگ با یزید و شهادت آن حضرت منتهی شد. پس همه ائمه علیهم السلام -حتی وجود مقدس سید الشهداء علیه السلام (در زمان معاویه) عهد و پیمانی با طاغوت زمان خود بر عهده داشته اند. اما از آن جا که رسالت امام عصر علیه السلام با دیگر ائمه علیهم السلام متفاوت است و به امر خداوند باید در هنگام ظهور با همه مستکبران و زورگویان عالم، مقابله و مبارزه کنند، به همین جهت از جانب خدای متعال چنین مقدر شده که ایشان از سوی هیچ قدرتمندی، بیعتی بر گرده و پیمانی بر عهده نداشته باشند. علت غیبت ایشان هم در حدیث مورد بحث، همین مطلب عنوان شده است.

نکته قابل توجه در بحث فعلی این است که برای تحقق چنین هدفی (بیعت نکردن با هیچ کس) تنها راه عقلی، غیبت ایشان از دیدگان عموم مردم نیست. به لحاظ عقلی امکان داشت که ایشان غایب نشوند و در عین حال زیر بار بیعت با

هیچ کس هم نروند. به عبارت دیگر بیعت نکردن امام زمان علیه السلام با حاکمان و قدرتمندان، از طرق مختلفی امکان پذیر بوده اما خدای متعال از میان این طرق، غیبت حضرتش را انتخاب فرموده است. پس شرط عقلی رفع غیبت (ظهور) امام علیه السلام این نیست که بیعتی از جانب کسی بر عهده ایشان نباشد، تأثیر این امر (بیعت نداشتن از جانب هیچ کس) در غیبت امام علیه السلام به جعل و اراده خدای متعال بوده و این که «شرط ظهور حضرت، نبودن بیعت کسی بر عهده ایشان است»، نیز قرار داد خداوند می باشد نه این که ضرورت عقلی و علی و معلولی داشته باشد.

#### چهارمین علت غیبت امام علیه السلام: اجرای سنت های پیامبران

علت چهارم: عامل دیگری که غیبت امام علیه السلام در بعضی احادیث به آن نسبت داده شده، این است که خدای متعال می خواهد سنت های انبیای گذشته را در مورد واپسین وصی آخرین پیامبر جاری نماید. امام صادق علیه السلام به سدید فرمودند:

انَّ لِلْقَائِمِ مِنَّا غَيْبَةً يَطْوُلُ أَمْدُهَا.

همانا قائم از ما (اهل بیت علیهم السلام) غیبتی دارد که مدت آن به طول می انجامد.

سدید می گوید: پرسیدم: ای پسر رسول خدا! علت آن چیست؟ فرمودند:

لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَبِي إِلَّا أَنْ تَجْرِيَ فِيهِ شَيْنُنُ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي غَيْبَاتِهِمْ وَإِنَّهُ لَا يُبَدِّلُ لَهُ يَا سَدِيدٍ مِنْ اسْتِفَاءٍ مُدَدِ غَيْبَاتِهِمْ، قَالَ اللَّهُ

تعالی: «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ» (۱) ای سُنَن مَن كَانَ قَبْلَكُمْ. (۲)

برای این که خدای عزّ و جل جز این نخواسته است که سنّت‌های پیامبران در غیبت‌هایشان، در مورد قائم علیه السّلام جاری شود و ای سدیدر! گریزی از کامل شدن مدّت زمان‌های غیبت‌های ایشان نیست. (۳)

\*\*\*\*\*

۱- انشقاق/۱۹.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۴۴، ح ۶.

۳- به این معنا که مدّت زمان غیبت هر کدام به پایان مقدر خود، می‌رسیده است. البته مواردی که مورد بدهاء قرار گرفته از این قاعده کلی مستثناست.

{صفحه ۲۴۱}

خداوند متعال فرمود: همانا سوار می‌شوید طبقه‌ای به دنبال طبقه‌ای، یعنی بر سنّت‌های پیشینیان خود (سوار می‌شوید).

مقصود این است که خداوند می‌خواهد سنّت‌های پیامبران امت‌های پیشین، در وجود مقدّس امام زمان علیه السّلام نیز جریان یابد و از آن‌جا که غیبت انبیا یکی از سنّت‌های رایج میان‌شان بوده است، پس باید حضرت صاحب الامر علیه السّلام نیز غایب شوند تا این اراده الهی محقق گردد. توضیح مطلب این که مطابق روایات، بسیاری از انبیای الهی، در زمان خود از قومشان غایب شده بودند که در میان ایشان می‌توانیم از این پیامبران نام ببریم:

حضرت ادریس، حضرت نوح، حضرت صالح، حضرت ابراهیم، حضرت یوسف، حضرت موسی، حضرت شعیب، حضرت الیاس، حضرت سلیمان، حضرت دانیال، حضرت لوط، حضرت عزیر و حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیهم السّلام.

البته از این فرمایش (که باید سنّت غیبت انبیای الهی در مورد حضرت ولی عصر علیه السّلام جاری شود) نمی‌توانیم هیچیک از خصوصیات غیبت آن حضرت را استنباط کنیم. غیبت‌های پیامبران علیهم السّلام از جهت کمیت (مدّت زمان) غیبت و کیفیت (نحوه) غیبت و دفعات آن، انواع مختلف داشته است. مدّت غیبت بعضی از ایشان (حضرت الیاس علیه السّلام) هفت سال، بعضی (حضرت یوسف علیه السّلام) بیست سال و بعضی دیگر (حضرت نوح علیه السّلام) تا ۴۶۰ سال طول کشیده است.

از جهت نحوه غیبت، برخی (حضرت الیاس علیه السّلام) دور از قوم خود در بیابانها متواری بودند. بعضی دیگر (حضرت یوسف علیه السّلام) بخشی از غیبت خود را در چاه و بخشی دیگر را در زندان و قسمت دیگر را در کسوت پادشاهی (که ایشان را می‌دیدند ولی نمی‌شناختند) گذراندند. برخی مانند حضرت ابراهیم علیه السّلام از زمان انعقاد نطفه تا هنگامی که مأمور به تبلیغ شدند، در مخفی گاه بسر بردند. هم ایشان در غیبت دیگرشان، به تنهایی در حال سیر و سیاحت در سرزمین‌های مختلف بودند.

تعداد دفعات غیبت‌های انبیاء هم مختلف بوده است. بعضی از آنها (حضرت نوح علیه السّلام) یک بار، بعضی دیگر (حضرت موسی علیه السّلام) دو بار و برخی هم مانند

{صفحه ۲۴۲}

حضرت ابراهیم علیه السّلام سه بار غیبت داشته‌اند. (۱)

حال کدامیک از این سنّت‌ها (از جهت مدّت و کیفیت و تعداد دفعات) - طبق خواست خداوند - در مورد حضرت مهدی علیه السّلام جاری می‌شود، برای ما براساس فرمایش امام صادق علیه السّلام قابل تشخیص نیست. ایشان به صورت سربسته و مجمل فرموده‌اند که سنّت‌های پیامبران در غیبت‌هایشان برای آخرین وصی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم نیز تحقق خواهد یافت، اما مشخص نکرده‌اند که چه سنّتی از کدام پیامبر در چه مدّتی جاری خواهد شد. همین تعبیر «سُنَنَ الانبیاء فی غیباتهم» - که به صورت جمع آمده است - در فرمایش امام صادق علیه السّلام نشان می‌دهد که غیبت‌های پیامبران صورت‌های مختلفی داشته که



هریک سَنَّتِی خاص به شمار می آید.

بنابراین ممکن است امام عصر علیه السلام غیبت های متعدد داشته باشند و هر کدام از جهت مدّت و نحوه غیبت، شبیه یکی از سَنَّتِی های انبیای الهی باشد. فرمایش امام صادق علیه السلام نه ناظر به تعداد این غیبت هاست و نه درباره کمّ و کیف هر کدام توضیح می دهد. در واقع برای ما روشن نکرده اند که خدای متعال چه اراده ای در مورد غیبت یا غیبت های امام عصر علیه السلام داشته است. بنابراین حداکثر استفاده ما از حدیث مورد بحث و مشابه آن، این است: «خداوند اراده فرموده که امام زمان علیه السلام شبیه پیامبران الهی، غیبت داشته باشند». این مطلب - هر چند که در پاسخ به سؤال از علّت غیبت بیان شده اما - تنها مقصودی که بیان می کند، این است که: «خداوند چنین خواسته است» از فرمایش امام صادق علیه السلام چیزی بیش از این مقدار به نمی آید. اگر بخواهیم این مطلب را در قالب بیان علّت غیبت بیان کنیم، باید گفت که: علّت غیبت امام زمان علیه السلام، اراده الهی بر تحقّق این امر است.

با توجّه به این تحلیل، می توان گفت که رابطه این علّت (اراده خداوند) و معلولش (غیبت امام زمان علیه السلام) یک رابطه عقلی و ضروری است، چون وقتی خداوند چیزی را تکویناً اراده فرماید، عقل به ضرورت وجود آن حکم می نماید. اما این علّت چنان کلی است که دانستن رابطه ضروری آن با معلولش (غیبت امام

\*\*\*\*\*

۱- مستندات این مطلب را بنگرید در کتاب «کمال الدین و تمام النعمه»، باب ۱ تا ۶ و نیز فصلنامه «انتظار»، ش ۴ ص ۲۵۴ تا ص ۲۵۶.

{صفحه ۲۴۳}

زمان علیه السلام)، به هیچ وجه باعث نمی شود که باب اظهار نظر عقلی درباره چرایی غیبت باز شود. اگر امام علیه السلام غایب هم نبودند، باز می توانستیم و باید علّت آن را اراده خداوند بر تحقّق آن بدانیم. پس بیان چنین علّت های عام و کلی - که با هر نوع حادثه ای اعمّ از وقوع غیبت و عدم آن سازگار است - اجازه هیچ نوع تحلیل عقلی از غیبت امام علیه السلام را به انسان نمی دهد. بنابراین دانستن و ندانستن این گونه علّت ها در بحث فعلی مفید فایده زیادی نیست و آنها که به دنبال ارائه تحلیل عقلی از غیبت امام علیه السلام هستند از امثال این حدیث طرفی نمی بندند. حداکثر استفاده از این حدیث این است که امام علیه السلام، به علّت اراده الهی غیبت اختیار کرده و تا وقتی این اراده باقی می باشد، غیبت ادامه پیدا می کند و رفع آن هم فقط به اراده الهی بستگی دارد و بس.

### پنجمین علّت غیبت امام علیه السلام: گناهان مردم

علّت پنجم: آخرین چیزی که به عنوان عامل مؤثر در غیبت امام علیه السلام، در احادیث یافت می شود، اعمال ناشایست بندگان است که باعث سلب نعمت ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام شده و در واقع به نوعی عقوبت گناهان مردم می باشد. امام باقر علیه السلام فرمودند:

اِذَا غَضِبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ نَحَانَا عَنْ جَوَارِهِمْ. (۱)

هرگاه خدای متعال بر آفریده های خود (مردم) غضب نماید، ما (اهل بیت) را از مجاورت با آنها دور می سازد.

از همین امام بزرگوار نقل شده که فرمودند:

اِنَّ اللّٰهَ اِذَا كَرِهَ لَنَا جِوَارَ قَوْمٍ نَزَعْنَا مِنْ بَيْنِ اَظْهُرِهِمْ. (۲)

همانا هرگاه خداوند مجاورت قومی را برای ما نپسندد، ما را از میان ایشان بیرون می برد.

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴۳، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح ۳۱.

۱- علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۸۵، باب ۱۷۹، ح ۲.

{صفحه ۲۴۴}

حدیث دیگر در همین زمینه از امام امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

إِعْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّهِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَكِنَّ اللَّهَ سَيُعْمِي خَلْقَهُ عَنْهَا بِظُلْمِهِمْ وَ جَوْرِهِمْ وَ إِسْرَافِهِمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ. (۱)

بدانید که زمین از حجت خدای عز و جل خالی نمی ماند. اما خداوند دیدگان خلائق را از دیدن حجتش - به خاطر ظلم و جور و زیاده روی ایشان در حق خودشان - کور خواهد گرداند.

از این احادیث استفاده می شود که سبب غیبت امام علیه السلام از دیدگان مردم، اعمال ناشایستی است که از ایشان سر می زند و موجبات غضب الهی را بر آنان فراهم می آورد. غضب خداوند، باعث شده که نعمت هم جواری با امام زمان علیه السلام، از مردم سلب گردد. اگر آنان به گونه ای عمل می کردند که شایستگی درک حضور آشکار امام علیه السلام را از دست نمی دادند، چه بسا خداوند این نعمت عظمی را از آنان دریغ نمی کرد. پس قطعاً یک عامل مؤثر در غیبت آن حضرت، گناهانی است که انجام می دهند. هر گناهی، نوعی ظلم و زیاده روی است که انسان در حق خود می کند و باعث محرومیت او از دیدار امام عصر علیه السلام می گردد.

نکته مهمی که در مورد این عامل باید توجه کرد، این است که تأثیر آن در غیبت امام علیه السلام به دلیل عقل ثابت نمی شود و بین انجام گناه توسط مردم و غیبت امام زمان علیه السلام هیچ گونه رابطه ضروری عقلی وجود ندارد. از ادله نقلی هم چنین ضرورتی استفاده نمی شود. در فصل گذشته از همین بخش، روشن شد که نه اعطای نعمت های خداوند به مردم، براساس لیاقت و شایستگی آنان بوده و نه سلب آنها لزوماً به علت بی لیاقتی ایشان است. بنابراین اگر بی لیاقتی مردم را در غیبت امام علیه السلام مؤثر می دانیم، تنها به دلیل وجود روایاتی است از قبیل آنچه نقل کردیم. وگرنه هیچ قاعده و قانون عقلی یا نقلی بر این امر دلالت نمی کند. با این ترتیب، فرض این که با وجود گناهان مردم، امام علیه السلام غیبت اختیار نکنند؛ هم یک

\*\*\*\*\*

۱- الغیبه نعمانی، ص ۱۴۱، باب ۱۰، ح ۲.

{صفحه ۲۴۵}

فرض معقول است و هم با سنت های خداوند تعارضی ندارد. به همین دلیل می توان گفت که برای رفع غیبت امام علیه السلام (یعنی ظهور) نیز شایستگی و لیاقت مردم هیچ ضرورتی ندارد.

### صحت استناد غیبت امام علیه السلام به علل نقلی مذکور

حال که این وجوه پنجگانه را در بیان علت غیبت امام زمان علیه السلام توضیح دادیم، روشن می شود که هیچ یک از اینها نه علت تامه غیبت و نه علت ناقصه آن (به اصطلاح فلسفی) هستند. اگر هریک از این علل یا همه آنها باهم، علت تامه غیبت امام علیه السلام بودند، می توانستیم عقلاً درباره حکمت غیبت اظهار نظر کنیم و به عبارت دیگر می شد این حکمت را پیش از ظهور بشناسیم، امّا از آن جا که به طور قطع حکمت این امر پیش از ظهور منکشف نمی گردد، لذا همان گونه که در ابتدای بحث اشاره شد؛ این علت ها در واقع فوائد و آثار غیبت هستند، در عین آن که استناد غیبت به هریک از آنها یا مجموع آنها عقلاً و عرفاً صحیح است. البته تعبیری که برای بیان این استناد به کار می بریم در مورد این پنج علت متفاوت است.

نسبت به اولین و آخرین علت-ترس از کشته شدن و گناهان بندگان-چنین تعبیر می‌کنیم که: «چون امام زمان علیه السلام از کشته شدن می‌ترسیدند، غیبت اختیار کرده‌اند.» و «از آن‌جا که بندگان اعمال ناشایستی انجام داده‌اند، حضرت از ایشان‌غایب شده‌اند» در حالی که نسبت به سه علت دیگر تعبیر متفاوتی به کار می‌بریم و می‌گوییم: «خداوند امام زمان علیه السلام را از دیدگان مردم غایب نموده تا به این وسیله آنان را امتحان نماید» یا «امام علیه السلام غایب شده‌اند تا این که بیعت از هیچ کس بر گردن نداشته باشند» و «حضرت غیبت اختیار کرده‌اند تا سنت خداوند در مورد پیامبران گذشته نسبت به ایشان جاری شود.»

در تعبیر اول، وجود علت غیبت، مقدم بر خود آن است در حالی که در تعبیر دوم تحقق علت غیبت، پس از تحقق خود غیبت حاصل می‌شود. مثلاً ترس از

{صفحه ۲۴۶}

کشته شدن، مقدم بر غیبت امام علیه السلام است در حالی که امتحان مردم یا جاری شدن سنت پیامبران گذشته، پس از وقوع غیبت تحقق پیدا می‌کنند. این تفاوت را می‌توانیم چنین تعبیر کنیم که در مورد عامل اول و پنجم، «حصول» آنها علت غیبت هستند در حالی که نسبت به دیگر عوامل «تحصیل» آنها علت غیبت می‌باشند.

### طرح علت ششم غیبت و بررسی آن

پس از بیان و توضیح این پنج علت، لازم به ذکر است که برخی از اندیشمندان و صاحب‌نظران در بحث مهدویت، علت دیگری را بر این علل افزوده‌اند، که عبارت است از «ضایع نشدن ودایع الهی» (۱).

مقصود از «ودایع الهی» مؤمنانی هستند که در زمان غیبت امام عصر علیه السلام از اصلاّب پدران کافر خود به دنیا می‌آیند. یکی از آثار و نتایج غیبت، ضایع نشدن این ودایع الهی است. اما رجوع به متون احادیثی که به این مطلب دلالت دارند، (۲) روشن می‌کند که هیچ‌یک از آنها در مقام بیان علت غیبت نیستند و صرفاً یکی از آثار و لوازم غیبت را بیان می‌کنند. پس استناد غیبت امام علیه السلام به این امر، بی‌دلیل است.

البته در مباحث گذشته روشن نمودیم که پنج علت مطرح شده برای غیبت امام علیه السلام نیز چیزی بیش از آثار و لوازم غیبت را نمی‌رسانند، ولی با توجه به این که علت بودن آنها برای غیبت به دلیل عقل نیست و تنها با تکیه بر فرمایش معصوم علیه السلام می‌توانیم هریک از آنها را عامل مؤثر در غیبت امام علیه السلام بدانیم، پس در خصوص هر علتی باید دلیل نقلی داشته باشیم تا بتوانیم غیبت را به آن اسناد بدهیم. اما در مورد «ضایع نشدن ودایع الهی»، دلیل منقول از امام معصوم علیه السلام در

\*\*\*\*\*

۱- مرحوم میرزا محمد تقی موسوی اصفهانی در کتاب «مکیال المکارم» ج ۱، ص ۱۳۱ و آیه الله صافی گلپایگانی در کتاب «نوید امن و امان»، ص ۱۸۷.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۴۱ و ۶۴۲، باب ۵۴، ح ۲. جالب توجه است که مرحوم شیخ صدوق این احادیث را در باب ۴۴ کتابش که تحت عنوان «علة الغیبة» می‌باشد، نقل نکرده است.

{صفحه ۲۴۷}

مقام بیان علت غیبت امام زمان علیه السلام نیست و صرفاً این حقیقت را بیان می‌کند که تا ودایع الهی (مؤمنان) از اصلاّب کافران خارج نشوند، امام علیه السلام ظهور نخواهند فرمود. روشن است که ظاهر این تعبیر بر بیان یکی از آثار غیبت دلالت دارد نه ذکر علت آن. (دقت شود).

به‌طور کلی غیر از آن چه گفته شد، می‌توانیم آثار و فواید دیگری هم برای غیبت امام عصر علیه السلام بشماریم. اما علت دانستن

هریک از آنها-به دلیل این که از لوازم و نتایج غیبت هستند-صحیح نمی باشد.

{صفحه ۲۴۸}

### فصل ۳: نارسایی ادله نقلی ادعایی بر علت غیبت

#### اشاره

در مورد علت غیبت امام عصر علیه السلام-غیر از آنچه مورد بحث قرار گرفت-دیدگاه دیگری در برخی از کتب کلامی مطرح شده که طرح و بررسی آن در این جا مفید است. در این دیدگاه خواسته اند از برخی ادله ای که ظاهراً مربوط به شرایط ظهور امام زمان علیه السلام است، علت غیبت آن حضرت را استنباط نمایند. البته متکلمانی که از این دیدگاه به مسأله نگریسته اند، نوعاً پیش از رجوع به ادله نقلی، با ارائه برخی نظریاتی که آنها را مستند به عقل می دانند، علت یا علت هایی را برای غیبت مطرح کرده اند و سپس با همین نگرش به دنبال یافتن مؤیداتی از روایات رفته اند و سعی کرده اند برای همان علت مورد استنباطشان، شاهد نقلی دست و پا کنند. ما در فصل گذشته که دلایل عقلی ارائه شده برای غیبت را بررسی نمودیم، به بعضی از این نظریات اشاره نمودیم و آنها را مورد نقد و بررسی قرار دادیم. در این فصل به نقل و تحلیل مستندات روایی همان نظریات می پردازیم تا به لحاظ نقلی هم شواهد مورد نظر ایشان را بررسی کنیم.

#### طرح دو علت استحسانی برای غیبت امام علیه السلام

نظریه ای که در فصل گذشته از منظر عقلی بررسی نمودیم، بر این باور بود که:

علت اصلی غیبت امام عصر علیه السلام، آماده نبودن اجتماع بشری برای پذیرش

{صفحه ۲۴۹}

وجود پربرکت ایشان و عدم لیاقت مردم برای بهره گیری از نعمت حضور امام معصوم در میان خود می باشد و تا این مانع برطرف نگردد و به تعداد لازم یاران و انصار مخلص و فداکار برای آن حضرت وجود نداشته باشد، زمان غیبت به سر نیامده و امام همچنان از دیده ها پنهان خواهند ماند. (۱)

در این عبارات، دو عامل به عنوان علت اصلی غیبت امام عصر علیه السلام مطرح شده است: یکی آماده نبودن اجتماع بشری و عدم لیاقت مردم برای پذیرش و بهره گیری از نعمت حضور امام معصوم در جامعه، دوم فراهم نبودن تعداد لازم یاران و انصار برای آن حضرت. ادعای نویسنده این است که غیبت امام علیه السلام معلول این دو عامل به هم پیوسته است و تا وقتی این علت ها هستند، زمان غیبت به سر نخواهد رسید.

ما در فصل گذشته اثبات نمودیم که نعمت حضور آشکار ائمه علیهم السلام-پیش از امام عصر علیه السلام-به دلیل لیاقت مردم زمان ایشان بوده و سلب این نعمت هم لزوماً به علت بی لیاقتی مردم در زمان غیبت نیست. بحث های گذشته ناظر به اولین عامل مطرح شده در عبارات فوق بود و بیشتر جنبه عقلی داشت ضمناً به برخی از شواهد مورد ادعای نویسنده هم پاسخ دادیم. اکنون می خواهیم مستندات روایی همان سخنان را بررسی و تحلیل نماییم. به همین منظور اصل مدعا را با تفصیل بیشتری مورد بحث قرار می دهیم.

در مورد اولین عامل مطرح شده (آماده نبودن اجتماع بشری و عدم لیاقت مردم برای پذیرش امام علیه السلام) یکی از شواهد نقلی مورد ادعا، آیه ۵۳ سوره انفال است که در گذشته معنای صحیح آن را توضیح داده و روشن کردیم که آیه مورد نظر هیچ دلالتی بر مدعای فوق ندارد.

## بررسی توقیع امام علیه السلام از جهت بیان علت غیبت

شاهد دیگری که همان نویسنده بلافاصله پس از عبارات قبلی مطرح کرده،

\*\*\*\*\*

۱- در انتظار موعود، ص ۴۵.

{صفحه ۲۵۰}

سخنی از خود امام عصر علیه السلام است که آن را تحت عنوان «بیان علت تأخیر ظهور» (۱) نقل می‌کند. این شاهد عبارتی است که در یکی از توقیعات امام علیه السلام آمده است:

لَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَقَفَّهِمُ اللَّهُ لِطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا وَكَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَصِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا. (۲)

اگر شیعیان ما- که خداوند توفیق طاعتشان دهد- در راه ایفای پیمانی که بر دوش دارند همدل می‌شدند، میمنت ملاقات ما از ایشان به تأخیر نمی‌افتاد و سعادت دیدار ما زودتر نصیب آنان می‌گشت، دیداری بر مبنای شناختی راستین و صداقتی از آنان نسبت به ما. (۳)

از دیدگاه نویسنده، این توقیع شریف، علت تأخیر ظهور را بیان می‌کند (که همان علت غیبت محسوب می‌شود) و به همین جهت به آن استناد نموده است.

اولین نکته‌ای که در پاسخ به این مدعا می‌توان گفت این است که: توقیع حضرت سخنی است که فقط درباره شیعیان ایشان مطرح شده و حاصل آن این است که اگر شیعیان، همگی بر وفای به عهد امام علیه السلام پایدار می‌ماندند، توفیق دیدار آن حضرت برای ایشان به تأخیر نمی‌افتاد و این سعادت زودتر شامل حالشان می‌شد. حال باید توجه کرد که نسبت کل جمعیت شیعیان با همه مردم روی زمین چه نسبتی است و چند درصد جمعیت کل دنیا را شیعیان دوازده امامی تشکیل می‌دهند. با توجه به درصد بسیار ناچیز اینها نسبت به همه مردم دنیا باید گفت که اگر به فرض همه شیعیان در راه ایفای پیمان امامت همدل شوند، به هیچ‌وجه نمی‌توانیم بگوییم که مردم دنیا برای پذیرش امام معصوم علیه السلام آمادگی پیدا کرده‌اند. مدعای نویسنده محترم این است که علت اصلی غیبت، آماده نبودن اجتماع بشری برای پذیرش وجود امام علیه السلام است و روشن است که این علت با همدل شدن

\*\*\*\*\*

۱- در انتظار موعود، ص ۴۵.

۲- بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۷.

۳- در انتظار موعود، ص ۴۶.

{صفحه ۲۵۱}

همه شیعیان دوازده امامی به هیچ‌وجه مرتفع نمی‌گردد. بنابراین اگر «آماده شدن اوضاع جهان» را به عنوان یکی از «مصالح غیبت» مطرح کنیم (۱)، این امر با آمادگی کل شیعیان تحقق پیدا نمی‌کند.

ما درباره این که آیا شرط ظهور امام علیه السلام، آمادگی جهانی برای پذیرش ایشان است یا خیر، در بخش آینده گفتگو خواهیم کرد. در این جا فقط متذکر می‌شویم که هیچ دلیل نقلی وجود ندارد که بتوان از آن برداشت کرد: یکی از اسرار و مصالح غیبت، آمادگی مردم دنیا برای ظهور حضرت می‌باشد. و به همین دلیل است که نمی‌توانیم حکم کنیم: باید غیبت امام علیه السلام تا حصول این شرایط ادامه پیدا کند. (۲) به همین خاطر است که معتقدان به این نظریه به سخن خود صورت عقلی می‌دهند که در ادامه مباحث به نقد و بررسی آن خواهیم پرداخت.

اکنون بحث در خصوص توقیع شریفی است که بعضی خواسته‌اند علّت غیبت را از آن استنباط نمایند. سخن ما این است که حدیث مذکور بر چنین چیزی دلالت نمی‌کند. این که اگر-به فرض-شیعیان دوازده امامی بر وفای به عهد امامت همدل می‌شدند، توفیق دیدار امامشان را زودتر پیدا می‌کردند، ثابت نمی‌کند که علّت تأخیر ظهور-که همان علّت غیبت امام علیه السّلام دانسته شده-آماده نبودن اجتماع بشری برای پذیرش امام علیه السّلام است. همدل شدن شیعیان، فاصله بسیار زیادی با آمادگی مردم دنیا برای ظهور امام علیه السّلام دارد و از اولی نمی‌توانیم دومی را نتیجه بگیریم.

نکته دوم: از آن‌چه گفتیم می‌توانیم نتیجه بگیریم که فرمایش امام عصر علیه السّلام در این توقیع، لزوماً ناظر به دیدار حضرت در زمان ظهور نیست. این احتمال بعید نیست که مقصود امام علیه السّلام از لفظ «لقاء» و «مشاهده» دیدار و تشرّف شیعیان خدمت آن حضرت در عصر غیبت باشد. بنابراین احتمال، توقیع مذکور هیچ سخنی درباره ظهور حضرت ندارد و در نتیجه ناظر به علّت غیبت هم نیست. کسی که

\*\*\*\*\*

۱- نوید امن و امان، ص ۱۸۳.

۲- رجوع شود به: «نوید امن و امان»، ص ۱۸۶.

{صفحه ۲۵۲}

می‌خواهد از این حدیث، علّت غیبت را برداشت کند، باید ابتدا این احتمال دوم را رد کند و گرنه «اذا جاء الاحتمالُ بَطَلَ الاستدلال» یعنی با وجود احتمال خلاف، نمی‌تواند بر مدّعی خود استدلال نماید.

نکته سوم: اگر فرض کنیم که مراد از لقاء و مشاهده در توقیع حضرت، ظهور ایشان باشد، باز هم نمی‌توانیم علّت غیبت را از این عبارات نتیجه بگیریم. می‌توان فرض کرد که یک یا چند عامل، علّت غیبت باشند؛ اما خداوند از روی فضل و کرم خود، چنین مقدر فرموده باشد که در صورت همدلی شیعیان بر ایفای پیمان امامت، غیبت را خاتمه دهد و از ادامه آن صرف نظر فرماید. در مقام مثال فرض کنید فرزندی به علّت انجام یک خطای بزرگ، مورد غضب و عقوبت والدین خود قرار گرفته است. آن‌گاه پدر او به خاطر لطف و عنایتی که به فرزندش دارد، وعده می‌دهد که اگر فرزندش فلان کار خیر را انجام دهد، از سر تقصیر او خواهد گذشت و از عقوبت نجاتش خواهد بخشید. در این صورت، علّت مغضوب و معاقب شدن فرزند، چیزی است غیر از آن‌چه-به خاطر لطف و کرم والدین-باعث نجاتش از عقوبت می‌شود.

در این جا هم می‌توانیم چنین فرض کنیم که مردم به دلایلی-که ما قطعاً همه آنها را نمی‌دانیم-مبتلاً به غضب خداوند و دوری از امامشان شده‌اند؛ اما خدا از روی لطف و عنایتش وعده فرموده که اگر تنها شیعیان دوازده امامی-که درصد ناچیزی از کل مردم جهان هستند-بر ایفای عهد و پیمان امامشان همدل شوند، خداوند، آنها (و چه بسا همه مردم دنیا) را از عقوبت هجران امام علیه السّلام نجات خواهد بخشید. از این وعده الهی، لزوماً استفاده نمی‌شود که علّت غیبت حضرت، همدل نبودن شیعیان بر وفا به عهد امامت بوده است.

نکته چهارم: صرف نظر از نکات گذشته، باید توجه کرد که عبارت امام عصر علیه السّلام در توقیع مبارک، به صورت شرطی با ادات شرط «لو» بیان شده است. طبق آنچه در زبان عربی مسلم دانسته شده، کلمه «لو» برای بیان ممتنع بودن

{صفحه ۲۵۳}

جواب شرط به خاطر ممتنع بودن جمله شرط به کار می‌رود. (۱) به عنوان مثال به این آیات شریفه توجه فرمایید:

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ... لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ. (۲)

و اگر بعضی سخنان را به ما (به دروغ) نسبت می‌داد... یقیناً رگ گردن او را قطع می‌کردیم.

تعبیر «لو» در این آیات، از آن جهت به کار رفته که نسبت دروغ دادن پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم به خداوند-به علت عصمت ایشان-امری ممتنع است و به همین علت قطعا خداوند رگ گردن ایشان را هم قطع نخواهد کرد.

همیشه ادات شرط «لو» در مواردی به کار می‌رود که شرط مورد نظر قطعا واقع نمی‌شود، در نتیجه جزای شرط (جمله پیرو) هم قطعا واقع نخواهد شد. با این ترتیب، قضیه شرطیه‌ای که در توفیق مذکور به کار رفته به این معناست که اگر-به فرض-شیعیان ما بر وفای به عهد امامت همدل می‌شدند، توفیق دیدار و مشاهده ما را زودتر پیدا می‌کردند. اما چنین فرضی هرگز تحقق نیافته، یعنی آنها همدل نشده‌اند و در نتیجه توفیق دیدار ما از ایشان به تأخیر افتاده است.

این شرط البته محال و ممتنع عقلی نبوده است ولی با توجه به روال عمومی و مشی کلی رفتار شیعه نسبت به امامانشان، می‌توان فهمید که چرا اجتماع قلبی ایشان بر وفا به عهد امامت امری غیرعادی و غیرمنتظره تلقی شده است. به همین جهت می‌توان گفت که تحقق این شرط چیزی شبیه به یک آرزو و تمنای دست نیافتنی بوده و گوینده این سخنان (یعنی وجود مقدس امام زمان علیه السلام) امیدی به آن نبسته‌اند.

با این ترتیب نمی‌توان جمله شرطیه توفیق شریف را چنین معنا کرد که: اگر شیعیان حضرت بر وفای به عهد امامت همدل شوند، زودتر به سعادت دیدار امام علیه السلام نائل می‌گردند. این جمله در مقام نشان دادن راهکاری به شیعیان برای پیش انداختن ظهور نیست، بلکه صرفا گزارشی است از وقوع یک واقعت تلخ

\*\*\*\*\*

۱- گفته می‌شود که: «لو لا متناع الثانی لامتناع الاول» است. منظور از الاول، جمله شرط و مقصود از الثانی، جواب شرط است.

۲- الحاقه ۴۴/ و ۴۵.

{صفحه ۲۵۴}

(به تأخیر افتادن دیدار شیعیان با امام علیه السلام) به دلیل کوتاهی آنها در وفا به عهد امامت. اما (به خاطر ادات شرط «لو») نمی‌توان از عبارت توفیق شریف برداشت کرد که شیعیان اکنون چه وظایفی دارند و چه کارهایی را می‌توانند انجام دهند تا توفیق مشاهده امامشان را زودتر پیدا کنند.

البته ما از ادله نقلی دیگر می‌توانیم همین معنا را مستقلا برداشت نماییم که وظیفه شیعیان در همه زمانها-به خصوص زمان غیبت- بیش از هر چیز، همدل شدن در وفا به عهد و پیمان امامت است و انجام این وظیفه، به فضل و لطف پروردگار متعال-نه براساس ضرورت علی و معلولی و نه وعده قطعی و لا-یتخلف الهی-می‌تواند در تعجیل ظهور امام عصر علیه السلام مؤثر و کارساز باشد. بنابراین اصل این که شیعیان وظیفه‌ای دارند، فی نفسه صحیح و قابل قبول است، ولی دلالت توفیق مذکور بر آن محل اشکال می‌باشد. فراموش نشود که چون-طبق صریح فرمایش معصوم علیه السلام-تا پیش از ظهور از حکمت اصلی غیبت آگاه نیستیم، بنابراین نمی‌توانیم از طریق کشف علت آن، به آن چه در تعجیل فرج امام علیه السلام مؤثر است، پی ببریم؛ بلکه تنها راه مراجعه به فرمایشات ائمه علیهم السلام در خصوص تکالیف و وظایف زمان غیبت است. به طور کلی-همان طور که در بیان نکته سوم گذشت-باید منطقا حساب علت غیبت را از آنچه موجب تعجیل در فضل و رحمت الهی در امر ظهور می‌شود، جدا نمود. با توجه به چهار نکته‌ای که بیان شد، می‌توانیم نتیجه بگیریم که استناد به توفیق شریف امام عصر علیه السلام برای فهم علت غیبت آن حضرت صحیح نمی‌باشد. بنابراین علت اول از دو علتی که نویسنده «در انتظار موعود» به عنوان علت اصلی غیبت امام عصر علیه السلام مطرح کرده بود، از جهت نقلی بی دلیل است.

**بررسی نظریه «نبودن ۳۱۳ یار» به عنوان علت غیبت**

اکنون به بررسی ادله نقلی دومین عاملی که ایشان مطرح کرده است، یعنی «نبودن تعداد لازم یاران و انصار مخلص و فداکار برای امام علیه السلام» می‌پردازیم. نویسنده برای اثبات ادعای خود به دو دلیل استناد کرده است. یکی از آنها روایتی {صفحه ۲۵۵}

است از امام موسی کاظم علیه السلام که خطاب به یکی از یاران خود فرموده است:

يَا بَنَ بَكِيرٍ اِنِّي لَأَقُولُ لَكَ قَوْلًا قَدْ كَانَتْ اَبَائِي تَقُولُهُ: لَوْ كَانَ فِيكُمْ عِدَّةٌ اَهْلِ بَدْرِ لَقَامَ قَائِمُنَا. (۱)

ای پسر بکیر، من به تو سخنی را می‌گویم که پدران من نیز پیش از من آن را بر زبان رانده‌اند و آن این است که اگر در میان شما به تعداد کسانی که در جنگ بدر [با پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم] بودند [یاران مخلص] وجود داشت، قیام‌کننده ما [اهل بیت علیهم السلام] ظهور می‌کرد. (۲)

روایت دیگر را نویسنده از کتاب «الغیبه» نعمانی نقل می‌کند:

اِنَّهُ دَخَلَ عَلَى الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْضُ اَصْحَابِهِ فَقَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ اِنِّي وَاللَّهِ اُحِبُّكَ وَ اُحِبُّ مَنْ يُحِبُّكَ يَا سَيِّدِي مَا اَكْثَرَ شِيعَتِكُمْ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ: اَذُكُرْهُمْ فَقَالَ: كَثِيرٌ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تُحْصِيهِمْ فَقَالَ: هُمْ اَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَمَّا لَوْ كَمَلَتِ الْعِدَّةُ الْمَوْصُوفَةُ ثَلَاثِمِائَةً وَ بَضْعَةَ عَشَرَ كَانِ الَّذِي تَرِيدُونَ... (۳)

نویسنده، حدیث را این گونه ترجمه کرده است:

یکی از یاران امام صادق علیه السلام بر آن حضرت وارد شد و عرضه داشت: فدایت گردم؛ به خدا سوگند من تو را دوست می‌دارم و هر کس تو را دوست دارد نیز دوست می‌دارم، ای آقای من چقدر شیعیان شما فراوانند! آن حضرت فرمود: آنان را بشمار، عرض کرد: بسیارند. آن حضرت فرمود: آنها را می‌توانی بشماری؟ عرض کرد: آنها از شمارش بیرونند، حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام فرمود: ولی اگر آن شماره‌ای را که توصیف شده‌اند، سیصد و اندی تکمیل گردد آن چه را می‌خواهند، انجام خواهد شد... (۴)

اکنون باید دلالت این دو حدیث را بر مقصود نویسنده بررسی نماییم:

\*\*\*\*\*

۱- مشکاة الانوار، ابو الفضل علی طبرسی، باب ثانی، ص ۶۳ و ۶۴.

۲- در انتظار موعود، ص ۴۴.

۳- الغیبه، نعمانی، باب ۱۲، ح ۴.

۴- در انتظار موعود، ص ۴۵.

{صفحه ۲۵۶}

نکته اول: اولین مسأله در این بررسی همان نکته چهارمی است که در بررسی دلالت توفیق امام عصر علیه السلام بیان کردیم. هردو حدیث به صورت قضیه شرطیه بیان شده و ادات شرط «لو» در آن به کار رفته است. همان‌طور که گفته‌ایم، «لو» در جایی به کار می‌رود که هم جمله شرط و هم جواب آن محقق نشده‌اند و اصل استلزام نیز در زمان گذشته تحقق داشته است. خود نویسنده، حدیث اول را چنین ترجمه کرده است: «اگر در میان شما... وجود داشت... ظهور می‌کرد» هردو فعل (در جمله شرط و جواب آن) به صورت ماضی معنا شده‌اند. بنابراین مفاد حدیث «ابن بکیر» صرفاً گزارشی است از آن چه تا زمان امام هفتم علیه السلام به وقوع پیوسته است و بیان مطلب با ادات شرط «لو» بر این حقیقت دلالت می‌کند که تا آن وقت برای امامان علیهم السلام، یارانی به تعداد اهل بدر (۳۱۳ نفر) فراهم نشده و به همین دلیل ایشان قیام نکرده‌اند. با توجه به این نکته نمی‌توانیم از این حدیث، قاعده و قانونی برای ظهور امام دوازدهم علیه السلام استنباط کنیم و چنین نتیجه بگیریم که اگر به همین تعداد یاران برای ایشان فراهم شود،



قطعا ظهور خواهند فرمود.

هر چند تعبیر «قائمنا» -قیام کننده ما- در احادیث معمولا برای وجود مقدّس حضرت مهدی علیه السّلام به کار رفته است ولی در این حدیث شریف، نمی توانیم مراد از «قائمنا» را آن حضرت بدانیم، زیرا معنا ندارد که امام هفتم علیه السّلام فرموده باشند: «اگر در گذشته (تا حال) در میان شما شیعیان، ۳۱۳ یار وجود داشت، امام دوازدهم علیه السّلام قیام کرده بودند». ظهور امام دوازدهم علیه السّلام قطعا بعد از زمان امام هفتم علیه السّلام واقع خواهد شد. بنابراین مراد از حدیث، قیام امامان گذشته تا امام هفتم علیه السّلام بوده است و مقصود از قیام ایشان هم، قیام برای احقاق حقوق خود و شیعیانشان بوده که از آن به فرج جزئی تعبیر می شود و الاّ فرج کلیّ شیعیان در سراسر گیتی و تا پایان دنیا اختصاص به قیام و ظهور امام عصر علیه السّلام دارد و تحقّق آن پیش از زمان ایشان اصلا مطرح نبوده است.

عین همین مطلب نسبت به دومین حدیث مورد استناد نویسنده مذکور مطرح می شود. در این حدیث هم کلمه «لو» آمده و مربوط به گذشته است. متن حدیث

{صفحه ۲۵۷}

دلالت دارد بر این که یکی از اصحاب امام صادق علیه السّلام ادّعا می کند یاران حضرت، فوق حدّ شمارش هستند. آن گاه امام علیه السّلام در پاسخ می فرماید:

آگاه باش که اگر-به فرض- آن شماره ای که توصیف شده یعنی سیصد و چند (بین سیصد و ده تا سیصد و بیست) کامل می شدند؛ آن چه می خواهید واقع شده بود. . . .

نکته مهم این است که هم فعل شرط و هم جواب شرط را باید ماضی معنا کرد ولی نویسنده مذکور هر دو را به صورت مضارع ترجمه کرده و گفته است که: «اگر آن شماره سیصد و اندی تکمیل گردد، آن چه را می خواهند، انجام خواهد شد» (۱) سپس براساس این ترجمه اشتباه، نتیجه گرفته است که اگر «به تعداد لازم یاران و انصار مخلص برای حضرت وجود نداشته باشد، امام همچنان از دیده ها پنهان خواهند ماند».

با توجه به این نکته روشن است که از فرمایش امام صادق علیه السّلام در این حدیث، چیزی درباره ظهور امام دوازدهم علیه السّلام نمی توان استنباط نمود. البتّه احادیث متعدّدی وجود دارد که همه آنها تعداد یاران اوّلیه امام زمان علیه السّلام را-که در مکه مکّرمه به ایشان می پیوندند- ۳۱۳ نفر ذکر کرده اند. ۲ ولی هیچ یک از آنها-به استثناء یک حدیث که آن هم هیچ دلالتی بر شرط ظهور و علّت غیبت امام علیه السّلام ندارد- ۳ به صورت قضیه شرطیه بیان نشده اند تا مورد استفاده نویسنده مذکور قرار گیرند. از این که امام زمان علیه السّلام در هنگام ظهور ۳۱۳ یار مخلص و فداکار دارند، نمی توان نتیجه گرفت که علّت عدم ظهور (غیبت) ایشان تاکنون فراهم نشدن این تعداد است.

\*\*\*\*\*

۱- البته اشتباه دیگر این است که «تریدون»، «می خواهند» ترجمه در حالی که «می خواهید» صحیح است. احتمالا این اشتباه یک اشتباه تایپی است.

۲- به عنوان نمونه می توانید به این منابع مراجعه کنید: عیون اخبار الرضا علیه السّلام، ج ۱، ص ۶۳ و کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۶۵۴، ح ۲۱ و ص ۶۷۲، ح ۲۵.

۳- این حدیث از حضرت جواد الائمه علیه السّلام در کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، باب ۳۶، ح ۲، نقل شده و توضیح آن در ادامه بحث خواهد آمد.

{صفحه ۲۵۸}

نکته دوم: علاوه بر نکته پیشین آنچه تحت عنوان نکته سوم در بررسی توفیق امام عصر علیه السّلام در بحث گذشته مطرح شد، این جا نیز قابل طرح است. فرض کنیم دو حدیث مورد استفاده نویسنده محترم در مقام بیان شرط ظهور امام دوازدهم علیه السّلام بوده‌اند و بر یک قاعده کلی دلالت می‌کنند که: «اگر ۳۱۳ یار مخلص و فداکار برای آن حضرت یافت شود، ایشان حتما ظهور خواهند فرمود.» با وجود این فرض هم نمی‌توانیم علت غیبت امام علیه السّلام را از این احادیث استنباط کنیم. با یادآوری مثال فرزندی که مورد غضب والدین خود قرار گرفته، می‌توانیم چنین فرض کنیم که علت غیبت امام علیه السّلام چیزی است که ما نمی‌دانیم و تا قبل از ظهور هم برایمان روشن نمی‌شود، اما خداوند چنین مقدر فرموده که اگر تعداد ۳۱۳ یار با اخلاص برای آن حضرت فراهم شود، از عقوبت غیبت امام علیه السّلام در حق مردم می‌گذرد و آن حضرت را ظاهر می‌فرماید. بنابراین از این که کامل شدن این تعداد یاران، شرط ظهور است نمی‌توان علت غیبت را برداشت کرد.

### عدم کفایت وجود ۳۱۳ نفر برای ظهور

نکته سوم: در نکته گذشته فرض کردیم که وجود ۳۱۳ یار مخلص و فداکار شرط کافی برای ظهور امام زمان علیه السلام باشد؛ لذا گفته‌اند که اگر شرط محقق گردد، حضرت حتما ظهور خواهند فرمود. برخی از بزرگان متکلمین در بحث مربوط به غیبت امام زمان علیه السلام با همین فرض به این احادیث استناد کرده و ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام را با وجود ۳۱۳ یار با اخلاص، واجب دانسته‌اند. عالم بزرگوار شیعه، مرحوم شیخ مفید، در یکی از رساله‌های خود می‌فرماید:

در مجلس یکی از رؤسا حاضر شدم، بحثی در امامت مطرح شد و به گفتگو در موضوع غیبت (امام زمان علیه السلام) منتهی شد. صاحب آن مجلس گفت: آیا شیعه از جعفر بن محمد علیهما السّلام روایت نمی‌کند که: اگر به تعداد اهل بدر-سیصد و اندی نفر (بین سیصد و ده تا سیصد و بیست) - برای امام جمع شوند، خروج با شمشیر بر ایشان واجب می‌گردد؟

{صفحه ۲۵۹}

گفتم: این حدیث روایت شده است. (۱)

ملاحظه می‌شود که مرحوم مفید، مفاد حدیث امام صادق علیه السلام را وجوب خروج امام زمان علیه السلام در صورت فراهم شدن آن تعداد از یاران خاص دانسته است. این در حالی است که در هیچ‌یک از این احادیث تعبیر «وجوب» یا لفظ دیگری که این معنا را برساند، وارد نشده است. بنابراین شیخ مفید و امثال ایشان، وجوب ظهور امام علیه السلام در صورت فراهم شدن ۳۱۳ نفر را، علی القاعده از قضیه شرطیه‌ای که در برخی از احادیث آمده، استنباط نموده‌اند. (۲)

اشکالی که در این مورد به نظر می‌رسد آن است که: این استنباط تنها در صورتی مجاز است که شرط مطرح شده در حدیث، شرط کافی برای ظهور حضرت باشد و در غیر این صورت نمی‌توانیم ظهور امام علیه السلام را به صرف فراهم آمدن ۳۱۳ نفر واجب بدانیم. اما آیا شرط کافی بودن این امر قابل اثبات است؟ آیا کسانی که چنین استنباطی از حدیث کرده‌اند، «شرط کافی» بودن ۳۱۳ یار را اثبات کرده‌اند؟ واقعیت این است که در کلام مرحوم شیخ مفید و دیگرانی که حدیث مورد نظر را حمل بر وجوب ظهور کرده‌اند، اثبات چنین نکته‌ای وجود ندارد و به علاوه باید در این پرسش دقت و تأمل عمیق صورت گیرد که «آیا در هر قضیه شرطیه، تمام عوامل مؤثر در تحقق جزای شرط، بیان می‌شود یا خیر؟»

### قاعده‌ای در سخن گفتن به صورت شرطی

آیا گوینده هر سخنی، هنگامی که مطلبی را به صورت شرطی بیان می‌کند، لازم است که همه شرایط مؤثر در تحقق مشروط را در سخن خود بیاورد؟ پاسخ این پرسش هم در عرف محاورات عادی و هم در خود احادیث ائمه علیهم السّلام کاملاً روشن است. در عرف محاورات، گوینده یک سخن ممکن است همه شرایطی را که در تحقق یافتن مشروط مدخلیت دارد، یکجا بیان نکند. به عنوان مثال: معلّمی در

\*\*\*\*\*

۱- سلسله مؤلفات شیخ مفید، ج ۷، الرسالة الثالثة في الغيبة، ص ۱۱.

۲- در ادامه، متن حدیثی را که به صورت قضیه شرطیه بیان شده، همراه با بیان معنای صحیح آن خواهیم آورد.  
{صفحه ۲۶۰}

کلاس درس به دانش آموزان اعلام می‌کند که: «هر کس تحقیق مناسبی در فلان موضوع ارائه دهد، پنج نمره خواهد گرفت» آیا در این عبارت معلّم که به صورت یک قضیه شرطیه بیان شده، همه عوامل مؤثر در گرفتن پنج نمره آن درس بیان شده است؟ اگر به فرض دانش آموزی پس از ارائه تحقیق، یک تخلف اخلاقی و انضباطی حاد، مرتکب شود و به همین دلیل از کلاس اخراج گردد، معلّم مذکور می‌تواند براساس اختیاراتی که دارد به او نمره صفر بدهد. حال اگر چنین کند آیا آن دانش آموز می‌تواند بگوید: «چون معلّم اعلام کرده بود، هر کس تحقیق ارائه دهد، پنج نمره می‌گیرد؛ پس باید حتماً آن پنج نمره را به من بدهد؟» اگر چنین اعتراضی کند، معلّم می‌تواند بگوید: «آن وعده شامل کسانی است که از کلاس اخراج نشوند و اگر کسی از کلاس اخراج شد، از آن امتیاز هم محروم می‌گردد.» آیا در این صورت، قضیه شرطیه‌ای که معلّم در مورد تحقیق پنج نمره‌ای گفته بود، غلط خواهد شد؟ در این جا اگر اخراج از کلاس و نمره صفر دادن به کسی که تخلف انضباطی و اخلاقی می‌کند، جزء اختیارات معلّم باشد، هیچ گونه تعارضی بین عمل او و بیان آن قضیه شرطیه وجود ندارد و کار معلّم، سخن او را نقض نمی‌کند. با این ترتیب هیچ لزومی ندارد که معلّم در وقتی می‌خواهد شرط گرفتن پنج نمره را برای تحقیق مورد نظرش اعلام کند، همه شرایط دیگر را نیز که می‌تواند در کسب نمره دانش آموز تأثیر بگذارد، در همان زمان اعلام نماید. عوامل و شرایط دیگر، طبق ضوابط دیگری که در جای خود و زمان خود اعلام و پذیرفته شده‌اند، معتبر و مؤثر هستند و ضرورتی ندارد که همیشه و به‌طور مکرر مورد تأکید قرار گیرند.

پس در محاورات عرفی، این مسأله به صورت یک روال طبیعی مقبول و معتبر است که بیان هر شرطی برای تحقق یک مشروط، به معنای نفی شرایط دیگر و انکار عوامل مؤثر دیگر در تحقق آن نیست. به عبارت دیگر از بیان یک قضیه شرطیه، همیشه شرط کافی بودن جمله شرط برای جزای شرط قابل استفاده نیست، بلکه این امر احتیاج به دلایل دیگری دارد.

{صفحه ۲۶۱}

در لسان احادیث و تکلم ائمه طاهرين عليهم السّلام نیز مطلب از همین قرار است. ما در روایات اهل بیت علیهم السّلام، موارد متعددی از جملات شرطیه داریم که هیچ‌یک از آنها را نمی‌توانیم بیان‌کننده شرط کافی برای تحقق مشروط بدانیم و تأثیر عوامل و شرایط دیگر را در آن نفی کنیم. به عنوان مثال، ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام نقل کرده که فرمودند:

من قرأ سورة العنكبوت و الروم في شهر رمضان ليلة ثلاثه و عشرين فهو و الله يا ابا محمد من اهل الجنة لا استثنى فيه ابداً و لا اخاف ان يكتب الله علي في يميني إنما... (۱)

هر کس دو سوره عنکبوت و روم را در شب بیست و سوم ماه رمضان تلاوت کند، قسم به خدا ای ابو محمد! او جزء اهل بهشت است، استثنایی در این امر قائل نمی‌شوم و نمی‌ترسم که خداوند در قسمی که خورده‌ام بر من گناهی بنویسد... این حدیث را مرحوم شیخ صدوق با اسناد مورد قبول خود نقل فرموده و ملاحظه می‌شود که امام صادق علیه السّلام چه تأکید

شدیدی بر صحت آن دارند. هم قسم جلاله خورده‌اند و هم تصریح کرده‌اند که هیچ کس را استثنا نمی‌کنند و هم اطمینان داده‌اند که بابت قسم خود در پیشگاه الهی مقصّر نخواهند شد و همه اینها یعنی به درستی سخن خود اطمینان کامل دارند. با همه این تأکیدات، آیا کسی می‌تواند از این حدیث استفاده کند که شرط کافی برای دخول در بهشت خواندن دو سوره روم و عنکبوت است؟ آیا اگر یک فرد ناصبی و دشمن اهل بیت علیهم السّلام در شب بیست و سوم ماه رمضان این دو سوره را تلاوت کند، مشمول وعده و قسم امام صادق علیه السّلام می‌شود؟ یا اگر مؤمنی در یک ماه رمضان توفیق انجام این عبادت را پیدا کرد، آیا می‌تواند به خاطر اعتماد به فرمایش امام صادق علیه السّلام با خود بگوید که دیگر هیچ چیز مهم نیست، چه گناهکار باشم و چه نباشم، هرگونه ظلم و جنایتی بکنم؛ امام معصوم علیه السّلام بهشتی شدن مرا تضمین کرده‌اند؟!

\*\*\*\*\*

۱- ثواب الاعمال، ص ۲۳۴، ح ۱.

{صفحه ۲۶۲}

حقیقت این است که هیچ فرد آگاه به الفبای کتاب و سنت، چنین استنباطهایی را از حدیث شریف امام صادق علیه السّلام صحیح نمی‌داند و می‌فهمد که تحقق وعده امام علیه السّلام در این حدیث، مشروط به وجود شرایط و عوامل دیگری است که در این جا ذکر نشده‌اند و حضرت در یک سخن خود، همه شرایط مؤثر در بهشتی شدن فرد را نیآورده‌اند. بنابراین باید با رجوع به کل آیات و روایات و با ابزار عقل سلیم به یک جمع‌بندی صحیح رسید و هیچ گاه نباید از امثال این حدیث، شرط کافی بهشت رفتن را استنباط کرد. پس به صرف وجود قضیه شرطیه، هرچند که با این همه تأکید همراه باشد، شرط کافی بودن جمله شرط برای جزای شرط استفاده نمی‌شود.

حال که روشن شد قاعده سخن گفتن صحیح در محاورات و در لسان احادیث ائمه علیهم السّلام چگونه است، می‌توانیم بر همین اساس به توضیح احادیثی بپردازیم که ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السّلام را مترتب بر فراهم شدن ۳۱۳ یار با اخلاص کرده‌اند. در این جا هم روشن است که اگر چنین قضیه شرطیه‌ای وجود داشته باشد، معنایش لزوماً این نیست که وجود ۳۱۳ یار واقعی، شرط کافی برای ظهور امام علیه السّلام می‌باشد. چه بسا شرایط و علل دیگری در تحقق یافتن مشروط (ظهور) مؤثر باشند که در این جا ذکر نشده‌اند. اگر حتی احتمال این امر وجود داشته باشد، کفایت می‌کند برای آن که نتوانیم به کافی بودن شرط ۳۱۳ نفر حکم کنیم. به عبارت دیگر اثبات کافی بودن یک شرط برای تحقق جزای آن، احتیاج به دلایل دیگری دارد و به صرف وجود یک قضیه شرطیه، این امر ثابت نمی‌شود.

در مسأله مورد بحث، اولاً- بسیاری از احادیثی که تعداد ۳۱۳ نفر یاران باوفای حضرت را معین کرده‌اند، اصلاً به صورت قضیه شرطیه نیستند. ثانياً بعضی از آنها -از جمله دو حدیثی که مورد استناد نویسنده کتاب «در انتظار موعود» قرار گرفته‌اند- مربوط به امامان گذشته‌اند و ناظر به ظهور امام دوازدهم علیه السّلام نیستند. ثالثاً به فرض وجود حدیثی که ظهور امام عصر علیه السّلام را مشروط به فراهم شدن ۳۱۳ یار ایشان کرده باشد، نمی‌توانیم از آن قضیه شرطیه به کافی بودن وجود ۳۱۳ نفر برای

{صفحه ۲۶۳}

ظهور پی‌بریم و بنابراین با استناد به چنان حدیثی نمی‌توان حکم کرد که «در صورت فراهم شدن این تعداد یار، ظهور امام علیه السّلام واجب می‌شود». تعبیر وجوب در این جا به هیچ وجه پذیرفته نیست. چون تا وقتی کفایت این شرط اثبات نشود، چنین استنتاجی صحیح نمی‌باشد.

**مصادره به مطلوب در استدلال برخی از بزرگان**

اکنون بحث ما درباره علت غیبت امام زمان علیه السّلام است و از توضیحات فوق روشن می‌شود که نمی‌توان با استناد به احادیثی که ظهور امام علیه السّلام را بر فراهم شدن ۳۱۳ یاور مترتب کرده‌اند، نتیجه گرفت که عدم ظهور (غیبت) ایشان، قطعاً به علت کامل نشدن تعداد مذکور است و هیچ عامل دیگری در آن مؤثر نمی‌باشد. این استدلال وقتی صحیح است که ما به دلیل دیگری، کافی بودن آن شرط (وجود ۳۱۳ نفر) را برای تحقق مشروط (ظهور) اثبات کرده باشیم و اگر خود عدم ظهور را دلیل بر تحقق نیافتن شرط مذکور بدانیم، در استدلال به نوعی مصادره به مطلوب کرده‌ایم (حکم یا لوازم حکمی را که در پی اثبات آنیم فرض گرفته‌ایم).

برای روشن شدن مطلب باید توجه کنیم که در کلام برخی از بزرگانی که برای کشف علت غیبت به احادیث ۳۱۳ نفر استدلال کرده‌اند، چنین بیانی مشاهده می‌شود. به عنوان مثال مرحوم شیخ مفید در مجلسی که خود ایشان گزارشش را نوشته‌اند (۱)، وقتی با یک سنی مخالف مناظره می‌کنند، او با استناد به حدیث امام صادق علیه السّلام - که مرحوم شیخ بر صحت روایت آن اعتراف کرده‌اند - می‌پرسد: ما یقین داریم که تعداد شیعیان در این زمان چندین برابر تعداد اهل بدر هستند، پس چطور «غیبت» برای امام جایز می‌باشد؟ مرحوم مفید در پاسخ می‌فرماید: هر چند تعداد شیعیان در این زمان چندین برابر تعداد اهل بدر است و اگر به تعداد جماعت اهل بدر، اجتماع کنند، ظهور بر امام واجب است؛ ولی این تعداد از جهت اوصاف و شرایط، دارای ویژگی‌های اهل بدر نمی‌باشند. شرایطی همچون

\*\*\*\*\*

۱- ابتدای گزارش را از قول مرحوم شیخ مفید در صفحات گذشته نقل نمودیم.

{صفحه ۲۶۴}

شجاعت، صبر بر مرگ و اخلاص در جهاد و... کسانی که این اوصاف را داشته باشند، تعدادشان به ۳۱۳ نفر نمی‌رسد. مرحوم مفید یکبار دیگر تأکید می‌کنند که اگر تعداد مورد نظر با شرایط و اوصاف لازم در میان شیعیان حاضر، وجود می‌داشت - که این امر به علم الهی روشن است - امام علیه السّلام قطعاً ظهور کرده و یک چشم برهم زدن غایب نمی‌شدند (لَظَهَرَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا مُحَالَهً و لم یَغِبْ بَعْدَ اجْتِمَاعِهِمْ طَرَفَةً عَیْنٍ) اما چون این تعداد با شرایط مورد نظر فراهم نشده‌اند، غیبت امام علیه السّلام رواست.

آن‌گاه سنی معترض می‌گوید: شما (شیخ مفید) به چه دلیل می‌گویید که آن شرایط (شجاعت و صبر و...) باید در ۳۱۳ نفر باشد؟ و به فرض اعتبار آن شرایط، از کجا معلوم که در شیعیان موجود این اوصاف در آن تعداد خاص وجود نداشته باشد؟ پاسخ مرحوم مفید این است که: ما چون اصل وجود امام علیه السّلام را واجب می‌دانیم و فعلاً غیبت ایشان واقع شده است، برای این که حدیث مذکور صحیح باشد، راهی جز این که بگوییم آن تعداد با اوصاف لازم هنوز محقق نشده‌اند، وجود ندارد. (۱)

ملاحظه می‌شود که در این استدلال، اصل این که با وجود ۳۱۳ یار امام علیه السّلام ظهور ایشان واجب می‌شود، حتمی انگاشته شده و بر این اساس نتیجه گرفته‌اند که علت عدم ظهور (غیبت)، قطعاً فراهم نشدن آن تعداد مورد نظر است.

اشکالی که در این استدلال وجود دارد این است که به چه دلیل گفته‌اند اگر ۳۱۳ یار برای امام علیه السّلام فراهم شود، ظهور ایشان واجب می‌شود؟ آیا شرط کافی بودن این تعداد را برای ظهور حضرت ثابت کرده‌اند؟ کفایت این شرط برای ظهور باید مستقلاً ثابت شود. نمی‌توان از صرف عدم ظهور حضرت بر این که این تعداد هنوز فراهم نشده‌اند، استدلال کرد. این جاست که مصادره به مطلوب صورت می‌گیرد، یعنی چیزی که می‌خواهند اثباتش کنند را مفروض و مسلم گرفته‌اند.

\*\*\*\*\*

۱- مشروح این مناظره در مجموعه رسالات شیخ مفید، الرسالة الثالثة، ص ۱۱ و ۱۲ آمده است.

{صفحه ۲۶۵}

باید اثبات شود که در صورت کامل شدن تعداد موردنظر، حضرت حتما ظهور خواهند فرمود، این مطلوب ماست. برای اثبات این مطلوب نمی‌توان گفت که چون حضرت تاکنون ظهور نکرده‌اند، پس تعداد موردنظر (۳۱۳ نفر) هنوز کامل نشده‌اند. اگر بخواهیم مسأله را با زبان منطق گزاره‌ها توضیح دهیم، می‌گوییم: اگر

کامل شدن ۳۱۳ یار برای امام علیه السلام = P

ظهور کردن امام زمان علیه السلام = Q

آن‌گاه مطلوب ما این است:

اگر امام علیه السلام ۳۱۳ یار داشته باشند، ظهور خواهند کرد = (Q-P)

دلیلی که برای اثبات این مطلوب ذکر شده، چنین است:

حضرت ظهور نکرده‌اند، پس ۳۱۳ یار هنوز کامل نشده = (P-Q) ملاحظه می‌شود که برای اثبات قضیه (Q-P) به قضیه (P-Q) استدلال شده است. در حالی که در منطق گزاره‌ها هر قضیه شرطیه با عکس نقیض خود هم‌ارز است، بنابراین مدلول (Q-P) و دلیل (P-Q) هم‌ارز می‌باشند. پس استنتاج فوق یک این‌همانی (توتولوژی) محسوب می‌شود و به منزله (P-P) است که در عین صحت، ارزش استدلالی ندارد.

قسمت دیگر فرمایش مرحوم مفید این است که راهی برای صحیح دانستن حدیث امام صادق علیه السلام جز آن‌چه فرموده‌اند، وجود ندارد. اما با توضیحاتی که گذشت، روشن شد که ما اصولاً نمی‌توانیم هر قضیه شرطیه را به صورت شرط کافی بودن مقدم برای تالی معنا کنیم، مگر این‌که دلیل دیگری غیر از جمله شرطیه مورد بحث، داشته باشیم. با توجه به این نکته، هیچ مشکلی در معنای حدیث و پذیرفتن آن به وجود نمی‌آید تا مجبور به پذیرفتن سخنان مرحوم شیخ مفید بشویم. به این ترتیب پاسخ سنی مخالف هم - بدون آن‌که نقطه ضعفی به دست او بدهیم - داده می‌شود.

نتیجه کل بحث این است که ما نمی‌توانیم با استناد به احادیث ۳۱۳ نفر یاران

{صفحه ۲۶۶}

حضرت، بگوییم که چون ایشان ظهور نکرده‌اند، پس علت غیبت فراهم نشدن آن تعداد موردنظر است. از سوی دیگر چون به صریح احادیثی که نمونه‌هایی از آنها را در گذشته نقل کردیم، علت غیبت امام علیه السلام را نمی‌دانیم و تا هنگام ظهور برایمان روشن نمی‌شود، پس قطعاً می‌توانیم این ادعا را مردود بدانیم که علت اصلی غیبت، فراهم نشدن ۳۱۳ یار برای امام علیه السلام است. بنابراین می‌توانیم فرض کنیم که این تعداد موردنظر در طول تاریخ - تاکنون - فراهم شده باشند، اما چون این امر تنها شرط ظهور نیست، خداوند هنوز اذن قیام به امام زمان علیه السلام نداده باشد.

### بررسی شرط وجود ۳۱۳ یار برای ظهور

نکته چهارم: آخرین نکته‌ای که باید در این‌جا متذکر شویم این است که در مجموعه احادیث موردنظر، که وجود ۳۱۳ یار را در هنگام ظهور حضرت مهدی علیه السلام مطرح کرده‌اند، تنها یک حدیث وجود دارد که هم صورت قضیه شرطیه دارد (یعنی ظاهراً ظهور را مترتب بر وجود ۳۱۳ یار مخلص کرده است) و هم صراحتاً درباره وجود مقدس امام عصر علیه السلام می‌باشد. این حدیث از حضرت جواد الائمه علیه السلام نقل شده و چنین مضمونی از امام صادق علیه السلام - تا آن‌جا که نگارنده تتبع نموده - نقل نشده است. ما نکته گذشته را بر فرض وجود چنین حدیثی، که مرحوم شیخ مفید مدعی آن شده بودند، مطرح کردیم و اکنون برای تکمیل بحث، فرمایش امام جواد علیه السلام را نقل می‌کنیم. ایشان پس از معرفی قائم آل محمد صلی الله علیه و اله و سلم و اشاره به اسم و کنیه ایشان فرمودند:

هو الَّذِي تُطَوَّى لَهُ الْأَرْضُ وَيَذَلُّ لَهُ كُلُّ صَيْعِبٍ [وَأَجْتَمَعَ إِلَيْهِ مِنْ أَصْحَابِهِ عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ: ثَلَاثُمِائَةٍ وَثَلَاثَةٌ عَشْرَ رَجُلًا مِنْ أَقَاصِي الْأَرْضِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «أَيُّمَّا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۱) فاذا اجتمعت له هذه العدة من أهل الإخلاص أظهر الله

\*\*\*\*\*

۱- بقره/۱۴۸.

{صفحه ۲۶۷}

أمره فإذا كمل له العقد وهو عشرة آلاف رجل خرج بإذن الله عز وجل. (۱)

او همان کسی است که زمین برایش درنور دیده می شود (به فرمانش درمی آید) و هر سختی برایش هموار می گردد [و] از اصحابش به تعداد اهل بدر-سیصد و سیزده نفر-از اطراف زمین به گرد ایشان جمع می شوند و این فرمایش خدای عز و جل است که: «هرجا باشید، خداوند همه شما را گرد می آورد، همانا خداوند بر انجام هر کاری تواناست.» پس آن گاه که این تعداد از اهل اخلاص به گرد ایشان جمع شوند، خدا امر حضرتش را آشکار می نماید. و آن گاه که ده هزار نفر برای ایشان کامل شود، به اذن خدای عز و جل خروج می کند.

در این حدیث شریف، عبارت موردنظر، این جمله شرطیه است: «اذا اجتمعت له هذه العدة من اهل الاخلاص أظهر الله امره» که باید معنای دقیق و صحیح آن را به دست آوریم.

### تقدم ظهور امام علیه السلام بر اجتماع ۳۱۳ یار ایشان

برای روشن شدن معنای دقیق این جمله ابتدا به معنای لغوی «اجتمع» اشاره می شود. در زبان عربی «اجتمع» از باب «افتعال» و به معنای مطاوعه «جمع» به کار می رود. (می گویند: جَمَعَ الْمُتَفَرِّقَ جَمْعًا: ضَمَّ بَعْضَهُ إِلَى بَعْضٍ (۲) و «اجتمع»: مطاوع جمع» (۳)) پس «اجتماع» وقتی به کار می رود که امور پراکنده ای گرد هم آیند و به یکدیگر ضمیمه شوند. حال با توجه به این معنا می توانیم نتیجه بگیریم که تعبیر «اذا اجتمعت له هذه العدة» چنین معنا می شود: «وقتی که این تعداد برای امام علیه السلام گرد هم آیند»، یعنی مقصود جمع شدن و گرد هم آمدن این تعداد از اطراف و اقصی نقاط زمین است که در عبارت پیشین نیز با تعبیر «من اقصی الارض» به کار رفته است.

این نشان می دهد که منظور امام جواد علیه السلام در این فرمایش؛ به وجود آمدن یا

\*\*\*\*\*

۱- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۳۶، ح ۲.

۲- المعجم الوسيط، ص ۱۳۴.

۳- المعجم الوسيط، ص ۱۳۵.

{صفحه ۲۶۸}

متولد شدن یا تربیت شدن و امثال این معانی نیست. حضرت نمی خواهند به پیدایش این تعداد از یاران با اخلاص برای امام زمان علیه السلام اشاره کنند و در مورد این که این افراد موجود شده اند یا هنوز به وجود نیامده اند، سخنی نگفته اند. فرمایش حضرت ناظر به یکی از حوادث هنگام ظهور است که در آن زمان این تعداد از یاران امام عصر علیه السلام، از اطراف زمین گرد شمع وجود ایشان جمع می شوند. حال ممکن است اینها موجود شده باشند، اما چون هنوز وقت ظهور نشده به سوی حضرت در مکه و مسجد الحرام گرد نیایند. بنابراین یکی از اوصاف و نشانه های ظهور امام زمان علیه السلام این است که در آن وقت، این تعداد از یاران

ایشان یکجا خدمت حضرت می‌رسند و این گونه خداوند امر حجّتش را ظاهر می‌سازد.

در احادیث متعددی این امر به عنوان یکی از حوادث پس از ظهور مطرح گردیده است. امیرالمؤمنین علیه السلام در این خصوص فرموده اند:

إِذَا قَامَ تَجَمُّعٌ إِلَيْهِ أَصْحَابُهُ عَلَى عِدَّةِ أَهْلِ بَدْرٍ وَأَصْحَابِ طَالُوتَ وَهُمْ ثَلَاثُمِائَةٍ وَثَلَاثَةٌ عَشَرَ رَجُلًا كُلُّهُمْ لِيُوثَ. (۱)

وقتی (حضرت مهدی علیه السلام) ظهور کنند، اصحاب ایشان که به تعداد اهل بدر و یاران طالوت سیصد و سیزده نفر هستند، نزد ایشان گرد می‌آیند که همگی شیران (شجاع) هستند.

فرمایش دیگر در این باره از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

إِذَا أَدَانَ الْإِمَامُ دَعَا اللَّهَ بِاسْمِهِ الْعِبْرَانِيِّ فَاتِيحَتْ لَهُ صِيحَابَتُهُ الثَّلَاثُمِائَةُ وَثَلَاثَةٌ عَشَرَ قَرَعُ كَفْرٍ عَزِيزٍ فَهَمَّ أَصْحَابُ الْأَلْوِيَةِ مِنْهُمْ مَنْ يُفْقَدُ مِنْ فِرَاشِهِ لَيْلًا فَيُصْبِحُ بِمَكَّةَ وَمِنْهُمْ مَنْ يُرَى يَسِيرًا فِي السَّحَابِ نَهَارًا... وَفِيهِمْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ «أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا». (۲)

هنگامی که به امام (عصر علیه السلام) اجازه (ظهور) داده شود، خداوند را به اسم عبری اش می‌خواند، در پی آن سیصد و سیزده یار ایشان - همچون پاره های

\*\*\*\*\*

۱- الزام الناصب، ج ۲، ص ۲۰۰.

۲- الغيبة نعمانی، باب ۲۰، حدیث ۳.

{صفحه ۲۶۹}

ابر پائیزی که به هم می‌پیوندند- نزد آن حضرت گرد می‌آیند. اینها یاران پرچمدار (امام علیه السلام) هستند. برخی از آنها شبانه از بسترشان ناپدید شده و صبح به مکه می‌رسند و برخی دیگر از آنها در روز میان ابرها به حال حرکت مشاهده می‌گردند... این آیه کریمه در خصوص ایشان (پرچمداران) نازل شده است که فرمود: «هرجا باشید، خداوند همه شما را می‌آورد.»

همین مطلب از حضرت امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام در تفسیر آیه شریفه: «أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا» اینگونه نقل شده است:

و ذَلِكَ وَاللَّهِ أَنْ لَوْ قَامَ قَائِمُنَا يَجْمَعُ اللَّهُ جَمِيعَ شِيعَتِنَا مِنْ جَمِيعِ الْبُلْدَانِ. (۱)

و این امر - قسم به خدا - چنین است که هرگاه قائم ما قیام نماید، خداوند همه شیعیان ما را از همه سرزمین ها به سوی او جمع خواهد فرمود.

روشن است که این احادیث اشاره به حادثه ای دارند که در ابتدای ظهور امام علیه السلام و پس از آن رخ می‌دهد. به همین جهت در فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام و امام رضا علیه السلام، اجتماع یاران حضرت نزد ایشان به عنوان جواب شرط «قام» ذکر شده است. هم چنین در حدیث منقول از امام صادق علیه السلام تصریح شده است که یاران امام عصر علیه السلام پس از اذن ظهور به دعای خود ایشان به سوی مکه مکرمه گرد می‌آیند.

حدیث مورد بحث از امام جواد علیه السلام نیز به همین حادثه پس از ظهور اشاره می‌کند، لذا نمی‌توان از آن نتیجه گرفت که ظهور حضرت متوقف و مشروط به جمع شدن سیصد و سیزده یار ایشان است. بلکه باید گفت که هرگاه از جانب خداوند به امام علیه السلام اذن ظهور داده شود، به فاصله اندکی به دعای خود حضرت یاران پرچمدار ایشان در مکه جمع می‌شوند. این فاصله در فرمایشی که از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده، به اندازه نصف زمان یک شب می‌باشد:

\*\*\*\*\*

۱- تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۴۰، حدیث ۴۲۸.



{صفحه ۲۷۰}

إِنَّهُمْ يَجْتَمِعُونَ مِنْ مَطْعِ الشَّمْسِ وَمَغْرِبِهَا فِي نِصْفِ لَيْلَةٍ إِلَى مَكَّةَ. (۱)

اینها از شرق و غرب دنیا در مدت یک نصف شب در مکه اجتماع می کنند.

جمع شدن این یاران در چنین زمان کوتاه به صورت عادی و متعارف نیست، بلکه زمین زیر پاهای آنها (همچون امامتشان) پیچیده می شود و همه سختی ها بر ایشان سهل و آسان می گردد. به همین جهت ملاحظه می کنیم که همان تعبیر امام جواد علیه السلام که در حق قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند (تَطْوَى لَهُ الْأَرْضُ وَيَذُلُّ كُلُّ صَعْبٍ) عیناً برای سیزده یار ایشان هم از زبان جدّ شریفشان - امام صادق علیه السلام - نقل شده است: و پس از اجتماع ایشان خدمت امام زمان علیه السلام، خداوند ظهور حضرت را آشکار می فرماید (اظهر الله امره). این معنا-تقدّم ظهور حضرت بر اجتماع یاران ایشان- به صورت واضح در فرمایش امام صادق علیه السلام آمده است:

فَيَعْرِفُونَ عِنْدَ ذَلِكَ ظُهُورَهُ بِمَكَّةَ فَيَتَوَجَّهُونَ لِئُصْرَتِهِ تَطْوَى لَهُمُ الْأَرْضُ وَيُذَلُّ كُلُّ صَعْبٍ. (۲)

در آن زمان، از ظهور امام مهدی علیه السلام در مکه آگاه می شوند، پس به یاری او می شتابند. زمین برای آنها پیچیده می شود و همه سختی ها برایشان آسان می گردد.

از این حدیث هم به صراحت استفاده می شود که ظهور حضرت در مکه، بر اجتماع یاران ایشان مقدم است.

نتیجه ای که از مجموع این بحث می گیریم این است که امام جواد علیه السلام در حدیث مورد بحث به هیچ وجه در مقام بیان این مطلب نبوده اند که فراهم شدن ۳۱۳ یار بااخلاص، شرط وجوب ظهور حضرت است به طوری که اگر آنها موجود شوند، ظهور بر امام علیه السلام واجب خواهد شد.

با روشن شدن معنای صحیح فرمایش امام جواد علیه السلام، دیگر هیچ محلی برای این ادعا که «علت غیبت، نبودن تعداد ۳۱۳ یار بااخلاص برای امام زمان علیه السلام است» باقی نمی ماند.

\*\*\*\*\*

۱- روزگار رهایی، ج ۱، ص ۴۱۵.

۲- روزگار رهایی، ج ۱، ص ۴۲۱.

{صفحه ۲۷۱}

نکته دیگری که از این مباحث نتیجه می شود این است که ما نمی توانیم با استناد به حدیث امام جواد علیه السلام ادعا کنیم: «با گذشت سالهای متمادی از غیبت امام علیه السلام تاکنون ۳۱۳ یار بااخلاص برای حضرت فراهم نشده است». (۱) کسانی که چنین ادعایی می کنند تنها دلیلشان ظهور نکردن امام زمان علیه السلام تاکنون است، اما با توجه به مباحث گذشته نمی توانیم از عدم ظهور (غیبت) امام علیه السلام به فراهم نشدن آن تعداد یار بااخلاص استدلال کنیم، چرا که مصادره به مطلوب خواهد بود و به علاوه حدیث امام جواد علیه السلام نیز هیچ دلالتی بر این مطلب ندارد.

\*\*\*\*\*

۱- مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۳۸ و ۱۳۹.

{صفحه ۲۷۲}

**بخش سوم: رمز پیدایی امام عصر علیه السلام**

**اشاره**

پس از بحث درباره علل غیبت امام عصر علیه السلام، اکنون باید این مطلب را بررسی نماییم که: پایان یافتن دوران غیبت، منوط به تحقق چه شرایطی است؟ یا به تعبیر دیگر: شرایط «لازم» برای رفع غیبت امام زمان علیه السلام چیست؟ همچنین آیا می‌توانیم یک یا چند عامل را به عنوان شرط یا شرایط «کافی» برای ظهور حضرت، تلقی کنیم و آن‌گاه حکم کنیم که در صورت تحقق آنها، ایشان باید ظهور فرمایند؟

این دو موضوع در برخی از کتابهای مربوط به موضوع مهدویت به صورتهای مختلف، مورد بحث قرار گرفته است. بعضی خواسته‌اند با دلایل نقلی (احادیث) به این سؤال‌ها پاسخ دهند و برخی از پاسخ‌ها هم مستقیماً جنبه نقلی ندارند، بلکه بیاناتی ظاهراً عقلی است که در بعضی از آنها ادله نقلی به عنوان مؤید مورد استفاده قرار گرفته‌اند. ما ابتدا پاسخ‌های نقلی را بررسی می‌کنیم و سپس به پاسخ‌های غیرنقلی که داعیه عقلی بودن هم دارند، خواهیم پرداخت.

{صفحه ۲۷۴}

## فصل ۱: بررسی ادله نقلی ادعایی بر وجود شرایط لازم یا کافی برای رفع غیبت

### نظریه وجود ۳۱۳ یار با ا خلاص به عنوان شرط لازم ظهور

اولین و مشهورترین شرطی که برای پایان یافتن دوران غیبت امام مهدی علیه السلام مطرح می‌شود این است که یاران با ا خلاصی به تعداد اصحاب جنگ بدر برای آن حضرت فراهم شوند. به طوری که اگر یاران ایشان به این تعداد نرسد، ظهور نخواهند فرمود. می‌گویند:

ما در زمان غیبت او وظایفی داریم و باید عمل کنیم تا شرایط ظهورش فراهم گردد، فرموده‌اند: تا حداقل سیصد و سیزده نفر از بندگان صالح و مخلص جمع نشوند، او ظهور نخواهد کرد! گاهی هم گفته می‌شود:

... بشر از حضور فعال آن حضرت در محرومیت باقی بماند، تا آن زمان که از نسل پاکان، یاران حضرت بقیة الله الاعظم به وجود آیند و آن حضرت را اقامه کنند. (۱)

\*\*\*\*\*

۱- کمال هستی در عصر ظهور، ص ۱۴.

{صفحه ۲۷۵}

کسانی که این نظریه را مطرح می‌کنند، به احادیثی نظر دارند که تعداد یاران اولیه امام عصر علیه السلام را ۳۱۳ نفر معرفی کرده‌اند، این بزرگواران از آن احادیث چنین فهمیده‌اند که به وجود آمدن این تعداد، شرط لازم برای ظهور امام علیه السلام است و بسیاری هم -چنان که در بخش قبلی آوردیم - علت عدم ظهور ایشان را تا زمان حاضر، فراهم نشدن این تعداد می‌دانند. در پاسخ به این نظریه، چند نکته را متذکر می‌شویم:

### وجود ۳۱۳ نفر، شرط کافی یا شرط لازم؟

اول این که احادیث متعددی بر این دلالت می‌کنند که تعداد یاران اولیه امام عصر علیه السلام در هنگام ظهور ۳۱۳ نفر هستند. در بخش گذشته نمونه‌هایی از این احادیث را نقل کردیم و توضیح دادیم که اکثر اینها، بودن این تعداد را به عنوان شرط ظهور حضرت مطرح نکرده‌اند و آن مواردی هم که به صورت قضیه شرطیه بیان شده است، ناظر به جمع شدن این تعداد پس از اعلام

ظهور حضرت می‌باشد و خود ظهور به هیچ‌وجه، مشروط به فراهم آمدن این یاران نمی‌باشد.

اکنون برای روشن تر شدن بحث به این نکته توجه می‌دهیم که به فرض وجود قضایای شرطیه در این موضوع، مفاد آنها چنین می‌شود: «اگر ۳۱۳ یار بااخلاص برای امام علیه السّلام باشد، ایشان ظهور می‌کنند». در این صورت حدّا کثر می‌توان گفت که این قضیه، وجود ۳۱۳ یار بااخلاص را شرط کافی برای ظهور حضرت دانسته است که ما در بخش گذشته، بطلان این معنا و عدم دلالت این قضیه را بر آن، روشن ساختیم. امّا ادّعایی که در بحث فعلی مطرح است، وجود این تعداد را شرط لازم برای ظهور می‌داند، در حالی که این قضایای شرطیه-به فرض وجود- هیچ‌گونه دلالتی بر این امر ندارند.

اگر وجود ۳۱۳ یار امام علیه السّلام شرط لازم برای ظهور ایشان باشد، باید قضیه شرطیه به این صورت باشد: «اگر امام علیه السّلام ۳۱۳ یار بااخلاص نداشته باشند، ظهور نمی‌کنند» اگر چنین قضیه‌ای در احادیث آمده باشد، می‌توانیم از آن، شرط لازم {صفحه ۲۷۶}

بودن ۳۱۳ یار را برای ظهور حضرت استنباط کنیم، ولی چنین تعبیری مطلقاً در احادیث وارد نشده است و از قضیه شرطیه قبلی نیز این معنا استفاده نمی‌شود. اگر بخواهیم مطلب را با استفاده از نماد منطق گزاره‌ها توضیح دهیم، می‌توانیم بگوییم:

وجود ۳۱۳ یار بااخلاص برای امام علیه السّلام = P

ظهور امام علیه السّلام = Q

آن‌گاه:

اگر امام علیه السّلام ۳۱۳ یار داشته باشند، ظهور می‌کنند = (Q-P)

از این قضیه شرطیه (۱) نمی‌توان نتیجه گرفت که: «اگر امام علیه السّلام ۳۱۳ یار نداشته باشند، ظهور نمی‌کنند» چون شکل منطقی آن چنین است: (Q-P) و این قضیه با قضیه (Q-P) هم‌ارز نیست. پس به فرض وجود قضایای شرطیه‌ای به آن مضمونی که معمولاً معنا می‌کنند، از آنها وجود ۳۱۳ یار بااخلاص به عنوان شرط لازم برای ظهور حضرت استفاده نمی‌شود.

فراموش نشود که ادّعای مورد بحث، صرفاً جنبه نقلی دارد و ما به همین دلیل، نقد خود را براساس مدلول احادیث، مطرح می‌کنیم. خارج از قلمرو دلالت احادیث نمی‌توان ادّعا کرد که شرط ظهور حضرت، فراهم آمدن ۳۱۳ یار برای ایشان است. بنابراین اصل ادّعا به هیچ‌وجه جنبه عقلی ندارد که بخواهیم از دیدگاه عقل، مسأله را بررسی و نقد کنیم. البتّه اگر به فرض، کسی بخواهد به این ادّعا صبغه عقلی بدهد، آن‌گاه می‌توان گفت که این امر، خارج از قلمرو مستقلّات عقلیه است. بنابراین هیچ‌گونه ادّعای عقلی در این موضوع از اساس پذیرفته نیست.

\*\*\*\*\*

۱- صورت منطقی این قضیه را قبلاً- نیز آورده بودیم که به مقتضای بحث برای دقّت بیشتر خواننده آن را در این جا مجدّداً بیان نمودیم.

{صفحه ۲۷۷}

### عدم توقّف ظهور بر تولّد ۳۱۳ یار بااخلاص

نکته دوم: به فرض این که وجود ۳۱۳ یار بااخلاص برای حضرت، شرط لازم برای ظهور ایشان باشد، نمی‌توان گفت که اینها هنوز متولّد نشده‌اند و غیبت امام علیه السّلام تا به دنیا آمدن آنها باید ادامه یابد.

دلیل ما بر این مطلب، دو چیز است: اولاً- چنان که در انتهای بخش قبل گفتیم- تنها دلیل کسانی که می‌گویند این تعداد تاکنون

تولّد نیافته‌اند، عدم ظهور امام علیه السّلام است، در حالی که عدم دلالت این دلیل را بر مدّعیانشان مستدلاً مطرح کردیم. ثانیاً شواهد نقلی متعدّدی وجود دارد که نشان می‌دهد این ۳۱۳ یار بااخلاص حضرت مهدی علیه السّلام، متعلّق به همه زمانها در طول تاریخ هستند و برخی از آنها حتّی قبل از ظهور پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله و سلم متولّد شده و پس از طی عمر خود از دنیا رفته‌اند و بقیه از امت اسلام می‌باشند که در طول قرون متمادی از میان مسلمانان واقعی، برگزیده می‌شوند. اینها انتخاب شده‌ها و بهترین‌های هر دوران هستند که لیاقت خود را برای قرار گرفتن در صدر یاران مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف به اثبات رسانده‌اند.

ما برخی از این شواهد را در این جا نقل می‌کنیم تا روشن شود که نمی‌توان ادّعا کرد: «ظهور امام علیه السّلام متوقّف بر به دنیا آمدن اینها از نسل پاکان است.» ما نمی‌دانیم، چه بسا همه ایشان یا اکثر آنان یا حدّ اقل تعدادی از آنها در زمانهای گذشته به دنیا آمده و از دنیا رفته باشند و اکنون در برزخ، انتظار ظهور امامشان را بکشند تا به اذن و قدرت خدای متعال به دنیا رجعت کنند و به بالاترین آرزوی خود در دنیا- که همانا یاری امام زمان علیه السّلام بوده- نائل شوند. پس پایان یافتن دوران غیبت، مشروط به تولّد ۳۱۳ یار بااخلاص نیست، بلکه بسیاری از ایشان منتظر ظهور امام علیه السلام هستند تا به دنیا برگردند.

شواهد نقلی این موضوع در بحث «رجعت» که از ضروریات اعتقادات شیعه می‌باشد، مطرح شده است. در قرآن کریم حدّ اقل ۷۰ آیه می‌توان سراغ گرفت که به

{صفحه ۲۷۸}

رجعت تفسیر می‌شود. (۱) در مورد روایات هم استاد اعظم علم الحدیث، مرحوم علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه در بحث خود درباره رجعت می‌فرماید:

چگونه ممکن است کسی که حَقَائِیتِ ائمّه اطهار علیهم السّلام را باور نموده، نسبت به چیزی که نزدیک به دویت حدیث صریح از طریق بیش از چهل راوی بزرگ و مورداستناد، درباره آن نقل کرده‌اند، شک نماید. و اگر احادیث بحث رجعت، متواتر نباشند، در هیچ موضوع دیگری نمی‌توان ادّعی تواتر نمود. (۲)

### معرفی برخی از ۳۱۳ یار امام زمان علیه السلام

با اتّکاء به این اساس محکم، اکنون چند نمونه از شواهد مورد بحث را مطرح و بررسی می‌نماییم:

امام صادق علیه السلام فرمودند:

اِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اسْتَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ الْكَعْبَةِ سَبْعَةً وَعِشْرِينَ رَجُلًا خَمْسَةَ عَشَرَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى الَّذِيْنَ يَقْضُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ وَ سَبْعَةٌ مِنْ أَصْحَابِ الْكَهْفِ وَ يُوشَعَ وَصِيَّ مُوسَى وَ مُؤْمِنَ آلِ فِرْعَوْنَ وَ سِلْمَانَ الْفَارِسِيَّ وَ أَبَا دُجَانَةَ الْإِنصَارِيَّ وَ مَالِكََ الْأَشْطَرِيَّ. (۳)

وقتی قائم آل محمد صلی الله علیه و اله و سلم قیام کند، از پشت کعبه بیست و هفت نفر را خارج می‌سازد: پانزده نفر از قوم حضرت موسی علیه السلام که به حق قضاوت و اجرای عدالت می‌کنند و هفت نفر از اصحاب کهف و حضرت یوشع وصی موسی علیه السلام و مؤمن آل فرعون و سلمان فارسی و ابو دجانة انصاری و مالک اشتر.

افرادی که در این حدیث شریف، نام برده شده‌اند، بهترین‌ها و برگزیدگان زمان خود بوده‌اند و برخی مانند حضرت یوشع بن نون مقام برگزیده پیغمبری از سوی خداوند داشته‌اند. تعبیر «استخراج من ظهر الكعبه» خارج ساختن از پشت

\*\*\*\*\*

۱- علاقمندان به تحقیق مفصّل در این موضوع می‌توانند به کتاب ارزشمند «رجعت یا دولت کریمه خاندان وحی علیهم السّلام»

نوشته مرحوم محمد خادمی شیرازی مراجعه نمایند.

۲- بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۲۲ و ۱۲۳.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲، ح ۹۰.

{صفحه ۲۷۹}

کعبه نشان می‌دهد که اینها جزء یاران اولیه حضرت مهدی علیه السلام هستند و در ابتدای ظهور- که از خانه کعبه آغاز می‌شود- خدمت مولایشان حاضر می‌شوند و در زمره سران یاران آن حضرت قرار می‌گیرند.

شبه همین حدیث از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده که به جای «مؤمن آل فرعون»، جناب «مقداد» را نام برده‌اند و در پایان حدیث فرموده‌اند:

...فَيَكُونُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ أَنْصَارًا وَحُكَّامًا. (۱)

....پس اینها در حضور امام علیه السلام، یاران و حاکمان (سران) می‌باشند.

تعبیر «حکام» نشان می‌دهد که این افراد جزء گروه اولیه یعنی همان ۳۱۳ نفر یاران بااخلاص حضرت هستند. در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام در میان این ۲۷ نفر به جای سلمان، نام جناب «جابر انصاری» به چشم می‌خورد. (۲)

به هرروی، غرض از ذکر این نمونه‌ها روشن شدن این حقیقت است که ظهور امام زمان علیه السلام متوقف بر پدید آمدن ۳۱۳ یار بااخلاص ایشان نیست، بلکه هرگاه خداوند اجازه فرماید، امام علیه السلام ظاهر شده و به دنبال آن، یاران اولیه ایشان به حضرتش خواهند پیوست و حداقل گروهی از این افراد، سالها بلکه قرن‌ها قبل، از دنیا رفته‌اند و برای یاری امامشان رجعت خواهند کرد. حال اگر کسی ادعا کند که: غیر از افراد نامبرده شده در احادیث، بقیه ۳۱۳ نفر هنوز به دنیا نیامده‌اند و ظهور حضرت، مشروط به وجود آنهاست، در پاسخ می‌گوییم: این ادعا کاملاً بی‌دلیل است و ما اطلاعی نداریم که چند نفر از این افراد هنوز به دنیا نیامده‌اند، چه بسا همه آنها جزء رجعت‌کنندگان باشند. یک امر مجهول را نمی‌توانیم بدون هیچ دلیلی-نه عقلی و نه نقلی- شرط لازم ظهور امام علیه السلام بدانیم.

### تئوری «خواست مردم، شرط لازم و کافی برای ظهور»

دومین تئوری مطرح شده در خصوص شرط لازم ظهور این است که می‌گویند:

\*\*\*\*\*

۱- بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۹۱.

۲- دلائل الامامه، ص ۲۴۷.

{صفحه ۲۸۰}

حجج الهی بدون خواست مردمان اقدام به قیام نمی‌کنند. (۱)

دلایل مختلفی برای این ادعا مطرح کرده‌اند که برخی از آنها صورت عقلی دارد و ما در فصل آینده به نقل و بررسی آنها خواهیم پرداخت. اما از ادله نقلی، مهم‌ترین دلیل، قسمتی از فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه شقشقیه است. می‌گویند:

بخش عمده حکومت آل محمد علیهم السلام بر دوش مردمان است و باید گروهی آماده اقامه آن حضرت گردند. امیر المؤمنین علیه السلام در ضمن خطبه شقشقیه می‌فرماید:

أما و البذی فَلَئِكَ الْحَبَّةُ وَ بَرَاءَ النَّسِيمَةِ لَوْ لَا حُضُورَ الْحَاضِرِ وَ قِيَامَ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُوا عَلَى كِظَّةِ الظَّالِمِ وَ لَا سَعْبِ الْمَظْلُومِ لِأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِهَا.

آگاه باشید! سوگند به خدایی که میان دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر نبود اجتماع مردم (در آستانه) من و قیام حجّت خدا (که) در صورت وجود یاور (لازم است) و اگر نبود عهد الهی که خدای تعالی از دانایان گرفته تا بر سیری ظالم و گرسنه ماندن مظلوم راضی نشوند، هر آینه ریسمان و مهار شتر خلافت را بر کوهان آن می‌انداختم و آخر خلافت را به کاسه نخست آن آب می‌دادم. (۲)

نویسنده محترم از این خطبه شریف چنین استنباط کرده‌اند که حضور حاضرین و وجود ناصرین، شرط لازم قیام امام علیه السّلام می‌باشد و این یک قاعده کلی برای همه امامان است، هر چند که امیر المؤمنین علیه السّلام صرفاً درباره خودشان فرموده‌اند. به دلیل همین استنباط است که پس از نقل آن فراز از خطبه، چنین آورده‌اند: «باری حجج الهی بدون خواست مردمان اقدام به قیام نمی‌کنند» (۳)

\*\*\*\*\*

۱- کمال هستی در عصر ظهور، ص ۱۵.

۲- آن چه نقل شد از کتاب کمال هستی در عصر ظهور، ص ۱۵ آوردیم. اما در نسخ نهج البلاغه خطبه ۳ به جای «الظالم»، «ظالم» و به جای «المظلوم»، «مظلوم» آمده است. (رجوع شود به: نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۵۰)

۳- کمال هستی در عصر ظهور، ص ۱۵.

{صفحه ۲۸۱}

در قسمت اول فرمایش خود نیز گفته‌اند: «باید گروهی آماده اقامه آن حضرت گردند.»

اکنون باید دید مقصود ایشان از گروه اقامه‌کننده حضرت صاحب الامر علیه السّلام چه کسانی هستند. اگر مراد ایشان از این گروه، یاران خاص و برگزیده امام عصر علیه السّلام باشند، در رأس آنها همان ۳۱۳ فرد بااخلاص‌اند و در گذشته به اندازه کافی استدلال کردیم که وجود ایشان را نمی‌توان شرط لازم ظهور آن حضرت دانست. بنابراین نمی‌توان گفت که «باید» گروهی آماده اقامه آن حضرت گردند تا ایشان ظهور فرمایند. چنین «باید» ی از هیچ دلیل نقلی استفاده نمی‌شود.

اما اگر مراد از گروه اقامه‌کننده، عموم مردم باشند (که البته بعید به نظر می‌رسد)، همان فرضی است که اکنون محلّ بحث ماست و باید لزوم و ضرورت آن را برای ظهور حضرت مورد بررسی قرار دهیم. پیش از آغاز این بررسی، مطلب دیگری را هم که گاهی از این فرمایش امیر مؤمنان علیه السّلام استنباط می‌شود، یادآوری می‌کنیم. می‌گویند: «در صورت خواست مردم و اعلام آمادگی ایشان، قیام بر امام علیه السّلام واجب می‌شود.» دلیل این ادعا تعبیر «قیام الحجّة بوجود الناصر» است که فرموده‌اند: با وجود یاران، حجّت بر امام علیه السّلام تمام می‌شود و در واقع، عذری برای ایشان در مورد عدم ظهور باقی نمی‌ماند. در حقیقت ادعا این است که حضور مردم علاوه بر شرط لازم، شرط کافی برای ظهور حضرت هم هست. (۱)

بنابراین کلّ مدعا این می‌شود که حضور مردم شرط لازم و کافی برای ظهور امام علیه السّلام می‌باشد.

اکنون به بررسی این نظریه می‌پردازیم:

\*\*\*\*\*

۱- همان نویسنده محترم نیز در ترجمه خطبه شقشقیه، جمله‌ای را افزوده‌اند که از آن، وجوب ظهور حضرت در صورت وجود یاور استفاده می‌شود. ایشان عبارت را چنین ترجمه کرده‌اند: اگر نبود... قیام حجّت خدا (که) در صورت وجود یاور (لازم است). ظاهراً مقصود از «الحجّة» را در فرمایش امیر المؤمنین علیه السّلام، خود امام علیه السّلام دانسته‌اند، اما این ترجمه صحیح نیست و معنای «قیام الحجّة»، قیام امام علیه السّلام نمی‌باشد؛ بلکه مقصود اتمام حجّت بر امام علیه السّلام است که در ادامه مباحث، توضیح آن خواهد آمد.

### تصویری از وضعیت یاران امیر المؤمنین علیه السلام در زمان خلافت ایشان

اولین مطلبی که باید روشن شود این است که امیر المؤمنین علیه السلام از حضور حاضر و وجود ناصر، چه کم و کیفی از حضور و وجود مردم و یاران را اراده کرده‌اند. از جهت کمیت باید دید چه تعداد و چند درصد مردم برای بیعت با ایشان اعلام آمادگی کردند و از جهت کیفیت باید دانست آنها چگونه افرادی بودند. آیا همه آنها که ادعای نصرت امام علیه السلام را داشتند، یاران واقعی ایشان بودند؟ چند درصد آن مردم، امیر المؤمنین علیه السلام را به معنای شیعی کلمه، «امام» می‌دانستند؟ آیا آن حضرت با اعتماد بر اکثریتی که سنی مذهب بودند، خلافت را پذیرفتند یا آنها را واقعا شیعه می‌پنداشتند؟ آیا علم امام علیه السلام به باطن افراد در تصمیم ایشان برای قبول خلافت، مؤثر بوده یا خیر؟

اینها بخشی از سؤالاتی است که تا پاسخ آنها روشن نشود، استنباط صحیحی از فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام نمی‌توان کرد. با مراجعه به تاریخ می‌توان فهمید که اکثریت مردم، در شرایطی که پس از خلافت عثمان درخواست بیعت با امیر المؤمنین علیه السلام کردند، آن حضرت را به معنای درست کلمه «امام» نمی‌دانستند. آنها ایشان را خلیفه چهارم مسلمانان دانسته و به سبک و سیاق خلفای گذشته برای خلافت حضرت امیر علیه السلام، مشروعیت قائل بودند. شاهد این حقیقت، یکی از خطبه‌های آن حضرت است که درباره ابتدای دوران خلافت خود ایراد کرده و در آن به ذکر حدود بیست مورد از بدعت‌های خلفای پیشین پرداخته‌اند که البته به خاطر مخالفت عمومی جامعه-نوانسته‌اند در آنها تغییری ایجاد کنند. فرمودند:

قَدْ عَمِلَتِ الْوَلَاةُ قَبْلِي أَعْمَالًا خَالَفُوا فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مُتَعَمِّدِينَ لِخِلَافِهِ، نَاقِضِينَ لِعَهْدِهِ، مُعَيِّرِينَ لِشَيْئَتِهِ وَ لَوْ حَمَلْتُ النَّاسَ عَلَى تَرْكِهَا وَ حَوَّلْتُهَا إِلَى مَوَاضِعِهَا وَ إِلَى مَا كَانَتْ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَتَفَرَّقَ عَنِّي جُنْدِي حَتَّى أَبْقَى وَحْدِي أَوْ قَلِيلٌ مِّنْ شِيعَتِي الَّذِينَ عَزَفُوا فَضْلِي وَ فَرَضَ إِمَامَتِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ سَيِّئَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. (۱)

\*\*\*\*\*

۱- کافی، ج ۸، ص ۵۹.

{صفحه ۲۸۳}

حاکمان پیش از من، اعمالی انجام داده‌اند که در آن با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مخالفت ورزیده‌اند، در حالی که تعمد به مخالفت با ایشان و نقض بیعت آن حضرت و تغییر دادن سنتش را داشتند. و من اگر-به فرض-مردم را به ترک آن بدعتها وامی‌داشتم و آنها را به جایگاه‌های صحیح خود و به آن چه در زمان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود باز می‌گرداندم، لشکریانم از گرد من پراکنده می‌شدند تا آن جا که خودم تنها می‌ماندم یا تنها عده کمی از شیعیانم که فضیلت و لزوم امامت مرا براساس کتاب خدای عز و جل و سنت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پذیرفته‌اند.

روشن است که این فرمایش، ناظر به ابتدای پذیرش خلافت از جانب امیر المؤمنین علیه السلام است و به خوبی جو عمومی جامعه آن روز را نشان می‌دهد. حضرت آشکارا فرموده‌اند که نوانسته‌اند بدعت‌های خلفای گذشته را-که اظهار مخالفت عمدی با پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در امر دین بود-اصلاح فرمایند. علت این ناتوانی، عدم پذیرش عموم مردم بوده است تا آن جا که اگر می‌خواستند این امر را بر آنها تحمیل کنند، همان کسانی که در لشکر ایشان بوده‌اند، با حضرتش مخالفت می‌کرده‌اند و تنها ایشان می‌گذاشته‌اند.

از این فرمایش معلوم می‌شود که اکثریت یاران حضرت امیر علیه السلام-که در رکاب ایشان می‌جنگیدند-قائل به امامت ایشان-به

مفهوم شیعی اش-نبوده‌اند، بلکه به عنوان همان امامتی که اهل سنت برای خلفای گذشته قائل هستند، امیر المؤمنین علیه السلام را خلیفه چهارم می‌شناخته‌اند. شیعیان ایشان چنان در اقلیت بوده‌اند که حضرت فرموده‌اند: یا تنها می‌ماندم و یا من باقی می‌ماندم با گروه اندکی از شیعیانم که مرا به معنای واقعی کلمه، امام می‌دانستند.

ایشان در انتهای فرمایش خود مثالی زده‌اند که به خوبی گویای وضعیت عمومی مسلمانانی است که با ایشان به عنوان خلیفه بیعت کردند.

وَاللّٰهُ لَقَدْ اَمَرْتُ النَّاسَ اَنْ لَا يَجْتَمِعُوْا فِيْ شَهْرِ رَمَضَانَ اِلَّا- فِيْ فَرِيضَةٍ وَّ اَعْلَمْتُهُمْ اَنْ اجْتِمَاعَهُمْ فِي النّٰوِافِلِ بِدْعَةٌ، فَتَنَادَى بَعْضُ اَهْلِ عَسْكَرِيْ مِمَّنْ يُقَاتِلُ مَعِيَ: يَا اَهْلَ الْاِسْلَامِ! عُيِّرَتْ سُنَّةُ عُمَرَ! يَنْهَانَا عَنِ الصَّلَاةِ فِي

{صفحه ۲۸۴}

شَهْرِ رَمَضَانَ تَطَوُّعًا! و لقد خِفْتُ اَنْ يُّتُوْرُوْا فِي نَاجِيَةٍ جَانِبِ عَسْكَرِي. مَا لَقِيْتُ مِنْ هَذِهِ الْاُمَّةِ مِنَ الْفُرْقَةِ و طَاعَةِ اِيْمَةِ الصَّلَاةِ و الدُّعَاةِ اِلَى النَّارِ! ... مَا لَقِيَ اَهْلَ بَيْتِ نَبِيِِّّ مِنْ اُمَّتِهِ مَا لَقِينَا بَعْدَ نَبِيِّنَا و اللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ عَلٰى مَنْ ظَلَمْنَا. (۱)

به خدا قسم به مردم دستور دادم که در ماه رمضان جز نماز واجب را به جماعت نخوانند و به آنها اعلام کردم که به جماعت خواندن نماز مستحبی بدعت است. در آن زمان یکی از لشکریانم که در رکاب من می‌جنگید، فریاد زد: ای اهل اسلام، سنت عمر را تغییر دادند! (علی) ما را از خواندن نماز مستحبی در ماه رمضان نهی می‌کند! پس ترسیدم که در گوشه‌ای از لشکر شورشی به پا کنند. چه‌ها دیدم از این امیت، از جدایی‌شان و از اطاعتشان در برابر پیشوایان گمراهی و کسانی که به سوی آتش (جهنم) می‌خوانند... اهل بیت هیچ پیغمبری، آن‌چه را ما بعد از پیامبرمان دیدیم، از امت خودش ندید و از خداوند علیه کسانی که بر ما ستم ورزیدند، استعانت می‌جویم.

می‌بینیم که نگرانی آن حضرت از لشکریان خودش است، نه از معاویه و بنی امیه. نوع مخالفت یاران حضرت امیر علیه السلام با ایشان نشان می‌دهد که آنها بدعت‌های خلفای گذشته را بر سنت‌های الهی-که آن حضرت می‌خواستند- ترجیح می‌دادند و لذا تغییر در آن‌چه از ناحیه خلیفه دوم، مشروع دانسته شده بود را تاب نمی‌آوردند. این وضعیت اکثریت مردمی بود که با امیر المؤمنین علیه السلام بیعت کرده بودند.

نمونه دیگر از همین قبیل، در زمانی بود که آن حضرت خواستند «شریح» را از منصب قضاوت، عزل کنند. مردم کوفه در مخالفت با این کار، اظهار داشتند: «او را عزل مکن زیرا عمر او را نصب کرده است! ما با تو بیعت کرده‌ایم که چیزی از آن‌چه را که ابو بکر و عمر مقرر کرده‌اند، تغییر ندهی!» (۲)

این ماجرا وضعیت حاکم بر جو جامعه را در آن زمان نشان می‌دهد. وقتی مردم

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

۱- کافی، ج ۸، ص ۶۳.

۲- تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲، ص ۸۳.

{صفحه ۲۸۵}

کوفه-که پایتخت حکومت حضرت امیر علیه السلام بود-چنین مخالفتی اظهار نمایند، حال بقیه مردم روشن است. ما می‌بینیم حتی «ابن عباس» نیز وقتی پیشنهاد ابقای معاویه را در حکومت شام به حضرتش می‌دهد، با این استدلال پیش می‌آید که عمر بن خطاب در دوران خلافتش او را به ولایت آن دیار گمارده است. این توصیه یا نشانگر اعتقاد خود ابن عباس به صحت کارهای عمر بوده و یا حداقل این که جو عمومی جامعه را نشان می‌دهد، جوی که چنان با خلیفه دوم هماهنگی داشته و علیه امیر المؤمنین علیه السلام



بوده که ابن عباس صلاح آن حضرت را در مخالفت با کارهای عمر نمی‌دیده است. اظهار نظر ابن ابی الحدید هم در این زمینه شنیدنی است. می‌گوید:

هر کس موقعیت علی علیه السّلام را در زمان خلافتش ملاحظه کند، در خواهد یافت که او همچون افرادی که از تصرّف در اموال خویش منع شده‌اند، نمی‌توانست به آنچه خود می‌خواست، برسد. زیرا افرادی که او را به حقیقت می‌شناختند، کم بودند و اکثریت مردم آن اعتقادی را که باید، به او نداشتند و خلفای پیشین را برتر از علی علیه السّلام می‌پنداشتند و معتقد بودند که افضل بودن به [تقدّم در] خلافت است و از گذشتگان خود تقلید می‌کردند و می‌گفتند که اگر گذشتگان به برتری خلفای پیشین بر علی علیه السّلام یقین نداشتند، آنها را مقدّم نمی‌کردند. . . و اکثر آنها به خاطر غیرت و شجاعت عربی همراه او می‌جنگیدند نه از روی دین و عقیده و امام علیه السّلام مجبور بود با آنها مدارا کند و جرأت اظهار کردن آنچه معتقد بود نداشت. (۲)

گذشته از همه اینها بهترین گواه بر موقعیت نه چندان خوب امیر المؤمنین علیه السّلام در بین یارانش، سه جنگ بزرگی بود که مسلمانان در طول چهار سال و چند ماه خلافتشان علیه ایشان به راه انداختند، در حالی که حتی یکی از این جنگها در بیست و پنج سالی که از زمان خلافت خلفای پیشین می‌گذشت، رخ نداده بود. به طور مثال اصحاب جمل (ناکثین) که اولین جنگ را با ایشان راه انداختند، بیعت

\*\*\*\*\*

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۲۹.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۷۲.

{صفحه ۲۸۶}

شکنتانی بودند که به عهد خود با امامشان وفا نکردند.

### عدم اعتماد امیر المؤمنین علیه السّلام به مردم در قبول خلافت

اکنون با توجه به شرایط و موقعیت خاص امیر المؤمنین علیه السّلام در میان یارانشان، سؤال این است که مراد حضرت از «حاضر» و «ناصر» در خطبه شریفشان چه کسانی بودند؟ آیا اکثریت کسانی که با ایشان بیعت کردند، عهد و پیمان خود را نشکستند؟ آیا حضرت با تکیه بر آنها، تن به قبول خلافت دادند؟ آیا آنها که ادّعی نصرت ایشان را داشتند، یاران واقعی حضرت بودند؟ و آیا امیر المؤمنین علیه السّلام نمی‌دانستند که آنها عهدشکنی خواهند کرد؟ پاسخ این سؤالها روشن است و از مجموع پاسخها می‌توان نتیجه گرفت که امام علیه السّلام، بر اساس حسابهای عادی و عقلایی، نمی‌بایست حسابی روی یاری آن اکثریت باز کرده باشند. بنابراین قبول خلافت از طرف ایشان بر مبنای اعتماد بر آن سواد اعظم ۳- که اعتقادی هم به آن حضرت نداشتند-نبوده است. پس ما نباید کلام حضرت را که فرمودند: «لولا حضور الحاضر و قیام الحجّة بوجود الناصر. . .»، بر این معنا حمل کنیم که ایشان چون آمادگی مردم و اجتماع آنها را بر یاری خود، مشاهده کردند، اقدام به قبول خلافت فرمودند یا مانند برخی ساده‌انگاران بگوییم:

امیر المؤمنین علیه السّلام اگرچه بنا به علتی که بر ایشان تحمیل شد، در امور سیاسی غایب بودند. . . اما هنگامی که نصرت و یاری مردم رسید، غیبت امیر المؤمنین علیه السّلام در امور سیاسی تبدیل به ظهور شد. ۴

کدام مردم بودند که امیر المؤمنین علیه السّلام می‌توانستند بر اساس نصرت آنها، خلافت را به دست بگیرند؟ آیا این مردم، شایستگی اقامه حضرت امیر علیه السّلام را برای خلافت داشتند؟ مگر اینها همان‌هایی نبودند که با امام خود در محو یکی از بدعتهای خلفای گذشته، آن‌گونه مخالفت کردند که حضرت امیر علیه السّلام از شورش آنها بر خود ترسیدند؟

\*\*\*\*\*

۱- یعنی سیاهی لشکر به تعبیر ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۷، ص ۷۲.

۲- ماهنامه موعود، ش ۴۸، ص ۳۳، مقاله «نظریه اختیاری بودن ظهور».

{صفحه ۲۸۷}

پس ناچاریم عبارت امیر المؤمنین علیه السلام را در خطبه شریف شقشقیه، ناظر به مأموریتی خاص از طرف خداوند بدانیم. گویی حضرت، مأمور بوده‌اند در چنان شرایطی-که اکثریت مردم (هرچند براساس اعتقاد نادرست به خلافت و امامت) ادعای نصرت ایشان را کردند-خلافت را بپذیرند و بیعت آنها را قبول کنند. این عهد و پیمان خداوند با امیر المؤمنین علیه السلام بوده و اگر سخن از قیام حجت به زبان رانده‌اند، علی القاعده، تحقق همین شرایط ظاهری مقصودشان بوده است.

توضیح مطلب این است که در توضیح عبارت امیر المؤمنین علیه السلام دو احتمال وجود دارد: یکی این که مراد ایشان از حضور حاضر و وجود ناصر، اکثریت مردمی باشد که برای یاری آن حضرت اعلام آمادگی کردند و این چنین ایشان نیز بر مبنای روال عقلایی و عادی بشری وقتی می‌بینند تعداد فراوانی از مردم اصرار بر قبول خلافت از سوی ایشان دارند، دست بیعت با آنها می‌دهند و احتمال دوم این که امام علیه السلام هیچ اعتمادی به آن اکثریت نداشته‌اند و به خوبی می‌دانسته‌اند که آنها به بیعت خود وفادار نخواهند ماند. اما از طرف خداوند وظیفه داشته‌اند که اگر این اکثریت-هرچند بدون اعتقاد اصیل دینی-به ایشان روی آوردند، خلافت را بپذیرند و اگر از اتمام حجت سخن گفته‌اند، همین حجت الهی، مورد نظر ایشان است. در واقع چون خداوند در صورت وجود چنان شرایطی، قبول خلافت را بر حضرتش واجب (یا جایز) دانسته بود، با پیدایش آن شرایط، حجت خداوند-از جهت وظیفه (یا اجازه) خاصی که برای آن حضرت روی می‌داد-بر ایشان تمام شده بود.

ما باید احتمال دوم را بپذیریم و نمی‌توانیم احتمال اول را درست بدانیم، زیرا اگر امیر المؤمنین علیه السلام فردی عادی بودند و از باطن و ضمیر انسانها نیز آگاهی نداشتند، نمی‌توانستند به اظهار آمادگی اکثریت آنها اعتماد کنند. وقتی کسانی چون ابن عباس جو عمومی را چنان می‌بینند که عزل معاویه را از ولایت شام-به دلیل این که عمر او را منصوب کرده-به صلاح امیر المؤمنین علیه السلام نشانند، آیا خود آن حضرت-صرف نظر از علم الهی-شرایط عمومی مردم را درک نمی‌کند؟ حال

{صفحه ۲۸۸}

اگر علم و آگاهی غیبی امام علیه السلام را نسبت به افراد در نظر بگیریم، مطلب واضح تر می‌شود و یقین می‌کنیم که ایشان هیچ حسابی روی یاری آن اکثریت باز نکرده بوده و به آنها اعتماد نداشته‌اند.

### عَلَّتْ عَدَمَ قِيَامِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ بِسِوَى رِسَالَةِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ

نکته دیگری که پذیرفتن این معنا را برای انسان ساده تر می‌کند، آن است که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و پیش از غضب خلافت توسط خلفای سه گانه، می‌بینیم امیر المؤمنین علیه السلام برای گرفتن حق خویش قیام نکردند. علت این خانه نشینی چه بوده است؟ همان دو احتمال فوق در این مورد هم مطرح است. برخی می‌گویند چون حضرت، اعوان و انصاری برای گرفتن حق خود نداشتند، دست به قیام نزدند و این امر بر طبق قاعده عقلایی و عادی بشری است که اگر کسی بخواهد در جامعه ای قیام به حق بکند، در صورت فراهم نبودن شرایط و زمینه های اجتماعی، آن قیام به شکست می‌انجامد و لذا حضرت از این که بتوانند با وجود عده بسیار کم اصحاب خود، پیروز شوند، ناامید بودند و به همین دلیل قیام نکردند. این یک احتمال.

احتمال دیگر در این جا این است که قیام نکردن حضرت امیر علیه السلام براساس قاعده و ضابطه عادی بشری نبود، بلکه دستور و وظیفه خاصی را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از جانب خداوند به امیر المؤمنین علیه السلام ابلاغ فرموده بودند و حضرت مطابق آن دستور عمل کردند. در سخنان امام امیر المؤمنین علیه السلام تعبیر متعددی به چشم می‌خورد که آن حضرت سخن از

عهدی می گویند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با ایشان کرده اند. به عنوان نمونه در قسمتی از نامه ای که آن حضرت پس از بازگشت از نهروان و شهادت محمد بن ابی بکر خطاب به شیعیان خود مرقوم فرموده اند، چنین آمده است:

و قد كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَهْدَ إِلَيَّ عَهْدًا فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: يَا بَنَ أُمِّي لَكَ وَ لِي لَوَاكِبٌ فِي عَافِيَةٍ وَ أَجْمَعُوا عَلَيْكَ بِالرِّضَا

{صفحه ۲۸۹}

فَقَمُّ بِأَمْرِهِمْ وَ إِنِ اخْتَلَفُوا عَلَيْكَ فَادْعُهُمْ وَ مَا هُمْ فِيهِ... (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با من پیمانی بستند، فرمودند: «ای پسر ابو طالب، ولایت امت من با توست. پس اگر آنها ولایت تو را بدون نزاع پذیرفتند و با رضایت خاطر در مورد تو اتفاق نظر داشتند، تو کار آنها را به دست بگیر و چنانچه در مورد تو اختلاف کردند، آنها را به حال خودشان رها کن...»

البته ممکن است این عبارات بر همان قاعده و ضابطه بشری که در احتمال نخست طرح کردیم، حمل شود. اما توجه به ادامه نامه این احتمال را منتفی می کند. فرموده اند:

وَ لَوْ كَانَ لِي بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَمَى حِمزَةٌ وَ أُخِي جَعْفَرٌ لَمْ أَبَايَعْ كُرْهًا [مُكْرَهًا] وَ لَكِنِّي ثَلِيْتُ بِرَجُلَيْنِ حَدِيثِي عَهْدٍ بِالْإِسْلَامِ الْعَبَّاسِ وَ عَقِيلٍ فَضَنَنْتُ بِأَهْلِ بَيْتِي عَنِ الْهَلَاكِ فَأَغْضَيْتُ عَيْنِي عَلَى الْقَدَى وَ تَجَرَّعْتُ رِيقِي عَلَى الشَّجَى... (۲)

و اگر من بعد از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم عمویم حمزه و برادرم جعفر را داشتم، مجبور به بیعت با کراهت نمی شدم، اما من با دو مردی مواجه بودم که تازه مسلمان بودند: عقیل و عقیاس. پس اهل بیت خود را از هلاکت حفظ کردم؛ با وجود خار در چشم، دیده فرو بستم و با وجود استخوان در گلو آب دهان فرو بردم...»

این جا روشن می شود که تنها مسأله اقبال عمومی مردم و آمادگی اجتماعی در یاری امیر المؤمنین علیه السلام، برای ایشان مطرح نبوده است. بله اگر مردم با عافیت و بدون نزاع و درگیری، حق آن حضرت را می دادند که بسیار مطلوب بود، اما اگر چنین اتفاق نمی افتاد، ممکن بود از طریق دیگری احقاق حق خود را بکنند، مثلاً اگر حمزه و جعفر زنده بودند، با همان دو نفر قیام می فرمودند. این امر نشان می دهد که کار حضرت، محکوم به روال عادی بشری نبوده و یک حساب الهی در

\*\*\*\*\*

۱- کشف المحجّه، ص ۲۴۸ و ۲۴۹ به نقل از «الرسائل» مرحوم کلینی.

۲- کشف المحجّه، ص ۲۴۹.

{صفحه ۲۹۰}

میان بوده است. در فرمایش دیگری از ایشان نقل شده است که:

لَوْ وَجَدْتُ أَرْبَعِينَ ذَوِي عَزْمٍ مِنْهُمْ لَنَا هَضْمُ الْقَوْمِ. (۱)

اگر چهل نفر با اراده قوی از مردم می یافتم، قطعاً با قوم (غاصب) می جنگیدم.

وجود چهل فرد دارای عزم و اراده با اقبال عمومی مردم تفاوت زیادی دارد. این فرمایش مولا نشان می دهد که ایشان تنها و تنها در انتظار آمادگی عمومی مردم نبوده اند و محاسبات ایشان در این کار براساس حساب و کتاب عادی بشری نبوده است، هرچند که اگر شرایط جامعه بر روال عادی خودش به نفع ایشان پیش می رفت-طبق عهدی که پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم با آن حضرت داشتند-قطعاً از اقبال مردم استقبال کرده و خلافت را می پذیرفتند. اما در صورت عدم تحقق این شرایط، حساب و کتاب های دیگری هم-از جانب خدای متعال-در کار بوده که فقط خود آن حضرت می دانستند و ما از آنها اطلاعی نداریم.

معنای «حضور الحاضر و قیام الحجّه بوجود الناصر»

حال در پرتو این توضیحات، می‌توانیم در معنای جمله امیر المؤمنین علیه السلام که فرمودند: «لو لا حضور الحاضر و قیام الحجّة. . .» بگوییم: همان‌طور که مرحوم علامه مجلسی احتمال داده‌اند ممکن است مقصود از «الحاضر» وقت و زمانی باشد که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم برای قیام امیر المؤمنین علیه السلام بر امر خلافت، معین فرموده بودند. (۲) با وجود این احتمال نمی‌توانیم به‌طور قاطع حکم کنیم که مراد امام علیه السلام حضور افرادی بوده که برای بیعت با ایشان اعلام آمادگی می‌کردند. در مورد تعبیر «ناصر» هم می‌گوییم: منظور یاران امام علیه السلام در ظاهر بودند یعنی همان کسانی که با ایشان بیعت کردند و همراهشان می‌جنگیدند. وقتی لشکر

\*\*\*\*\*

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۷.

۲- عبارت علامه مجلسی چنین است: «حضور الوقت الذی وَفَّته الرُّسولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ لِلْقِيَامِ بِالْأَمْرِ» (بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۵۴۳).

{صفحه ۲۹۱}

امام علیه السلام در مقابل دشمنان حضرت قرار می‌گرفتند، همه آنان را می‌توان یاران (انصار) حضرت نامید هر چند که وضعیّت اعتقادی اکثریّت آنها مطلوب و قابل قبول نبود. بنابراین مقصود، یاران واقعی و شیعیان خالص ایشان نیستند. آنها -نظیر مقداد و ابوذر- آن قدر انگشت‌شمار بودند که نمی‌توانسته‌اند مقصود حضرت از جمعیت بیعت کننده با ایشان بوده باشند.

همچنین اگر از تعبیر «قیام الحجّة بوجود الناصر» استفاده کنیم که حجّت الهی به سبب وجود آن افراد بر امام علیه السلام تمام شد، (۱) معنایش این نیست که مردم آن زمان با اعلام آمادگی خود بر امام علیه السلام اتمام حجّت کردند و می‌توانستند در پیشگاه الهی خود را از آن حضرت طلبکار بدانند و بگویند: «خدایا ما به در خانه امیر المؤمنین علیه السلام رفتیم و اعلام آمادگی برای بیعت با ایشان کردیم، اما آن حضرت نپذیرفتند» تا به این ترتیب بر امام علیه السلام حجّت داشته باشند؛ چنین نیست. بلکه مردم هیچ‌گاه بر امام زمان خود حجّتی ندارند، به‌ویژه مردمی که اکثراً اعتقاد درستی به امام علیه السلام نداشته‌اند و پس از آن بر بیعت خود وفادار نمانده‌اند. آن مردم بی‌وفایی که با نامردمی‌های خود، مصیبت‌های فراوان بر قلب مبارک امیر المؤمنین علیه السلام وارد ساختند، در برابر خدا چه حجّتی می‌توانند بر ایشان داشته باشند؟! خود امام علیه السلام هم تا وقتی بیعت با مردم را نپذیرفته بودند، هیچ تعهدی به آنها نداشتند.

عهد و پیمان آن حضرت فقط با خدا و رسول صلی الله علیه و اله و سلم بود و طبق فرموده خودشان از سوی خدا مأمور بودند که اگر همان اکثریّت بی‌اعتقاد، اظهار آمادگی برای یاریشان کردند، به آنها دست بیعت بدهند. این عهد الهی بود با امام علیه السلام نه عهد مردم با ایشان. پس حجّت خداوند هم برخاسته از همان عهد الهی است، نه این که براساس معیارهای عادی بشری بگوییم: «چون اکثریّت مردم آن زمان،

\*\*\*\*\*

۱- ابن ابی الحدید در شرح خود بر نهج البلاغه (ج ۱۰ ص ۲۵۷) این عبارت را از امیر المؤمنین علیه السلام نقل نموده است: «لولا حضور الحاضر و وجوب الحجّة بوجود الناصر». از غیر ابن الحدید چنین عبارتی نقل نشده و او هم هیچ سندی برای این نقل خود ارائه نکرده است. بنابراین اسناد این عبارت به امیر المؤمنین علیه السلام روشن نیست و به فرض وجود، «وجوب» در لغت به معنای ثبوت است و «وجوب الحجّة» یعنی ثابت بودن حجّت.

{صفحه ۲۹۲}

اعلام وفاداری به امام خود کردند، اگر ایشان بیعت آنها را نمی‌پذیرفتند، در پیشگاه الهی نمی‌توانستند به آن مردم جوابی بدهند.» این ادعا نادرست است و تفاوت ظریفی بین این سخن و اعتقاد صحیح وجود دارد که فهم آن محتاج به دقت نظر است!

### عدم وجوب پذیرش بیعت با مردم بر امام علیه السلام

حال با توجه به این مطالب آیا می‌توان ادعا کرد که: «در صورت خواست مردم و اعلام آمادگی ایشان، قیام بر امام علیه السلام واجب می‌شود؟» یا به تعبیر دیگر: «آیا حضور مردم علاوه بر شرط لازم، شرط کافی قیام امام علیه السلام هم هست؟» پاسخ این است که ما هیچ دلیلی بر اثبات چنین وجوبی نداریم. دقت شود که در توضیح تعبیر «حجّت» چه گذشت. حجّتی که امام علیه السلام از آن سخن گفته‌اند، بهعهد و پیمان خدا و رسول صلی الله علیه و اله و سلم با ایشان برمی‌گردد و این از اسرار بین خدا و امام علیه السلام بوده که به صورت علنی اعلام نکرده‌اند تا دیگران هم از آن آگاهی یابند. ما نمی‌دانیم خداوند چه عهدی با امیر المؤمنین علیه السلام داشته است. شاید عهد خدا با امام علیه السلام این بوده که در صورت اعلام آمادگی از جانب مدّعیان نصرت، ایشان «بتوانند» و «مجاز باشند» که به امر خلافت قیام نمایند، یعنی وجوبی در کار نبوده باشد و پذیرفتن یا نپذیرفتن بیعت مردم، به اختیار خود امام علیه السلام گذارده شده باشد. این احتمال، بعید به نظر نمی‌رسد که خدای متعال توسط رسولش صلی الله علیه و اله و سلم با امیر المؤمنین علیه السلام عهد کرده باشد: «تا وقتی اکثریت مردم، اعلام آمادگی برای یاری نکرده‌اند، اقدامی نکن؛ اما هرگاه چنین حالتی رخ داد، می‌توانی اقدام کنی، نه این که اقدام، واجب باشد».

نتیجه‌ای که از این بحث گرفته می‌شود این است که ما حق نداریم سیره و روش امیرالمؤمنین علیه السلام را - چه قبل از خلافت خلفا و چه پس از آن- لزوماً براساس ضوابط و قواعد عادی بشری، تحلیل و تفسیر کنیم. کسانی که این پیش‌فروش را در سیره ائمه علیهم السلام پذیرفته‌اند، وقتی می‌خواهند قیام یا عدم قیام یک امام را توضیح {صفحه ۲۹۳}

دهند، تنها حالت معقولی که می‌توانند برای قیام ایشان فرض کنند، آن است که شرایط اجتماعی و اقبال عمومی برای انجام آن فراهم باشد. اما نکته مهم در این بحث همین است که چنین پیش‌فرضی چگونه اثبات می‌شود؟

### قابل تحلیل نبودن سیره ائمه علیهم السلام براساس ضوابط بشری

آیا ما می‌توانیم امام علیه السلام را با خود قیاس کنیم و کارهای ائمه علیهم السلام را نیز تنها بر طبق ضوابط بشری ارزیابی نماییم؟ اگر امام علیه السلام یک بشر عادی نیست، پس دلیلی ندارد که همه کارهایش براساس قواعد بشری، توجیه و تفسیر شود. بنابراین اگر حتی احتمال بدهیم یک نوع حساب و کتاب الهی در سلوک ائمه علیهم السلام وجود دارد، حق نداریم صرفاً براساس ضوابط بشر عادی درباره ایشان اظهار نظر کنیم، چرا که عقل آن احتمال را بعید نمی‌شمرد. طبق این احتمال حجّتی که امیرالمؤمنین علیه السلام از آن سخن گفته‌اند، دلیلی است که براساس آن، مجاز به پذیرفتن حکومت بر آن نامردمان بوده‌اند نه اینکه این امر بر امام علیه السلام واجب بوده باشد.

دنباله عبارت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز به همین صورت ترجمه می‌شود. اینکه فرموده‌اند: «و ما أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُّوا عَلَى كِبْرَةِ ظَالِمٍ وَلَا سَعْبِ مَظْلُومٍ» (۱) اشاره به عهد و پیمانی دارد که خداوند از دانایان گرفته تا بر سیری ظالمان و گرسنگی مظلومان آرام نگیرند. از این بیان نیز وجوب پذیرفتن حکومت بر امام علیه السلام استفاده نمی‌شود، چون فرمایش ایشان این است که اگر عهد خداوند بر عالمان نبود، حکومت را نمی‌پذیرفتیم. و این یعنی اینکه یکی از دلایل پذیرفتن بیعت با مردم، وجود عهد الهی بر دانایان است، اما «وجوب» پذیرش از این دلیل بر نمی‌آید؛ چون اولاً از این عبارت که: «اگر عهد خداوند بر عالمان نبود، حکومت

را نمی پذیرفتم» نمی توان منطقاً استنتاج کرد که: «اگر عهد خداوند بر عالمان باشد، حکومت را باید بپذیرم».

ثانیاً پیمانی که خداوند از دانایان گرفته این است که بر سیری عالمان و

\*\*\*\*\*

۱- نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۵۰.

{صفحه ۲۹۴}

گرسنگی مظلومان آرام و قرار نگیرند، اما چگونگی آرام نگرفتن و شکل انجام آن در عهد الهی بیان نشده است. بنابراین می توان احتمال داد که اگر امیرالمؤمنین علیه السلام در آن شرایط حکومت را نمی پذیرفتند، به شکل و صورت دیگری به عهد و پیمان خداوند بر عالمان عمل می فرمودند، به تعبیر دیگر تنها صورت عمل به عهد الهی قبول حکومت نبوده است.

توجه شود که این مطلب، یکی از فروع و نتایج اعتقاد به الهی بودن سیره ائمه علیهم السلام است. اگر برای ایشان علاوه بر جنبه بشری، یک بعد الهی قائل شویم و بر اساس اعتقادات شیعی خود، ائمه علیهم السلام را همچون افراد عادی نشماریم، آن وقت پذیرفتن این حقیقت، آسان می شود که: «همیشه در تفسیر و تحلیل کارهای ائمه علیهم السلام باید احتمال وجود یک امر الهی را بدهیم که ما از آن بی خبریم.» و اعتراف می کنیم که با دخالت آن عامل غیر بشری، حساب و کتابهای عادی به هم می ریزد. بر این اساس، دیگر نمی توانیم سیره و روش امامان علیهم السلام را صرفاً براساس محاسبات عقلایی بشر تحلیل و تفسیر کنیم. چه بسا یکی از ایشان عملی انجام دهد که در ظاهر مانند سایرین باشد، اما علت و حکمت آن، چیزی ماورای علل و عواملی باشد که بشر عادی احتمال آنها را در آن کار دخالت می دهد. پس کاملاً احتمال دارد که قبول خلافت از ناحیه امیرالمؤمنین علیه السلام را مستند به عامل یا عواملی رازآلود بدانیم که تنها آن حضرت و خدای متعال، از آن آگاهی داشته اند هرچند که ظاهر کار ایشان از دیدگاه بشر عادی به علل و عوامل دیگری استناد داده شود (دقت کنید). چون این احتمال همیشه وجود دارد، پس ما هیچ گاه نمی توانیم در تحلیل و تفسیر کارهای ائمه علیهم السلام تنها یک یا چند عامل شناخته شده عادی را دخیل بدانیم و تأثیر امور دیگر را منتفی تلقی کنیم.

نتیجه بحث این است که هیچ کس نمی تواند ادعا کند، اظهار آمادگی مردم، شرط کافی برای قیام امام علیه السلام و پذیرفتن بیعت ایشان می باشد. ما که از همه شرایط و عوامل مؤثر در یک امر خبر نداریم، چگونه می توانیم با بودن یک یا دو عامل، حکم به کفایت آنها بکنیم. این مسأله در مورد همه رفتارهای ائمه علیهم السلام جاری و

{صفحه ۲۹۵}

ساری می شود و قبول خلافت از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام نیز از آن مستثنا نیست.

### متکی بودن همه کارهای ائمه علیهم السلام براساس ضوابط الهی

اکنون که اهمیت این اعتقاد در تفسیر و تحلیل سیره ائمه علیهم السلام تا حدی روشن شد، خوب است نمونه ای از ادله نقلی را ذکر کنیم که وجود چنین چیزی را اثبات می کند تا عمق مطلب، بهتر ظاهر گردد. در کتاب شریف اصول کافی، «کتاب الحجّه» بابی است به این عنوان: «بابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَمْ يَفْعَلُوا شَيْئاً وَ لَا يَفْعَلُونَ إِلَّا بِعَهْدٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمْرٍ مِنْهُ لَا يَتَجَاوَزُونَهُ»: باب این که ائمه علیهم السلام هیچ کاری انجام نداده و نمی دهند مگر با عهد و پیمانی از جانب خدای عزّ و جل و فرمانی از طرف او که از آن تجاوز نمی کنند.

عنوان این باب، برگرفته از احادیث متعددی است که ذیل آن عنوان آمده و همگی بر این حقیقت دلالت می کنند که همه کارهای ائمه علیهم السلام براساس وصیت و عهد و پیمانی از سوی خداوند انجام شده و می شود. میل و سلیقه یا حساب و کتاب بشری

مبنای عمل هیچ امامی نبوده و نیست. مرحوم کلینی پنج حدیث در این باب، نقل فرموده‌اند که حدیث دوم آن به نقل از امام صادق علیه السلام چنین است:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَ عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كِتَابًا قَبْلَ وَفَاتِهِ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! هَذِهِ وَصِيَّتُكَ إِلَى النَّجِيَّةِ مِنْ أَهْلِكَ. قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: وَمَا النَّجِيَّةُ يَا جَبْرَيْلُ؟ فَقَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَوُلْدُهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَكَانَ عَلَى الْكِتَابِ خَوَاتِيمٌ مِنْ ذَهَبٍ فَدَفَعَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَمَرَهُ أَنْ يَفْكَ خَاتَمًا مِنْهُ وَيَعْمَلَ بِمَا فِيهِ فَفَكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَاتَمًا وَعَمَلَ بِمَا فِيهِ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَفَكَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ أُخْرِجَ بِقَوْمٍ إِلَى الشَّهَادَةِ فَلَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ وَاشْرَ نَفْسَكَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَفَكَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ أُطْرَقَ وَاصْمُتَ وَ الزَّم مَنَزِلَكَ وَ اعْبُد رَبَّكَ {صفحه ۲۹۶}

حَتَّى يَأْتِيكَ الْيَقِينُ فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَفَكَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ: حَدِيثِ النَّاسِ وَ أَفْتِهِمْ وَ لَا تَخَافَنَّ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَإِنَّهُ لَا سَبِيلَ لِأَحَدٍ عَلَيْكَ [فَفَعَلَ] ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَفَكَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ: حَدِيثِ النَّاسِ وَ أَفْتِهِمْ وَ أَنْشَرُ عُلُومَ أَهْلِ بَيْتِكَ وَ صِدْقَ آبَاءِكَ الصَّالِحِينَ وَ لَا تَخَافَنَّ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَنْتَ فِي حِرْزٍ وَ أَمَانٍ فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَذَلِكَ يَدْفَعُهُ مُوسَى إِلَى الَّذِي بَعْدَهُ ثُمَّ كَذَلِكَ إِلَى قِيَامِ الْمَهْدِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ. (۱)

خدای عز و جل پیش از وفات پیامبرش صلی الله علیه و اله و سلم نوشته‌ای بر او نازل کرد و فرمود: ای محمد این است وصیت من به برگزیدگان از اهل تو. حضرت پرسیدند: ای جبرئیل، این برگزیدگان چه کسانی هستند؟ (جبرئیل) عرض کرد: علی بن ابی طالب و فرزندانش. و بر آن نوشته چند مهر از طلا بود، پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم آن را به امیر المؤمنین علیه السلام داده و دستور دادند که یک مهر آن را بگشاید و به آن چه در آن است، عمل نماید. امیر المؤمنین علیه السلام یک مهر را گشودند و به آن چه داخلش بود، عمل کردند. سپس آن را به پسر خود حسن علیه السلام دادند، ایشان هم یک مهر را گشوده و به آن چه در آن بود، عمل کردند. آن گاه آن را به حسین علیه السلام دادند. ایشان هم مهری را گشودند و دیدند در آن نوشته شده که: به همراه گروهی به سوی شهادت خارج شو، آنها جز همراه تو به شهادت نمی‌رسند و خود را به خدای عز و جل بفروش، پس ایشان همان کار را انجام دادند. سپس آن را به علی بن الحسین علیهما السلام دادند، ایشان هم مهری را باز کردند و دیدند که در آن آمده است: سر به زیر انداز و سکوت کن و در خانه‌ات بنشین و پروردگار خود را عبادت کن تا مرگت فرا رسد، پس ایشان همین کار را کردند. سپس آن را به پسر خود محمد بن علی علیهما السلام دادند، ایشان یک مهر را گشودند، پس دیدند در آن چنین آمده است: برای مردم حدیث بگو و فتوا بده و جز از خدای عز و جل نترس چون هیچ کس نمی‌تواند به تو ضرری برساند [پس ایشان همین کار را انجام دادند]

\*\*\*\*\*

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب آن الائمه علیهم السلام لم يفعلوا شيئاً...، ح ۲.

{صفحه ۲۹۷}

سپس آن را به پسر خود جعفر علیه السلام دادند، ایشان هم مهری را گشودند. پس در آن چنین یافتند: برای مردم حدیث بگو و فتوا بده و علوم اهل بیت خود را نشر بده و پدران صالح خود را تصدیق نما و جز از خدای عز و جل نترس و تو در پناه و در امان هستی، پس ایشان همان کار را کردند. سپس آن را به پسر خود موسی علیه السلام دادند و به همین ترتیب موسی علیه السلام هم آن را به (امام) پس از خود می‌دهد، سپس به همین ترتیب (هر امامی آن را به امام بعدی خواهد داد) تا قیام حضرت مهدی که درود خدا بر او باد.

شاید از خود پرسیم که به چه دلیل، ائمه علیهم السّلام این گونه احادیث را برای شیعیان می گفتند و اگر اینها مسائلی محرمانه و اموری سرّی بین خداوند و ائمه علیهم السّلام بوده، گفتنش برای مردم چه فایده‌ای می توانسته داشته باشد؟

### کمترین فایده نقل این احادیث

به نظر می‌رسد که طرح این مطلب برای شیعیان، حدّ اقل باید این فایده را داشته باشد که آنها به خود اجازه اظهارنظرهای بی‌جا در مورد کارهای ائمه علیهم السّلام را ندهند و ایشان را با سایرین یکسان نشمارند. وقتی کسی مستقیماً از خدای متعال دستور می‌گیرد، عملکرد خود را فقط براساس یکسری محاسبات عادی بشری تنظیم نمی‌کند. بسیاری از حساب و کتابهایی که ما انسانها در زندگی عقلایی و عادی خود می‌کنیم، براساس احتمال یا حدّ اکثر ظنّ و گمان است. وقتی می‌خواهیم برای انجام کاری تصمیم‌گیری کنیم، نوعاً به جوانب آن کار تا حدّ زیادی آگاهی کامل نداریم، لذا بر مبنای یکسری احتمالات یا حدّ اکثر گمانهای عقلایی، تصمیم به فعل یا ترک کاری می‌گیریم. این وضع بشر عادی است که حدّ اکثر توانش نیز همین است. اما آیا ائمه علیهم السّلام هم چنین هستند؟ آیا ایشان هم در تصمیم‌گیری‌های خود براساس احتمالات یا حدس‌ها و گمان‌ها حساب می‌کنند؟ احادیثی که نمونه‌ای از آن را نقل کردیم، به همین سؤال پاسخ می‌دهند که: خیر، چنین نیست.

کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه باشد در نوشتن، شیر شیر

ما در سیر ائمه اطهار علیهم السّلام رفتارهایی را می‌بینیم که گاهی شبیه به کارهای سایرین

{صفحه ۲۹۸}

است و گاهی هم تفاوت‌های اساسی با دیگران دارد. آن‌گاه در مقام تحلیل و تفسیر اعمال امامان علیهم السّلام یکسری قواعد و ضوابط را ملاک قرار می‌دهیم. گاهی کارهای ایشان با معیارها و ضوابط عادی بشری سازگار درمی‌آید و گاهی هم در این تحلیل‌ها به مشکلات و پیچیدگی‌هایی برخورد می‌کنیم. اگر به حدیث مفصّلی که از امام صادق علیه السّلام نقل کردیم، معتقد باشیم، قبل از ارائه هر گونه تحلیل و تفسیری، یک پیش‌فرض را کنار می‌گذاریم و آن این است که: «اعمال و رفتار ائمه علیهم السّلام باید با حساب و کتابهای عادی بشری، قابل تفسیر باشد.» این یک پیش‌فرض نادرست است که از قیاس گرفتن ائمه علیهم السّلام با افراد عادی ناشی می‌شود. (۱)

براساس آنچه خود ائمه علیهم السّلام فرموده‌اند، معیارهای ایشان در رفتارهای خود، متأثّر از یکسری وصایای غیبی است که خداوند توسّیّت جبرئیل برای پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم آورده و ایشان هم آنها را به امیر المؤمنین علیه السّلام و سایر ائمه علیهم السّلام رسانده است. پس نباید تصوّر کرد که علوم غیبی ائمه علیهم السّلام در نحوه عملکرد ایشان بی‌تأثیر است و آنها صرفاً مأمور به ظاهر-مانند دیگران- هستند. بله در مواردی صرفاً مأمور به ظاهر بودند، اما همان موارد هم در وصیّت خدای متعال به ایشان مشخص گردیده بود و تشخیص آن موارد، از ظنّ و گمان بر نمی‌خاست.

ملاحظه می‌کنیم که در حدیث منقول از امام صادق علیه السّلام، ایشان بر موارد برجسته‌ای از سیره ائمه علیهم السّلام-قبل از امام صادق علیه السّلام- که نوعاً مورد سؤال و ابهام مردم بوده و هست، دست گذاشته و تصریح کرده‌اند که همه آنها طبق وصیّت الهی به ایشان انجام شده است، مثلاً- در سیره سیّد الشهداء علیه السّلام به خروج ایشان به سوی شهادت در راه خدا و همراه یاران باوفایشان اشاره کرده‌اند. این حرکت امام حسین علیه السّلام مورد تحلیل و تفسیرهای فراوان و گاه متعارض با یکدیگر قرار گرفته است. این تحلیل‌ها نوعاً براساس یکسری محاسبات عادی بشری صورت

\*\*\*\*\*

۱- البته مسلم است که هیچ‌گاه در سیره ائمه اطهار علیهم السّلام عملی که در تعارض صریح با عقل و مستقلات عقلیه باشد، وجود



ندارد. اگر کسی به زعم خود به چنین موردی برخورد کرد، قطعاً در تشخیص مصداق مستقلات عقلیّه اشتباه نموده است.

{صفحه ۲۹۹}

پذیرفته‌اند و هر تحلیل‌گری کوشش نموده تا بر مبنای آنچه خود صحیح دانسته، حرکت امام حسین علیه السلام را به سوی شهادت در راه خدا توضیح دهد.

درس مهمی که از فرمایش امام صادق علیه السلام می‌گیریم، این است که ما باید در کنار همه حساب و کتابهای عادی بشری، وجود یک عامل غیبی و الهی را هم در کارهای ائمه علیهم السلام فرض کنیم که ما از آن و حکمتش بی‌خبریم و به همین دلیل نمی‌توانیم رفتار ایشان را چنان که باید، تجزیه و تحلیل نماییم. بنابراین عملکرد ائمه اطهار علیهم السلام می‌تواند اسرار و رموزی داشته باشد که فقط برای خود ایشان روشن بوده است و دیگران اطلاعی از آنها ندارند. به همین دلیل نباید عقلاً خود را مجاز بشماریم که تک‌تک کارهای ائمه علیهم السلام را علت‌یابی کرده و از رموز آنها سر درآوریم.

گاهی مشاهده می‌شود که برخی در تحلیل و تفسیر زندگانی ائمه علیهم السلام به گونه‌ای سخن می‌گویند که گویی همه آنچه برای امامان علیهم السلام به عنوان پیش‌فرض‌ها و ملاحظات، مطرح بوده، برای ایشان آشکار است و لذا به سادگی و با صراحت از این که فلان امام علیه السلام باید در فلان زمان این کار را می‌کرد و یا آن امام دیگر، باید آن کار را نمی‌کرد و... سخن می‌گویند. کمترین فایده‌ای که قبول فرمایش امام صادق علیه السلام در حدیث مورد بحث باید داشته باشد، این است که ما خود را مجاز به این گونه اظهارنظرها ندانیم و همواره حساب ائمه علیهم السلام را از سایرین جدا کنیم و این احتمال را بدهیم که شاید ایشان وظیفه و مأموریت خاصی از جانب خداوند داشته یا در بعضی موارد، اجازه و اختیاری ویژه خود از ناحیه پروردگار، دارا بوده‌اند و سایر مردم، چون وصیتی از جانب خداوند برایشان نیامده، از این گونه امتیازات برخوردار نیستند.

### ائمه علیهم السلام صرفاً مأمور به ظاهر نبوده‌اند

نکته جالب و دقیقی که در برخی از احادیث مربوط به این بحث وجود دارد، این است که در آنها تصریح شده، ائمه علیهم السلام به آنچه عمل می‌کرده‌اند و نتایج عملکرد خویش، از قبل، علم داشته‌اند. این امر، یک تفاوت بسیار اساسی بین

{صفحه ۳۰۰}

رفتار ایشان و سایر مردم ایجاد می‌نماید و اثبات می‌کند ائمه علیهم السلام مانند دیگران فقط روی ظاهر، حساب نمی‌کرده‌اند و به تعبیر دیگر همیشه «مأمور به ظاهر» نبوده‌اند. اعتقاد به این امر، تأثیر ژرفی خواهد داشت در نوع تحلیل‌هایی که درباره سیره ائمه علیهم السلام می‌شود.

به عنوان مثال در حدیث چهارم این باب که از امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام نقل شده، سخن از وصیت به امیر المؤمنین علیه السلام مطرح شده که جبرئیل آن را از جانب خداوند برای پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم آورد و ایشان هم آن را به وصی خود حضرت امیر علیه السلام تسلیم نمودند و به ایشان امر کردند که آن را بخوانند. این‌جا امیر المؤمنین علیه السلام به همه حوادث ناگواری که منجر به شهادت حضرت صدیقه علیها السلام شد و سایر ظلم‌هایی که در حق اهل بیت علیهم السلام روا گردید، آگاهی یافتند و حتی پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در حضور جبرئیل از آن حضرت پیمان گرفتند که بر آن حوادث، صبر کنند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم، حضرت زهرا علیها السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام را نیز احضار فرمودند و از آنها نیز همچون امیر المؤمنین علیه السلام پیمان گرفتند که بر مصائب و سختی‌های بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم صبر کنند. آن‌گاه وصیت الهی مهر گردید و به امیر المؤمنین علیه السلام تحویل شد. این‌جا راوی حدیث از امام هفتم علیه السلام سؤال می‌کند که آیا تعرض‌ها و مخالفت‌هایی که (پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم) در قبال

امیر المؤمنین علیه السلام صورت گرفت، در آن وصیت نوشته شده بود؟ و حضرت پاسخ می‌دهند:  
 نَعَمْ وَاللَّهِ شَيْئًا شَيْئًا وَحَرْفًا حَرْفًا أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ  
 فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ (۱)». (۲)

بله، قسم به خدا یک به یک و کلمه به کلمه! آیا فرمایش خدای عز و جل را

\*\*\*\*\*

۱- یس/۱۲.

۲- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب آن الائمه علیهم السلام لم يفعلوا شیئا... ح ۴.

{صفحه ۳۰۱}

نشیده‌ای که فرمود: «ما خود مرده‌ها را زنده می‌کنیم و اعمالی را که پیش فرستاده‌اند و آنچه در پی آنهاست، می‌نویسیم و همه چیز را در امام مبین جمع کرده‌ایم»؟

این فرمایش امام هفتم علیه السلام نشان می‌دهد که ائمه علیهم السلام به همه آنچه اتفاق می‌افتاد، آگاهی داشته‌اند و به نتایج عملکرد خود عالم بوده‌اند. بنابراین همچون افراد عادی نبوده‌اند که براساس یکسری محاسبات احتمالی تصمیم بگیرند و حدس‌هایی بزنند، ولی در عمل به نتایجی خلاف آنچه می‌خواستند، برسند.

حدیث سوم این باب به تعبیر دیگری، علم سابق ائمه علیهم السلام را نسبت به آنچه برایشان اتفاق می‌افتد، بیان می‌کند. شخصی به نام حمران از امام محمد باقر علیه السلام درباره به شهادت رسیدن امیر المؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام می‌پرسد و حضرت در پاسخ می‌فرمایند که این بزرگواران نسبت به آنچه در حق ایشان روا شد، از قبل، علم و آگاهی داشتند:

... فَبِتَقْدَمِ عِلْمٍ ذَلِكَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَامَ عَلِيُّ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَبِعِلْمٍ صَيَّمَتْ مَنْ صَيَّمَتْ مَنْ. (۱)

پس قیام علی علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام با آگاهی قبلی ایشان از جانب رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم (نسبت به لوازم قیام) بود و هریک از ما امامان که سکوت کرد نیز با علم و آگاهی بود.

اعتقاد به این حقیقت، نقش عمیقی در امام‌شناسی شیعی دارد. نتیجه این اعتقاد آن است که ائمه علیهم السلام با آگاهی کامل نسبت به همه جوانب یک کار، اقدام به انجام آن می‌کردند. پس اگر بعضی به امر خلافت قیام کردند و برخی از پذیرفتن آن، سرباز زدند، مبنی بر ضوابط و قواعدی نبوده است که سایر مردم معمولاً- بر مبنای آنها تصمیم‌گیری می‌کنند. انسانهای عادی هیچ‌گاه به همه جوانب تصمیم‌هایی که می‌گیرند، آگاهی ندارند. یک یا چند عامل مشخص را ملاک کار خود قرار می‌دهند و بر آن اساس، برنامه‌ریزی می‌کنند و به لحاظ عقلایی، راهی هم جز این ندارند.

\*\*\*\*\*

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب آن الائمه علیهم السلام لم يفعلوا شیئا... ح ۳.

{صفحه ۳۰۲}

اما نباید تصور کرد که ائمه علیهم السلام هم مانند سایرین عمل می‌کنند. لذا باید مراقب بود که در تحلیل و تفسیر عملکرد ایشان، فرض آگاهی غیبی حذف نشود. این‌گونه و با ملاحظه این جهت، هرگز نمی‌توان رفتارهای ائمه علیهم السلام را صرفاً با در نظر گرفتن یکی دو عاملی تحلیل و تفسیر کرد که در زندگی عادی عقلا فهمیدنی و مؤثر است.

**اعمال ائمه علیهم السلام تنها صورت و جواب برایشان نداشته است**

نکته دیگری که در احادیث مورد بحث باید مورد توجه قرار گیرد، این است که اگر می‌گوییم کارهای ائمه علیهم السلام همگی به امر الهی صورت می‌پذیرد و این حضرات از آن امر تجاوز نمی‌کنند (امر منه لا یتجاوزونه) مقصود این نیست که انجام همه رفتارهای این بزرگواران بر ایشان واجب است. اصولاً این تلقی که رفتارهای ائمه علیهم السلام همیشه بر نوعی انجام وظیفه حمل شود، تلقی نادرستی است. برخی به غلط، تصور می‌کنند که اگر ائمه علیهم السلام مطابق امر خداوند، عمل می‌کنند، پس هر کاری انجام می‌دهند، «باید» انجام دهند و وظیفه آنها بوده است. لذا بسیار گفته می‌شود که اگر امیر المؤمنین علیه السلام خلافت را قبول کردند، «باید» این کار را می‌کردند و اگر امام دیگری چنین نکردند، نباید آن کار را می‌کردند. ما هیچ دلیلی نداریم بر این که کارهای ائمه علیهم السلام همیشه به صورت «باید» یا «نباید» بوده است، و وظیفه «فعل» یا «ترک» آن را داشته‌اند.

عقیده صحیح این است که وقتی می‌گوییم کارهای ائمه علیهم السلام به «امر» خداست، مقصود این نیست که خداوند همیشه به امامان علیهم السلام امر ایجابی می‌کند. مقصود از این تعبیر آن است که همه سلوک ایشان الهی و مطابق رضای خداوند است و هیچ عملی را برخلاف رضای خدا انجام نمی‌دهند. حال اگر در موردی خداوند انجام کاری را بر ایشان واجب کند، قطعاً آن را انجام می‌دهند، امّا همیشه چنین نیست. گاهی هم خداوند انجام یا عدم انجام کاری را به اختیار خود ائمه علیهم السلام گذاشته و می‌گذارد. در این صورت رضای خدا به این است که ایشان خود در آن مورد تصمیم بگیرند و به دنبال آن، هر چه را بخواهند، رضای الهی در همان است. نمونه صریح این امر، مخیر شدن سید الشهداء علیه السلام در روز عاشورا بین «یاری

{صفحه ۳۰۳}

شدن» و «لقاء الله» بود که ایشان دومی را برگزیدند. امام صادق علیه السلام فرمودند: از پدرم شنیدم که فرمودند:

لَمَّا تَقَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ قَامَتِ الْحَرْبُ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى النَّصْرَ حَتَّى رَفَرَفَ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ خِيَّرَ بَيْنَ النَّصْرِ عَلَى أَعْدَائِهِ وَ بَيْنَ لِقَاءِ اللَّهِ فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ. (۱)

هنگامی که حسین علیه السلام با عمر سعد ملعون روبه‌رو شد و جنگ برپا گردید، خدای متعال مدد غیبی فرو فرستاد تا آن‌جا که روی سر حسین علیه السلام به پرواز در آمد، سپس ایشان بین انتخاب یاری شدن تا پیروزی بر دشمنانش و لقای الهی مخیر شدند امّا آن حضرت لقای خداوند را برگزیدند. (۲)

معلوم می‌شود که پایداری و مقاومت تا مرز شهادت، وظیفه و تکلیف سید الشهداء علیه السلام نبوده، بلکه ایشان به خاطر رغبت به لقاء الله، مسیری را که به شهادت در راه خدا انجامید، انتخاب فرمودند. به طور کلی در مورد سایر ائمه علیهم السلام نیز معیاری در دست ما نیست که با توجه به آن بتوانیم حکم کنیم در فلان شرایط، عمل خاصی بر ایشان وجوب داشته است.

در موضوع مورد بحث ما- که قیام و ظهور امام عصر علیه السلام است- نیز چنین معیاری برایمان وجود ندارد. هر چه هست، رازی بین خود امام علیه السلام با خدای متعال می‌باشد که اگر چیزی از آن را به دیگران بگویند، در همان حد که می‌فرمایند، برای آنان روشن می‌شود. و نکته مهم این است که ما با مراجعه به ادله نقلی به قاعده و ضابطه‌ای کلی- که ائمه علیهم السلام در مورد ظهور و قیام خود فرموده باشند- بر نمی‌خوریم.

\*\*\*\*\*

۱- اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۰۱ و ۱۰۲.

۲- این مطلب منافاتی با آنچه قبلاً از وصیت مربوط به سید الشهداء علیه السلام نقل کردیم ندارد. در آن‌جا تعبیر «اخرج» و «اشر» به صورت فعل امر آمده است که لزوماً دلالت بر وجوب نمی‌کند بلکه می‌تواند به معنای جواز خروج و فروختن خود به خدای متعال باشد.

### نظریه «عدم جواز قعود بر امام علیه السلام در صورت وجود یاران»

در این جا نظریه‌ای مطرح می‌شود که معتقد است از کلمات خود ائمه علیهم السّلام می‌توان فهمید که اگر ایشان در زمان امامتشان اعوان و انصار کافی در اختیار داشتند، نشستن (قعود) بر ایشان جایز نبود و قطعاً قیام می‌کردند. پس در مورد حضرت مهدی علیه السّلام هم می‌توان گفت که علت عدم قیام یا ظهور، فراهم نشدن تعداد لازم یاران ایشان است؛ چون اگر آن تعداد آماده شوند، دیگر غیبت برای ایشان جایز نیست. یکی از شواهد نقلی که برای تأیید این نظریه، مورد استناد قرار می‌گیرد، حدیثی است از سدید صیرفی که مرحوم شیخ کلینی آن را در کتاب شریف «کافی» نقل فرموده است. سدید می‌گوید:

بر امام صادق علیه السّلام وارد شدم و عرض کردم: قسم به خدا خانه نشستن بر شما جایز نیست! حضرت فرمودند: چرا ای سدید؟ عرض کردم: به خاطر زیادی تعداد دوستان و شیعیان و یارانان! به خدا قسم اگر امیر المؤمنین علیه السّلام شیعیان و یاران و دوستان شما را داشتند، تیم و عدیّ (اولی و دومی) بر او طمع نمی‌کردند (خلافت را از او غصب نمی‌کردند). حضرت فرمودند: ای سدید، فکر می‌کنی تعداد اینها چقدر است؟ گفتم: صد هزار. فرمودند: صد هزار؟! عرض کردم: بلی (و بلکه) دویست هزار. فرمودند: دویست هزار؟! گفتم: بله (بلکه) نصف دنیا. در این جا حضرت سکوت فرمودند. پس از زمان اندکی گفتند: می‌توانی تا «ینبع» با ما بیایی؟ گفتم: بلی... با ایشان رفتیم تا وقت نماز شد، به من فرمودند: ای سدید! پیاده شویم تا نماز بخوانیم... (آن‌جا) جوانی را دیدند که بزغاله‌هایی را می‌چراند. آن‌گاه فرمودند:

وَاللّٰهُ يٰ سَدِيْرُ لَوْ كَانَ لِيْ شَيْعَةٌ بَعْدَ هٰذِهِ الْجِدَاءِ مَا وَسِعَتْنِي الْقُعُوْدُ.

به خدا قسم، اگر شیعیان من به تعداد این بزغاله‌ها بود، خانه نشستن بر من جایز نبود. پس از فراغت از نماز، متوجه بزغاله‌ها شدم و آنها را شمردم، هفده رأس بودند! (۱)

استفاده‌ای که از این حدیث در تأیید نظریه مزبور می‌شود، آن است که علت

عدم قیام امام صادق علیه السّلام، نبودن یاران کافی برای ایشان بوده است و این امر در مورد همه ائمه علیهم السّلام ساری و جاری می‌باشد. بنابراین علت عدم ظهور امام زمان علیه السّلام هم نداشتن یار و یاور است. اگر ایشان یاران کافی در اختیار داشته باشند، همچون جدّ شریفشان نشستن برایشان جایز نیست. بنابراین قطعاً به غیبت خود خاتمه می‌دهند و ظهور می‌کنند. پس در این نظریه تنها علت ظهور و به تعبیر دیگر شرط لازم و کافی آن، بودن یار و یاور برای امام عصر علیه السّلام دانسته شده و آن را مستند به فرمایش امام صادق علیه السّلام در حدیث فوق کرده‌اند.

### نقد و بررسی این نظریه

در نقد و بررسی این نظریه باید به چند نکته توجه کرد:

نکته اول: از این که امام صادق علیه السّلام فرموده‌اند: در صورت وجود ۱۷ یار بااخلاص، قیام می‌کردند، نمی‌توان علت عدم قیام ایشان را فهمید. ممکن است قیام نکردن ایشان حکمت یا حکمت‌هایی داشته، ولی خداوند چنین مقدر فرموده بود که در صورت وجود تعداد خاصی از یاران بااخلاص، حضرت اقدام به گرفتن حقّ خویش نمایند. به طور کلی تلازم منطقی میان «علت یا حکمت عدم قیام» و «سبب قیام» وجود ندارد.

نکته دوم: فرمایش امام صادق علیه السّلام در حدیث فوق یکی از اسرار و وصایای الهی به ایشان است که در عهدنامه مربوط به آن

حضرت ذکر شده و ایشان سدیر را از آن مطلع کرده‌اند. بنابراین در فهم فرمایش ایشان باید به جنبه الهی آن کاملاً توجه کرد. حضرت هرگز نخواستند یک ضابطه و قاعده بشری را در مورد قیام خود مطرح نمایند و دقت در مضمون فرمایش ایشان هم به خوبی بیانگر این نکته می‌باشد. بر طبق ضوابط و معیارهای بشری هیچ‌گاه نمی‌توان با داشتن فقط ۱۷ یار قیام نمود. پس آنچه حضرت فرموده‌اند، بیان یک مأموریت خاص الهی برای خودشان بوده، نه چیزی بیش از آن.

{صفحه ۳۰۶}

نکته سوم: (۱) با وجود آن که فرموده‌اند اگر آن تعداد یار داشتند، قیام می‌کردند، از عدم قیام آن حضرت نمی‌توان نتیجه گرفت که علت آن صرفاً نبودن یاران کافی بوده است. ممکن است فرض کنیم با این که یاران لازم را در اختیار نداشتند، اما علت عدم قیام، عامل دیگری بوده باشد. مؤید این احتمال، بعضی احادیثی است که بر علت تأخیر فرج از زمان امام صادق علیه السلام دلالت دارند. روشن‌ترین نمونه این احادیث، فرمایش امام باقر علیه السلام به ابو حمزه ثمالی است که فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَانَ وَقَّتْ هَذَا الْأَمْرَ فِي السَّبْعِينَ فَلَمَّا قَتَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَخَّرَهُ إِلَى أَرْبَعِينَ وَمِائَةٍ سَنَةٍ فَحَدَّثْنَاكُمْ فَأَذَعْتُمُ الْحَدِيثَ وَكَشَفْتُمْ قِنَاعَ السَّرِّ فَأَخَّرَهُ اللَّهُ... (۲)

خداوند متعال زمان این امر (فرج شیعیان) را در سال هفتاد قرار داده بود، اما وقتی امام حسین علیه السلام کشته شدند، غضب خداوند بر اهل زمین شدت گرفت. از این رو آن را تا سال صد و چهل به تأخیر انداخت ما (این خبر را) به شما گفتیم، ولی شما خبر را پخش کردید و از آن راز پرده برداشتید، پس خداوند (بار دیگر) فرج را به تأخیر انداخت... .

در این حدیث از دو بار تأخیر در فرج شیعیان سخن گفته شده که این فرج، غیر از ظهور امام عصر علیه السلام است. محل بحث ما دومین موردی است که در این حدیث فرموده‌اند. سال ۱۴۰ هجری قمری زمان امامت امام صادق علیه السلام بوده که خداوند فرجی را برای آن حضرت و شیعیانشان مقدر فرموده بود. از ظاهر حدیث چنین برداشت می‌شود که این فرج، قرار بوده با قیام امام آن زمان (یعنی امام صادق علیه السلام) محقق گردد. (۳)

طبق این برداشت می‌توانیم بگوییم که علت عدم قیام آن حضرت در زمان

\*\*\*\*\*

۱- این نکته به عنوان مکمل نکته اول ذکر شده است.

۲- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۴۲۸، ح ۴۱۷.

۳- مؤید این برداشت حدیثی از خود امام صادق علیه السلام است که فرمود: «كَانَ هَذَا الْأَمْرُ فَعِيَ فَأَخَّرَهُ اللَّهُ...»: این امر در من (مقدر شده) بود پس خداوند آن را به تأخیر انداخت. (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۰۶، ح ۱۲).

{صفحه ۳۰۷}

امامتشان، راز نگه نداشتن مردمی بوده که از زمان فرج شیعه مطلع بوده‌اند. به تعبیر دیگر خداوند اولاً حکمی را مقدر فرموده بود و سپس به علت عدم رازداری مردم، حکم خود را تغییر داد (بداء فرمود) و لذا امام صادق علیه السلام هم قیامی نکردند. خود این حدیث بیان یکی از وصایای الهی به امام ششم علیه السلام بوده که امام باقر علیه السلام از آن پرده برداشته‌اند.

پس با وجود آن که فرموده‌اند: «اگر ۱۷ یار داشتیم، قیام می‌کردیم» ولی علت تأخیر فرج را، نداشتن این تعداد یاران ندانسته‌اند. البته این دو فرمایش با یکدیگر هیچ تعارضی ندارند. چون حضرت آن تعداد یار با اخلاص نداشتند، بنابراین جمله شرطیه‌ای که امام صادق علیه السلام فرموده‌اند به انتفاء مقدم (۱) صحیح بوده و در عین حال، علت عدم قیام ایشان عامل دیگری بوده است (دقت شود).

توضیح مطلب این است که امام صادق علیه السلام فرموده بودند که اگر-به فرض- ۱۷ یار می‌داشتم، نشستن بر من جایز نبود. ایشان

در جمله خود کلمه «لو» را به کار برده‌اند که یک ادات شرط ماضی است و در جایی به کار می‌رود که جمله شرط محقق نمی‌شود و در نتیجه جواب شرط هم منتفی است. پس در زمانی که حضرت قیام نکردند، قطعاً ۱۷ یار با اخلاص نداشته‌اند. بنابراین مقدم این قضیه شرطیه (فراهم شدن ۱۷ یار) هیچ‌گاه محقق نشده بود. لذا در زمانی که این تعداد یار نداشتند و در نتیجه قیام نکردند، این جمله صحیح است که گفته شود: اگر ۱۷ یار می‌داشتند، قیام کرده بودند. ولی در عین حال طبق حدیث امام باقر علیه السّلام به ابو حمزه ثمالی علت دیگری باعث شد که امام صادق علیه السّلام قیام نکنند. پس هر دو حدیث می‌تواند با هم قابل قبول باشد و تعارضی بین آنها نیست.

### در اختیار نبودن ضابطه کلی برای سبب قیام ائمه علیهم السلام

نکته چهارم: آنچه امام صادق علیه السّلام فرموده‌اند، بیان ضابطه و معیاری برای خود آن حضرت بوده و ما هیچ دلیلی برای جواز سرایت دادن آن به غیر ایشان-از

\*\*\*\*\*

۱- منظور مقدم قضیه شرطیه: «اگر ۱۷ یار داشتیم، قیام می‌کردم» است که چون ۱۷ یار نداشتند پس قیام نکردند.

{صفحه ۳۰۸}

ائمه علیهم السلام-نداریم. اگر طبق احادیثی که نمونه‌هایی از آن بیان شد، معتقد باشیم که همه اعمال ائمه علیهم السلام براساس امر خداوند انجام می‌شود و آنها به هیچ کاری-صرفاً براساس محاسبات عادی بشری-اقدام نمی‌کنند، آن وقت به راحتی می‌پذیریم که وصیت خداوند به هریک از امامان علیهم السلام ممکن است با دیگری متفاوت باشد. در مورد امیر المؤمنین علیه السّلام بیان کردیم که ایشان در موردی قیام خود را به داشتن ۴۰ یار و در مورد دیگری به وجود ۲ نفر (حمزه و جعفر) منوط دانسته بودند. این نشان می‌دهد که از جانب خداوند به ائمه، یک دستور العمل و ضابطه کلی و عمومی داده نشده و آنها هریک مأموریت خاصی برای خود داشته‌اند که ما از آن آگاهی نداریم. حال اگر یکی از ایشان از مأموریت خاص خود سخن بگوید، نمی‌توانیم از آن، قاعده و ضابطه کلی استخراج کنیم، بلکه باید آن را صرفاً در مورد خاص خود ایشان صادق بدانیم. سرایت دادن آن به هر کدام از امامان دیگر احتیاج به دلیل روشن و خاص دارد که در این جا چنین چیزی در اختیار نداریم.

نکته پنجم: با این که هریک از ائمه علیهم السلام وصیت خاصی از جانب خداوند داشته‌اند که لزوماً با دیگر امامان یکی نبوده است، ولی شباهت‌های زیادی بین سیره و عملکرد یازده امام گذشته (البته به جز سید الشهداء علیه السلام در زمان یزید) وجود داشته که برخی از این وجوه شباهت، نسبت به سیره و روش امام عصر علیه السّلام وجود ندارد. به عبارت دیگر تفاوت‌هایی بین روش امام دوازدهم علیه السلام با دیگر امامان علیهم السلام هست که اگر به فرض بتوانیم سیره یازده امام گذشته را با یکدیگر شبیه بدانیم، اما هرگز نمی‌توانیم در همه جهات، امام زمان علیه السّلام را با آنها مقایسه کنیم. ما در فصل آینده به مهم‌ترین وجوه این تفاوت‌ها اشاره خواهیم نمود.

نتیجه‌ای که از بیان این پنج نکته به دست می‌آید، این است که ما نمی‌توانیم از فرمایش امام صادق علیه السّلام به سدید صیرفی و امثال آن-اگر در احادیث ائمه علیهم السلام یافت شود-دستور العمل و ضابطه کلی و عمومی برای قیام همه ائمه علیهم السلام استنباط نماییم و بنابراین، استناد به این گونه احادیث ما را مجاز به اظهار نظر درباره علت غیبت امام زمان علیه السّلام و نیز سبب ظهور ایشان نمی‌کند.

{صفحه ۳۰۹}

تئوری: «رفع علت غیبت، سبب ظهور امام زمان علیه السلام»

تئوری دیگری که درباره سبب ظهور یا شرط کافی برای رفع غیبت امام زمان علیه السلام مطرح می‌شود، براساس یکی دانستن رفع علت غیبت با سبب ظهور ایشان است. می‌گویند:

اگر بخواهیم اسباب ظهور را پیدا کنیم باید آن را از موانع حضور امام علیه السلام و به تعبیری دیگر از علل غیبت سراغ بگیریم؛ چون با رفع و از بین رفتن این موانع، ظهور بلافاصله تحقق خواهد یافت. بنابراین، رفع علت غیبت، سبب ظهور است و به عبارتی دقیق‌تر می‌توان گفت با رفع علت غیبت، دلیل حضور امام علیه السلام که همان لطف و جوبی از طرف خداوند است، موجود است و مانع حضور نیز مفقود می‌باشد و از این رو ظهور فوراً و جوباً تحقق خواهد یافت. (۱)

طبق این بیان، عدم چیزی که به عنوان علت غیبت امام زمان علیه السلام مطرح شده، می‌تواند سبب و علت ظهور ایشان تلقی شود. قائلان به این تئوری از هر آنچه درباره علت غیبت امام علیه السلام گفته شده، شرایط و اسباب ظهور ایشان را نتیجه می‌گیرند. با این ترتیب اگر چیزی را عقلاً علت غیبت بدانند، دلیل عقلی و جوب ظهور حضرت تلقی می‌کنند و نیز از آنچه که در ادله نقلی به عنوان علل غیبت امام علیه السلام مطرح شده، شرط کافی برای ظهور را استنباط می‌کنند.

ما در فصل نخست بخش گذشته درباره این که امکان اظهار نظر عقلی درباره علت غیبت امام زمان علیه السلام وجود ندارد، به تفصیل سخن گفتیم و بر این اساس - با فرض پذیرفتن تئوری فوق - عقلاً نمی‌توانیم درباره اسباب ظهور، چیزی بگوییم. اما آیا از ادله نقلی علل غیبت می‌توانیم در مورد شرط ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام استفاده‌ای بکنیم؟ این کاری است که معتقدان به تئوری فوق خواسته‌اند انجام دهند و به همین منظور، دلایل نقلی علت غیبت را مطرح کرده‌اند.

\*\*\*\*\*

۱- ماهنامه موعود، ش ۴۹، ص ۲۹.

{صفحه ۳۱۰}

نویسنده مقاله «نظریه اختیاری بودن ظهور» (۱) سه علت عمده از احادیث مربوط به علت غیبت استخراج کرده که با تحلیل و بررسی خود، یکی از آنها را علت اصلی دانسته و بقیه را فرعی و تبعی تلقی کرده است. آن گاه از آن علت اصلی (به زعم خود)، سبب ظهور امام زمان علیه السلام را استنتاج کرده است. ایشان در تفسیر و تحلیل خود تنها علت اصلی غیبت را «خوف از قتل» دانسته و در این خصوص به فرمایشی از مرحوم شیخ طوسی استناد نموده که فرموده است:

لَا عِلَّةَ تَمَنُّعٍ مِنْ ظُهُورِهِ إِلَّا خَوْفُهُ عَلَى نَفْسِهِ مِنَ الْقَتْلِ. (۲)

تنها علتی که مانع از حضور حضرت شده است، ترس از قتل امام علیه السلام می‌باشد. (۳)

استفاده‌ای که نویسنده مذکور از نقل این عبارت شیخ طوسی نموده، این است که خواست و آمادگی مردم برای ظهور حضرت، باعث از بین رفتن ترس ایشان از کشته شدن می‌گردد و با رفع این علت اصلی غیبت، فوراً ظهور بر امام علیه السلام واجب می‌شود. در نتیجه، این مردم هستند که با از بین بردن علت غیبت می‌توانند سبب قطعی و ضروری ظهور را بر امام زمان علیه السلام ایجاد نمایند.

### نقد و بررسی این تئوری

در نقد و بررسی این تئوری چند مطلب را متذکر می‌شویم:

اول این که در فصل دوم از بخش پیشین درباره معنای صحیح علت غیبت امام زمان علیه السلام توضیح داده شد. در آن جا روشن نمودیم که با توجه به معنای صحیح آن، نمی‌توانیم بگوییم که با رفع یک یا چند علت غیبت، ظهور آن حضرت واجب می‌گردد.

دوم، به فرض این که معنای عَلت، در احادیثی که علل غیبت امام علیه السّلام را بیان کرده‌اند، همان معنای مورد نظر قائلان به تئوری فوق باشد، نمی‌توانیم ادّعا کنیم

\*\*\*\*\*

۱- این مقاله توسط آقای علیرضا نودهی در ماهنامه موعود شماره‌های ۴۸ تا ۵۱ به چاپ رسیده است.

۲- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۲۹.

۳- ماهنامه موعود، ش ۴۹، ص ۳۲.

{صفحه ۳۱۱}

که سبب و عَلت ظهور حضرت لزوماً همان چیزی است که موجب غیبت ایشان شده است. در بخش گذشته توضیح دادیم که ممکن است اموری باعث غیبت حضرت شده باشد، اما خدای متعال رفع غیبت را موقوف به تحقق یک یا چند عامل دیگر نموده باشد. منطقاً چنین چیزی امکان‌پذیر است. همان‌طور که قبلاً گذشت، رابطه میان تقصیر و کوتاهی مردم با غیبت امام علیه السّلام یک رابطه ضروری علی و معلولی نیست، بلکه به فضل الهی ممکن است مردمی که مستحق غیبت امام زمان علیه السّلام هستند، مشمول لطف الهی و ظهور آن حضرت قرار بگیرند.

سوم این که فرمایش منقول از مرحوم شیخ طوسی، که تنها عَلت مانع ظهور را ترس امام علیه السّلام از کشته شدن دانسته، چیزی جز یک استحسان و برداشت شخصی از سوی ایشان نیست. این برداشت، مبتنی بر دو پیش‌فرض است:

۱- وجوب عقلی نصب امام از جانب خداوند به عنوان یک لطف (به اصطلاح متکلمان) همچون شیخ مفید و شیخ طوسی).

۲- وجوب عقلی قیام به مسؤولیت امامت از جانب امام (به عنوان لطف واجب از جانب ایشان).

استدلالی که مرحوم شیخ طوسی برای اثبات ادّعای خود می‌آورد، کاملاً صورت عقلانی دارد. ایشان در ابتدای فصل پنجم از کتاب «الغیبه» بحثی عقلی را مطرح کرده‌اند و پس از اتمام این بحث، به عنوان مؤید، چند خبر و حدیث را ذکر نموده‌اند که عَلت غیبت را ترس از کشته شدن آن حضرت دانسته‌اند. بنابراین به نظر خود ایشان بحث از نظر عقلی تمام است و جای شک و شبهه‌ای ندارد و استناد به روایات، نقش اساسی در تبیین مراد ایشان ندارد. ما با توجه به این که مبانی مورد اتکاء ایشان را قبلاً مورد نقد و بررسی قرار داده‌ایم و برهان لطف را از دیدگاه عقل و نقل مردود شمرده‌ایم و از طرفی حساب عَلت غیبت را با سبب ظهور از هم جدا می‌دانیم، نیازی به بحث جدید برای ردّ ادّعای ایشان-در باب تنها عَلت مانع ظهور-نمی‌بینیم، چرا که با دقّت در مباحث پیشین اشکالات این مدّعا روشن می‌شود.

{صفحه ۳۱۲}

فصل ۲: بررسی ادّله به ظاهر عقلی بر ضرورت آمادگی مردم برای رفع غیبت

در فصل گذشته بحث درباره ادّله نقلی بود که به عقیده برخی، شرایط لازم یا کافی برای رفع غیبت امام زمان علیه السّلام را بیان کرده‌اند. مجموع آن ادّله به چهار نظریه یا تئوری قابل ارائه انجامید که وجه مشترک همه آنها شرط بودن آمادگی و یاری عمومی مردم-یا حداقل گروه خاصی از آنان-برای تحقق ظهور بود. ما این تئوری‌ها را یک به یک، طرح نموده و نقاط ضعف هر کدام را روشن کردیم. نتیجه اجمالی بحث این شد که برخلاف تصوّر رایج، تحقق هیچ‌یک از آن شرایط را نمی‌توانیم به عنوان شرط لازم یا کافی برای ظهور حضرت تلقی کنیم.

اکنون نوبت به طرح ادّله دیگری می‌رسد که برای اثبات همان مدّعا یعنی «ضرورت آمادگی عمومی مردم به عنوان شرط لازم تحقق ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السّلام» با صبغه عقلی مطرح شده‌اند (و البته نوعاً با برخی ادّله نقلی مورد تأیید قرار گرفته‌اند). ما در این فصل، ابتدا بیانات مختلفی را نقل می‌کنیم که برای اثبات عقلی (همراه با تأیید نقلی) این مدّعا مطرح شده و



سپس آنها را نقد و بررسی خواهیم نمود. برای ارائه دقیق‌تر بحث، همه این ادله را در سه قسم دسته‌بندی می‌کنیم.  
{صفحه ۳۱۳}

### دلیل اول بر ضرورت آمادگی عمومی مردم به عنوان شرط لازم ظهور

اولین دلیلی که برای اثبات این مدعا مطرح شده، چنین است:

حجج الهی بدون خواست مردمان اقدام به قیام نمی‌کنند، چون آئین اسلام در واقع حکومت بر دلهاست و حکومت بر تن‌ها به دنبال آن تحقق می‌پذیرد. و آن اسلام در روز واپسین مقبول است که سایه بر جان افکنده باشد نه سایه بر تن و در خلوت‌کده دل مورد پذیرش قرار گرفته باشد نه بر لقلقه زبان. خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ. (۱)

هیچ اکراه (و فشار روحی) در پذیرش دین نیست.

... حکومت آل محمد علیهم السّلام هم وسیله تحقق آرمانهای پیغمبر اسلام و خواست الهی است و این مهم جز با رضامندی عموم خلق اقامه نمی‌شود. (۲)

گاهی همین مطلب به صورت دیگری مطرح می‌شود:

یکی از مصالح غیبت، انتظار کمال استعداد بشر و آمادگی فکری او برای ظهور آن حضرت است زیرا روش و سیره آن حضرت مبنی بر رعایت امور ظاهریه و حکم به ظواهر نیست، بلکه مبنی بر رعایت حقایق و حکم به واقعیات... است. اگر شرایط و اوضاع و احوال مساعد نباشد و تأخیری که در ظهور آن حضرت حکمت الهیه اقتضاء آن را دارد، واقع نشود، نتایج و فوایدی که از این ظهور منظور است، حاصل نمی‌گردد. (۳)

این دو بیان با وجود تفاوت‌هایی که باهم دارند، در یک موضوع مشترک هستند و آن این که مردم باید از جهت «قابلی» برای حکومت جهانی امام عصر علیه السّلام آمادگی لازم را داشته باشند. این آمادگی عمدتاً باید از جهت فکری و روحی به وجود آید تا زمینه برای پذیرش حکومت حضرت صاحب الامر علیه السّلام در مردم محقق گردد. اگر چنین زمینه‌ای برای پذیرفتن حکومت آن حضرت فراهم نشود، نتایج و فوایدی که از آن، منظور است، حاصل نمی‌گردد. به بیان دیگر:

\*\*\*\*\*

۱- بقره/۲۵۶.

۲- کمال هستی در عصر ظهور، ص ۱۵ و ۱۶.

۳- نوید امن و امان، ص ۱۸۳ و ۱۸۴.

{صفحه ۳۱۴}

خدای متعال در پی رهنمود خلق و قرار دادن حجج خود در میان ایشان، به مردم آزادی و اختیار داده است که به حسن اختیار خود، از صمیم جان به سوی خدا آیند... (۱)

پس اگر آمادگی روحی و فکری در مردم جهان برای پذیرش دین اسلام و آئین امام زمان علیه السّلام پیدا نشود، هدف الهی از بعثت انبیا و ظهور حضرت مهدی علیه السّلام برآورده نخواهد شد.

### تحوّل دلهای مردم پس از ظهور به دست امام عصر علیه السّلام

در تحلیل و بررسی این دلیل باید ابتدا جنبه عقلی و نقلی آن را از یکدیگر تفکیک نماییم و هریک را جداگانه بررسی کنیم. جنبه

عقلی آن عبارت است از این ادعا که: «چون امام عصر علیه السّلام با قیام خود می‌خواهند بر دل‌های مردم جهان حکومت کنند، پس باید پیش از ظهور، آمادگی پذیرش ایشان در مردم پیدا شود.» نکته‌ای که در پاسخ به این ادعا می‌توان گفت این است که لازمه حکومت امام زمان علیه السّلام بر دل‌های مردم این نیست که قبل از ظهور ایشان، آمادگی پذیرش در عموم خلق به وجود آید. آنچه مهم است تسخیر دلها و جلب قلوب مردم جهان است، امّا این امر چه زمانی محقق می‌شود؟ هیچ لزومی ندارد که پیش از ظهور حضرت چنین حالتی اتفاق افتد، بلکه اگر این مهم پس از ظهور و با دست قدرت الهی که در وجود حضرت مهدی علیه السّلام تجلّی می‌یابد پدید آید، مقصود حاصل است.

به بیان دیگر اگر صرفاً به جنبه عقلی بحث، نظر داشته باشیم، چه دلیل عقلی وجود دارد بر این که بگوییم: «دل‌های مردم باید پیش از ظهور امام زمان علیه السّلام چنان آماده شده باشد که به محض ظهور، همگی به ایشان و حکومتشان ایمان بیاورند.»؟ احتمال معقول دیگری در این جا هست و آن این که: «خود حضرت با ظهورشان چنان شرایطی در مردم ایجاد کنند که بسیاری از آنها از دل و جان به

\*\*\*\*\*

۱- کمال هستی در عصر ظهور، ص ۱۶.

{صفحه ۳۱۵}

ایشان ایمان آورند، امّا پیش از ظهور، آن شرایط فراهم نباشد.» با مراجعه به ادله نقلی این احتمال تقویت و بلکه اثبات می‌گردد. بارزترین نمونه تغییر و تحوّل انسانها که به دست پربرکت مهدی عالم علیه السّلام اتفاق می‌افتد، کامل شدن عقول انسانهاست. این نعمت، سرمنشأ بسیاری از کمالات روحی و فکری و اخلاقی در مردم زمان ظهور می‌گردد. امام محمّد باقر علیه السّلام فرمودند:

اِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهِ عُقُولَهُمْ وَ أَكْمَلَ بِهِ أَخْلَاقَهُمْ. (۱)

آن گاه که قائم ما قیام کند، دست خود را بر سر بندگان می‌گذارد و به این وسیله عقل‌های ایشان را جمع گرداند و اخلاق ایشان را کامل فرماید.

این کار به دست معجزه‌آسای حضرت بقیه الله ارواحنا فداه اتفاق می‌افتد و به قول مؤلف کتاب «کمال هستی در عصر ظهور»: در دوران حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه، به دست ملکوتی آن حضرت، عقلها کامل می‌شود و مردمان از نعمت کمال عقل بهره‌مند می‌شوند. از آن جا که عقل، وسیله کشف خوبی از بدی و زشت از زیبا است، لذا با کمال عقل، افراد بشر، از پلیدی دوری می‌جویند و به خوبیها نایل می‌شوند. و با تکامل عقل، انسانها به همه کمالات می‌رسند. در روایات مأثوره از لسان وحی علیهم السّلام آثار کمال عقل به گستردگی طرح شده که ما در نوشته دیگر، آنها را بررسی نموده‌ایم. و در این جا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- کمال انسان (۲).

۲- کمال ایمان و پیدایش صفات نیکو و تلاش در زمینه عمل به وظایف بندگی (۳).

\*\*\*\*\*

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶، ح ۷۱.

۲- بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۶، و ج ۷۸، ص ۲۳۴.

۳- بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۰۹، و ج ۷۸، ص ۲۳۸.

{صفحه ۳۱۶}

۳- ترس از خدا و اطاعت مطلق از حضرتش (۱).

۴- پاکیزگی اعمال (۲).

۵- به دست آوردن یقین، قناعت، صبر و شکر (۳).

۶- آرامش روح و سلامت دین و نیل به غنی (۴).

۷- محبوبیت نزد خدای متعال (۵).

۸- مصونیت از هلاکت و نابودی (۶).

۹- تحصیل رضای الهی (۷).

۱۰- میرا بودن از آزار دیگران (۸).

و اینها گوشه‌ای از آثار تکامل عقل است که جملگی آنها در دوران حضرت بقیة الله اعظم علیه السلام و در میان خلائق آشکار می‌شود. (۹)

وقتی همه این برکات به میمنت ظهور وجود مقدس حضرت مهدی علیه السلام محقق شود، دیگر دل‌های مردم، آماده پذیرش حکومت آن حضرت می‌گردد و بسیاری از آنها از صمیم قلب به ایشان ایمان خواهند آورد. یکی دیگر از برکات ظهور امام عصر علیه السلام در فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام ذکر شده است:

لَوْ قَد قَامَ قَائِمُنَا... لَذَهَبَتِ الشَّحْنَاءُ مِنْ قُلُوبِ الْعِبَادِ. (۱۰)

آن‌گاه که قائم ما قیام کند... کینه از دل‌های بندگان رخت برمی‌بندد.

مؤلف کتاب «کمال هستی در عصر ظهور» در بخش دهم آن، تحت عنوان «زوال کینه از دلها و تکامل اخلاق و ایمان» چنین آورده است:

\*\*\*\*\*

۱- بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۵۶.

۲- بحار الانوار، ج ۱، ص ۸۷، و ج ۱۰، ص ۱۱۲.

۳- بحار الانوار، ج ۱، ص ۸۷.

۴- بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۳۹.

۵- بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۶، و ج ۵۷، ص ۳۷۵، و ج ۶۴، ص ۲۸۲.

۶- بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۲۹.

۷- بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۸.

۸- بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۴۱.

۹- کمال هستی در عصر ظهور، ص ۱۱۶ و ۱۱۷.

۱۰- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۶، ح ۱۱.

{صفحه ۳۱۷}

یکی از آثار حضور فعال سفرای الهی، زنده شدن سجایای انسانی در میان خلائق است. زیرا تأثیر مشاهده حسی به درجاتی بیشتر از شهود عقلی است. (۱)

نویسنده، این مطلب را از برکات ظهور امام عصر علیه السلام برشمرده و بحث خود را چنین جمع‌بندی می‌کند:

باری با خانه‌نشینی حجج الهی، بشریت نعمت‌های فراوانی از دست داد که از آن جمله، فقدان الگوی عملی در حقایق عقلی و فکری بود. در دوران حاکمیت آل الله علیهم السلام و حکومت بقیة الله (عجل الله تعالی فرجه) دیگر بار خلق و خوی محمّدی

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در میان خلائق آشکار می‌شود و نمونه تمام عیار احمدی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در جهان نمایان می‌گردد. به برکت او، کینه‌ها از دل‌ها رخت برمی‌بندد، رأفت و شفقت جای آن را می‌گیرد، اخلاقیات در میان مردمان زنده می‌شود، روح ایمان در جامعه بارور می‌گردد، و دیگر بار نمونه تمام عیار برادری و الفتی که انبیا خلق را به آن دعوت کرده‌اند، ایجاد می‌شود. به گونه‌ای که مسیحیان جز در زمان عیسی مسیح، چون آن را ندیده، و جهانیان-جز در زمان حیات رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ-نمونه آن را مشاهده نکرده باشند. (۲)

اینها همگی بخشی از برکات وجودی امام زمان علیه السلام در زمان ظهور ایشان است. پیش از ظهور، دوران محرومیت بشر از اکثر این نعمت‌هاست. بنابراین آیین اسلام، زمانی حکومت بر دلها پیدا خواهد کرد که جهانیان شاهد تجلی عقل گستر و عدل گستر الهی در میان خود بشوند. لذا قبل از ظهور آن حضرت انتظار مقبولیت عمومی و قلبی ایشان را در میان مردم جهان نمی‌توان داشت.

### اسلام پس از ظهور: با رغبت یا کراهت

یکی از حوادث مهم پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام، نزول حضرت عیسی علیه السلام به زمین و اقتدا کردن به امام زمان علیه السلام در نماز است. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به یک فرد یهودی فرمودند:

\*\*\*\*\*

۱- کمال هستی در عصر ظهور، ص ۱۰۳.

۲- کمال هستی در عصر ظهور، ص ۱۰۴.

{صفحه ۳۱۸}

يَا يَهُودِيُّ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي الْمَهْدِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا خَرَجَ نَزَلَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِنَصْرَتِهِ فَقَدَّمَهُ وَيُصَلِّي خَلْفَهُ. (۱)  
ای یهودی، مهدی علیه السلام از فرزندان من است که هنگام ظهورش، عیسی بن مریم علیه السلام برای یاری کردن او (به زمین) فرود می‌آید، پس او را جلو انداخته و پشت سر او به نماز می‌ایستد.

این حادثه مهم باعث می‌شود که بسیاری از کسانی که خود را پیروان حضرت عیسی بن مریم علیه السلام می‌دانند، حقایق حضرت مهدی علیه السلام را درک کنند و با رضا و رغبت به ایشان ایمان آورند. البته در آن زمان هم هستند افراد معاند و منکر حق و حقیقت که با وجود شناخت کافی از حضرت مهدی علیه السلام، باز هم از قبول امامت ایشان سرباز می‌زنند. طبق تفسیر ائمه علیهم السلام، آیه شریفه «وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا» (۲): «همه اهل آسمان‌ها و زمین چه با رغبت و چه با کراهت تسلیم خداوند هستند.» در زمان ظهور امام عصر علیه السلام تحقق می‌یابد. امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرمودند:

إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَبْقَى أَرْضٌ إِلَّا نُودِيَ فِيهَا بِشَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. (۳)  
وقتی حضرت قائم علیه السلام قیام فرماید، زمینی باقی نمی‌ماند مگر آن که در آن صدای شهادت به توحید پروردگار و رسالت حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بلند می‌شود.

پس اسلام پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در همه جای عالم به دست با برکت حضرت مهدی علیه السلام گسترش می‌یابد، اما در عین حال چنین نیست که همه مردمان با طوع و رغبت، پذیرای اسلام گردند. امام موسی بن جعفر علیهم السلام درباره آیه مورد بحث فرمودند:

أَنْزَلْتُ فِي الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا خَرَجَ بِالْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ وَالزَّنَادِقَةَ

\*\*\*\*\*

۱- الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۵۵.

و أَهْلِ الرِّدَّةِ وَ الْكُفَّارِ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا فَعَرَضَ عَلَيْهِمُ الْإِسْلَامَ فَمَنْ أَسْلَمَ طَوْعاً أَمَرَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ مَا يُؤْمَرُ بِهِ الْمُسْلِمُ وَ يَجِبُ لِلَّهِ عَلَيْهِ وَ مَنْ لَمْ يُسْلِمَ ضَرَبَ عُنُقَهُ حَتَّى لَا يَبْقَى فِي الْمَشَارِقِ وَ الْمَغَارِبِ أَحَدٌ إِلَّا وَحَدَّ اللَّهُ. (۱)

این آیه درباره حضرت قائم علیه السّلام نازل شده است. هنگامی که یهود و نصارا و صابئین (ستاره پرستان) و منکران خداوند و مرتدها و کافران را از همه نقاط زمین جمع کند، اسلام را به همه آنها عرضه می نماید. هرکس با میل و رغبت اسلام آورد، او را به ادای نماز و روزه و سایر تکالیف یک مسلمان و فرائض الهی امر می کند و هرکس اسلام نیاورد، گردنش را می زند تا آن که در سراسر گیتی کسی باقی نمی ماند مگر این که خداوند را به یگانگی می پذیرد.

روشن است که تنها کسانی در آن زمان، گرفتار عقوبت الهی می شوند که حقّ و حقیقت را به روشنی شناخته اند، اما نمی خواهند تسلیم آن شوند. در آن روز، دیگر با این گونه افراد مدارا نمی شود، بلکه زمان این گونه مداراها و سازش ها با ظهور امام عصر علیه السّلام به سر خواهد آمد.

### معنای آیه شریفه: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»

با این توضیحات روشن می شود که آیه شریفه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» - که به عنوان شاهی بر حکومت امام زمان علیه السّلام بر دلها، مورد استناد قرار گرفته است - هیچ ارتباطی با آن بحث ندارد. این آیه قرآن اولاً اختصاصی به زمان ظهور حضرت مهدی علیه السّلام ندارد، بلکه به یک حقیقت کلی درباره دین و اعتقادات اشاره می کند. اگر معنای آیه این باشد که هر مسلمانی باید با طوع و رغبت و نه با اکراه، دین اسلام را بپذیرد، پس باید گفت که هم سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و هم خود امام عصر علیه السّلام با آن در تضاد است! رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم برای گسترش اسلام به سرزمین های مختلف، آنها را دعوت به قبول دین می کردند و پس از اتمام حجّت بر ایشان اگر کسانی از

\*\*\*\*\*

روی لجاجت و عناد از قبول اسلام، سرباز می زدند، با آنها می جنگیدند تا یا اسلام را بپذیرند (هرچند با اکراه و بدون میل قلبی) و یا اگر جزء اهل کتاب (همچون یهود و نصاری) بودند، مجبورشان می کردند که تسلیم شوند و به پرداخت جزیه تن در دهند. قرآن کریم می فرماید:

قَاتِلُوا الدِّينَ لَا- يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا- بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الدِّينِ أَوْ تَوَّأ الْكِتَابِ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ. (۱)

با کسانی از اهل کتاب که ایمان به خدا و آخرت نمی آورند و حرام خدا و رسولش را حرام نمی دانند و دین حق را نمی پذیرند، بجنگید تا آن که به دست (خود) با حالت خواری و ذلت جزیه پرداخت کنند.

امام زمان علیه السّلام نیز به همین سیره و سنت جدّشان عمل خواهند کرد، با این تفاوت که بنابر بعضی روایات (۲)، دیگر از اهل کتاب جزیه را نمی پذیرند. امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند:

فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَنْ يَذْهَبَ بِالدُّنْيَا حَتَّى يَقُومَ مِنَّا الْقَائِمُ يَقْتُلُ مُبْغِضِينَا وَ لَا يَقْبَلُ الْجِزْيَةَ وَ يُكْسِرُ الصَّلِيبَ وَ الْأَصْنَامَ... (۳)

خدای متعال دنیا را به پایان نخواهد رساند مگر آن که قیام‌کننده ما (اهل بیت علیهم السلام) قیام کند، دشمنان ما را می‌کشد و جزیه نمی‌پذیرد و صلیب و بت‌ها را می‌شکند. . . .

بنابراین نمی‌توان ادعا کرد که در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام همه مردم با میل و رغبت قلبی، پذیرای اسلام می‌شوند. چنین چیزی تاکنون اتفاق نیفتاده و

\*\*\*\*\*

۱- برائت/۲۹.

۲- در این موضوع دو گونه روایات وجود دارند، برخی قبول «جزیه» را از جانب امام عصر علیه السلام نفی و برخی دیگر اثبات نموده‌اند. اظهار نظر قطعی در این مورد موکول به مجال دیگری است ولی اصل بحث ما در این جا با هردو گروه از روایات سازگار است.

۳- بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۴۴۳.

{صفحه ۳۲۱}

پس از این هم اتفاق نمی‌افتد و معنای آیه شریفه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» هم این نیست که همه باید با طوع و رغبت، اسلام را بپذیرند.

تعبیر «اکراه» در آیه ۲۵۶ سوره بقره ظاهراً به معنای الجاء و اجبار تکوینی به کار رفته است، نظیر آیه دیگر قرآن که می‌فرماید:

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ. (۱)

و اگر پروردگار تو می‌خواست، همه اهل زمین بدون استثنا ایمان می‌آوردند (اما او چنین نخواست است) پس آیا تو (ای پیامبر) مردم را مجبور می‌کنی تا ایمان بیاورند؟!

اکراهی که در این آیه از پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم نفی شده، همان اجبار تکوینی است که خدا هم آن را از خویش نفی نموده است. (۲) بله، اگر خدا می‌خواست، می‌توانست کاری کند که همه اهل زمین بدون اختیار ایمان بیاورند، ولی چنین مشیته

نکرده و پیامبرش نیز با این که قدرت بر الجاء (سلب اختیار) و اجبار مردم دارد-چنین نمی‌کند. نفی اکراه-به معنای تکوینی آن-

هیچ منافاتی با «اکراه تشریحی» که پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم انجام می‌دادند، ندارد. منظور از اکراه تشریحی، همان چیزی است که توضیح دادیم (این که پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم کفار و مشرکین را بین اسلام آوردن و جنگیدن مخیر می‌نمودند). این

سیره-چنان که دیدیم-در زمان امام عصر علیه السلام هم توسط ایشان اجرا خواهد شد و طبق آیه شریفه «وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً» عده‌ای با رغبت و تعدادی هم با کراهت، اسلام خواهند آورد. از این توضیحات روشن می‌شود که از آیه

شریفه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» هرگز نمی‌توان استفاده کرد که همه مسلمانان باید با طوع و رغبت، اسلام را بپذیرا شوند.

تا این جا ضعف و بطلان دلیل اولی که-برای اثبات ضرورت آمادگی عمومی مردم به عنوان شرط لازم ظهور- مطرح شده بود، آشکار شد.

\*\*\*\*\*

۱- یونس/۹۹.

۲- رجوع کنید به تفسیر «مناهج البیان»، جزء سوم، ص ۱۷ تا ۲۰.

{صفحه ۳۲۲}

### دلیل دوم بر ضرورت آمادگی عمومی مردم به عنوان شرط لازم ظهور

دومین دلیلی که برای اثبات ضرورت آمادگی عمومی مردم به عنوان شرط لازم ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام مطرح

شده، این است که می‌گویند: شکل‌گیری حکومت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از طریق معجزه و امثال آن نیست، بلکه به طریق عادی و طبیعی صورت می‌پذیرد و همین امر اقتضا می‌کند که مردم جهان، آمادگی پذیرش اسلام و امام زمان علیه السلام را داشته باشند و گرنه، کار ایشان پیش نخواهد رفت و اهداف مقدس آن حضرت عملی نخواهد شد.

برخی از کسانی که این نظریه را مطرح کرده‌اند، به بعضی احادیث به عنوان شاهد و مؤید استناد کرده‌اند. یکی از این احادیث، روایتی است که بشیر نبال از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است. می‌گوید: خدمت حضرت عرض کردم: *إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّ الْمَهْدِيَّ لَوْ قَامَ لَأَسْتَقَامَتْ لَهُ الْأُمُورُ عَفْوًا وَلَا يُهْرِيْقُ مِحْجَمَهُ دَمٌ*. می‌گویند: همانا مهدی علیه السلام وقتی ظهور کند، کارها برایش خود به خود انجام می‌شود و به اندازه خون حجامت نیز، خون نمی‌ریزد.

حضرت در پاسخ فرمودند:

*كَلَّا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ اسْتَقَامَتْ لِأَحَدٍ عَفْوًا لَأَسْتَقَامَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حِينَ أَدْمَيْتَ رَبَاعِيَّتَهُ وَشُجَّ فِي وَجْهِهِ كَلَّا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ حَتَّى نَمَسَّحَ نَحْنُ وَ أَنْتُمْ الْعَرَقُ وَالْعَلَقُ - ثُمَّ مَسَّحَ جَبْهَتَهُ. (۱)*

نه چنین نیست، قسم به آن که جانم در قدرت اوست، اگر قرار بود (کارها) برای کسی خود به خود انجام شود، قطعاً برای رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم انجام می‌شد، آن زمانی که دندان حضرتش خون‌آلود گشت و صورت ایشان شکافته شد. نه چنین نیست، قسم به آن که جانم به دست اوست (کارها برای امام زمان علیه السلام انجام نمی‌شود) تا این که ما و شما عرق را همراه با لخته‌های خون (از پیشانی خود) پاک کنیم. - سپس حضرت دست به پیشانی خود کشیدند.

\*\*\*\*\*

۱- الغیبه، نعمانی، باب ۱۵، ح ۲.

{صفحه ۳۲۳}

با استناد به این حدیث، می‌گویند:

اگر قرار بود به وسیله کارسازی و معجزه، اوضاع برایش درست شود، برای پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم می‌شد و در زمان پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم انجام می‌گرفت. در حالی که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم خودش در جنگ دندانش شکست، پیشانی‌اش خون‌آلود شد، در جنگ‌های مختلف شرکت کرد و خودش وارد میدان می‌شد. پس معلوم است پیروزی باید به وسیله جنگ باشد. این جور نیست که بگوییم برای پیغمبر اسلام صلی الله علیه و اله و سلم امکان داشت به وسیله معجزه این کار محقق شود؛ اما تحقق پیدا نکرد و آن را گذاشتند برای حضرت مهدی (عج) ... از این قبیل روایت‌ها استفاده می‌شود که قیام حضرت یک قیام طبیعی و عادی است همراه جنگ و خونریزی و امثال اینها. (۱)

گوینده در ادامه بحث خویش به «آمادگی عقلی» مردم برای پذیرفتن اسلام در زمان ظهور اشاره کرده و می‌گوید:

یک روایت از امام صادق علیه السلام است «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا...» وقتی حضرت قیام می‌کند «... وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ...» دستش را بر سر بندگان قرار می‌دهد. حالا «وضع یده» یا دست خدا و یا دست خودش است، دو احتمال است. به هر حال، دستش را بر سر بندگان قرار می‌دهد و عقل‌های اینها را متمرکز می‌سازد «... فَجَمَعَ بِهِ عُقُولَهُمْ...» و اخلاق آنها را کامل می‌کند، «... وَ أَكْمَلَ بِهِ أَخْلَاقَهُمْ...» به وسیله این، آمادگی پیدا می‌کنند حق را بپذیرند؛ چون ستم نتیجه جهالت است. نپذیرفتن اسلام نتیجه نادانی است. اگر مردم عقلشان به جا آمد و توانستند مسائل واقعی را درک بکنند، اسلام را قبول می‌کنند. از این روایت معلوم می‌شود در زمان حضرت مردم آمادگی عقلی پیدا می‌کنند اما این هم به وسیله معجزه نیست. زمینه‌اش را باید آن کسانی که در انتظار حضرت هستند، به وسیله تبلیغات و مسائل دیگر فراهم کنند. (۲)

گاهی برای تأیید این که قیام حضرت به شکل معجزه صورت نمی‌پذیرد و یک کار عادی و بشری است، به سخنی از مرحوم شیخ طوسی تمسک می‌شود که ما

\*\*\*\*\*

۱- گفتمان مهدویت، ابراهیم امینی، ص ۱۹ و ۲۰.

۲- گفتمان مهدویت، ابراهیم امینی، ص ۲۴.

{صفحه ۳۲۴}

برای تبیین دقیق‌تر بحث، ترجمه عبارات ایشان را عیناً نقل می‌کنیم:

اجمالاً می‌توان گفت که بر خدای متعال واجب است که امام علیه السلام را تقویت کند تا آن حد که قدرت بر قیام و بسط ید کافی برای انجام آن پیدا کند. این تقویت الهی هم از طریق فرشتگان امکان‌پذیر است و هم توسط بشر. اما از آنجا که خداوند به وسیله فرشتگان این کار را نکرده، می‌فهمیم که علت، مفسده داشتن آن بوده است. بنابراین باید تقویت امام علیه السلام توسط بشر انجام شود. (۱)

از مجموع آنچه نقل شد، روشن می‌گردد که از دیدگاه این متفکران، پیروزی حضرت مهدی علیه السلام پس از ظهور باید به صورت کاملاً عادی و طبیعی تحقق‌پذیرد و معجزه‌ای در این کار وجود ندارد. یاران ایشان هم در این مسیر، فرشتگان الهی نیستند، بلکه افراد بشر باید این مسئولیت را به دوش بکشند. لذا شرط ظهور حضرت این است که بشریت، آمادگی فکری و عقلی برای پذیرش این مسئولیت جهانی پیدا کند. همین آمادگی هم به صورت اعجاز توسط امام زمان علیه السلام اتفاق نمی‌افتد، بلکه منتظران ظهور ایشان باید به وسیله تبلیغات و اسباب عادی، زمینه این رشد عقلانی را فراهم نمایند و این تنها راهی است که برای به نتیجه رسیدن قیام امام عصر علیه السلام وجود دارد.

برای بررسی دقیق این سخنان باید دو مطلب به‌طور عمیق، تجزیه و تحلیل شود:

### منافات نداشتن جنگ و خونریزی پس از ظهور با معجزه بودن آن

مطلب اول: این که گفته‌اند قیام امام زمان علیه السلام یک قیام کاملاً عادی و طبیعی است، دلیل عقلی دارد یا نقلی؟ روشن است که عقل در این زمینه، اظهارنظری نمی‌کند و در واقع مسأله را فراتر از قلمرو تشخیص خود می‌داند. یعنی انسان عاقل به روشنی می‌پذیرد که کشف این امر با عقل امکان‌پذیر نیست. بنابراین هر گونه اظهارنظری در این مورد باید براساس ادله نقلی (آیات و روایات) باشد.

\*\*\*\*\*

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۹۲.

{صفحه ۳۲۵}

به همین جهت، گوینده محترمی، که عین گفتارش را نقل کردیم، به حدیثی در این باره استناد نموده است. اما حدیث بشیر نبال از امام محمد باقر علیه السلام که مستند ایشان قرار گرفته، هیچ دلالتی بر نفی معجزه بودن قیام حضرت ندارد. فرمایش امام علیه السلام در آن حدیث این است که اسباب کار آن حضرت پس از ظهور، خودبه‌خود (عفواً) فراهم نمی‌شود و اگر قرار بود چنین چیزی اتفاق بیفتد، برای رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم اتفاق می‌افتاد، در حالی که چنین نشد و شخص ایشان در جنگها جراحت دیدند و زخمی شدند. گوینده از این که پیشرفت کار حضرت پس از ظهور با جنگ و خونریزی همراه است، نتیجه گرفته که قیام ایشان به صورت کاملاً عادی و طبیعی است. این استنتاج، صحیح نیست. ما نمی‌توانیم بگوییم که چون کارها برای حضرت،



خود به خود فراهم نمی‌شود- بلکه پیشرفت کار ایشان با جنگ و خونریزی همراه است- پس پیروزی ایشان به صورت کاملاً طبیعی اتفاق می‌افتد و اعجازی از ناحیه خداوند در کار نخواهد بود. از آن مقدمه، این نتیجه گرفته نمی‌شود. لازمه این که کاری خود به خود انجام نشود، این نیست که به صورت کاملاً عادی تحقق یابد و اساساً کار خارق العاده‌ای صورت نپذیرد. می‌توان فرض کرد که امور امام زمان علیه السلام پس از ظهور، خود به خود انجام نشود و با جنگ و خونریزی هم همراه باشد، اما در عین حال از یک یا چند جهت هم معجزه باشد و به صورت عادی انجام نپذیرد.

بهترین نمونه‌ای که برای این فرض می‌توان ارائه داد، بعثت و قیام رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و اله و سلم است که در حدیث مورد استناد هم به آن اشاره کرده‌اند. کسی که درباره قیام پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم به طور دقیق مطالعه و بررسی کند، قطعاً به این نتیجه می‌رسد که پیشرفت اسلام به وسیله ایشان هرگز کاری عادی و طبیعی نبود، بلکه امدادها و عنایت‌های غیبی، حضرتش را مرحله به مرحله پیروزتر کرد تا در نهایت، بزرگترین انقلاب دنیا را- که تا آن روز سابقه نداشت- به وجود آورد. بر مبنای حساب‌های عادی و بشری، پیروزی پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم قابل پیش‌بینی نبود، بلکه باید گفت که بر مبنای محاسبات عادی، شکست ایشان قطعی بود. نمونه‌های

{صفحه ۳۲۶}

زیادی را در سیره پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم می‌توان مطرح کرد که غلبه ایشان بر اساس اعجاز الهی بوده، نه یک کار طبیعی و عادی.

### پیروزی مسلمانان در جنگ بدر به اعجاز الهی

یک نمونه بسیار روشن این امر، پیروزی ایشان در جنگ «بدر» است که اگر امداد الهی و اعجاز غیبی نبود، مسلمانان قطعاً شکست خورده بودند. قرآن به صراحت می‌فرماید:

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ \* إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ \* بَلَى إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ \* وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ. (۱)

و قطعاً خداوند شما را- در حالی که ضعیف و ناتوان بودید- یاری نمود، پس از خداوند پروا کنید، شاید شکر گزار گردید\* آن‌گاه که تو (ای پیامبر) به مؤمنان می‌گفتی: آیا کفایت نمی‌کند شما را که پروردگارتان با سه هزار فرشته که (از آسمان) فرود می‌آیند، به شما کمک رسانند؟\* بلکه (با وجود کفایت سه هزار فرشته برای کمک به شما) اگر صبر و تقوی پیشه کنید و در همین ساعت (دشمن) به سراغتان آید، پروردگارتان با پنج هزار فرشته نشان‌دار به شما یاری می‌رسانند\* و خداوند این (امداد) را قرار نداد مگر این که بشارتی برای شما و آرامش‌بخش به دل‌هایتان باشد و پیروزی جز از جانب خداوند عزیز حکیم نیست.

از این آیات شریفه به روشنی می‌توان فهمید که پیروزی پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم و مسلمانان در جنگ بدر به شکل عادی و طبیعی صورت نپذیرفت، بلکه امداد غیبی خداوند- از طریق فرو فرستادن فرشتگان- ایشان را بر دشمن پیروز

\*\*\*\*\*

۱- آل عمران/ ۱۲۳ تا ۱۲۶.

{صفحه ۳۲۷}

گردانید. در ابتدای این آیات به یاری خداوند و ضعف و ناتوانی مسلمانان اشاره شده و در پایان نیز بر این حقیقت مجدداً تأکید گردیده که پیروزی جز از جانب خدای عزیز تحقق نمی‌یابد.

یکی دیگر از امدادهای غیبی الهی برای مسلمانان در جنگ بدر، القاء رعب و وحشت در دل‌های کفار بود که آیات شریفه ذیل بر آن دلالت می‌کند:

إِذْ تَسْتَعْيِثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَبَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِئَةِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْسِلِينَ... إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَتَبَوَّأُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ... (۱)

آن زمانی که از پروردگارتان کمک می‌طلبیدید، پس اجابت نمود شما را به این که فرمود: من شما را با هزار فرشته که دوش به دوش یکدیگر (یا دوش به دوش شما) باشند، یاری می‌کنم\*... آن زمانی که پروردگارت به آن فرشتگان وحی می‌کرد که: من با شما هستم، پس اهل ایمان را ثابت‌قدم بدارید، به زودی ترس و وحشت را دل‌های کافران می‌افکنم... .

در این آیات، سخن از استغاثه و فریادخواهی مسلمانان از خدای متعال مطرح شده است. استغاثه، مربوط به شرایطی است که روی حساب‌های عادی و ظاهری، قدرت انسان کاری از پیش نمی‌برد و لذا به خداوند پناه می‌آورد و از او کمک می‌طلبد. در ذیل همین آیات از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند:

وقتی پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم به تعداد زیاد مشرکان و کمی شمار مسلمانان نظر فرمود، رو به قبله کرد و عرضه داشت: «خدایا، به آن چه وعده‌ام دادی وفا کن. خداوند اگر این گروه (از مسلمانان) هلاک شوند، دیگر تو در زمین عبادت نخواهی شد» پس همین‌طور دستان خود را (به سوی آسمان) بلند کرده بود و مشغول دعا بود، تا آن‌جا که ردای ایشان از دوششان افتاد. این‌جا بود که خدا آیه شریفه «إِذْ تَسْتَعْيِثُونَ...» را نازل فرمود. (۲)

\*\*\*\*\*

۱- انفال/ ۹ و ۱۲.

۲- تفسیر کنز الدقائق، ج ۵، ص ۲۸۶ به نقل از مجمع البیان.

{صفحه ۳۲۸}

تعداد یاران پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در جنگ بدر دقیقا ۳۱۳ نفر بود (۱)، در حالی که تعداد لشکر دشمن حداقل سه برابر آنها بود. از نظر امکانات هم مسلمانان در وضعیت بسیار نامناسب بودند، به عنوان مثال، تعداد شترانی که در اختیار داشتند، به اندازه‌ای بود که بر هر شتر، سه نفر می‌نشستند و خود رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به همراه امیر المؤمنین علیه السلام و یک نفر دیگر بر یک شتر سوار بودند. (۲) به هر حال، روی روال طبیعی و محاسبات عادی، پیروزی مسلمانان امکان‌پذیر نبود، اما خدای متعال علاوه بر فرو فرستادن فرشتگان، با ایجاد رعب و وحشت در دل‌های کافران، آنان را در برابر پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم مغلوب ساخت.

مشاهده می‌کنیم که در جنگ بدر از یک طرف، پیروزی و فتح برای پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم و یارانشان خودبه‌خود محقق نگردید، بلکه ایشان درگیر جنگ شدند، سختی‌های آن را تحمل کردند و رنج تعدادی کشته و زخمی را هم بر خود هموار نمودند، اما از طرف دیگر خداوند حداقل از دو طریق-یکی فرو فرستادن فرشتگان و دیگر، ایجاد رعب در دل‌های کفار-مسلمانان را امداد غیبی فرمود و اینها هردو مصداق اعجاز الهی است که اگر نبود، شکست لشکر اسلام در روز بدر، قطعی بود. بنابراین لازمه این که کارها خودبه‌خود ترتیب داده نشود، این نیست که اعجازی در کار نباشد؛ بلکه هردو حالت با یکدیگر قابل جمع هستند، چنان‌که در سیره پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم و در موارد بسیاری چنین بوده است و ما جنگ بدر را فقط به عنوان نمونه ذکر کردیم.

**شبهت قیام امام زمان علیه السلام به غلبه پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در جنگ بدر**

جالب این که قیام و پیروزی امام زمان علیه السّلام شباهت زیادی به داستان جنگ بدر دارد. اولاً تعداد یاران آن حضرت در آغاز قیام دقیقاً ۳۱۳ نفر است و ثانیاً خدای متعال از همان دو طریق غیبی - که در بدر پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم را یاری کرد - امام زمان علیه السّلام را

\*\*\*\*\*

۱- تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۲۵۵، و سبل الهدی و الرشاد، ج ۴، ص ۴۰.

۲- سبل الهدی و الرشاد، ج ۴، ص ۳۹.

{صفحه ۳۲۹}

نیز تأیید می‌فرماید. در مورد فرشتگانی که برای یاری رساندن به مسلمانان در بدر فرود آمدند، حدیث زیبایی از امام باقر علیه السّلام نقل شده است که فرمودند:

إِنَّ الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ نَصَرُوا مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ بَدْرٍ فِي الْأَرْضِ، مَا صَبَّحُوا بَعْدُ وَلَا يَصْعَدُونَ حَتَّى يَنْصُرُوا صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ وَهُمْ خَمْسَةٌ آلَافٍ. (۱)

همانا فرشتگانی که روز جنگ بدر در زمین حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم را یاری کردند، هنوز (به سوی آسمان) بالا نرفته‌اند و نخواهند رفت تا این که صاحب این امر (حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف) را یاری کنند و اینها پنج هزار نفر هستند.

طبق این حدیث شریف، دقیقاً همان فرشتگانی که پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم را در جنگ بدر یاری کردند، امام عصر علیه السّلام را در هنگام ظهور یاری خواهند کرد و به‌طور کلی در برخی از احادیث، خروج حضرت به خروج رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم تشبیه شده است. امام صادق علیه السّلام در توضیح آیه شریفه: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» (۲): «امر خداوند آمد، پس در تحقق آن شتاب نورزید.» فرمودند:

هُوَ أَمْرُنَا أَمْرُ اللَّهِ لَا يُسْتَعْجَلُ بِهِ يُؤَيِّدُهُ ثَلَاثَةٌ أَجْنَادٍ: الْمَلَائِكَةُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَالرُّعْبُ وَخُرُوجُهُ كَخُرُوجِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ». (۳)

این (امر) امر ما و امر خداوند است که در آن نباید شتاب ورزید. سه لشکر صاحب این امر را یاری می‌رسانند: فرشتگان و مؤمنان و رعب. و خروج ایشان همانند خروج رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم است و آن عبارت است از فرمایش خدای متعال: همان‌گونه که پروردگارت تو را به حق از خانه‌ات خارج ساخت. ...

در این حدیث شریف سه نکته مهم وجود دارد:

\*\*\*\*\*

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۷، ح ۱۳۸.

۲- نحل/۱.

۳- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۹، ح ۴۶ به نقل از الغیبه نعمانی.

{صفحه ۳۳۰}

### الهی بودن امر ظهور حضرت مهدی علیه السّلام

۱- امام علیه السّلام تصریح کرده‌اند که امر ظهور حضرت مهدی علیه السّلام امر خداست که نباید در آن شتاب ورزید و این، بیانگر همان حقیقتی است که ما از آن به کار خدایی - در مقایسه با کار بشری - تعبیر می‌کنیم و مقصودمان به‌طور اجمالی این است

که ظهور حضرت مهدی علیه السّلام کاری نیست که بشر بخواهد اجرای آن را به عهده گیرد، تا این که بخواهد برای آن، برنامه‌ریزی کند. خداوند خود می‌خواهد این کار را انجام دهد و برنامه‌ریزی‌های لازم برای اجرای آن را نیز خود او تنظیم فرموده است. بنابراین ما در تفسیر و تحلیل امر ظهور، نباید ملاک‌ها و محدودیت‌های کارهای بشر را جاری بدانیم. (۱)

در این جا یکبار دیگر تأکید می‌کنیم که از الهی و خدایی بودن ظهور حضرت، می‌توان به روشنی، اعجاز آمیز بودن آن را درک نمود؛ همان چیزی که در بحث فعلی مورد نظر می‌باشد.

### لشکریان غیبی امام عصر علیه السلام در هنگام ظهور

۲- دومین نکته مهمی که از این حدیث استفاده می‌شود، این است که در جنود و لشکریان امام زمان علیه السّلام غیر از افراد بشر، لااقل دو گونه لشکر دیگر نیز حضور دارند: یکی فرشتگان و دیگر رعب و وحشت در دل‌های دشمنان. هر دو اینها بسیار مهم و کارساز هستند و نباید دست کم گرفته شوند. در مورد تعداد فرشتگانی که جزء لشکریان امام عصر علیه السّلام هستند، غیر از آن پنج هزار فرشته‌ای که در بدر برای یاری رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نازل شدند، گروه‌های دیگری هم هستند. به عنوان مثال دسته‌ای دیگر از فرشتگان به یاری ایشان می‌آیند که داستانشان چنین است:

در روز عاشورای سال ۶۱ هجری قمری، وقتی کار بر سید الشهداء علیه السّلام سخت شد و ایشان اصحاب و اهل بیت خود را یکایک از دست دادند، چهار هزار فرشته

\*\*\*\*\*

۱- توضیح مفصّل‌تر این حقیقت بسیار مهم را به فصل پایانی کتاب موكول می‌کنیم و در آن قسمت به برخی از نظریاتی که با غفلت از این مطلب ارائه شده، اشاره خواهیم نمود.

{صفحه ۳۳۱}

برای یاری آن حضرت به زمین فرود آمدند، اما توفیق یاری امامشان را در آن روز پیدا نکردند. حضرت رضا علیه السلام درباره این مطلب به «ریان بن شیب» چنین فرمودند:

يَا ابْنَ شَيْبٍ اِنْ كُنْتَ بَاكِئًا لِسَيِّءِ فَاَبِكْ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. . . لَقَدْ نَزَلَ اِلَى الْاَرْضِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ اَرْبَعَةُ اَلْفٍ لِنَصْرِهِ فَوَجَدُوهُ قَدْ قُتِلَ فَهُمْ عِنْدَ قَبْرِهِ شُعْتُ غُبُرًا اِلَى اَنْ يَقُومَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَكُونُونَ مِنْ اَنْصَارِهِ وَ شِعَارُهُمْ «يَا لَثَارَاتِ الْحُسَيْنِ». (۱)

ای پسر شیب اگر برای چیزی گریان شدی، برای حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام گریه کن. . . هر آینه چهار هزار فرشته برای یاری آن حضرت به زمین فرود آمدند، اما او را کشته دیدند، پس آنها با حال پریشان و غبار آلود نزد قبر ایشان تا هنگام قیام حضرت قائم علیه السلام هستند و در آن زمان جزء یاران ایشان خواهند بود و شعار خونخواهی حسین علیه السلام را سر می‌دهند.

آنها که به آرزوی یاری سید الشهداء علیه السّلام به زمین فرود آمدند، در حسرت یاری ایشان کنار قبر منورش، با حال آشفته و پریشان، باقی مانده‌اند و در انتظار ظهور منتقم خون شهید کربلا به سر می‌برند تا عقده دل خویش را با یاری آن حضرت باز نمایند. علاوه بر این تعداد، که با فرشتگان روز بدر به نه هزار نفر می‌رسند، هزاران فرشته دیگر هم هستند که در هنگام ظهور جزء یاران بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه به شمار می‌روند. در حدیثی، مفصّل از امام صادق علیه السّلام نقل می‌کند که ایشان یاران امام زمان علیه السّلام از فرشتگان را ۴۶/۰۰۰ هزار نفر دانسته‌اند. (۲)

در کنار اینها، رعب و وحشت هم جزء جنود و لشکریان حضرت شمرده شده است. همین دو لشکر برای این که پیروزی ایشان را براساس اعجاز الهی بدانیم، کفایت می‌کند. علاوه بر اینها لشکریان غیبی دیگری هم برای امام زمان علیه السّلام بر شمرده‌اند که از میان آنها می‌توان به تعداد ۶/۰۰۰ جن اشاره نمود. (۲)

۱- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۶، ح ۲۳ به نقل از عیون اخبار الرضا علیه السلام.

۲- بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۴.

۳- بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۴.

{صفحه ۳۳۲}

اگر وجود این گونه‌های مختلف و فراوان از جنود غیبی را نشانه اعجاز الهی ندانیم، پس چه چیزی را می‌توانیم معجزه بنامیم؟! آیا با همه اینها می‌توان ادعا کرد که قیام حضرت یک قیام طبیعی و عادی است و معجزه‌ای در آن دخالت ندارد؟!!

### تشبیه قیام امام زمان علیه السلام به خروج پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم

۳- نکته سومی که از حدیث مورد بحث استفاده می‌شود، تشبیه خروج حضرت مهدی علیه السلام به خروج پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم است. مقصود از خروج امام زمان علیه السلام قیام و ظهور ایشان است و مراد از خروج رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مطابق با سیاق آیات قرآن، خارج شدن ایشان از مدینه به سوی بدر برای جنگ با قریش است. آیه مورد استناد امام صادق علیه السلام چنین است:

كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنَ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ. (۱)

همان‌طور که پروردگارت تو را به حق از خانه‌ات خارج ساخت در حالی که گروهی از مؤمنان (نسبت به این امر) کراهت داشتند. این آیه شریفه در صدر آیه‌ای است که داستان جنگ بدر را مطرح کرده‌اند و لذا نوع مفسران، منظور از خروج پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم از خانه خود را، خارج شدن ایشان از مدینه برای جهاد با قریش دانسته‌اند. اما طبق نقل دیگری از حدیث مورد بحث که مرحوم شیخ مفید آورده است، امام صادق علیه السلام تصریح کرده‌اند که: «خُرُوجُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَخُرُوجِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ مَكَّةَ وَهُوَ قَوْلُهُ: كَمَا...» (۲) طبق این بیان، مراد از خروج پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم، خارج شدن ایشان از مکه و هجرت به مدینه است.

به‌رحال در این تشبیه، دو وجه شبه مهم وجود دارد:

اول، همان‌طور که هجرت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم از مکه به مدینه یک کار عادی و معمولی نبود، قیام امام عصر علیه السلام هم یک امر عادی و طبیعی نیست. در شرایطی که

\*\*\*\*\*

۱- انفال/۵.

۲- تفسیر کنز الدقائق، ج ۷، ص ۱۷۶ به نقل از کتاب الغیبه، شیخ مفید.

{صفحه ۳۳۳}

پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم تصمیم به هجرت گرفتند، براساس حساب‌های عادی، گرفتار شدن و در نتیجه، ناکام ماندن ایشان قطعی بود و تاریخ آن روزگار نشان می‌دهد که اگر معجزات الهی در کار نبود، حضرت رسول هرگز نمی‌توانستند از میان آن همه دشمن تشنه به خونشان جان سالم به در ببرند. به همین جهت است که در آیه شریفه، خارج شدن پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم به خدای متعال نسبت داده شده و تعبیر «أَخْرَجَكَ رَبُّكَ» به کار رفته است. یعنی «ای پیامبر! خدا تو را از مکه خارج کرد و این کار، کار تو نبود.»

دقت شود که وقتی می‌گوییم کار پیغمبر نبود، مقصود این نیست که ایشان اقدام به این کار نکردند و خارج شدن از مکه، فعل

اختیاری ایشان نبود، بلکه مراد این است که ایشان خودشان به انجام این کار اقدام کردند، اما اولاً اصل این فکر از جانب خدای متعال به ایشان الهام شده بود و ثانیاً تمام شرایط و زمینه‌ها برای عملی شدن این اقدام به وسیله خداوند و به صورت اعجاز فراهم گردید. وقتی می‌گوییم کاری الهی است، مقصود همین است که طبق روال عادی و معمولی، انجام آن میسر نیست و هجرت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم هم چنین بود و لذا قرآن آن را کار خداوند دانسته است. این در حالی است که بسیاری از کارهای پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم چنین نبود (یعنی طبق روال عادی انجام شدنی بود) لذا آنها را به این معنا کار خدا نمی‌دانیم.

حال براساس این تشبیه می‌توانیم بگوییم که قیام و ظهور امام عصر علیه السلام هم بر اساس روال و شرایط عادی، انجام‌شدنی نمی‌نماید، ولی خداوند می‌خواهد که این کار انجام شود و آخرین وصی پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم بر جهانیان غلبه نماید. لذا همه شرایط و زمینه‌های لازم برای این پیروزی جهانی را خداوند، خود فراهم می‌کند، ضمن این که هم خود امام زمان علیه السلام و هم مؤمنانی که جزء یاران و لشکریان ایشان هستند، تلاش و جهاد خود را انجام خواهند داد و مصیبت‌های جنگ-از قبیل کشته و مجروح شدن-را نیز تحمل خواهند نمود. اما همان‌طور که گذشت، تحقق این گونه امور، هیچ منافاتی با معجزه بودن قیام و غلبه امام عصر علیه السلام ندارد.

وجه شبه دیگری که در این تشبیه به چشم می‌خورد، مطلبی است که در

{صفحه ۳۳۴}

قسمت دوم آیه ۵ انفال مورد تأکید قرار گرفته است. آیه صراحت دارد در این که گروهی از مؤمنان از این کار کراهت داشته‌اند. احتمالاً کراهت آنها به خاطر ناامیدی و یأس از موفقیت طرح و نقشه هجرت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم بوده است. آنها روی روال عادی، این کار را شدنی نمی‌دانستند و از طرفی ایمانشان به پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم به درجه‌ای نبود که وعده‌های آن حضرت برایشان آرامش‌بخش و مطمئن‌کننده باشد؛ لذا از آن کار کراهت داشتند. اما همه مؤمنان چنین نبوده‌اند و آیه شریفه هم تنها درباره گروهی از اهل ایمان (فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ) چنان حکمی فرموده است. مؤمنانی که به پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم ایمان کامل داشتند، مطمئن بودند که اگر وعده الهی درباره تحقق رخدادی وجود داشته باشد، آن اتفاق-علی‌رغم فراهم نبودن شرایط و زمینه‌های ظاهریش-حتماً صورت می‌گیرد، خداوند آن‌چه را بخواهد به نتیجه می‌رساند و هیچ مانعی نمی‌تواند در مقابل خواست الهی، سدّی ایجاد نماید.

در مورد قیام امام زمان علیه السلام نیز دقیقاً همین‌طور است. ایشان در شرایطی ظهور خواهند فرمود که بسیاری از مؤمنان از پیروزی و غلبه‌شان ناامید و مأیوس هستند. از احادیثی که در این موضوع وارد شده، چنین استفاده می‌شود که یأس از ظهور آن حضرت و پیروزی ایشان فراگیر می‌شود و جز عده‌قلیلی از شیعیان، بقیه را دربرمی‌گیرد. (۱) جایی که اکثر مؤمنان از پیروزی و غلبه حضرت، احساس یأس و ناامیدی کنند، چگونه می‌توان ادعا کرد که در هنگام ظهور، شرایط طوری فراهم است که قیام آن حضرت به صورت طبیعی و عادی پیروز می‌شود؟! اگر چنین باشد که مردم دنیا پیش از ظهور امام عصر علیه السلام آمادگی آن را پیدا کنند یا اگر حداقل اهل ایمان به‌طور عادی مهتای ظهور شوند، دیگر کراهت از ظهور حضرتش بی‌معنا می‌شود. در حالی که همه این قرائن نشان می‌دهد قیام آن حضرت با تکیه بر امدادهای غیبی الهی به نتیجه می‌رسد و در همین حال، شرایط و زمینه‌های عادی، ثمربخش بودن قیام ایشان را تأیید نمی‌کنند. این وجه‌شبهت دومی است که در حدیث مزبور وجود دارد.

\*\*\*\*\*

۱- توضیح این بحث همراه با ذکر ادله آن در کتاب «سلوک منتظران» ص ۱۷۴ تا ۱۷۸ آمده است.

{صفحه ۳۳۵}

**تأکید بر اعجاز آمیز بودن قیام حضرت مهدی علیه السلام**

مطلب اول مورد بحث (اعجاز آمیز بودن قیام امام زمان علیه السلام) را با نقل سخنی از یکی از صاحب نظران در موضوع مهدویت به پایان می‌بریم. ایشان در پاسخ به این سؤال که:

چگونه با جمعیت روزافزون بشر... حضرت صاحب الزمان علیه السلام با ۳۱۳ نفر دنیا را مسخر می‌فرماید؟... آیا غلبه آن حضرت به‌طور اعجاز و خرق عادت است یا آن که با ملاحظه اسباب و علل و عوامل ظاهری نیز غلبه و پیروزی آن جناب ممکن است؟ در پاسخ به این پرسش چنین گفته‌اند:

... غلبه آن حضرت و حکومت جهانی اسلام ممکن است به‌طور اعجاز و خرق عادت انجام یابد و ممکن است با فراهم شدن اسباب و علل ظاهری باشد و ممکن است به هردو نوع واقع شود، چنان که پیشرفت و غلبه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و قوای اسلام به هردو نوع بود. اما به‌طور اعجاز و خرق عادت، محتاج به توضیح نیست که حصول چنین غلبه مطلق برای آن حضرت، به خواست خداوند، امری است ممکن و معقول و با وعده‌های صریح و بشارت‌های حتمی که در قرآن مجید و احادیث متواتر داده شده، بدون شبهه حاصل خواهد شد و خداوند به مصداق آیه: «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ» (۱) چه بسیارند گروه اندکی که به اذن خداوند، بر گروه بسیاری چیرگی می‌یابند. آن حضرت، اصحابش و عموم بندگان شایسته خدا را بر تمام ملل غالب و حاکم و وارث و مالک ارض قرار می‌دهد. (۲)

### معجزه بودن تکمیل عقول به دست بابرکت امام عصر علیه السلام

مطلب دوم: قطعاً یکی از معجزاتی که به دست بابرکت امام عصر علیه السلام پس از ظهور، اتفاق می‌افتد، این است که ایشان طبق احادیث متعدد دست مبارک خود را بر سر بندگان گذارده و به این وسیله عقل‌های آنها را کامل می‌فرماید. این

\*\*\*\*\*

۱- بقره/۲۴۹

۲- پاسخ ده پرسش، آیت الله صافی گلپایگانی، ص ۱۷ و ۱۸.

{صفحه ۳۳۶}

معجزه، منشأ بسیاری از برکاتی می‌شود که در زمان ظهور امام عصر علیه السلام وعده تحقق آنها داده شده است. نکته بسیار عجیبی که برخی از گویندگان مطرح کرده‌اند، این است که این کار، معجزه نیست، بلکه منتظران ظهور حضرت باید با تبلیغات، زمینه آن را فراهم کنند!

باید از این مدّعی محترم پرسید: به چه طریق عادی طبیعی می‌توان با گذاشتن دست بر سر بندگان، عقول آنها را کامل کرد؟ آیا طریق عادی و معمولی تکامل عقول این است که دست بر سرها بگذارند؟! اگر این امر، معجزه حضرت صاحب الامر علیه السلام نباشد، پس چه کاری را می‌توان اعجاز دانست؟!

البته ممکن است گوینده این سخن، فاعل این کار را خدای متعال بداند و در معنای «وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ» بگوید «خداوند دست خودش یا دست امام زمان علیه السلام را روی سرهای بندگان می‌گذارد». (۱)

سخن ما این است که اولاً- در عبارت حدیث- که قبلاً نقل شد- کلمه‌ای که دلالت بر خدای متعال کند، وجود ندارد تا بخواهیم ضمیر فاعلی مستتر در کلمه «وضع» را به آن برگردانیم. امام فرموده‌اند: «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ يَدَهُ...» در این عبارت، مرجع ضمیر مستتر در «وضع» به حضرت قائم علیه السلام برمی‌گردد و احتمال دیگری در متن این حدیث وجود ندارد. بلکه حدیث دیگری با سند دیگر از امام باقر علیه السلام در همین موضوع، نقل شده که عبارتش چنین است:

اِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ... (۲)

در این حدیث کلمه «اللّه» فاعل «وضع» می‌باشد. در این صورت ضمیر در «یده» ممکن است به خداوند یا به حضرت قائم علیه السّلام برگردد. اما در هر دو حال، نتیجه نهایی یکی است، چون اگر ضمیر به «اللّه» نیز برگردد، مراد از دست خدا (ید اللّه) کسی جز خود امام عصر علیه السّلام نمی‌باشد، هر چند در ترجمه عبارت، «دست خدا» معنا می‌کنیم. به هر حال این معجزه به واسطه وجود مقدّس امام زمان علیه السّلام

\*\*\*\*\*

۱- گفتمان مهدویّت، ص ۲۴.

۲- اصول کافی، کتاب العقل و الجهل، ح ۲۱.

{صفحه ۳۳۷}

محقق می‌شود.

ثانیا چه فاعل معجزه، خداوند باشد و چه امام زمان علیه السّلام، به اصل سخن ما هیچ خدش‌های وارد نمی‌شود، چون ما می‌خواهیم معجزه بودن این کار را اثبات کنیم، فاعل آن هر که باشد-چه خدا و چه امام علیه السّلام-تفاوتی نمی‌کند. اما این که فرموده‌اند: «زمینه تکامل عقول را منتظران ظهور حضرت باید با تبلیغات فراهم کنند»، باید توجه کرد که اوّلا حدیث، ناظر به بعد از ظهور حضرت می‌باشد و منتظران ظهور، هر وظیفه‌ای که انجام می‌دهند، مربوط به قبل از ظهور است و ثانیا ظاهر و بلکه نصّ عبارت حدیث، دالّ بر این است که این کار، کار خدا یا خود امام علیه السّلام است. چگونه کار خدا یا امام زمان علیه السّلام را به منتظران ظهور نسبت داده‌اند؟ اگر قرینه قطعی و یقینی بر عدول از معنای ظاهر-و بلکه صریح-عبارت آورده بودند، جای تأمّل و بررسی داشت، ولی چنین قرینه‌ای-نه عقلی و نه نقلی- موجود نیست. سؤال ما این است: اگر واقعا مراد امام باقر علیه السّلام این بود که کامل کردن عقول بندگان، کار خدا یا امام زمان علیه السّلام است، باید چه تعبیری و به چه شکلی می‌فرمودند که قابل توجیه برخلاف آن نباشد؟! آیا از آن چه گفته‌اند، می‌توانستند روشن تر بگویند؟! معلوم نیست چه دلیل و برهانی بر این همه اصرار-در نفی هر گونه اعجازی در خصوص قیام و غلبه امام عصر علیه السّلام-وجود دارد که همه حقایق تاریخی و ادلّه نقلی را قربانی تأویل می‌گرداند!! آن چه را که خود گوینده محترم به عنوان دلیل نقلی بر این امر آورده بودند، نقد و بررسی نمودیم. غیر از آن هم چیزی به عنوان دلیل ارائه نشده است.

### دلیل سوم بر ضرورت آمادگی مردم به عنوان شرط لازم ظهور

یکی دیگر از ادلّه‌ای که آمادگی افکار عمومی مردم جهان را شرط لازم برای ظهور امام زمان علیه السّلام می‌شمارد، این است که می‌گویند:

هر نهضت و انقلابی در صورتی امکان پیروزی دارد که زمینه آن از هر جهت فراهم باشد و شرایط کاملا مهیا شود و افکار عمومی برای پشتیبانی آن آماده گردد. نهضت و قیام حضرت مهدی علیه السّلام هم از این قاعده کلی مستثنا نیست.

{صفحه ۳۳۸}

آن گاه یکی از عوامل اساسی برای ایجاد این آمادگی را چنین برمی‌شمارند:

گذشت زمان و تجارب گوناگون و حوادث تکان‌دهنده از جمله عواملی هستند که بر میزان رشد افکار می‌افزایند. هر اندازه که زمان می‌گذرد و حکومت‌ها تأسیس می‌شوند، ایدئولوژی‌ها به وجود می‌آیند، قانون‌ها تصویب می‌شوند، اختراعات و صنایع پیشرفت می‌کنند و... بشر بیش از پیش به این نکته پی می‌برد که اینها برای نجات و سعادت او کافی نیست. پیشرفت علم به جای



این که او را از نابسامانیها نجات دهد، بلای جان او شده است. . . . (۱).

بر همین اساس ادعا می‌شود که:

تمدن صالح و پایدار آینده جهان، زمانی آشکار می‌شود که بشریت پس از تجربه تمام راهها و روش‌های مختلف از ادعاهای واهی مکاتب گوناگون به ستوه آید و از صمیم جان باور کند که این مکاتب و راه و روش‌ها هرگز نمی‌توانند سعادت مطلوب را برای جوامع بشری به ارمغان آورند و از سویدای جان آماده حکومت حضرت مهدی علیه السلام شود. قیام آن بزرگوار، به اجازه پروردگار، زمانی آشکار می‌شود که بشر، آماده پذیرش آیین حق گردند. . . . (۲) تمدن جهانی حضرت مهدی علیه السلام پس از شکست همه روش‌ها و مکتبها و تمام داعیان اصلاحگری‌ها بر سر کار خواهد آمد. مردمان درمی‌یابند که این مکاتب، هرگز نمی‌توانند سعادت مطلوب برای بشر به ارمغان آورند و تمدن حاکم بر جهان از عهده حلّ نیازهای واقعی بشریت بر نمی‌آید. لذا از جان و دل به حکومت آل محمد علیهم السلام روی می‌آورند. (۳)

معتقدان به این تئوری، ظهور حضرت را پیش از رسیدن بشریت به این درجه از آمادگی فکری، غیرممکن می‌دانند و می‌گویند: تا نوع بشر به حدّ کمال و رشد نرسد و برای پذیرفتن حکومت حق، آماده نگردد؛ مهدی موعود ظاهر نخواهد شد. البته رشد فکری یک حادثه آنی نیست بلکه در طول ایام و به واسطه پیش‌آمدهای روزگار پیدا می‌شود و رو به کمال می‌رود. . . . باید دانشمندان برای اصلاحات عمومی و سعادت و

\*\*\*\*\*

۱- بینش اسلامی، سال دوم دبیرستان، سال ۱۳۷۸، ص ۹۱.

۲- کمال هستی در عصر ظهور، ص ۱۴ و ۱۵.

۳- کمال هستی در عصر ظهور، ص ۲۶ و ۲۷.

{صفحه ۳۳۹}

آسایش انسانها آنقدر قانون تدوین کنند و تبصره به آنها بزنند و بعد از مدتی آنها را لغو کنند و قوانین تازه‌تری را به جای آنها بگذارند تا خسته شوند و جهانیان به نقصان و سستی قوانین بشر و افکار کوتاه قانون‌گذاران پی ببرند و از اصلاحاتی که به وسیله آن قوانین می‌خواهد انجام بگیرد، مأیوس شوند و بدین مطلب اعتراف کنند که یگانه طریق اصلاح بشر پیروی از پیمبران و اجرای قوانین الهی است. بشر هنوز حاضر نیست در مقابل برنامه‌های خدا تسلیم شود. . . . (۱)

بعضی دیگر از صاحب‌نظران، در تبیین این عقیده می‌فرمایند:

باید. . . مزاج جهان آماده چنان ظهوری بشود و جامعه بشر و ملتها بفهمند که هیئت‌های حاکمه در رژیم‌های گوناگون از عهده اداره امور بر نمی‌آیند و مکتب‌های سیاسی و اقتصادی مختلف دردی را دوا نمی‌کنند و اجتماعات و کنفرانس‌ها و سازمان‌های بین‌المللی و طرحها و کوشش‌های آنها به عنوان حفظ حقوق بشر نقشی را ایفا نخواهند کرد و در اصلاحات از تمام این طرحها که امروز و فردا مطرح می‌شود، مأیوس شوند و فساد و طغیان شهوات و ظلم و ستم همه را در رنج و فشار گذارد. همان‌طور که در روایات است، بی‌عفتی و فحشاء به قدری رواج پیدا کند که در کنار خیابانها و ملاء عام، زن و مرد علنا مانند حیوانات از ارتکاب آن شرم نکنند و حیا و آزر از آنها از میان برود. . . . وقتی اوضاع و احوال این‌گونه شد و از تمدن (منهای انسانیت) کنونی همه به ستوه آمدند و تاریکی جهان را گرفت، ظهور یک رجل الهی و پرتو عنایات غیبی با حسن استقبال مواجه می‌شود. . . . (۲)

بیاناتی که تا این‌جا نقل شد، همگی صورت و ظاهر عقلی دارد، اما گاهی برای اثبات آن از ادله نقلی هم استفاده شده است، به عنوان مثال می‌گویند:

باید آنقدر حکومت‌های رنگارنگ در جهان تأسیس شود و مرامها و احزاب فریبنده به وجود آید و بی‌لیاقتی آنها ثابت شود تا بشر

از اصلاحات آنها مأیوس گردد و تشنه اصلاحات خدایی شود و برای پذیرفتن حکومت توحید

\*\*\*\*\*

۱- داد گستر جهان، ص ۳۶۲ و ۳۶۳.

۲- نوید امن و امان، ص ۱۸۴ و ۱۸۵.

{صفحه ۳۴۰}

آماده گردد. هشام بن سالم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: تا همه اصناف مردم به حکومت نرسند، صاحب الامر قیام نمی کند. برای این که وقتی حکومتش را تشکیل داد کسی نگوید: اگر ما هم به حکومت می رسیدیم با عدالت رفتار می کردیم. (۱)

امام باقر علیه السلام فرمود: دولت ما آخرین دولت هاست. هر خاندانی که لیاقت حکومت داشته باشند قبل از ما به حکومت می رسند تا وقتی حکومت ما تأسیس شد و رفتار آنها را دیدند، نگویند: ما هم اگر به حکومت رسیده بودیم، مانند آل محمد صلی الله علیه و اله و سلم عمل می کردیم و این است معنای آیه: «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ». (۲)

با توجه به سخنان گذشته روشن شد که هنوز مزاج انسانیت برای تحمل حکومت توحید، آماده و مهیا نشده است. (۳) ما مجموع این سخنان را با بیان چند نکته، نقد و بررسی می نمایم.

#### اتمام حجت بر مدعیان حکومت جهانی قبل از ظهور امام زمان علیه السلام

نکته اول: ابتدا به بررسی ادله نقلی مورد استناد می پردازیم تا روشن شود که آنچه به عنوان مؤید این نظریه مطرح شده، دلالتی بر آن ندارد و کل مطالب صرفاً براساس استحسانات عقلی بیان شده است. دو حدیثی که به آنها استشهاد شده عبارتند از:

۱- امام صادق علیه السلام فرمودند:

مَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ حَتَّى لَا يَبْقَى صِنْفٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا [قَدْ] أُولُوا عَلَى النَّاسِ حَتَّى لَا يَقُولَ [قَائِلٌ]: إِنَّا لَوْ وُلِينَا لَعَدَلْنَا ثُمَّ يَقُومُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ وَالْعَدْلِ. (۴)

\*\*\*\*\*

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۴.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۲.

۳- داد گستر جهان، ص ۳۶۴ و ۳۶۵.

۴- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۴، ح ۱۱۹ به نقل از الغيبة نعمانی.

{صفحه ۳۴۱}

این امر (ظهور امام زمان علیه السلام) واقع نمی شود مگر این که هیچ صنفی از مردم باقی نماند که بر [دیگر] مردم حکومت نکرده باشند تا هیچ کس نگوید: ما هم اگر به حکومت می رسیدیم، عدالت را اجرا می کردیم. پس از آن حضرت قائم علیه السلام به حق و عدالت قیام خواهند کرد.

۲- امام باقر علیه السلام فرمودند:

دَوْلَتَنَا آخِرُ الدَّوَلِ وَلَنْ يَبْقَى أَهْلٌ يَبْتَئِ لَهَا دَوْلَةٌ إِلَّا مَلَكُوا قَبْلَنَا لِئَلَّا يَقُولُوا إِذَا رَأَوْا سِيرَتَنَا: إِذَا مَلَكْنَا سِرْنَا مِثْلَ سِيرَةِ هَؤُلَاءِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ». (۱)

دولت ما آخرین دولت هاست و هیچ خاندانی که دارای دولت باشند باقی نمی ماند مگر آن که قبل از ما به حکومت می رسند. (این

به علت آن است) که وقتی راه و روش ما را دیدند نگویند: اگر ما حاکم شده بودیم به همین روش عمل می کردیم و این همان فرمایش خدای عزّ و جل است که فرمود: و عاقبت با اهل تقواست.

آنچه از این دو حدیث شریف استفاده می شود، این است که ظهور حضرت بقیّه اللّه ارواحنا فداه در زمانی واقع می شود که هر گروه مدّعی حکومت، پیش از آن، امکان تجربه این امر را پیدا کرده است و برای همه آنها از این جهت اتمام حجّت صورت گرفته که هیچ کدامشان نمی توانند مشابه کار امام عصر علیه السّلام را انجام دهند. بنابراین در هر دو حدیث از اتمام حجّت بر مدّعیان حکومت جهانی-پیش از ظهور امام زمان علیه السّلام-سخن به میان آمده که البتّه لازمه این اتمام حجّت، پذیرش عموم مردم جهان نیست.

دقت شود که ممکن است خود مدّعیان بفهمند که هرگز نمی توانند حکومت عدل جهانی تشکیل دهند، ولی افکار عمومی تا آن زمان هنوز نیاز به وجود یک رهبر الهی و معصوم را احساس نکرده باشند. فرق است بین این که گروه‌ها و اصناف مدّعی حکومت عدل جهانی، ناتوانی خود را در اجرای آن احساس کنند با

\*\*\*\*\*

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۲، ح ۵۸ به نقل از الغیبه، طوسی.

{صفحه ۳۴۲}

این که مردم جهان، این حقیقت را تصدیق نمایند و آنچه در دو حدیث فوق، مطرح شده، مطلب اول است نه مطلب دوم. معلوم نیست نویسنده محترم، با چه استدلالی از مطلب اول، مطلب دوم را نتیجه گرفته‌اند. آیا لازمه این که مدّعیان، ناتوانی خود را از عملی کردن داعیه‌های جهانی‌شان احساس کنند، این است که مردم دنیا نیز به این نتیجه برسند؟ هرگز. معمولاً- کسانی که متصدّی و عهده‌دار انجام کاری می شوند، در عمل به ظرایفی از آن، واقف می گردند که در صورت عدم شایستگی، ناتوانی خود را از انجام آن، خیلی خوب درک می کنند، ولی دیگران که صرفاً تماشاچی هستند، بسیاری از نقاط ضعف متصدّیان را متوجّه نمی شوند و لذا چه بسا احساس کنند که آن مدّعیان، شایستگی تصدّی آن مقام را دارا هستند، در حالی که خود آن افراد مدّعی به خوبی ضعف و ناتوانی خود را احساس می کنند.

به هر حال لازمه این که فرد یا گروهی عدم شایستگی خود را در تصدّی یک مقام بفهمد، این نیست که سایر مردم نیز به این حقیقت واقف شوند. ما در این جا این احتمال را که مردم در شرایطی ضعف و ناتوانی حاکمان را دریابند، نفی نمی کنیم، اما استلزامی بین درک مردم و اتمام حجّت بر مدّعیان وجود ندارد. پس مطلبی که در فرمایش امام باقر و امام صادق علیهما السّلام آمده، ربطی به ادّعای مورد بحث ندارد. لذا برای اصل مدّعا هیچ دلیل نقلی وجود ندارد و اگر اعتباری داشته باشد، صرفاً از جهت عقلی است.

### عدم ضرورت آمادگی عمومی به عنوان شرط ظهور حضرت مهدی علیه السّلام

نکته دوم: در مقام بررسی عقلی، اولین مطلب این است که با توجه به مباحث گذشته، عقلاً هیچ ضرورتی وجود ندارد که مردم دنیا پیش از ظهور امام عصر علیه السّلام به چنان رشد عقلانی برسند که از بشر عادی مأیوس و ناامید شوند و تشنه و خواهان یک رهبر معصوم الهی گردند. استدلالی که معتقدان به این نظریه مطرح می کنند این است که: اگر مردم دنیا به چنین رشد عقلانی نرسند و پیش از ظهور، از

{صفحه ۳۴۳}

سویدای جان، آمادگی حکومت حضرت مهدی علیه السّلام را نیابند، آن گاه نهضت جهانی ایشان از پشتیبانی افکار عمومی برخوردار نخواهد گردید و چنین قیامی محکوم به شکست است. هر نهضت و قیامی تنها وقتی امکان پیروزی دارد که پشتوانه

مردمی داشته باشد و امام زمان علیه السّلام هم که رهبر یک قیام جهانی و فراگیر هستند، تنها در شرایطی به اهداف خود نائل می‌شوند که در هنگام ظهور با حسن استقبال عمومی مواجه شوند و این استقبال گرم تحقق نمی‌یابد مگر آن که بشر آن روز از اداره خود توسط خودش، مأیوس شود و خواهان پیروی از پیامبران و اجرای قوانین الهی ایشان گردد. نتیجه این که امام عصر علیه السّلام ظهور نخواهند کرد مگر این که بشریت، مکاتب و آیین‌های حکومت همه مدعیان اصلاح را تجربه کند و به شکست و ناکامی همه آنها واقف گردد. این کلّ استدلالی است که طرفداران نظریه مورد بحث مطرح می‌کنند. در مقام نقد این استدلال می‌توان گفت:

اولاً اگر امر ظهور امام عصر علیه السّلام را یک امر الهی بدانیم—چنان که امام صادق علیه السّلام در توضیح آیه شریفه: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» فرمودند—در آن صورت هیچ دلیلی ندارد که احکام و ضوابط حاکم بر قیام‌های بشری را در مورد ظهور آن حضرت هم جاری و ساری کنیم. به تعبیر دیگر، اگر بشر عادی قرار بود یک نهضت جهانی برپا کند و حکومت عدل الهی را در سراسر گیتی برقرار نماید، در آن صورت این قیام، یک کار بشری بود و احکام و قواعدی که همیشه بر کارهای بشری حاکم است، لزوماً در مورد آن هم جاری بود. اما وقتی خداوند می‌خواهد به وسیله حجت معصوم و برگزیده خود یک انقلاب جهانی را در سراسر دنیا ایجاد کند، هیچ ضرورتی ندارد که این کار، محکوم و مضبوط به احکام و ضوابط بشری باشد.

توضیح کامل‌تر این مطلب مهم را به آخرین فصل از همین بخش موكول می‌کنیم، امّا در این جا همین قدر اشاره می‌کنیم که اگر کاری، کار الهی باشد آن گاه نمی‌توان بدون دلیل معتبر و قطعی، کلیه احکام جاری در مورد کارهای بشر را به آن هم سرایت داد و ظهور امام زمان علیه السّلام هم از همین قبیل است. بنابراین اگر

{صفحه ۳۴۴}

بخواهیم هر یک از قواعد و ضوابط حاکم بر نهضت‌های بشری را در مورد قیام حضرت مهدی علیه السّلام جاری بدانیم، باید در مورد خصوص جریان آن قاعده و ضابطه، دلیل معتبر داشته باشیم. در استدلال مورد بحث چنین نگرشی وجود ندارد و چنان دلیلی هم ارائه نشده است. پس هر چند هیچ نهضت بشری بدون آمادگی قبلی مردمی، امکان پیروزی ندارد، اما این امر، دلیل کافی نیست برای آن که قیام امام زمان علیه السّلام هم مشمول همین حکم باشد. در پیروزی این قیام، جنود غیبی الهی دخالت دارند که نهضت‌های بشری هرگز آن را در خود سراغ ندارند و همین امر چه بسا جبران نبودن زمینه‌های بشری را بکند. (هر چند به هیچ وجه نمی‌خواهیم تأثیر جنبه‌های بشری را در پیروزی قیام امام زمان علیه السّلام نفی کنیم).

ثانیاً به فرض پذیرفتن این که پیروزی قیام حضرت، مشروط به آمادگی فکری بشر و استقبال عمومی از ایشان باشد، هیچ لزومی ندارد که این شرط پیش از ظهور آن حضرت محقق شود. همان‌طور که در بحث گذشته مطرح کردیم، امام زمان علیه السّلام پس از ظهور، دست بر سرهای بندگان خواهند گذاشت و به این وسیله عقول آنها را تکامل می‌بخشند و این کمال عقلی، سرمنشأ بسیاری از کمالات فکری و روحی مردم خواهد شد. بنابراین به حدّ کمال و رشد رسیدن نوع بشر، پس از ظهور حضرت و به برکت وجود ایشان حاصل می‌گردد و لذا نمی‌توانیم ادّعا کنیم که: «تا نوع بشر به حدّ کمال و رشد نرسد، مهدی موعود ظاهر نمی‌گردد».

### بعید بودن ظهور مشروط به یأس بشر از قوانین بشری

نکته سوم: اگر قرار باشد که ظهور امام زمان علیه السّلام مشروط باشد به این که عموم بشر از اصلاحات بشری مأیوس شوند و اعتراف کنند که یگانه طریق اصلاح بشر، پیروی از پیامبران و اجرای قوانین الهی است، معلوم نیست تا کی باید به انتظار نشست که چنین حالتی برای همه مردم دنیا حاصل شود. اعتقاد به این شرط قطعاً امید مؤمنان را نسبت به این که ممکن است ظهور امام زمان علیه السّلام نزدیک باشد، به ناامیدی تبدیل می‌کند.

{صفحه ۳۴۵}

ما-طبق آن‌چه در احادیث فرموده‌اند-موظف هستیم که در هر شب و روز و بلکه هر ساعت و هر لحظه در انتظار فرج آن حضرت باشیم و در هیچ زمانی از وقوع آن مأیوس نگردیم. اما اگر قرار باشد که ابتدا جهانیان همگی تشنه ظهور یک منجی الهی بشوند تا بعد، ایشان ظاهر گردند، چه بسا باید قرن‌ها و بلکه هزاران سال دیگر بگذرد تا چنین حالتی پدید آید! حتی سیر تاریخی بشر هم تاکنون به سمتی نبوده که بتوانیم بگوییم در حال نزدیک شدن به این نقطه است و براساس روال موجود نیز این گونه پیش نخواهد رفت. ممکن است در سالهای اخیر، عموم افراد بشر از جنایات‌های سردمداران و حاکمان ظالم به ستوه آمده باشند، اما اولاً اکثریت مردم دنیا-که غیر مسلمان هم هستند-بیچارگی‌ها و نابسامانی‌های موجود در عالم را به حساب نقص قوانین بشری نمی‌گذارند. (بلکه منشأ همه ظلم‌ها و تجاوزها را اجرا نشدن کامل همان قوانین می‌دانند و حاکمان ستمگر را در این امر، مقصّر می‌دانند.) پس نمی‌توان ادعا کرد که جهانیان روزبه‌روز به نقصان و سستی قوانین بشر و افکار کوتاه قانون‌گذاران بیشتر پی می‌برند.

و ثانياً اگر هم سرخوردگی‌هایی از برخی از قوانین بشری و بین‌المللی پیدا کرده باشند، باز هم اغراض سوء و نیت‌های پلید افراد خاصی را در نقصان و کاستی آنها مؤثر می‌دانند و معتقدند که اگر نخبگان و متفکران عدالت‌خواه بشر، فراهم آیند و باهم دست به تدوین قانونی نو بزنند، تمام نقائص قوانین پیشین را جبران خواهند کرد. بشر امروز به آن‌چه خود آن را «عقلانیت» (۲) می‌نامد، سخت مؤمن و معتقد است و همه نگون‌بختی‌های موجود در دنیا را در این می‌بیند که حاکمان و قدرتمندان از اصول این عقلانیت، پیروی نمی‌کنند.

شاهدی که برای اثبات و تأیید این عقیده وجود دارد، این است که همه عقلای عالم، به خوبی از بی‌عدالتی‌ها و تبعیض‌های ستمگرانه در برخی از قوانین بین‌المللی (مانند وجود حقّ و تو برای برخی از قدرت‌های بزرگ جهانی در شورای امنیت سازمان ملل متحد) آگاهند، اما به خاطر سلطه زورمدارانه مستکبران جهانی

\*\*\*\*\*

۱- ادله این مطلب را می‌توانید در کتاب «سلوک منتظران» بخش سوم مطالعه فرمایید.

۲- Raticality.

{صفحه ۳۴۶}

در اداره سازمان‌های بین‌المللی، توانایی اصلاح قوانین آنها را ندارند. پس به عقیده بسیاری از فرهیختگان و متفکران بشری (غیر از مسلمانان)، مشکل در درجه اول، اجرا نشدن قوانین صحیح بین‌المللی است و در مواردی هم که نقصی در خود قوانین هست، مشکل، تشخیص آن نقص نمی‌باشد، بلکه قدرت و غلبه ظالمانه جنایت‌کاران را مانع از تصحیح و تکمیل قانون‌ها می‌دانند.

با این ترتیب، چنین نیست که عقلای بشر به عدم توانایی خود در تدوین قوانین مرقّی و صحیح پی برده باشند یا این که حداقل بتوانیم بگوییم که در حال نزدیک شدن به این درک هستند. لذا خیال این که روزی افراد بشر به این باور برسند، تا بعد، امام عصر علیه السّلام ظهور کنند-با توجه به وضع موجود-قدری رؤیایی به نظر می‌آید و وضعیتی که در حال حاضر بر بشریت حاکم است، نویدبخش امید و انتظار واقع‌بینانه‌ای نیست. اشکال اساسی آن، ناامیدی فراگیر از قیام حضرت مهدی علیه السّلام است که با آیات و احادیثی نظیر «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ تَرَاهُ قَرِيباً» (۱) و «نَجَى الْمُقَرَّبُونَ» (۲) سازگار نمی‌باشد.

پس می‌توانیم این عقیده را به دلیل تعارض آن با ادله‌ای که مضمون آنها «لزوم نزدیک شمردن ظهور» است، مردود و باطل بشماریم. البته مقصود از این تعبیر، «استعجال» مذموم در روایات نیست، بلکه مراد این است که هر روز و شب یا هر ساعت و لحظه، ظهور امام عصر علیه السّلام را ممکن بشماریم. (۳)

مشروط نبودن ظهور به رواج فساد

نکته چهارم: این که فرموده‌اند: «باید... فساد و طغیان شهوات و ظلم و ستم همه را در رنج و فشار گذارد... بی‌عفتی و فحشاء به قدری رواج پیدا کند که در کنار خیابانها و ملاء عام زن و مرد علنا مانند حیوانات از ارتکاب آن شرم نکنند و حیا و آزر آنها از میان برود... وقتی

\*\*\*\*\*

۱- معارج/۷. یکی از مصادیق این آیه شریفه در احادیث نزدیک شمردن ظهور امام عصر علیه السّلام دانسته شده است. (بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۱۲)

۲- الغیبه، نعمانی، باب ۱۱، ح ۵.

۳- توضیح تفاوت این امر با «استعجال» در کتاب «معرفت امام عصر علیه السّلام» ص ۳۸۵ تا ۳۸۷ آمده است. {صفحه ۳۴۷}

اوضاع و احوال این گونه شد و از تمدن (منهای انسانیت) کنونی همه به ستوه آمدند و تاریکی جهان را فراگرفت، ظهور یک رجل الهی و پرتو عنایات غیبی با حسن استقبال مواجه می‌شود» مقصود چیست؟

اگر این مطالب را به عنوان «توصیف» زمان پیش از ظهور امام عصر علیه السّلام بیان کرده‌اند، می‌تواند قابل قبول باشد؛ اما اگر مراد، بیان «شرط ظهور» باشد، نمی‌تواند مورد قبول باشد. حادثی که دلالت بر غلبه ظلم و جور در زمان ظهور حضرت می‌کنند، همگی در مقام توصیف آن زمان هستند نه بیان پیش شرط لازم برای ظهور. در فصل آینده، تفاوت دقیق این دو معنا را با یکدیگر بیان خواهیم کرد، ولی فراموش نشود که بحث ما در مورد شرایط لازمی است که برخی برای ظهور حضرت ادعا کرده‌اند. ظاهر عباراتی که نقل کردیم- با توجه به بحث مؤلف- ناظر به بیان این نکته است که اگر اوضاع و احوال جهانی برای حسن استقبال از امام زمان علیه السّلام فراهم نباشد، ظهور ایشان به تأخیر می‌افتد و به‌طور کلی این مطلب را تحت عنوان «آماده شدن اوضاع جهان» مطرح نموده‌اند و آن را یکی از مصالح غیبت حضرت بر شمرده‌اند.

به‌هر حال اگر آمادگی مردم جهان برای استقبال از امام عصر علیه السّلام مشروط به رواج بی‌عفتی و فحشاء و از بین رفتن شرم و حیا باشد، قطعاً چنین آمادگی و استقبالی مطلوب و ممدوح نیست و نباید به تحقق آن دل خوش نمود. ولی البتّه- همان‌طور که قبلاً گفتیم- اصلاً شرط لازم برای ظهور حضرت، آمادگی و استقبال عمومی مردم نیست تا کسی بخواهد به چنین قیمت گزافی آن را به دست آورد. بنابراین چه لزومی دارد که آمادگی مردم را- بدون دلیل معتبر و قطعی- پیش شرط تحقق ظهور تلقی کنیم و آن‌گاه برای تحقق آن، رواج بی‌عفتی- در حدّ حیوانات- را شرط بدانیم؟ آری اگر واقعا شرط ظهور، آمادگی مردم جهان باشد و شرط لازم برای این آمادگی هم رواج بی‌عفتی در حدّ حیوانات باشد، آن وقت باید رواج بی‌عفتی را شرط ظهور امام زمان علیه السّلام دانست! این برداشتی است که نه با عقل و نه با شرع سازگاری ندارد و قطعاً مؤلف بزرگوار و دانشمندی که آن عبارات را مرقوم {صفحه ۳۴۸}

فرموده‌اند، چنین مطلبی را قبول ندارند. پس بهتر است هیچ کدام از این دو را به عنوان «شرط» معرفی نکنیم، نه آمادگی مردم جهان را شرط ظهور بدانیم و نه رواج بی‌عفتی را شرط آمادگی مردم. در روایات هم هیچ ذکری از آمادگی مردم پیش از ظهور حضرت نشده است و از رواج فساد و ظلم نیز- نه به عنوان شرط بلکه به منظور توصیف زمان پیش از ظهور- سخن به میان آمده که در فصل آینده به توضیح آن خواهیم پرداخت.

{صفحه ۳۴۹}

### فصل ۳: بررسی نظریاتی درباره پیش شرط ظهور

در دو فصل گذشته اکثر ادله نقلی و عقلی را که برای اثبات ضرورت آمادگی عمومی مردم، به عنوان شرط لازم ظهور امام زمان علیه السلام مطرح شده، نقد و بررسی نمودیم. اکنون برای تکمیل این بحث باید به ارائه برخی نظریاتی پردازیم که با رویکردهای دیگری به این مسأله پرداخته‌اند و هریک خواسته‌اند به طریقی غیر از آنچه در فصل گذشته مطرح شد- برای ظهور، «پیش شرط» معین کنند و در همین زمینه، نقش مردم و خواست ایشان را بسیار لازم و ضروری تلقی کرده‌اند.

بعضی از طراحان این گونه نظریات تا آنجا پیش رفته‌اند که از اصل، ظهور را کار خود مردم دانسته و معتقد شده‌اند که خدا و امام زمان علیه السلام هریک کار خود را انجام داده‌اند و این مردم هستند که باید ظهور بکنند و امام علیه السلام را از انتظار فرج خارج کنند!

ما در این فصل سه نظریه مختلف اما شبیه به یکدیگر را مطرح می‌کنیم و به نقد و بررسی هریک می‌پردازیم:

### یک نظریه تاریخی- کلامی در بیان شرایط ظهور

#### اشاره

این نظریه بر آن است که:

{صفحه ۳۵۱}

به اعتقاد عموم دینداران (اعم از مسلمین و غیرمسلمین) موعودی در پایان تاریخ خواهد آمد که چند و چون این موعود برحسب ادیان، متفاوت است؛ از نظرگاه اسلامی، آن موعود وقتی درخواهد رسید که جهان پر از ظلم و جور شده باشد و او جهان را از پس این ظلم و جور، از عدل و داد پر خواهد کرد. از این که ادیان وعده ظهور موعودی را در نقطه نامعینی از تاریخ داده‌اند و رسالت تاریخی عظیمی بر دوش او نهاده‌اند و انتظار تحوّل سترگی را از او و به دست او می‌برند چه باید فهمید؟ و مقدم بر ظهور وی تاریخ را واجد چگونه تحولاتی باید دید؟ تحولات دفعی و ناگهانی و بی سابقه یا تدریجی و آرام؟ آیا بناگاه قطعه‌ای از تاریخ، صددرصد متفاوت با قطعه پیشین در می‌رسد و همه چیز عوض می‌شود یا این که نه، مقطعی از تاریخ رفته رفته و به آرامی جای خود را به مقاطع و دورانه‌های متفاوت بعد می‌دهد؟ آیا واقعا درآمدن موعود تاریخی ادیان به این معناست که جهان پر از پلیدی و پلشتی و ناپاکی و ناپارسایی و ملامال از ضدیت با حق، فسق و کفر است و یکباره موعود ادیان در می‌رسد و در مدّت فوق العاده کوتاه ورق را برمی‌گرداند و تحوّل به غایت دفعی در کلّ تاریخ و اجتماع بشری پدید می‌آورد و به ناگاه تمام سیاهی‌ها و پلیدی‌ها جای خود را به روشنی‌ها و پاکی‌ها می‌دهند؟ مگر پیامبران این گونه بوده‌اند و نقش آنان در تاریخ چنین بوده است؟

درست است که شخصیت‌های بزرگ، کارهای بزرگ می‌کنند، امّا به تعبیر راسل، همیشه شخصیت‌های بزرگ در نقطه‌های تعادل تاریخ ظهور می‌کنند و تعادل بدین معناست که نیروهای خوب و نیروهای بد همچون دو کفه ترازو و در حال تعادل باشند و از یک میزان سنگینی برخوردار باشند به نحوی که با اندک تلنگری یکی بر دیگری بچربد. اگر تعادل نباشد و یکی از طرفین سنگینی فزونی فوق العاده‌ای نسبت به طرف دیگر داشته باشد، در این صورت برای برگرداندن وضعیت، نیاز به اعمال نیرو و فشار بسیار زیادی است. لذا شرط و معنای تعادل این است که به اندازه بدی، خوبی هم باشد و فقط در این صورت است که برگرداندن ورق، ممکن و میسر خواهد بود و در غیر این صورت تحوّل، فوق العاده دشوار است. اگر معتقدیم وقتی آن موعود درخواهد رسید که جهان ملامال از ظلم و جور باشد، این اعتقاد را نباید

{صفحه ۳۵۲}

چنان معنا کرد که تاریخ به تدریج آمادگی خود را نسبت به یک قیام اصلاحگرانه از دست می‌دهد و در آن نقطه‌ای که کمترین

آمادگی را دارد، آن موعود ظاهر می‌شود؛ بلکه به‌عکس، تاریخ به تدریج آمادگی بیشتری نسبت به چنین ظهور اصلاح‌گرانه‌ای پیدا می‌کند و در نقطه‌ای که در اوج این آمادگی است، آن ظهور صورت می‌گیرد. و این آمادگی فقط یک عطش روحی و به جان آمدن از ستم نیست، بلکه یک آمادگی عینی برای اصلاح است.

تلقی ما از ظهور مصلح موعود باید این گونه باشد. مگر نه آن است که یک مصلح عالم به زمان، آن هنگام درمی‌آید که کار او بگیرد و آن گاه دست به عمل می‌گشاید که توفیق رفیق او گردد؟ پس لازمه باور به مهدویت این خواهد بود که سمت و سوی بشریت اگرچه توأم با یک رشته حوادث جنبی نامطلوب است، اما علی‌العموم در راستای رشد فکری-اجتماعی آدمیان باشد و بشریت چنان شکل و سطح و ارتفاعی پیدا کند که بستر و زمینه مساعد و مناسبی را برای برخاستن مصلح موعود و نشر توفیق‌مند دعوت او فراهم آورد. هرگز چنان نخواهد بود که بیشتر مردم فاسد باشند و امام زمان (عج) با کشتن بیشتر این مردم، نظام خود را مستقر سازد. البته هر نهضتی و انقلابی ملازم با خشونت و خونریزی است، امّا اگر نهضتی بر آن باشد که با از میان بردن بیشتر کسانی که می‌خواهد بر آنها حکومت کند، نظام خود را مستقر سازد، از همان ابتدا آشکار است چنین نهضتی تولدش زودرس است و مرگش زودرس‌تر و حال آن‌که قیام مصلح موعود، قیامی است برای بشریت و برای اصلاح و برای ماندن. (۱)

برای بررسی این نظریه، ابتدا اصل استدلال نویسنده را خلاصه می‌کنیم. این استدلال از دو مقدمه و یک نتیجه تشکیل می‌شود. نویسنده، مقدمه اول را از ادله دینی و مقدمه دوم را از فلسفه تاریخ گرفته است. مقدمه اول این است که موعود جهانی وقتی ظهور می‌نماید که جهان پر از ظلم و جور شده باشد (این را از ادله نقلی استفاده می‌کند). مقدمه دوم نیز براساس نظریه راسل بنا می‌شود که می‌گوید:

\*\*\*\*\*

۱- مدارا و مدیریت، عبد‌الکریم سروش، ص ۳۸۸ تا ۳۹۰.

{صفحه ۳۵۳}

«شخصیت‌های بزرگ همیشه در نقطه‌های تعادل تاریخ ظهور می‌کنند». جمع بین این دو مقدمه چنین است که در هنگام ظهور موعود جهانی، باید به همان اندازه که ظلم و جور هست، نیروهای خوب و عدالت‌خواه هم باشند، تا این دو همچون دو کفه ترازو در حال تعادل با یکدیگر قرار بگیرند. در چنین شرایطی است که آن موعود ظهور خواهد کرد و با اندک تلنگری عدل را بر ظلم غلبه خواهد داد.

در ضمن بیان این استدلال، یک مدّعی دیگر هم مفروض گرفته شده و آن این است که جهان در مجموع، روی به سوی نیکویی دارد و بشریت در حال نزدیک شدن به رشد فکری-اجتماعی بالایی است. دلیل این مدّعا آن است که چون تغییر و تحولات اجتماعی به صورت دفعی و ناگهانی اتفاق نمی‌افتد، برای آن‌که در پایان تاریخ بین نیروهای خوب و بد (که مطابق ادله دینی جهان را پر خواهند نمود) تعادلی برقرار باشد، باید بگوییم که سیر تاریخی جهان بشری رو به سوی رشد و تعالی روحی و فکری دارد، به طوری که در پایان راه، زمینه برای برخاستن مصلح موعود و نشر توفیق‌مند او کاملاً فراهم خواهد بود. ما نقد و بررسی خود را از همین نکته اخیر آغاز می‌کنیم:

### ظهور مصلحان الهی در غیر نقاط تعادل تاریخ

اولین مطلب این است که: به چه دلیل می‌گویند تغییر و تحولات اجتماعی به صورت دفعی و ناگهانی صورت نمی‌پذیرد؟ تنها دلیلی که مطرح کرده‌اند این است که: «یک مصلح عالم به زمان، آن هنگام در می‌آید که کار او بگیرد».

این همان چیزی است که در فصل گذشته، مورد نقد قرار دادیم و گفتیم که: بله، اگر یک مصلح بشری بخواهد به روال عادی



کارهای بشر، تغییر و تحوّل را در سطح جامعه یا کلّ عالم معماری کند، علی القاعده باید زمینه‌های نهضت و انقلابش کاملاً فراهم باشد و گرنه حرکتش قرین توفیق نخواهد بود. این یکی از ضوابط و قواعد حاکم بر حرکت‌های بشری است. حال اگر مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف یک بشر عادی بود و می‌خواست به طریق عادی و طبیعی نهضت و قیامی راه بیندازد، لازمه‌اش آن بود که زمینه‌های عادی پیروزی برایش فراهم شود

{صفحه ۳۵۴}

تا حرکتش موفقیت آمیز باشد، اما سخن، درست در همین قسمت است.

بارها بر این حقیقت تأکید کردیم که نه ایشان یک فرد عادی و معمولی هستند و نه کاری که می‌خواهند انجام دهند یک کار عادی بشری است. حضرت مهدی علیه السلام یک رهبر معصوم الهی است و قیامش هم یک کار خدایی. بنابراین هیچ لزومی ندارد که شرایط و زمینه‌های عادی پیروزی برای قیام ایشان از قبل فراهم باشد. مثالی که نویسنده نظریه مورد بحث مطرح کرده، درست برخلاف مدّعی او است. ایشان در مورد پیامبران مدّعی شده که در نقطه‌های تعادل تاریخ، ظهور کرده‌اند. آیا واقعا چنین بوده است؟

بیشترین اطلاع ما در خصوص حضرت خاتم انبیا صلی الله علیه و اله و سلم و اوضاع و احوال زمان بعثت ایشان است. آیا هیچ مورّخ منصفی می‌تواند ادّعا کند که نیروهای خوب و بد در زمان بعثت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم همچون دو کفه ترازو در حال تعادل بودند؟! بهترین کسی که اوضاع زمان بعثت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم را توصیف نموده، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که در یکی از خطبه‌های خویش چنین می‌فرماید:

خداوند پیغمبر اسلام صلی الله علیه و اله و سلم را در زمانی فرستاد که مدّتی طولانی از متوقّف شدن ارسال پیامبران و نزول وحی می‌گذشت و امت‌ها در خوابی دراز فرو رفته بودند. فتنه‌ها در همه‌جا چیره شده و کارها پراکنده و درهم گردیده بود. و آتش جنگ از هر سوی زبانه می‌کشید. نور و روشنایی دنیا فرو رفته و ناپدید شده و فریب کاری‌های آن آشکار بود. در هنگامی که برگ‌های دنیا زرد گشته و در حالی که برای به دست آمدن ثمره و میوه‌ای از آن امید نمی‌رفت و آبی که این درخت را سیراب سازد فرو رفته و خشک شده بود. به راستی و حقیقت، نشانه‌های هدایت نابود شده و علامتهای پستی و زبونی آشکار گشته بود. دنیا با چهره‌ای زشت و زنده به اهل خود می‌نگریست و در روی طالبان خود با قیافه‌ای عبوس و با ترشروی نظر می‌کرد. میوه درخت دنیا فتنه و خوراک آن مردار بود، در باطن و درون آن ترس و وحشت و در ظاهر و بیرون آن، شمشیر و خشونت وجود داشت. (۱)

\*\*\*\*\*

۱- نهج البلاغه، ترجمه فقیهی، خ ۸۸، ص ۲۳۵.

{صفحه ۳۵۵}

آیا در شرایطی که به فرمایش امیر مؤمنان علیه السلام نشانه‌های هدایت از بین رفته و نابود شده بود (قد دَرَسَتْ مَنَارُ الْهُدَى)، می‌توان ادّعا کرد که نیروهای حقّ و باطل در تعادل با یکدیگر بودند؟ واقعیت این است که ظهور پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در زمان بعثت، یک پدیده عادی بشری نبود، همان‌طور که خود ایشان هم یک بشر عادی نبودند. غلبه و پیروزی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم جز با عنایت‌های خاصّ الهی و امدادهای اعجاز آمیز پروردگار ممکن نبود و این خود، نشانگر خدایی بودن امر ایشان است. سایر پیامبران الهی هم -اگر توفیقی در رسیدن به اهداف خود داشتند- جز بر همین منوال نبوده است. ولی البتّه از این حقیقت نباید غافل شد که اکثر رسولان خداوند -برخلاف نظر نویسنده «ریشه در آب است» (۱)- از جهت اهداف مورد نظرشان در دنیا، کارنامه کامیابی نداشته‌اند، ولی این ناکامی هیچ نقصی به الهی بودن بعثت و ظهور ایشان نمی‌زند. به هر حال

هیچ‌یک از ایشان در نقطه تعادل تاریخ-به تعبیر راسل- ظهور نکرده‌اند.

آری، اصلاح‌گران بشری تنها در شرایطی توفیق پیروزی داشته‌اند که هم به اندازه کافی نیروهای طرفدار در اختیار داشته‌اند و هم زمینه مقبولیت مردمی برایشان فراهم بوده است. هیچ مصلح عادی، بر مبنای روال طبیعی نمی‌تواند بدون وجود چنان شرایطی به اصلاح‌گری-آن هم در حد وسیع و گسترده- پردازد، ولی مغفول نماند که قیاس پیامبران و اوصیای ایشان با مصلحان عادی بشر صحیح نیست، به خصوص حضرت مهدی موعود علیه السّلام که از طرف خداوند مأموریت ویژه و منحصر به فردی برای اصلاح جهانی دارند و از این نظر از همه پیامبران و امامان علیهم السّلام ممتازند. بنابراین نه کار انبیا را می‌توانیم با افراد عادی بشر مقایسه کنیم و نه بالاتر از آن، نهضت جهانی و فراگیر امام مهدی علیه السّلام را می‌توانیم در سطح قیام‌های سایر برگزیدگان الهی بدانیم.

\*\*\*\*\*

۱- عبد الکریم سروش، مدارا و مدیریت، ص ۳۸۱ تا ۴۱۸.

{صفحه ۳۵۶}

### رو به سوی رشد نداشتن تاریخ بشریت

مطلب دوم: ما به هیچ‌وجه نمی‌توانیم ادّعا کنیم تاریخ بشر رو به سوی رشد و تعالی روحی و فکری دارد. اگر به صورت واقع‌بینانه و عینی نگاه کنیم، می‌بینیم که روزه‌روز بشریت از جهت اخلاقی بیشتر در منجلاب فساد فرو می‌رود. در عصر ارتباطات، همراه با توسعه سیاسی و اقتصادی و تحت عنوان توسعه فرهنگی، تقیدات دینی و اخلاقی جوامع ضعیف‌تر شده و خداوند متعال روزه‌روز بیشتر فراموش می‌گردد. در عصر دموکراسی، به نام آزادی، ظلم‌ها و جنایت‌ها رنگ و لعاب حقوق بشری به خود گرفته و شهوت‌رانی و لذت‌طلبی تحت عنوان «عقلانیت مدرن» تبلیغ و ترویج می‌شود. این واقعیتی است که بالعیان می‌توان مشاهده کرد. اما استدلال نویسنده مذکور این است که چون ادیان، ظهور موعود جهانی را وعده داده‌اند و به علاوه تحقّق چنین امری به صورت ناگهانی و دفعی امکان‌پذیر نیست، پس علی‌القاعده باید بگوییم جهان رو به بهتر شدن پیش می‌رود!

ما در توضیح مطلب اول، بطلان مقدمه این استدلال را روشن ساختیم و معلوم شد که ما نمی‌توانیم ادّعا کنیم که تغییر و تحولات اجتماعی-با قید الهی بودن- حتماً باید به صورت تدریجی و با وجود زمینه‌های طبیعی آن انجام شود، در نتیجه برای ظهور مهدی موعود علیه السّلام، رسیدن تاریخ به نقطه تعادل نیروهای خوب و بد، شرط نمی‌باشد. بنابراین دیگر دلیلی برای این که جهان رو به سوی خوبی و رشد و تعالی فکری دارد، باقی نمی‌ماند، علاوه بر این که به وضوح، شاهد تحقّق عکس این حالت در جامعه بشری هستیم.

### درخشان بودن آینده تاریخ فقط براساس اخبار غیبی

مطلب سوم: این که ما دینداران، آینده تاریخ را درخشان و امیدوارکننده می‌دانیم، صرفاً براساس اعتماد به اخبار و احادیثی است که گویندگان آنها از هر گونه خطا و اشتباه، مصون و معصوم بوده‌اند و افرون بر این معتقدیم که صرفاً نظر

{صفحه ۳۵۷}

از این اخبار غیبی، با تکیه بر هیچ قاعده و قانون علمی و فلسفی و تاریخی و... نمی‌توانیم آینده تاریخ را این گونه پیشگویی نماییم. اصولاً پیشگویی و خبر دادن از غیب، جز از سوی رهبران الهی و پیشوایان معصوم پذیرفتنی نیست و بنابراین اگر کسی به این گونه اخبار و احادیث اعتماد نداشته باشد، هرگز نمی‌تواند ادّعا کند که تاریخ، پایانی روشن و امیدبخش دارد. چنین پیشگویی‌هایی تنها از طرف پیامبران و امامان علیهم السّلام مجاز است و اعتقاد به آن هم صرفاً از همین طریق ممکن می‌باشد.

## مشروط نبودن ظهور امام زمان علیه السلام به پر شدن جهان از ظلم و جور

مطلب چهارم: این که در احادیث اسلامی گفته شده جهان در زمان ظهور مهدی موعود پر از ظلم و جور خواهد بود، هرگز نباید این طور تفسیر شود که «شرط» ظهور ایشان، غلبه ظلم و جور است. به متن یکی از این احادیث توجه فرمایید که از حضرت سید الشهداء علیه السلام نقل شده است:

لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا كَذَلِكَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ. (۱)

اگر به فرض از عمر دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خدای عز و جل آن روز را چنان طولانی می کند تا مردی از فرزندان من قیام نماید که زمین را از عدل و داد انباشته سازد همان گونه که از ظلم و جور پر شده است، از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم شنیدم که این گونه می فرمود.

به تعبیر مرحوم میرزا محمد تقی اصفهانی مؤلف کتاب شریف «مکیال المکارم» احادیث درباره این موضوع، تواتر معنوی دارند. (۲) پس تحقق این حالت در هنگام ظهور مهدی موعود علیه السلام قطعی و مسلم است. اما نکته مهم آن است که

\*\*\*\*\*

۱- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۳۰، ح ۴.

۲- مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۱۹.

{صفحه ۳۵۸}

این احادیث بیان کننده «شرط» ظهور آن حضرت نیستند، بلکه صرفاً اوضاع و احوال زمان ظهور را «توصیف» می کنند. فرق است بین این که چیزی شرط تحقق یک امر باشد و این که صرفاً یکی از اوصاف آن را بیان کند.

متأسفانه برخی در اثر سوء برداشت از این روایات، تصوّر کرده اند که هرچه فراگیری ظلم و جور در جهان بیشتر شود و فساد رواج بیشتری پیدا کند، امام عصر علیه السلام زودتر ظهور خواهند فرمود. لذا به غلط این نتیجه را گرفته اند که برای تعجیل در فرج آن حضرت باید فساد را رواج داد!! این عقیده نادرست از بزرگترین بدعت‌هایی است که در موضوع «مهدویت» به وجود آمده و با اصول دین داری و بندگی خدا صدمه‌رسان دارد. ما هیچ گاه و به هیچ دلیلی نمی توانیم مجوز انجام گناه یا فساد را-هرچند به صورت محدود و حتی برای یکبار-به احدی بدهیم و هر برداشتی از احادیث مهدویت که چنین نتیجه‌ای داشته باشد، به همین دلیل باطل و مردود است.

عقیده صحیح در خصوص این گونه احادیث آن است که ظهور حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف به هیچ وجه، «مشروط» و «متوقف» بر غلبه و رواج فساد و ظلم در جامعه و جهان نمی باشد و لذا از آنها به هیچ وجه، دستور العمل و تکلیف استنتاج نمی گردد. وظیفه ما در هر شرایطی آن است که زیر بار هیچ ظلم و ستمی نرویم و ارتکاب آن را از هیچ کس مجاز نشماریم. اما احادیثی که بر غلبه ظلم و جور در جهان-مقارن با ظهور امام زمان علیه السلام- دلالت می کنند، صرفاً جنبه پیشگویی و اخبار غیبی دارند و نمی توان از آنها وظیفه و دستوری استنباط کرد (دقت شود).

به علاوه نظیر آنچه در توضیح مطلب سوم گذشت، اعتقاد دینداران به این امر، از جهت اعتمادی است که به گویندگان این احادیث-از جهت اخبار از غیب- دارند. لذا به همان دلیل که پایان تاریخ را روشن و امیدبخش می دانند، ظهور مصلح جهانی را در آن برهه، مقارن با غلبه ظلم و جور در جهان می شمردند و هر دو عقیده صرفاً مبتنی بر ایمان به غیب است که شرط اصلی ایمان و تقوا می باشد.

### استقرار حکومت حضرت مهدی علیه السلام مستلزم گسترش عمومی نیست

مطلب پنجم: لازمه اعتقاد به این که جهان پیش از ظهور حضرت مهدی علیه السلام پر از ظلم و فساد باشد، این نیست که: «امام زمان علیه السلام با کشتن بیشتر کسانی که می‌خواهد بر آنها حکومت کند، نظام خود را مستقر سازد!» کسی که چنین توهم کند، مرگ نهضت مهدوی را هم - به دلیل مردمی نبودن - زودرس می‌داند! شیعه - همان‌طور که در فصل گذشته توضیح دادیم - براساس ادله نقلی در این زمینه معتقد است که امام عصر علیه السلام پس از ظهور خود، تغییر و تحولات بزرگی در عرصه فکر و عقل بشر ایجاد خواهند کرد و در اثر تکامل عقلی که پس از ظهور در بشر حاصل می‌شود، زمینه برای ایمان اختیاری بسیاری از مردم - حتی اهل کتاب - فراهم خواهد شد. بنابراین استقرار نظام عدل مهدوی هیچ نیازی به کشته شدن بیشتر کسانی که حضرت بر آنها حکومت خواهند کرد، ندارد. البته هستند مردمی که با کراهت قلبی، تسلیم ایشان خواهند شد، ولی این امر هیچ محذور عقلی ندارد، چرا که خداوند طبق وعده‌هایی که فرموده است، دین حق را - علی‌رغم کراهت کافران و مشرکان - بر همه آیین‌های دیگر غلبه خواهد داد. وعده قرآن کریم چنین است:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ. (۱)

او (خداوند) آن کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه آئین‌ها پیروز گرداند، هر چند مشرکان از این امر کراهت داشته باشند.

ابو بصیر در تفسیر این آیه از حضرت امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمودند:

وَاللَّهِ مَا نَزَلَ تَأْوِيلُهَا بَعْدُ وَلَا يَنْزِلُ تَأْوِيلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَبْقَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَلَا مُشْرِكٌ بِالْإِمَامِ إِلَّا كَرِهَ خُرُوجَهُ... (۲)

\*\*\*\*\*

۱- برائت/۳۳.

۲- کمال الدین و تمام النعمة، باب ۵۸، ح ۱۶.

{ صفحه ۳۶۰ }

قسم به خدا تأویل این آیه هنوز نیامده و نخواهد آمد تا وقتی که حضرت قائم علیه السلام قیام فرماید. آن هنگام که ایشان قیام نمایند، هیچ کس که به خدای بزرگ کافر باشد یا نسبت به امام علیه السلام شرک بورزد، باقی نمی‌ماند مگر آن که از قیام ایشان کراهت دارد...

آری کسانی که با دیدن آن همه معجزات - که پس از ظهور توسط وجود مقدس امام عصر علیه السلام آشکار می‌شود - باز هم از سر عناد و انکار حق و حقیقت، بر کفر و شرک خویش اصرار بورزند، باید هم از قیام آن حضرت کراهت داشته باشند. اینها همان کسانی هستند که یا مجبور به تسلیم خواهند شد و یا راهی جز کشته شدن در پیش نخواهند داشت.

### دموکراسی، معیار مشروعیت نظام حکومت امام زمان علیه السلام نیست

در این جا باید از یک اشتباه فکری و عقیدتی پرهیز نماییم. برخی خواسته‌اند برای حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام بر پایه نظریه «دموکراسی»، نوعی پشتوانه مردمی دست و پا کنند و این کار را در زمان حاضر - که همه دنیا دم از دموکراسی و حکومت مردمی می‌زنند - یک ضرورت و خدمت به اندیشه مهدویت شیعی محسوب می‌کنند. (۱) اینها نگران هستند که اگر

احادیثی دالّ بر کشته شدن دشمنان معاند امام زمان علیه السّلام-به دست ایشان-را مطرح کنند، تصویر خشونت باری از حکومت آن حضرت در ذهن افراد ترسیم شود و این، باعث طرد آنها از عقیده به مهدویت گردد. ما نمی‌خواهیم بگوییم که این گونه احادیث را باید در همه‌جا و نزد همه کس مطرح کرد و توجّهی به پیامدهای فکری آن نداشت. این کار به هیچ‌وجه صحیح نیست؛ بلکه در بیان روایات باید همیشه ظرفیت‌ها و قابلیت‌های افراد را در نظر گرفت، تا خدای ناکرده کسی به دلیل کم‌ظرفیتی، از اعتقادات صحیح دینی طرد نشود. به همین دلیل، طرح بسیاری از احادیث مهدویت برای عموم افراد به جای آن که مفید باشد، گاهی مخرب است.

\*\*\*\*\*

۱- رجوع شود به: ماهنامه موعود، ش ۵۳، مقاله «آسیب‌شناسی باور به ظهور منجی».

{صفحه ۳۶۱}

امّا طرح نکردن این گونه احادیث به این معنا نیست که ما ارزش‌های غیر دینی را به عنوان معیار مقبولیت حکومت حضرت مهدی علیه السّلام ارائه کنیم. ما باید اندیشه مهدویت شیعی را تنها بر پایه و با محوریت رضای پروردگار و بندگی خداوند، برای افراد مختلف معرفی نماییم و باید به دیگران بیاموزیم که هیچ ملاکی جز آنچه خشنودی خالق متعال را تحصیل و تضمین می‌کند، برای مشروعیت و مقبولیت نظامی که امام عصر علیه السّلام در جهان مستقر خواهند ساخت، وجود ندارد و لذا دموکراتیک بودن حکومت مهدوی، معیار حقیقت آن نیست.

اگر بتوانیم این اندیشه را برای شیعیان و غیر شیعیان (از مسلمانان) به خوبی تبیین و تفهیم کنیم، خدمت بزرگی به دینداری عموم آنها نموده‌ایم. البته نسبت به کسانی که خارج از آیین اسلام در حال مطالعه و آشنایی با اندیشه مهدویت هستند، باید قدری احتیاط کنیم و از ابتدای امر، همه آنچه در اعتقادات شیعی مان هست، برای آنها مطرح نکنیم، بلکه به تدریج و با رعایت ظرفیت‌های آنان، حقایق دین را آرام آرام ارائه نماییم. به هر حال، ارائه اعتقادات صحیح، یک مطلب است و صحت خود آن اعتقادات، مطلبی دیگر. نباید رعایت ملاحظاتی که ما را در ارائه و طرح مطالب صحیح، محدود و مقید می‌کند، معیاری برای صحت و سقم خود آن مطالب تلقی شود.

در بحث فعلی هم باید مراقب باشیم تا این خلط صورت نگیرد. برای یک شیعه معتقد به خدا و امام زمان علیه السّلام تنها معیار مشروعیت و مقبولیت حکومت عدل جهانی، مطابقت آن با رضا و خشنودی خداوند است. نه دموکراتیک بودن و نه دموکراتیک نبودن، هیچ‌یک معیار خوبی یا بدی نمی‌باشد. حال، این که کجا و در چه شرایطی و به چه اندازه این حقیقت، قابل طرح هست یا خیر، بحث دیگری است.

### یک نظریه نقلی-کلامی در ارائه پیش شرط ظهور

طراح این نظریه، بحث خود را در مقابل نظریه کسانی قرار داده که معتقدند: «فراگیری و جهان شمولی فساد» پیش شرط ظهور حضرت مهدی علیه السّلام است و تا

{صفحه ۳۶۲}

جهان پر از ظلم و ستم نشود، امام علیه السّلام ظهور نخواهند کرد. ایشان در ردّ این اندیشه باطل، بین «توصیف زمان ظهور» و «پیش شرط ظهور» تفکیک نموده و اولی را مدلول روایات اهل بیت علیهم السّلام می‌داند نه دومی را. این بحث کاملاً صحیح و مورد قبول است که چون در ذیل عناوین گذشته مطرح کرده‌ایم، اکنون نیازی به توضیح مجدد آن نمی‌بینیم. امّا نظریه مورد بحث این است که می‌گوید:

در متون حدیثی تصریح شده که پیش شرط ظهور، تغییر جامعه و حرکت آن به سمت صلاح و فلاح است.

نویسنده برای اثبات نظریه خود، روایتی را از امام باقر علیه السلام به این مضمون نقل می‌کند:

کسی از امام باقر علیه السلام می‌پرسد که چه وقت ظهور حضرت مهدی علیه السلام اتفاق می‌افتد تا دل ما شاد گردد؟ حضرت در قالب بیان یک حکایت آموزنده، تاریخ را به سه دوره؛ زمان گرگ صفتی، زمان میش صفتی، و زمان ترازو تقسیم کرده و روشن می‌سازد که در کدام یک از این دوره‌ها، امکان ظهور وجود دارد.

حکایت این است که عالم فرزانه‌ای، فرزندی داشت که نسبت به دانش و فضل او بی‌رغبت بود و لذا بهره‌ای از دانش پدر نبرده بود. در مقابل همسایه‌ای داشت که از دانش او بهره‌های فراوان برده بود. عالم فرزانه، هنگام مرگ به فرزند خود گفت اگر پس از من به تو رجوع کردند و با مشکل روبه‌رو شدی از این مرد همسایه کمک بخواه. پس از مدتی، پادشاه خوابی دید و برای تعبیر خواب خود فرزند عالم فرزانه را احضار کرد. او به همسایه مراجعه کرد و از وی نظرخواهی نمود. همسایه فرزانه گفت: در تعبیر خواب پادشاه بگو که اکنون زمان گرگ است، ولی وقتی پادشاه را گرفتی سهم مرا نیز بده. فرزند عالم نزد پادشاه رفت و پس از تعبیر خواب او، پادشاه خوبی گرفت، اما با کمال شهامت به وعده خود با همسایه عمل نکرد.

پس از مدتی دوباره جریان تکرار شد. فرزند عالم با عذرخواهی و خجالت نزد همسایه رفت. همسایه به او گفت: بگو اکنون زمان میش است. ولی این بار سهم مرا از پادشاه فراموش نکن. . . . فرزند عالم پس از گرفتن پادشاه به

{صفحه ۳۶۳}

تردید افتاد که چه کند آیا سهم همسایه را بدهد یا نه؟ ولی بالاخره از این کار چشم‌پوشی نمود.

وقتی برای بار سوم قضیه تکرار شد، فرزند عالم قول داد که این بار به وعده خود عمل کند. همسایه فرزانه نیز به او گفت: به پادشاه بگو اکنون زمان ترازو است. فرزند عالم پس از گرفتن پادشاه فوراً نزد همسایه رفت و سهم او را تقدیم کرد. همسایه فرزانه در این جا کلام بسیار مهمی دارد. به او گفت: من از آغاز نیز چشم‌داشتی به این مال نداشتم ولی تو فرزند زمان خود هستی. زمان اول زمان گرگ بود و تو چون گرگ حق مرا غارت کردی. زمان دوم زمان میش بود که دلش می‌خواهد ولی عمل نمی‌کند، تو هم دلت می‌خواست که حق مرا بدهی ولی عمل نکردی. و اما زمان سوم زمان ترازو بود و تو به وعده خودت عمل کردی. همه پادشاه از آن تو. (۱)

استنباطی که نویسنده از این حدیث نموده چنین است:

امام باقر علیه السلام با بیان این حکایت می‌خواهد بفرماید که در دوره «گرگ صفتی» حق امامت غصب شد، در دوره «میش صفتی» مردم می‌خواهند حق ما را بدهند ولی حال آن را ندارند و دوره سوم که دوره «عدالت» است، مردم حق ما را خواهند داد! این‌ها دوره‌های سه‌گانه تاریخ امامت‌اند. مدار و محور این دوره‌های سه‌گانه، مردم‌اند. اگر مردم تغییر نکنند، زمان ظهور فرا خواهد رسید. براساس این حدیث شریف، پیش شرط ظهور عدالت‌خواهی مردم است. امام عدالت، امت عدالت‌خواه می‌خواهد. دولت عدالت، جامعه عدالت‌پذیر می‌خواهد. جامعه فاسد، امام عدالت را نمی‌پذیرد. مردم فاسد، دولت عدالت را تحمّل نمی‌کنند؛ همان‌گونه که امام علی علیه السلام را تحمّل نکردند.

اگر ظهور در جامعه فاسد روی دهد، امام مهدی علیه السلام نیز فرجامی چون دیگر امامان خواهد داشت. بنابراین پیش شرط ظهور، توسعه عدالت‌خواهی است. گفتمان جامعه بشری باید به گفتمان عدالت تبدیل شود تا زمینه ظهور حضرت مهدی علیه السلام فراهم

گردد. (۲)

\*\*\*\*\*

۱- این حدیث شریف در کتاب کافی، ج ۸، ص ۳۶۲ و ۳۶۳ آمده است.

۲- ماهنامه موعود، ش ۵۳، ص ۲۲ و ۲۳.

{صفحه ۳۶۴}

نویسنده سپس برای تأیید و تحکیم نظریه خود، این بحث را پیش می‌کشد که راز دوازده قرن غیبت امام زمان علیه السلام چیزی جز این که در این مدّت طولانی، مردم کم کم به «عدالت‌خواهی» برسند، نبوده است. بر همین اساس معتقد می‌شود که حضرت مهدی علیه السلام برای سلطه بر جهانیان نیازی به آنچه ایشان «جنگ برای تحمیل» نامیده است، ندارد. می‌گوید:

اگر بناست که برای حاکمیت امام زمان علیه السلام نبردهای تحمیل‌کننده انجام شود، دیگر نیازی به این غیبت طولانی نمی‌بود؛ از همان آغاز این نبردها می‌توانست آغاز شود و حکومت حضرت مستقر گردد. پس راز حدود دوازده قرن غیبت چیست؟ شاید گفته شود حضرت مهدی علیه السلام در آغاز امامت بیش از پنج سال سنّ نداشته است و به همین دلیل غایب شده است. اما روشن است که کمی سنّ نمی‌تواند توجیه عقلانی برای دوازده قرن غیبت باشد. اگر کمی سنّ دلیل غیبت است و اگر بناست به وسیله جنگ حکومت حضرت برپا گردد، چند دهه غیبت برای تکمیل سنّ کافی بود.

... دولت امامت، هیچ‌گاه خود را با خشونت و تهدید بر مردم تحمیل نکرده است. خانه‌نشینی حضرت علی علیه السلام و انزوای

معصومان علیهم السلام دلیل روشن این حقیقت است. (۱)

در این نظریه چند مدّعا مطرح شده است که ما یک‌یک به بررسی هر کدام می‌پردازیم.

### تعیین نشدن پیش شرط ظهور در احادیث

اولین مدّعا این است که گفته‌اند: «در متون حدیثی تصریح شده که پیش شرط ظهور، تغییر جامعه و حرکت آن به سمت صلاح و فلاح است». ای کاش نویسنده حدّاقل یکی از این تصریحات را به عنوان دلیل مدّعی خود مطرح می‌کرد. تنها روایتی که به عنوان دلیل آورده، هیچ تصریحی در مقصود ایشان ندارد. کلّ حدیث، یک تمثیل است که مقصود امام باقر علیه السلام از این تمثیل به صورت قطعی

\*\*\*\*\*

۱- ماهنامه موعود، ش ۵۳، ص ۲۴.

{صفحه ۳۶۵}

روشن نیست. هر کس ممکن است براساس عقیده خود از این تمثیل برداشتی داشته باشد. هیچ‌یک از این برداشت‌ها مدلول صریح حدیث نیست. در اصطلاح علم الحدیث اگر لفظ به‌طور صریح بر معنایی دلالت کند، آن را «نصّ» در آن معنا می‌نامند. «نصّ» به دلیلی اطلاق می‌شود که تنها به یک معنا دلالت می‌کند و غیر از آن بر هیچ معنای دیگری قابل حمل نیست. حال، ادّعی نویسنده این است که در این حدیث، تصریح شده که پیش شرط ظهور، تغییر جامعه و حرکت آن به سوی صلاح است. سؤال این است که در کجای این حدیث چنین تصریحی صورت گرفته است؟ آیا امام باقر علیه السلام از پیش شرط ظهور سخن گفته‌اند؟

روشن است که فرمایش حضرت در معنای مورد نظر نویسنده صراحت ندارد و به تعبیر علم الحدیث «نصّ» نیست. اما آیا در این معنا «ظهور» دارد؟ (۱)

آیا حدیث مورد بحث، در بیان پیش شرط ظهور امام زمان علیه السلام، ظهور دارد؟ به نظر می‌آید چنین نیست. شاهد این قضاوت، معنایی است که مرحوم علامه مجلسی در مورد این حدیث ترجیح داده و فرموده‌اند:

شاید مقصود از بیان این حکایت آن است که این زمان، زمان وفا به عهد و پیمان نیست. پس اگر تو (مقصود، راوی سؤال‌کننده از امام باقر علیه السلام است) زمان ظهور امر را بشناسی، با آشنایان و برادران (دینی) خود در میان می‌گذاری و این خبر بین مردم

پخش می‌شود و به مفسده بزرگی می‌انجامد و اگر عهد کنی که آن را کتمان می‌نمایی، فایده ندارد؛ چون به عهد خود وفا نمی‌کنی چرا که هنوز زمان «میزان» (ترازو) نشده است. (۲)

مرحوم علامه مجلسی هیچ اظهار نظر قاطعی در مورد معنای حدیث نکرده‌اند، ولی این بیان را بر معانی دیگر احتمالی، ترجیح داده‌اند. پس ادعای اول نویسنده که قائل به صراحت داشتن حدیث در معنای مورد نظر ایشان است، باطل می‌باشد.

\*\*\*\*\*

۱- «ظهور» در جایی اطلاق می‌شود که چند معنا از یک لفظ قابل استنباط است که یکی از آنها بر معانی دیگر ترجیح دارد. آن معنای راجح را معنای «ظاهری» آن لفظ می‌نامند.

۲- مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۵۳۹.

{صفحه ۳۶۶}

### صحیح نبودن تقسیم‌بندی تاریخ امامت به سه دوره

مدعای دیگر نویسنده این است که امام باقر علیه السلام در فرمایش خود، دوره‌های سه‌گانه تاریخ امامت را بیان کرده‌اند که در دوره سوم- که آن را دوره «عدالت» نامیده است- مردم، حق اهل بیت علیهم السلام را خواهند داد.

سخن ما این است که اولاً از کجای این حدیث، دوره‌های مختلف تاریخ امامت استنباط می‌شود؟ کدام لفظ و عبارت در حدیث بر سه دوره بودن تاریخ امامت دلالت می‌کند؟ با دقت در متن حدیث روشن می‌شود که چنین معنایی به هیچ‌وجه از حدیث استنباط نمی‌شود و جز استحسانی که آن را بدون دلیل به حدیث نسبت داده‌اند، چیز دیگری نیست.

ثانیاً صرف نظر از این که حدیث، دلالتی بر مدعای نویسنده دارد یا ندارد، تقسیم کردن تاریخ امامت به سه دوره مختلف- با این نام‌گذاری خاص- از کجا آمده است؟ آیا دلیلی برای این تقسیم ارائه کرده‌اند؟ به عنوان بیان یک مورد نقص می‌توان گفت: آنچه که ایشان دوره «میش صفتی» نامیده و مدعی شده که در آن، «مردم می‌خواهند حق ما را بدهند ولی حال آن را ندارند!» کدام دوره است؟

در چه زمانی مردم خواسته‌اند حق ائمه علیهم السلام را بدهند ولی حال آن را نداشته‌اند؟ آیا در دوران حکومت بنی العباس چنین بوده است؟ تاریخ گواهی می‌دهد که در اواخر دوران امامت یازده امام شیعه (یعنی زمان امامت امام جواد علیه السلام تا امام حسن عسکری علیه السلام) حاکمان ستمکار بنی العباس بدترین سخت‌گیری‌ها را در حق حضرات ائمه علیهم السلام اعمال می‌کردند و مردم نیز در مقایسه با اواخر دوران بنی امیه اقبال کمتری نسبت به امامان علیهم السلام نشان می‌دادند، آیا چنین زمانی را دوره «میش صفتی» می‌نامد در حالی که استقبال عمومی مردم از ائمه علیهم السلام در مقایسه با زمان امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام کمتر بود؟

روشن است که این تقسیم‌بندی هم چیزی جز یک استحسان براساس قبول یکسری پیش‌فرضها نیست و اگر بخواهیم حقیقت را بگوییم، باید تصریح کنیم که مردم در دوران امامت ائمه علیهم السلام به همه صورتها بوده‌اند. از همان ابتدای غضب

{صفحه ۳۶۷}

خلافت، کسانی با «گرگ صفتی» حق ائمه علیهم السلام را ربودند و در همان زمان، کسانی هم بودند که با «میش صفتی» می‌خواستند حق ائمه علیهم السلام را بدهند، ولی در این امر، تبلی و کاهلی ورزیدند و نیز کسانی هم حق امام خویش را با شجاعت ادا نمودند. در دوره‌های بعد هم شاهد وجود هر سه گروه در میان مخالفان و موافقان ائمه علیهم السلام بوده‌ایم.

ثالثاً به فرض این که تاریخ امامت به این سه دوره تقسیم شود، نمی‌توان گفت که: مدار و محور این دوره‌های سه‌گانه، مردم‌اند.



آنچه از ظاهر حدیث استفاده می‌شود، عکس این معناست. عبارات پایانی حدیث چنین است:

إِنَّ الزَّمَانَ الْأَوَّلَ كَانَ زَمَانَ الدِّئِبِ وَ إِنَّكَ كُنْتَ مِنَ الدِّئَابِ وَ إِنَّ الزَّمَانَ الثَّانِيَّ كَانَ زَمَانَ الْكَبْشِ . . . وَ كَذَلِكَ أَنْتَ . . . وَ كَانَ هَذَا زَمَانَ الْمِيزَانِ وَ كُنْتَ فِيهِ عَلَى الْوَفَاءِ. (۱)

ترجمه‌ای که خود نویسنده از این عبارات آورده، گویای این معناست که هر کس بسته به این که در چه زمانی باشد، مطابق روال غالب در آن زمان عمل می‌کند. مثلاً کسی که در زمان «کبش» (۲) بوده است، معمولاً همچون گوسفند عمل می‌کند. یعنی این که انسان در چه زمانی باشد، جهت‌دهنده به نحوه عمل اوست. این چیزی است که از ظاهر عبارت حدیث استفاده می‌شود. نویسنده، عکس این معنا را ادعا نموده و می‌گوید: این عملکرد مردم است که خصوصیت هر زمانی را معین می‌کند و به تعبیر خودش: «مدار و محور دوره‌های سه‌گانه، مردم هستند». اگر ایشان این ادعا را مستقل از عبارت حدیث مطرح کند، می‌تواند در جای خود محلّ نقد و بررسی باشد. اما نویسنده اصرار دارد که این معنا را از حدیث استفاده کند. در حالی که اگر ما باشیم و عبارت حدیث، درست، عکس این مقصود از آن برداشت می‌شود.

\*\*\*\*\*

۱- کافی، ج ۸، ص ۳۶۳.

۲- «کبش» در لغت به معنای قوچ یا گوسفند نر می‌باشد. (فرهنگ نوین، ص ۵۷۹) معلوم نیست که نویسنده مقاله مورد بحث به چه دلیل آن را به «میش» (گوسفند ماده) ترجمه کرده است.  
{صفحه ۳۶۸}

### نه عدالت‌خواهی مردم، شرط لازم ظهور است و نه عمل آنها به عدالت

مدّعی سوم نویسنده این است که: «اگر ظهور در جامعه فاسد روی دهد، امام مهدی علیه السّلام نیز فرجامی چون دیگر امامان خواهد داشت». استدلال نویسنده اوّلاً به حدیث امام باقر علیه السّلام است که می‌گوید: «براساس این حدیث شریف، پیش شرط ظهور، عدالت‌خواهی مردم است». ثانیاً از این که دولت عدالت، جامعه عدالت‌پذیر می‌خواهد (مقدمه اول) و این که: جامعه فاسد، عدالت را نمی‌پذیرد (مقدمه دوم)، نتیجه گرفته است که: جامعه تنها در صورتی عدالت را می‌پذیرد که فاسد نباشد. درباره استشهاد نقلی نویسنده باید گفت که حدیث امام باقر علیه السّلام به هیچ‌وجه از «عدالت‌خواه» بودن مردم سخن نمی‌گوید. فرمایش ایشان این است که در زمان میزان (عدالت)، مردم نیز مطابق عدل رفتار می‌کنند و مثلاً به وعده خود عمل می‌نمایند. این معنا ربطی به «عدالت‌خواهی» مردم ندارد.

اما استدلال عقلی نویسنده از دو مقدمه و یک نتیجه تشکیل شده که هر دو مقدمه عقلاً محلّ اشکال و ایراد است. اشکال مقدمه اول در مباحث گذشته مطرح شد و آن این بود که هیچ ضرورت عقلی و نقلی وجود ندارد بر این که جامعه پیش از ظهور حضرت مهدی علیه السّلام خواهان عدالت و تشنه یک رهبر الهی باشد و شرط پیروزی آن حضرت وجود چنین آمادگی عمومی برای پذیرش ایشان پیش از ظهور نیست. این مطلب را همراه با نقد نوع نظریاتی که در مقام اثبات چنین نظریه‌ای بود، به تفصیل مطرح نمودیم و احتیاجی به تکرار مباحث نیست.

امّا مقدمه دوم، یک سخن و ادّعی جدید است که می‌گوید: شرط پذیرش عدالت، فاسد نبودن جامعه است. این ادّعا با همه سخنانی که معمولاً در این موضوع گفته می‌شود، متفاوت است. آنچه عموماً می‌گویند این است که جامعه اگر هم فاسد باشد (یعنی فساد در آن رواج داشته باشد) همین که افراد آن خواهان عدالت شوند و تشنه ظهور یک منجی الهی گردند، کفایت می‌کند.

با این ترتیب

«عدالت خواه بودن» را شرط لازم ظهور حضرت دانسته‌اند. اما نویسنده مذکور پا را از این مرحله فراتر گذاشته و مدعی شده که عدالت خواهی کافی نیست. باید جامعه به حدی برسد که دیگر فساد در آن نباشد (یا لاقلاً رواج نداشته باشد) تحقق این حالت، شرط لازم برای ظهور امام زمان علیه السّلام می‌باشد. در فرض قبلی ریشه کن شدن فساد، شرط لازم برای ظهور تلقی نمی‌شد ولی در این دیدگاه، پاک شدن جامعه از فساد (هرچند به صورت اکثری و عمومی نه به طور کامل و صددر صد)، شرط لازم برای ظهور عنوان شده است. به همین جهت است که می‌گوید: «مردم فاسد، دولت عدالت را تحمّل نمی‌کنند، همان گونه که امام علی علیه السّلام را تحمّل نکردند...»

اشکالی که به این ادّعای جدید وارد می‌شود، این است که: اولاً ادلّه نقلی به طور صریح و قاطع، این مطلب را رد می‌کند، همان ادلّه‌ای که در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السّلام، زمین را پر از ظلم و جور دانسته‌اند (و ما یک نمونه از آنها را نقل کردیم)، هرچند که شرط ظهور را بیان نموده‌اند (بلکه توصیف زمان ظهور را کرده‌اند). اما به هر حال این توصیف یک توصیف واقعی و صحیح است نه یک توصیف دروغ و نادرست. اگر حقیقتاً جهان پیش از ظهور حضرت مهدی علیه السّلام پر از ظلم و جور باشد، پس چگونه می‌توان انتظار داشت که قبل از ظهور، فساد از جامعه رخت بریندد؟ این دو مطلب چگونه باهم سازگارند: هم این که جهان پیش از ظهور، پر از ظلم و فساد باشد و هم این که پیش از ظهور، جامعه فاسد نباشد؟ آیا این تناقض نیست؟

واقعیت این است که نه پر شدن جهان از فساد و نه خالی شدن جامعه از فساد، هیچ کدام شرط ظهور نیستند (دقت شود). نویسنده، اولی را قبول دارد و خود آن را مطرح کرده، ولی اشکالش در دومی است. ما نمی‌گوییم -و هیچ کس نمی‌تواند مدعی شود- که فساد بودن جامعه پیش از ظهور حضرت، امر مطلوبی است. هرگز چنین نیست، بلکه اهل حقّ و عدل باید تلاش همه‌جانبه خود را انجام دهند که تا حدّ امکان، جامعه از فساد پاک گردد. اما بحث ما در این جا تعیین وظیفه و

تشخیص تکلیف نیست. بحث در این است که آیا شرط ظهور امام عصر علیه السّلام، پاکی جامعه از فساد است یا خیر. اولین پاسخ ما این است که این مدّعا با ادلّه نقلی سازگار نیست.

ثانیا از جهت عقلی هم این سخن صحیح نیست. ما عقلاً نمی‌توانیم حکم کنیم که اگر فساد در جامعه‌ای رواج داشت، افراد آن جامعه عدالت را نخواهند پذیرفت. ممکن است آحاد جامعه چنان از ظلم و فساد به ستوه آیند که مشتاقانه خواهان و تشنه عدالت شوند، اما خودشان نتوانند مجری عدالت و برانداز ظلم و فساد از جامعه باشند. این فرض کاملاً معقول است و لازمه این که کسانی تشنه عدالت و خواهان پاکی از فساد باشند، این نیست که خودشان هم قادر به اجرای این مقاصد باشند. علاوه بر این -با توجه به آن چه قبلاً به طور مبسوط گذشت- امام عصر علیه السّلام با ظهورشان در قدم اول، بسیاری از مردم را به دست خود تشنه عدالت خواهند نمود. یکی از آثار کامل شدن عقول انسانها، قطعاً عدالت طلبی است و بنابراین هیچ لزومی ندارد که عموم مردم پیش از ظهور این رهبر معصوم الهی، عدالت خواه و یا اهل عدالت باشند.

این نکته هم فراموش نشود که قیام امام مهدی علیه السّلام از این جهت با وضعیت سایر امامان علیهم السّلام کاملاً متفاوت است. هیچ یک از امامان گذشته مسؤولیت و مأموریتی شبیه به رسالت الهی آخرین حجّت خدا در زمین، نداشته‌اند. آنها هیچ کدام وظیفه نداشته‌اند به طور کامل، چهره زمین را از ظلم و فساد بزایند. کسی که چنین مأموریتی دارد، برنامه خود را علی‌رغم کراهت کافران و مشرکان و فاسدان پیش خواهد برد و این همان برنامه الهی است که خداوند در وصفش فرمود:

وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ. (۱)

و خداوند نور خود را کامل می‌گرداند هرچند که کافران از این کار کراهت داشته باشند.

نکتہ دیگر این که هر چند اگر گفتمان جامعه بشری به گفتمان عدالت تبدیل شود، زمینه برای پذیرش دولت عدالت فراهم می شود و کسانی که از تحقق عدالت حقیقی گفتگو می کنند، به مقصود خود می رسند، اما نمی توان گفت شرط لازم برای ظهور دولت عدل جهانی، این است که بشریت، به چنین گفتمانی روی آورد.

### راز غیبت، آمادگی مردم جهان برای ظهور نیست

امّا درباره مطلبی که نویسنده مطلب مذکور به عنوان تأیید سخن خود مطرح نموده و در آن-به زعم خود-راز دوازده قرن غیبت حضرت مهدی علیه السلام را کشف کرده بود، باید بگوییم:

اولاً در بخش دوم کتاب به تفصیل توضیح داده شد که راز غیبت امام عصر علیه السلام پیش از ظهور ایشان کشف شدنی نیست و آن چه که در ادله نقلی به عنوان علت غیبت ذکر شده است نیز هیچ کدام به معنای اصطلاحی کلمه «علت» نیست، چه رسد به این امری که نویسنده با استحسان شخصی خود مطرح کرده و هیچ دلیل نقلی هم برای اثبات آن ندارد.

ثانیاً چون با ادله عقلی و نقلی اثبات کرده ایم که آمادگی عمومی مردم و عدالت خواهی آنها شرط ظهور امام زمان علیه السلام نیست، پس هیچ ضرورتی ندارد که نتیجه غیبت طولانی آن حضرت، ایجاد آمادگی و عدالت طلبی مردم جهان باشد.

ثالثاً درباره سیره امیر المؤمنین علیه السلام و سایر معصومان علیهم السلام در بخش گذشته توضیح دادیم که آنها هر یک، وصیتی خاص از جانب خدای متعال داشته اند و به همان، عمل می کردند و از آن چه که برای دیگران فرموده اند نیز هیچ قاعده و ضابطه کلی-درباره نقش اقبال مردم در قیام حضرات ائمه علیهم السلام-به دست نمی آید. از طرف دیگر، ظهور امام زمان علیه السلام از جهات متعددی قابل مقایسه با سیره امامان گذشته نیست، به خصوص از این جهت که قیام ایشان مشروط و منوط به تحقق خواست عمومی جهانیان نمی باشد. لذا حتی به فرض این که عملکرد سایر

ائمه علیهم السلام تابع ضابطه خاصی بوده باشد، این ضابطه، قابل سرایت به ظهور حضرت مهدی علیه السلام نیست.

### نظریه اختیاری بودن ظهور

آخرین نظریه ای که در این فصل به نقد و بررسی آن می پردازیم، به تعبیر نویسنده آن، «نظریه اختیاری بودن ظهور» است. طراح این نظریه، ادعایی فراتر از همه نظریه پردازان دیگر در این زمینه مطرح کرده است. همان طور که از ابتدای بخش سوم کتاب ملاحظه شد، نوع نظریاتی که در خصوص ارائه شرایط لازم ظهور بیان گردیده، آمادگی گروهی از مردم یا عموم آنان را برای قیام امام عصر علیه السلام ضروری دانسته اند؛ اما همه این نظریات در این که اصل ظهور، کار خود حضرت به امر خداوند متعال می باشد، اتفاق نظر دارند. «نظریه اختیاری بودن ظهور» همان طور که از عنوانش فهمیده می شود-برخلاف همه آراء قبلی-بر این عقیده اصرار دارد که:

حکایت ظهور گویی حکایت دیدار سی مرغ با سیمرغ است-که عطار نیشابوری در منطق الطیر به آن اشاره می کند-چرا که سیمرغ همواره حضور داشت و این اراده و همت سی مرغ بود که غایب بود و می بایست حضور پیدا می کرد. (۱)

در داستانی که عطار نقل کرده است، وقتی تمامی مرغان راه دور و دراز رسیدن به سیمرغ را طی کردند، فقط سی نفر به قلّه قاف

رسیدند، در آن جا می گوید:

چون نگر کردند این سی مرغ زود بی شک این سی مرغ آن سیمرغ بود

خویش را دیدند سیمرغ تمام بود خود سیمرغ، سی مرغ تمام

محو او گشتند آخر بی دوام سایه در خورشید گم شد والسلام (۲)

نویسنده با تمثیل امام عصر علیه السلام به سیمرغ- که عطار او را پادشاه نامیده است- می گوید:

\*\*\*\*\*

۱- ماهنامه موعود، ش ۴۸، ص ۳۱ و ۳۲.

۲- ماهنامه موعود، ش ۴۸، ص ۳۲.

{صفحه ۳۷۳}

پادشاه ما بر قلّه کوه، منتظر رسیدن ماست. این نفس آلوده ماست که مانع حضور دوست است. این اراده و همت شیعیان است که باید محیط را برای حضور خورشید معطر کند. این ماییم که باید ظهور کنیم، این ماییم که باید انسانیت و استعداد و علم خود را شکوفا کنیم و گرنه خداوند متعال «فیاض علی الاطلاق» است و هیچ گاه نعمت خود را از بندگان صالحش دریغ نمی کند و امام نیز بی صبرانه منتظر ظهور دولت کریمه در سایه شیعیان و دوستان خویش است. پس ظهور، مشکل فاعلی ندارد بلکه مشکل قابلی دارد و این مشکل باید از جانب قابل که شیعیان هستند، حل شود. (۱)

... نظریه اختیاری بودن ظهور می گوید: این شیعیان نیستند که منتظرند بلکه منتظر واقعی امام علیه السلام است که در انتظار شیعیان و شکوفایی تمامی استعدادهای آنها به سر می برند. این نظریه می گوید: این امام نیست که باید ظهور پیدا کند بلکه این قدرت و همت شیعیان است که باید ظهور کند. این نظریه غایب اصلی را امام علیه السلام نمی داند بلکه این یاران و زمینه سازان ظهورند که غایب هستند. این نکات بازی با الفاظ نیست. (۲)

نویسنده از این که مطابق روایات وقتی برای ظهور امام عصر علیه السلام معین نشده، در جهت تأیید نظریه خویش استفاده نموده است:

وقت ظهور بستگی به عوامل و زمینه های ظهور دارد. تعجیل و تأخیر در تحقق مقدمات ظهور باعث تعجیل و تأخیر در وقت ظهور است. این اختیار و همت شیعیان است که باید برای ظهور وقت تعیین کند. (۳)

برخی از اندیشمندان هم شبیه این نظریه را با این عبارات بیان کرده اند:

شاید یکی از نکات در بحث غیبت امام زمان علیه السلام این باشد که خداوند می فرماید: من کار خودم را کرده ام و آن الگوی کامل را آفریده ام، زنده و آماده، حالا نوبت شما [مردم] است که کار خودتان را بکنید.

طبق این بیان، خداوند کار خود را انجام داده و این ما هستیم که باید بقیه کارها

\*\*\*\*\*

۱- ماهنامه موعود، ش ۴۸، ص ۳۲.

۲- ماهنامه موعود، ش ۴۸، ص ۳۳.

۳- ماهنامه موعود، ش ۴۸، ص ۳۱.

{صفحه ۳۷۴}

را انجام بدهیم و ظهور را تحقق بخشیم. این گفتار، تکرار همان مدّعی «نظریه اختیاری بودن ظهور» است، هر چند که تحت این عنوان مطرح نکرده اند.

امّا نویسنده مقاله پس از طرح نظریه خود، ادله‌ای را برای اثبات آن ذکر می‌کند که چون در مباحث گذشته، اهمّ آنها را نقد و بررسی کرده‌ایم، در این جا نیازی به طرح و نقد آنها نمی‌بینیم. لذا به ایراد یک حقیقت اساسی در این مورد اکتفا می‌کنیم. نکته‌ای که در روشن شدن نقاط ضعف این نظریه و نیز در تبیین اصل اعتقاد به ظهور امام عصر علیه السّلام بسیار مفید و ضروری است، این حقیقت می‌باشد که ظهور آن حضرت هم کار «خدا» ست و هم یک کار «خدایی». تا این جا در بخش دوم و سوم کتاب به مناسبت بحث، اشاراتی به هر دو موضوع داشته‌ایم. اکنون به تکمیل و جمع‌بندی بحث می‌پردازیم.

### کار خدا بودن ظهور امام زمان علیه السلام

مقصود از این که ظهور حضرت، کار «خدا» می‌باشد، این است که امام زمان علیه السّلام فقط به اذن و فرمان خداوند اقدام به قیام می‌فرماید. امر ظهور و زمان انجام آن نه به دست مردم است و نه خود آن حضرت. در این جا امام علیه السلام خود در انتظار فرمان الهی هستند تا اجازه ظهور به ایشان داده شود. اگر امر ظهور به اختیار خود امام علیه السّلام بود، دیگر انتظار فرج و دعا در تعجیل فرج از جانب خود ایشان معنا پیدا نمی‌کرد. (۱) امام زمان علیه السلام در عین حال که منتظر هستند، منتظر فرمان الهی برای ظهورشان نیز هستند. مردم نیز متناسب با درجه و عمق معرفتشان نسبت به آن حضرت می‌توانند جزء منتظران ایشان قرار گیرند. همه اعمالی که بندگان- از جمله خود امام عصر علیه السّلام- انجام می‌دهند (چه دعا و چه غیر دعا)، می‌تواند مقدمه‌ای برای صدور فرمان خداوند در مورد ظهور آن حضرت باشد و بیش از

\*\*\*\*\*

۱- درباره انتظار و دعای امام عصر علیه السلام برای فرج خودشان می‌توانید کتاب «سلوک منتظران» فصل ۲ از بخش دوم را مطالعه فرمایید.

{صفحه ۳۷۵}

این، تأثیری در آن ندارد. پس هم اصل ظهور و هم وقت آن تنها و تنها به اراده و مشیت خدای متعال بستگی دارد، به علاوه در جای خود درباره «بداء‌پذیر» بودن زمان ظهور بحث کافی و مستدل صورت گرفته است. (۱)

نتیجه بحث این است که متناسب با اعمال اختیاری بندگان، خداوند ممکن است در زمان ظهور امام عصر علیه السّلام تعجیل یا تأخیر نماید، ولی به هر حال تنها عامل تعیین‌کننده اصل ظهور و زمان آن فقط و فقط اراده الهی است. بعضی تصوّر کرده‌اند که اراده خداوند صرفاً به صورت یک قضیه شرطیه است، مانند این که: «اگر مردم با اعمال خود نشان دهند که طالب ظهور امام زمان علیه السّلام هستند، حضرت ظهور خواهند کرد.» و یا این که: «اگر یاران کافی برای امام علیه السّلام فراهم شوند، ظهور می‌کنند.» اینان علاوه بر این قضایای شرطیه هیچ‌گونه اراده و مشیتی در امر ظهور حضرت، برای خداوند قائل نیستند.

اما این تلقی نادرست، معلول عدم فهم صحیح از معنای اراده و مشیت الهی است. درست است که در مورد خواست خدای متعال می‌توانیم برخی از قضایای شرطیه را-البته اگر صحیح باشند- به کار ببریم، اما نباید تصوّر شود که اراده الهی این است که یکسری قضایای شرطیه را قرارداد نماید. در بحث از اراده و مشیت خداوند مطرح می‌شود که دو نوع اراده برای ذات مقدّس پروردگار وجود دارد: تشریحی و تکوینی. اراده تشریحی به‌طور خلاصه همان امر یا نهی خداست که به افعال اختیاری بندگان تعلق می‌گیرد و اراده تکوینی هم عبارت است از ایجاد خداوند که ربطی به اختیار بندگان ندارد.

در مورد اصل ظهور امام عصر علیه السّلام و زمان آن- اگر بخواهیم به‌طور دقیق سخن بگوییم- می‌توان گفت که: زمان ظهور به اراده تکوینی حقّ متعال تعیین و تقدیر می‌شود، سپس فرمان ظهور از جانب خداوند به امام زمان علیه السلام صادر می‌گردد که این امر و فرمان الهی خود، مصداق اراده تشریحی پروردگار است. بنابراین اصل ظهور را امام علیه السّلام انجام می‌دهند، ولی در این

کار، تابع محض اراده خداوند هستند.

\*\*\*\*\*

۱- رجوع شود به: «سلوک منتظران» فصل ۱ از بخش سوم.

{صفحه ۳۷۶}

به این ترتیب در اصل و وقت ظهور حضرت، هر دو نوع اراده الهی به طور خاص و معین دخالت دارد و چون امام علیه السلام مطیع محض خدای متعال می‌باشند، لذا می‌گوییم: هم خود ظهور و هم زمان آن فقط به اراده خداوند واقع می‌شود. با این توضیحات روشن می‌شود که آنچه نویسنده «نظریه اختیاری بودن ظهور» مطرح کرده، کلاً برخلاف تعالیم دین و صرفاً براساس یک تشبیه و استحسان بدون دلیل می‌باشد. اگر کسی بخواهد بر مبانی کتاب و سنت و عقل بیندیشد، هیچ‌یک از مدعیات آن نظریه را نمی‌تواند بپذیرد. بررسی و نقد تک‌تک عبارات نویسنده برای خوانندگان باحوصله‌ای که سیر مباحث کتاب را تا این جا دنبال کرده‌اند، ضرورتی ندارد. لذا به خاطر پرهیز از ملال‌آوری به تکرار مکرات نمی‌پردازیم.

### خدایی بودن ظهور امام عصر علیه السلام

تا این جا کار «خدا» بودن ظهور امام زمان علیه السلام روشن شد. اما وقتی می‌گوییم که ظهور امام عصر علیه السلام یک کار «خدایی» است، مقصود چیست؟ برای روشن شدن این معنا ابتدا دو تعبیر «بشری» و «خدایی» را توضیح می‌دهیم. کارهایی که انسانها انجام می‌دهند، دو نوع هستند: یا انجام آنها از بشر عادی با امکانات طبیعی و معمولی او برمی‌آید یا خیر. اگر حالت اول باشد، آن کار را «بشری» می‌نامیم و اگر حالت دوم باشد، در صورتی که به عنایات و امدادهای خاص الهی انجام شود، آن کار را «الهی» یا «خدایی» می‌نامیم.

به عنوان مثال اگر کسی با تلاش عادی و طبیعی خود به دانشگاه راه پیدا کند و امر خارق العاده‌ای در پذیرش او دخالت نکند، ورودش به دانشگاه، یک کار بشری محسوب می‌شود. (۱) اما اگر پذیرفته شدنش در کنکور دانشگاهها-با وجود تلاش مختصری که انجام داده-در اصل به برکت دعای خیر پدر و مادرش باشد،

\*\*\*\*\*

۱- البته در کارهای بشری هم تحقق یافتن کار، منوط به ایجاد شرایطی از جانب خدای متعال است که در فرهنگ دین «توفیق» نامیده می‌شود. این امر، منافاتی با بشری بودن کار به معنای مورد بحث ندارد.

{صفحه ۳۷۷}

این موفقیت، یک کار الهی و خدایی تلقی می‌گردد. در صورت دوم هرچند خود فرد زحمت کشیده و تلاش کرده، اما خودش می‌داند که اگر قرار بود صرفاً همان تلاش‌ها در نتیجه کنکور مؤثر باشد، هرگز در آن رشته‌ای که قبول شده، پذیرفته نمی‌شد. در این حالت می‌توان گفت که نتیجه کار، معلول زحمت خود او نبوده است. لذا اگر کسی به او بگوید که: «قبول شدن در این رشته بسیار مهم، کار خود تو نبود»، این سخن کاملاً صحیح و مطابق با واقع است، اما در عین حال، نفی اختیاری بودن عملی که خودش انجام داده را نمی‌کند (دقت شود).

به طور کلی در کارهای خدایی، نتیجه کار را باید به حساب خداوند گذاشت نه بنده، هرچند که نفی اختیاری بودن کار از آن بنده هم نمی‌شود.

یکی از بهترین نمونه‌های این امر، آیاتی از قرآن است که پس از غلبه لشکر مسلمانان بر مشرکان در جنگ بدر، بر پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم نازل شد. یکی از آنها این آیه شریفه است:

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى. (۱)

پس شما ایشان را نکشتید بلکه خداوند آنها را کشت و آن هنگامی که پرتاب نمودی، تو پرتاب نکردی بلکه خداوند پرتاب نمود. در این آیه، کشتن از مؤمنان و پرتاب کردن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم نفی شده است، با این که مؤمنان در جنگ با مشرکان درگیر شدند، جنگیدند و دشمن را با دست خود کشتند. همچنین پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم با دست خود و به صورت اختیاری مثنی سنگریزه را به سوی دشمن پرتاب نمودند. با این وجود چرا این کارها از مؤمنان و از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نفی شده است؟ نکته در خدایی بودن این کارهاست. جایی که کشتن از مؤمنان نفی شده، مقصود این است که آنها روی حساب‌های عادی بشری، قدرت کشتن مشرکان را در جنگ بدر نداشتند و اگر چنین توفیقی یافتند، فقط به لطف امدادهای غیبی الهی بود. به همین دلیل «کشتن» از آنها نفی شده و به خداوند نسبت داده شده است. پس با وجود اختیاری بودن عمل کشتن توسط

\*\*\*\*\*

۱- انفال/۱۷.

{صفحه ۳۷۸}

مؤمنان در جنگ بدر، چون اثر عمل ایشان قابل مقایسه با کارهای عادی بشری نبود و خداوند با لشکریان غیبی خود، آنها را قادر به کشتن مشرکان فرمود، کشتن از مسلمانان نفی شده است. (۱)

همچنین پرتاب کردن پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در آیه ۱۷ سوره انفال، اشاره است به آنچه در جنگ بدر اتفاق افتاد. مطابق فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام، ایشان به امر پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم مثنی سنگریزه به دست حضرت دادند و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آنها را به سوی صورتهای مشرکان پرتاب نمودند. در اثر همین عمل، گروه زیادی از افراد دشمن به هلاکت رسیدند، در حالی که پرتاب چند سنگریزه براساس حساب‌های معمولی چنین اثری ندارد. پس این هم یک کار خدایی بود، چون خداوند اثر خاصی در آن پرتاب پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم قرار داد که در پرتاب‌های عادی بشری چنین اثری وجود ندارد. در حدیث منقول از امیر المؤمنین علیه السلام تصریح شده است که هر یک از آن سنگریزه‌ها را هزار فرشته همراهی می‌کردند که از سوی خداوند متعال برای یاری رساندن به مؤمنان مأموریت یافته بودند. (۲) به همین جهت است که رمی (پرتاب کردن) در آیه سوره انفال از پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم نفی شده و به خداوند نسبت داده شده است.

پس در کارهای خدایی، بشر کار خود را انجام می‌دهد و اختیار او هم در آن کاملاً دخالت دارد، اما اثر و نتیجه کار به صورتی است که می‌توان فهمید اگر فقط بنابر قدرت عادی بشری بود، علی القاعده چنین اثر و نتیجه‌ای در پی نمی‌آمد. این است که در عین دخالت داشتن بشر و اختیار او، این نوع کارها را کارهای بشری نمی‌دانیم، بلکه آنها را «خدایی» می‌نامیم.

حال که منظور از «خدایی» بودن یک کار روشن شد، می‌توانیم تصدیق کنیم که با توجه به آنچه در طی مباحث گذشته مطرح شد، ظهور امام عصر علیه السلام قطعاً یک

\*\*\*\*\*

۱- در گذشته به مناسبت بحث درباره الهی بودن پیروزی مسلمانان در جنگ بدر به برخی از لشکرهای غیبی الهی در آن جنگ اشاره کردیم.

۲- الخصال، ج ۲، ص ۵۷۶.

{صفحه ۳۷۹}

کار خدایی است نه بشری. تحقق آن وعده‌هایی که خدای متعال، در پی ظهور آن حضرت اعلان فرموده، کار هیچ بشر عادی بر

روال معمولی و طبیعی نیست. به همین جهت می‌بینیم که خداوند در آیات شریفه قرآن آنچه را که به دست مبارک حضرت مهدی علیه السلام انجام می‌شود به خود نسبت داده است. به عنوان نمونه:

وَعِدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسَّيَّرْنَا لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا... (۱)

خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، وعده فرموده است که آنها را در زمین خلافت دهد، چنان که (مؤمنان صالح از) گذشتگان را خلافت داد و امکان دینداری مطابق رضای خود را به آنها عطا فرماید و آنان را از ترس و هراس (خارج ساخته و) به امتیت برساند. . . .

در این آیه شریفه «استخلاف» (خلافت دادن) و «تمکین دین پسندیده» و «تبدیل خوف به امتیت» به خدای متعال نسبت داده شده، با این که همه این کارها به دست امام زمان علیه السلام و یاری یاران ایشان انجام می‌پذیرد. همچنین:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ. (۲)

او (خداوند) آن کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه آیین‌ها پیروز گرداند، هر چند مشرکان از این امر کراهت داشته باشند.

در این آیه شریفه پیروزی دین اسلام بر همه آیین‌ها صراحتاً به خدای متعال نسبت داده شده، با این که این غلبه به دست وجود مقدس امام علیه السلام و با جنگ و خونریزی و فداکاری یاران ایشان، انجام می‌پذیرد.

\*\*\*\*\*

۱- نور/۵۵.

۲- صف/۹.

{صفحه ۳۸۰}

### برنامه‌ریزی برای پیروزی نهضت امام زمان علیه السلام کار ما نیست

با این ترتیب اگر بپذیریم که غلبه نهضت جهانی امام عصر علیه السلام هم «کار خدا» و هم یک «کار خدایی» است، دیگر خود را مجاز نمی‌شماریم که از جانب خویش و بدون دلیل برای پیروز شدن نهضت آن حضرت-با قیاس با قیام‌های بشری- برنامه‌ریزی کنیم و چنین بینگاریم که همه آنچه را که برای پیروزی یک نهضت بشری لازم است، باید پیش از ظهور امام عصر علیه السلام فراهم نماییم.

برنامه‌ریزی برای پیروزی آن حضرت پس از قیام، نه در توان ماست و نه جزء وظایف و مسؤولیت‌های ما. نهضت ایشان یک نهضت الهی است که همه برنامه‌ریزی‌های لازم برای پیشرفت آن به وسیله خود خدا و حجت معصومش انجام می‌گیرد. ما (مردم عادی) وظیفه داریم که آنچه به عنوان تکلیف از ما خواسته شده را تمام و کمال به انجام برسانیم، ولی این که نهضت جهانی امام عصر علیه السلام با چه برنامه‌هایی پیش می‌رود و با تکیه بر کدام ارکان به پیروزی می‌رسد، چیزی نیست که ما از آن آگاه باشیم و بتوانیم درباره‌اش تئوری پردازی کنیم. بنابراین بهتر است پای از گلیم خود بیرون نگذاریم و به انجام تکالیفی که بر عهده ما گذارده‌اند، اکتفا کنیم و پاسخ این پرسش را که «حضرت صاحب الامر علیه السلام پس از قیام چگونه پیروز می‌شوند؟» به خود ایشان و خدای متعال واگذار نماییم. البته این سخنان به هیچ وجه، کم‌رنگ کننده نقشی نیست که یاران بااخلاص امام علیه السلام می‌توانند در به ثمر رساندن نهضت آن حضرت داشته باشند. همچنین از ضرورت انجام وظایفی که مؤمنان پیش از ظهور امامشان دارند، چیزی نمی‌کاهد. چرا که نباید به این بهانه که ظهور و غلبه امام زمان علیه السلام یک کار خدایی است، از زیر بار



مسئولیت‌های دینی و ایمانی خود شانه خالی کنیم.

### عدم یأس از ظهور در فرض فراهم نبودن شرایط و زمینه‌های بشری آن

نتیجه‌ای که از کلّ مباحث این بخش به دست می‌آید، آن است که ظهور امام عصر علیه السّلام به هیچ شرط لازمی نیازمند نیست که ایجاد آن به دست مردم باشد. ولی

{صفحه ۳۸۱}

نباید غافل بود که در عین حال، این امر در ضرورت انجام وظایفی که بر عهده شیعیان گذاشته شده، هیچ گونه تأثیر منفی نمی‌گذارد. بلکه اگر به عمق بحث توجه شود، تأثیر مثبت عمیقی در این راستا دارد. اگر ما ظهور امام زمان علیه السّلام را یک کار بشری بدانیم - که طرّاحی و برنامه‌ریزی و اجرای آن بر عهده مردم باشد - آن‌گاه در صورت فراهم نبودن شرایط عادی و طبیعی برای قیام آن حضرت (اعم از عدم آمادگی مردم جهان و نبود امکانات و فقدان سازوکارهای لازم بشری) یأس و ناامیدی عمیقی بر دل‌های شیعیان سایه می‌افکند و شعله‌های انتظار فرج در جان ایشان به خاموشی و تاریکی می‌گراید.

اما اگر فراهم نبودن مقدمات عادی بشری را شرط ضروری ظهور منجی عالم ندانیم، هیچ‌گاه و در هیچ زمانی به ورطه دلسردی و یأس از تحقق آن در نمی‌غلتیم؛ بلکه همواره وعده‌های خداوند در مورد انجام قیام بزرگ الهی، هر لحظه اعتقادمان را به وقوع آن راسخ‌تر و امیدمان را ریشه‌دارتر می‌سازد.

قرآن کریم نمونه‌هایی از پیروزی قیام‌های الهی را مطرح نموده تا مؤمنان به خداوند، تحقق آن وعده‌ها را عملی بشمارند و به سبب فراهم نبودن زمینه‌های عادی پیروزی، دلسرد و ناامید نگردند. پیروزی لشکر اسلام در جنگ بدر یکی از بارزترین این نمونه‌هاست (که در گذشته درباره آن مطالبی بیان شد).

نمونه دیگر قرآن کریم در این زمینه در ماجرای پیروز شدن لشکر «طلوت» - فرمانده برگزیده الهی - بر سپاهیان «جالوت» مطرح شده است (۱). به صریح قرآن، مؤمنانی که هیچ‌گونه مخالفتی با جناب طلوت نکردند، افراد «قلیلی» بودند که در احادیث تعداد آنها را دقیقاً ۳۱۳ نفر ذکر کرده‌اند. (۲) قرآن از قول این تعداد قلیل نقل می‌کند که معتقد بودند:

كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ. (۳)

\*\*\*\*\*

۱- این داستان در آیات ۲۴۶ تا ۲۵۱ سوره بقره آمده است.

۲- تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۹۱.

۳- بقره/۲۴۹.

{صفحه ۳۸۲}

چه بسا گروه کم‌جمعیتی که به اذن خداوند بر گروه پرشماری غلبه کرده‌اند و خداوند با صابران است.

این سخن، برخاسته از اعتقاد آنان بود به خدایی بودن پیروزی طلوت بر جالوت. و به همین خاطر نیز، کمی تعداد اهل حق را مانع پیروزی بر جمعیت فراوان اهل باطل نمی‌دانستند. در عمل هم این پیروزی به صورت معجزه‌آسایی تحقق پذیرفت و حضرت داود علیه السّلام با پرتاب سنگی جالوت را که سرتاپا غرق در سلاح و زره بود، از پا درآورد و به این وسیله لشکریان او شکست خوردند و از هم پاشیدند. (۱)

نکته‌ای که از ذکر این داستان و ماجرای جنگ بدر و امثال آن استفاده می‌شود آن است که اگر خداوند وقوع امری را اراده فرماید - بدون آن که نقش بشر در این بین نادیده گرفته شود - آن امر بالاخره تحقق می‌پذیرد و فراهم نبودن زمینه‌های عادی و

طبیعی، مانعی در مسیر وقوع اراده الهی نخواهد شد. اگر کاری الهی باشد، آماده نبودن شرایط و زمینه‌های طبیعی انجام آن-از جمله کم بودن جمعیت اهل حق و ایمان-مانعی در راه تحقق آن به‌شمار نمی‌آید و این همان نتیجه مهمی است که از مباحث فعلی به دست می‌آید.

### ایجاد انگیزه برای تلاش و جهاد در صورت اعتقاد به الهی بودن امر ظهور

با این ترتیب اگر فراهم شدن شرایط عادی بشری را شرط لازم ظهور امام عصر علیه السلام ندانیم، نه تنها نسبت به انجام وظایف و تکالیف خود سست و بی‌اعتقاد نمی‌شویم، بلکه برعکس، با دلگرمی و امید بیشتری به کار و تلاش دست می‌زنیم و با اتکال و اعتماد به وعده الهی، می‌کوشیم تا فضل و کرم خداوند را جلب نماییم برای این که هر چه زودتر اذن ظهور مولای پنهان از دیدگانمان را صادر فرماید. اهل حق در زمان غیبت امام زمان علیه السلام اگر جمعیت خود را نسبت به گمراهان و اهل باطل، کم و ناچیز ببینند، دل‌سرد نمی‌شوند و قیام امامشان را بعید نمی‌شمرند. سر

\*\*\*\*\*

۱- تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۹۱.

{صفحه ۳۸۳}

این عقیده چیزی نیست جز همین که پیروزی قیام آن حضرت را کاری خدایی می‌دانند و معتقدند که اگر خداوند اراده فرماید، زمینه‌های غیرعادی و غیربشری آن را چنان فراهم می‌سازد که همه نواقص بشری آن جبران گردد.

پس می‌بینیم که اعتقاد به الهی بودن قیام حضرت مهدی علیه السلام، در امیدواری و تلاش پی‌گیر اهل حق و تکاپوی دمامد مؤمنان-برای انجام وظایفشان در زمان غیبت-چه تأثیر ژرفی دارد. به خاطر همین عقیده است که منتظران واقعی آن امام علیه السلام به هیچ بهانه‌ای خود را مجاز نمی‌دانند در زمان پنهانی امامشان سنگرهای دفاع از حریم و هویت تشیع را خالی یا ضعیف کنند، بلکه پشت کردن به دشمنان آیین حق را برای خود، گناه کبیره می‌شمارند. الگوی عمل منتظران ظهور در زمان غیبت، آیات شریفه ذیل است که در ضمن بیان ماجرای جنگ بدر بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم نازل گردیده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُولُوهُمُ الْأَدْبَارَ\* وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ. (۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که با کثرت جمعیت کافران مواجه شدید، به آنان پشت نکنید (از آنان روی برنگردانید)\* و هر کس به آنان پشت کند رو به سوی غضب الهی آورده و جایگاهش جهنم است-و چه بد عاقبتی است [جهنم]-مگر آن که پشت کردن به کفار به خاطر تغییر در شیوه جنگ یا پیوستن به گروه دیگری (از مبارزان اهل حق در جبهه دیگر) باشد.

به این ترتیب شیعه امام عصر علیه السلام در زمان غیبت، خود را مکلف می‌شمارد با کسانی که دین و امام او را آماج حملات خود قرار داده‌اند، مبارزه نماید و گریزان، به آنان پشت نکند و میدان مبارزه و جهاد را خالی نسازد. چنین کسی تنها در صورتی جبهه‌ای را خالی می‌کند که بخواهد در جبهه دیگری با دشمن بجنگد یا آن که شیوه جنگی خود را تغییر بدهد. این گونه، منتظران ظهور

همواره سنگرهای

\*\*\*\*\*

۱- انفال/ ۱۵ و ۱۶.

{صفحه ۳۸۴}

مبارزه با دشمنان دین و تشیع را پر و قدرتمند نگه می‌دارند و اجازه نمی‌دهند که مخالفان امام عصر علیه السلام از غیبت ایشان سوء

استفاده کرده و دین و ایمان مردم مسلمان را مورد حمله و آسیب خود قرار دهند. این شیعیان مبارز در گرما گرم قتال با دشمنان دین، در هر لحظه چشم انتظار صدور اذن خداوند برای ظهور مولایشان هستند و از جان و دل اعتقاد دارند که شرط لازم برای ظهور منجی عالم، پیروزی آنان بر لشکر کفار نیست، بلکه مهم، انجام وظیفه و ادای تکلیفی است که خدا و امام زمان علیه السلام از آنان خواسته‌اند.

براساس این عقیده، ما شیعیان موظف هستیم که-تا آن جا که در توان داریم و با رعایت ضوابط و چارچوب‌های شرعی-تکالیف خویش را به طور کامل به انجام رسانیم، اما در عین حال این انجام وظیفه را شرط لازم ظهور امام عصر علیه السلام نشماریم، بلکه آن را مصداقی از فضل الهی تلقی کنیم که در هر لحظه و زمانی می‌توان به آن امیدوار بود. بنابراین به هیچ وجه نمی‌توان اندک بودن جمعیت منتظران ظهور و فراهم نبودن سازوکارهای بشری آن را مانع تحققش دانست. این همان عقیده‌ای است که از تک تک ما در هر لحظه، یک منتظر واقعی و تلاشگر می‌سازد، منتظری که به ظلم‌های جاری در دنیای معاصر تن نمی‌دهد و در کوران مبارزه با دشمنان دین همواره دست به دعا بلند می‌کند و از درگاه ایزد مَنَّان، لطف و فضل خاص او را برای تعجیل در فرج مولایش طلب می‌نماید.

### ضرورت انجام وظیفه همراه با دعا بر تعجیل فرج امام عصر علیه السلام

جالب این است که در مقام دعا برای تعجیل فرج نیز یکی از مهم‌ترین شرایط -و چه بسا از همه مهم‌تر- وجود تقوا و ورع در شخص دعاکننده می‌باشد و این به آن معناست که هرچند کثرت دعا به پیشگاه الهی می‌تواند به فضل و رحمت او عامل بسیار مؤثری در جلو انداختن ظهور امام زمان علیه السلام باشد، اما استجابت همین دعا مشروط به آن است که دعاکننده در انجام وظایف خود در زمان غیبت، کوشا و تلاش‌گر باشد. مبارزه و جهاد با دشمنان دین و امام زمان علیه السلام، در رأس وظایفی {صفحه ۳۸۵}

است که انسان منتظر در زمان پنهانی امامش بر عهده دارد. بنابراین دعا بر تعجیل فرج نیز (که از کارسازترین اعمال برای جلو افتادن ظهور امام عصر علیه السلام به شمار می‌آید (۱)) منوط و مشروط به این است که اهل دعا از سر سوز و به خاطر دارا بودن درد دین، اهل تلاش و عمل و جهاد با دشمنان تشیع و امام زمان علیه السلام نیز باشند.

نتیجه این که اعتقاد به خدایی بودن امر ظهور امام عصر علیه السلام -به معنایی که بیان آن گذشت- نه تنها تأثیر منفی بر تلاش و کوشش‌های منتظران ظهور در زمان غیبت ندارد، بلکه تأثیرات ژرف و عمیقی در ایجاد انگیزه و امید در دلهای مؤمنان می‌گذارد و هرگونه یأس و سستی را از قلوب ایشان می‌زداید و نور امید به تعجیل فرج را روشن و تابناک نگه می‌دارد، هرچند شرایط بر مبنای حسابهای بشری و عادی ناامیدکننده باشد.

از این رو ما نباید از فضل الهی در هیچ لحظه و زمانی ناامید باشیم. چه بسا خداوند در اوج ناامیدی، فرج موعود خود را -که فرج همه مؤمنان است- تقدیر و اصلاح فرماید.

در پایان خداوند را به آبروی مادر بزرگوار و عزیز امام عصر علیه السلام شاهزاده خانم -حضرت نرجس خاتون سلام الله علیها- می‌خوانیم تا در ظهور فرزندش تعجیل فرماید و دلهای خاندان عصمت و طهارت را به این وسیله شاد گرداند و چشمان گناهکار ما مصیبت‌زدگان غیبت را هرچه زودتر به جمال دل‌آرایش روشن سازد.

آمین رب العالمین

\*\*\*\*\*

۱- امیدوارم خدای مَنَّان در آینده نزدیک به راقم این سطور، توفیق جمع‌آوری مجموعه‌ای در موضوع دعا به خصوص دعا بر

تعجيل فرج امام عصر عليه السلام عنایت فرماید.

{صفحه ۳۸۶}

فهرست منابع

۱- قرآن کریم

۲- آفتاب در غربت، سید محمد بنی هاشمی، تهران: نشر حمزه، ۱۳۸۲ شمسی.

۳- الاحتجاج، ابو منصور احمد بن ابی طالب الطبرسی، نجف اشرف: دار النعمان، ۱۳۸۶ قمری.

۴- الزام الناصب فی اثبات الحجّة الغائب، شیخ علی الیزدی الحائری، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۷ قمری.

۵- امامت و غیبت (از دیدگاه علم کلام) ترجمه المقنع، سید مرتضی، قم: انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۷۸ شمسی.

۶- اوائل المقالات شیخ مفید، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ قمری.

۷- بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، تهران: المکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۷ قمری.

۸- البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم حسینی بحرانی، قم: دار الکتب العلمیه، ۱۳۳۴ شمسی.

۹- به یاد آخرین خلیفه و حجّت پروردگار، آیه الله وحید خراسانی، قم: مدرسه امام باقر العلوم.

۱۰- بینش اسلامی سال دوم دبیرستان، محمد مسعود ابو طالبی و محمد علی سادات، تهران: شرکت چاپ و نشر ایران، ۱۳۷۵ شمسی.

۱۱- پاسخ ده پرسش، لطف الله صافی گلپایگانی، قم: انتشارات حضرت معصومه (س)، ۱۳۷۵ شمسی.

۱۲- پیوند معنوی با ساحت قدس مهدوی، صدر الاسلام همدانی، تهران: انتشارات بدر، ۱۳۶۱ شمسی.

۱۳- تاریخ خلفا (جلد دوم تاریخ سیاسی اسلام)، رسول جعفریان، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴ شمسی.

{صفحه ۳۸۷}

۱۴- التحصین، ابن فهد حلّی، قم: مدرسه امام مهدی (عج)، ۱۴۰۶ قمری.

۱۵- التفسیر، ابو نصر محمد بن مسعود بن عیاش سمرقندی، تهران: المکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۳۸۰ قمری.

۱۶- تفسیر فرات الکوفی، ابی القاسم فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی، بیروت: مؤسسه النعمان، ۱۴۱۲ قمری.

۱۷- تفسیر القمی، ابو الحسن علی بن ابراهیم قمی، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۲ قمری.

۱۸- تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، شیخ محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۷ شمسی.

۱۹- تفسیر نور الثقلین، عبد علی بن جمعه العروسی الحویزی، قم: المطبعة العلمیه، ۱۳۸۲ قمری.

۲۰- تنقیح المقال فی علم الرجال، عبد الله الممقانی، نجف اشرف: المطبعة المرتضویه، ۱۳۵۰ قمری.

۲۱- التوحید، شیخ صدوق، بیروت: دار المعرفه.

۲۲- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، شیخ صدوق، قم: انتشارات اخلاق، ۱۳۷۷ شمسی.

۲۳- جمال الاسبوع بکمال العمل المشروع، سید بن طاووس، تهران: آفاق، ۱۳۷۱ شمسی.

۲۴- جنه المأوی، (قسمتی از ج ۵۳ بحار الانوار)، میرزا حسین نوری، تهران: انتشارات کتابفروشی اسلامی، ۱۳۹۸ قمری.

۲۵- چشم به راه مهدی، جمعی از نویسندگان مجله حوزه، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۵ شمسی.

۲۶- الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، قم: مؤسسه الامام المهدی، ۱۴۰۹ قمری.

- ۲۷- الخصال، شیخ صدوق، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۴ قمری.
- ۲۸- داد گستر جهان، ابراهیم امینی، قم: دار الفکر، ۱۳۵۲ شمسی.
- ۲۹- دار السلام، شیخ محمود عراقی میثمی، قم: ایران نگین، ۱۳۸۰ شمسی.
- ۳۰- در انتظار موعود، ابراهیم شفیعی سروستانی، مؤسسه فرهنگی موعود، ۱۳۷۶ شمسی.
- ۳۱- دلائل الامامه، محمد بن جریر طبری، قم: دار الذخائر للمطبوعات.
- ۳۲- رجعت یا دولت کریمه‌ی خاندان وحی، محمد خادمی شیرازی، تهران: مؤسسه نشر و تبلیغ، ۱۳۶۵ شمسی.
- ۳۳- روزگار رهایی (ترجمه یوم الخلاص)، کامل سلیمان (ترجمه علی اکبر مهدی پور)، تهران: آفاق، ۱۳۷۱ شمسی.
- ۳۴- زندگی و شخصیت شیخ انصاری، مرتضی انصاری، تهران: ۱۳۶۱ شمسی.
- ۳۵- سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد، محمد بن یوسف الصالحی الشامی، قاهره: احیاء التراث الاسلامی، ۱۳۹۲ قمری. {صفحه ۳۸۸}
- ۳۶- سلسله مؤلفات شیخ مفید، ج ۷ بیروت: دار المفید، ۱۴۱۴ قمری.
- ۳۷- سلوک منتظران، سید محمد بنی هاشمی، تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۲ شمسی.
- ۳۸- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۴۰۴ قمری.
- ۳۹- العبقری الحسان ج ۲، شیخ علی اکبر نهاوندی، تهران: کتابفروشی دبستانی، ۱۳۶۳ قمری.
- ۴۰- عیون اخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، تهران: انتشارات جهان.
- ۴۱- الغیبه، ابن ابی زینب محمد بن ابراهیم نعمانی، تهران: مکتبه الصدوق.
- ۴۲- الغیبه، شیخ طوسی، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۷ قمری.
- ۴۳- فرهنگ نوین، سید مصطفی طباطبایی، تهران: کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۵۸ شمسی.
- ۴۴- فصلنامه انتظار، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)، زمستان ۱۳۸۰، شماره ۲.
- ۴۵- فصلنامه انتظار، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)، بهار ۱۳۸۱، شماره ۳.
- ۴۶- فصلنامه انتظار، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)، تابستان ۱۳۸۱، شماره ۴.
- ۴۷- فصلنامه انتظار، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)، پاییز ۱۳۸۱، شماره ۵.
- ۴۸- فصلنامه انتظار، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)، زمستان ۱۳۸۱، شماره ۶.
- ۴۹- فصلنامه انتظار، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)، تابستان و پاییز ۱۳۸۲، شماره ۸ و ۹.
- ۵۰- فصلنامه انتظار، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)، زمستان ۱۳۸۲، شماره ۱۰.
- ۵۱- فصلنامه انتظار، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)، بهار و تابستان ۱۳۸۳، شماره ۱۱ و ۱۲.
- ۵۲- فصلنامه تخصصی فقه اهل بیت علیهم السلام، قم: تابستان ۱۳۸۳، شماره ۳۸.
- ۵۳- الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۴۸ شمسی.
- ۵۴- کامل الزیارات، جعفر بن محمد بن قولویه قمی، قم: نشر الفقاهه، ۱۴۱۷ قمری.
- ۵۵- کشف المحجّه لثمره المهجه، سید بن طاووس، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۲ قمری.
- ۵۶- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، علامه حلّی، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۹ قمری.
- ۵۷- کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۵ قمری.
- ۵۸- کمال هستی در عصر ظهور، محمد باقر علم الهدی (ترجمه: دکتر جلال برنجیان)، تهران: میقات، ۱۳۷۸ شمسی.

- ۵۹- گفتمان مهدویت، ابراهیم امینی و دیگران، قم: مؤسسه فرهنگی انتظار نور، ۱۳۸۰ شمسی.
- ۶۰- گوهر قدسی معرفت، سید محمد بنی هاشمی، تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۷۸ شمسی.  
{صفحه ۳۸۹}
- ۶۱- لسان العرب، ابن منظور، بیروت: دار صادر، ۲۰۰۰ میلادی.
- ۶۲- اللهوف علی قتلی الطفوف، سید بن طاووس، تهران: انتشارات جهان، ۱۳۴۸ شمسی.
- ۶۳- ماهنامه موعود، مؤسسه موعود، آبان ۱۳۸۳، شماره ۴۸.
- ۶۴- ماهنامه موعود، مؤسسه موعود، آذر و دی ۱۳۸۳، شماره ۴۹.
- ۶۵- ماهنامه موعود، مؤسسه موعود، بهمن ۱۳۸۳، شماره ۵۰.
- ۶۶- ماهنامه موعود، مؤسسه موعود، اسفند ۱۳۸۳، شماره ۵۱.
- ۶۷- ماهنامه موعود، مؤسسه موعود، خرداد ۱۳۸۴، شماره ۵۳.
- ۶۸- مدارا و مدیریت، عبد الکریم سروش، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۶ شمسی.
- ۶۹- مرآة العقول، محمد باقر مجلسی، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۹ شمسی.
- ۷۰- مشکاة الانوار، ابو الفضل علی بن حسن طبرسی، نجف: کتابخانه حیدریه، ۱۳۸۵ قمری.
- ۷۱- معانی الاخبار، شیخ صدوق، بیروت: دار المعرفه، ۱۳۹۹ قمری.
- ۷۲- المعجم الوسیط، ابراهیم مصطفی و...، استانبول: المكتبة الاسلامیه، ۱۳۹۲ قمری.
- ۷۳- معرفت امام عصر علیه السلام، سید محمد بنی هاشمی، تهران: نیک معارف، ۱۳۸۳ شمسی.
- ۷۴- مقدمه فی اصول الدین (جلد اول منهاج الصالحین)، آیه الله وحید خراسانی، مدرسه الامام باقر العلوم.
- ۷۵- مکارم الاخلاق، حسن بن فضل طبرسی، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۲ قمری.
- ۷۶- مکیال المکارم، سید محمد تقی موسوی اصفهانی، قم: المطبعة العلمیه، ۱۳۹۷ قمری.
- ۷۷- مناہج البیان، ج ۳، محمد باقر ملکی میانجی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴ شمسی.
- ۷۸- نجم الثاقب، میرزا حسین نوری، قم: انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۷۷ شمسی.
- ۷۹- النکت الاعتقادیة، شیخ مفید، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ قمری.
- ۸۰- نوید امن و امان، لطف الله صافی گلپایگانی، قم: انتشارات حضرت معصومه، ۱۳۷۵ شمسی.
- ۸۱- نهج البلاغه، ترجمه علی اصغر فقیهی، تهران: انتشارات صبا، ۱۳۷۹ شمسی.
- ۸۲- نهج البلاغه، صبحی صالح، بیروت: ۱۳۸۷ قمری.  
{صفحه ۳۹۰}

سایر آثار مؤلف

۱- معرفت امام عصر علیه السلام

۲- گوهر قدسی معرفت

۳- آفتاب در غربت

۴- سلوک منتظران

۵- پیمان غدیر (بیعت با مهدی علیه السلام)

۶- در ضیافت ضریح

- ۷- آشنای غریب (خلاصه کتاب آفتاب در غربت)
- ۸- شمیم آشنایی (خلاصه کتاب معرفت امام عصر علیه السلام)
- {صفحه ۳۹۱}

۰